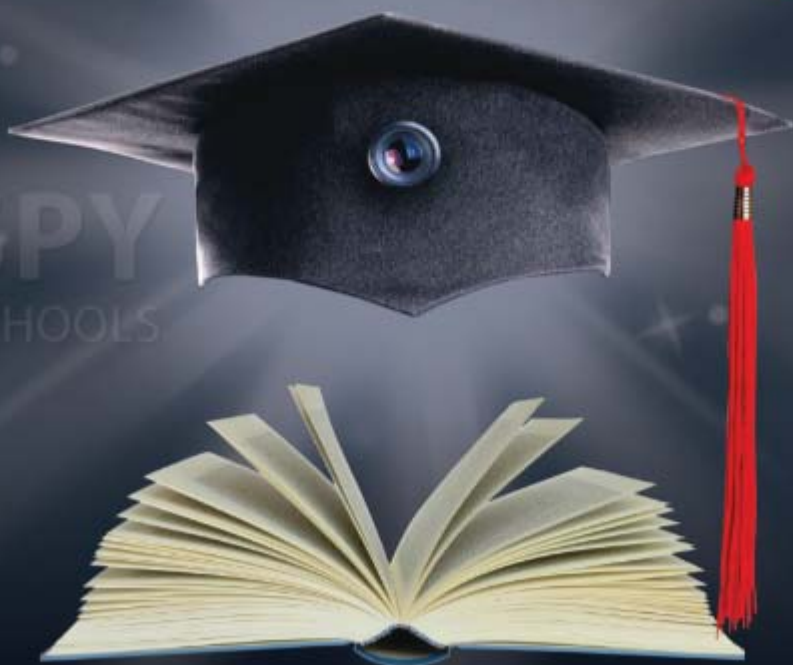


مدارس جاسوسی

چگونگی بهره‌برداری نامحسوس سازمان سیا، اف‌بی‌آی
و اطلاعات خارجی از دانشگاه‌های آمریکایی

مترجم: شهریار سلامی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدارس جاسوسی

بهره‌برداری نامحسوس

سازمان سیا، اف‌بی‌آی و اطلاعات خارجی از دانشگاه‌های آمریکایی

مؤلف: دانیل گلدن^۱

مترجم: شهریار سلامی

ناظر و ویراستار علمی: جواد منزوی بزرگی

1. Daniel Golden

عنوان و نام پدیدآور: مدارس جاسوسی (بهره‌برداری نامحسوس سازمان سیا، افبی‌آی و اطلاعات خارجی از دانشگاه‌های آمریکایی)

مؤلف: دانیل گولدن

مترجم: شهریار سلامی

مشخصات نشر: تهران، انتشارات دیده‌بان، بهار ۱۳۹۷

مشخصات ظاهری: ۳۷۸ ص

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

موضوع: دانشگاه، جاسوسی، بهره‌برداری اطلاعاتی، سرویس‌های اطلاعاتی

رده‌بندی کنکره: ۱۳۹۷: ۸۲/س JK۴۶۸ رده‌بندی دیویی: ۳۲۷/۱۲۷۳۰۰۷۱۱

کتابشناسی ملی: ۵۱۱۷۸۲۳



انتشارات دیده‌بان

❖ عنوان کتاب: مدارس جاسوسی (بهره‌برداری نامحسوس سازمان سیا، افبی‌آی و

اطلاعات خارجی از دانشگاه‌های آمریکایی)

❖ مؤلف: دانیل گولدن

❖ مترجم: شهریار سلامی

❖ ناشر: انتشارات دیده‌بان

❖ ناظر و ویراستار علمی: جواد منزوی بزرگی

❖ ویراستار ادبی: حسن جفائی

❖ طرح روی جلد: مجید نیک‌پور

❖ شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

❖ نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۷

❖ قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۹۶۷۹۰ - ۰ - ۳ ISBN:

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

آدرس: تهران، چهارراه پاسداران، انتشارات دیده‌بان، تلفن: ۲۲۷۶۲۸۳۷

فهرست مطالب

مقدمه ناشر	آ
مقدمه: اف‌بی‌آی به کالج می‌رود	۱
بخش اول؛ جاسوسی خارجی در دانشگاه‌های آمریکایی	۲۳
۱- پوشش نامرئی شدن	۲۳
۲- چینی‌ها می‌آیند	۶۶
۳- جاسوسان بدون مرز	۹۰
۴- تبادلات خارجی	۱۳۳
۵- فریب‌خورده	۱۶۸
بخش دوم؛ عملیات‌های مخفی آمریکا در آموزش عالی	۱۹۹
۶- یک جاسوس ناقص	۱۹۹
۷- رئیس دانشگاه مورد علاقه سازمان سیا	۲۳۱
۸- ضربه‌ها و بریده‌ها	۲۷۲
۹- مخفی‌شده در جامعه دانشگاه‌های شرق آمریکا	۲۹۴
۱۰- من بیرون زندان منتظر شما هستم	۳۳۲
۱۱- منطقه جاسوس ممنوع	۳۵۷
تصاویر	۳۷۱

مقدمه ناشر

بدون شک سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی کشورهای غربی و در صف اول آنها سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا از همان لحظه‌های نخست پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به اشکال مختلف به دنبال نفوذ و تاثیرگذاری بر سیاست‌های داخلی و خارجی کشور در حوزه‌های مختلف کشور بوده تا بتوانند از طریق تحت فشار قراردادن مدیران ارشد نظام مانع تحقق آرمان‌های بنیانگذار کبیر و معمار اصلی انقلاب اسلامی شوند. در طول این سه دهه نیز راهبردها و راهکنش‌های متعددی در راستای براندازی و تضعیف کشور تدوین و پیاده کرده‌اند، لیکن عنایت خاص الهی و هدایت حضرت ولی عصر (عج) و هوشمندی و درایت رهبران نظام اسلامی به‌ویژه مقام معظم رهبری همیشه مانع تحقق اندیشه‌های واهی سازمان‌های اطلاعاتی شده است.

در حال حاضر، این راهبردها و راهکنش‌های اطلاعاتی و جاسوسی از پیچیدگی‌های قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده و همراستا با پیشرفت‌ها در زمینه فناوری‌های سخت، در زمینه‌های نرم نیز جهش‌های چشمگیری روی داده است که رسالت مسئولیت تک‌تک جامعه علمی و تحقیقاتی کشور را از یک سو و رسالت سازمان‌های امنیتی را از سوی دیگر سنگین‌تر می‌سازد.

گزارش‌های آمریکایی‌ها نشانگر این است که سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا برای جلوگیری از فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای و انجام همکاری‌های علمی و تحقیقاتی با هدف توسعه در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در داخل کشور تلاش‌های گسترده‌ای انجام می‌دهند و در این میان با به‌کار بستن شگردهای مختلفی چون همکاری فنی و علمی در مبدأ، تاسیس انجمن‌های آموزشی جهت فریب و جذب محققان کشور، ارائه بورسیه‌های تحصیلی به‌عنوان دام

برای محققان کشور و برگزاری همایش‌های علمی فنی در گرایش‌های علمی خاص در کشورها، به‌دنبال تحقق اهداف خود می‌باشند.

موضوع با اهمیت این است که ترفندهای جذب از این هم پیچیده‌تر شده و توره‌های رنگینی را در محیط‌های مختلف دانشگاهی برای جوانان و متخصصین این کشور گسترده و در صورت شکست در این اقدامات حتی به ترور ناجوانمردانه دانشمندان هسته‌ای نیز متوسل می‌شود. اثر حاضر مستند عینی در این زمینه بوده و مطالعه و تدقیق در آن را نه تنها به اعضای جامعه اطلاعاتی بلکه به تمام اعضای علمی و تحقیقاتی دانشگاهی کشور پیشنهاد می‌شود.

دانیل گولدن نویسنده مشهور و ویراستار ارشد روپابلیکا در بوستون است. گزارش‌های مبتنی بر تحقیقات علمی و دقیق وی که برخی از آنها به کتاب‌های مهم و پرفروشی هم تبدیل شده است، زبازد متخصصان حوزه اطلاعاتی است. او قبلاً مدتی را نیز به‌عنوان مدیر ویراستاران بخش آموزش و کسب و کار اخبار بلومبرگ در نیویورک فعالیت نموده^۱ و برای اولین بار یکسری از برآوردهای مالیاتی را بازبینی و ویراستاری کرده است. وی همچنین در سال ۲۰۱۵ جایزه پولیتزر^۲ بلومبرگ را کسب نموده است. البته نباید فراموش کرد که وی در سال ۲۰۰۴ نیز به‌عنوان خبرنگار وال استریت ژورنال یک پولیتزر را به‌خاطر یکسری گزارش در زمینه حق تقدم‌هایی که در پذیرش دانشگاهی به نفع فرزندان افراد تحصیل کرده و خیر اعمال می‌شود، بدست آورده بود. گولدن این گزارش‌ها را در سال ۲۰۰۶، در قالب کتابی تحت‌عنوان بهای پذیرش در دانشگاه^۳ منتشر ساخت که در همان سال، به یک اثر پرفروش و تحسین‌برانگیز ملی تبدیل شد.

وی در زمینه نویسندگی و گزارشگری به افتخارات دیگری نیز دست‌یافته است که از آن جمله می‌توان به کسب سه جایزه جرج پلک، سه جایزه ملی بهترین سرمقاله، جایزه

۱- آثار مختلف دانیل گولدن را می‌توان در خبرهای روز رسانه‌های جمعی اسپرینگ‌فیلد، بوستن کلپ که بعدها با نیویورک تایمز ادغام شد، وال استریت جورنال و کاند نست پورتنولیو دنبال کرد.

۲- Pulitzer جایزه‌ای در روزنامه نگاری، ادبیات و موسیقی است که از سال ۱۹۱۷ از سوی دانشگاه کلمبیا به برترین روزنامه‌نگاران، شاعران و موسیقی‌دانان سال آمریکا اعطا می‌شود. این جایزه به نوعی معتبرترین جایزه روزنامه‌نگاری در آمریکا تلقی می‌شود.

سیگمادلتاکی، جایزه جرالدلوب، جایزه باشگاه مطبوعات برون مرزی، جایزه ستاره مطبوعاتی نیویورک و دو جایزه بزرگ انجمن‌های نویسندگان بخش آموزش دانشگاهی اشاره کرد. او در سال ۲۰۱۱ نیز در زمینه خدمات عمومی به خاطر سلسله گزارش‌های مربوط به سوءاستفاده‌های استخدامی کالج‌های آموزشی غیرانتفاعی، تا مرحله پایانی انتخاب جایزه پولیتزر پیش رفت.

دانیل گولدن در کتاب پیش‌رو یعنی «مدارس جاسوسی» به شکلی صریح به دست‌داشتن سازمان‌های جاسوسی و اطلاعاتی آمریکا و هم‌پیمانانشان در بسیاری از رویدادهای جاسوسی و تروریستی بر علیه کشورمان که در سال‌های اخیر منجر به شهادت مظلومانه تعدادی از محققان و دانشمندان هسته‌ای ایران شد، اعتراف کرده است. این کتاب درباره فعالیت‌های اطلاعاتی داخلی و خارجی در دانشگاه‌های ایالات متحده و شعبه‌های مختلف این دانشگاه در کشورهای خارج از آمریکا است که در پاییز سال ۲۰۱۷، با حمایت هنری هولت و کمپانی نیویورک ازسوی انتشارات مک‌میلان به چاپ رسیده است.

نویسنده در این کتاب نشان می‌دهد که دانشگاه‌های آمریکایی به هدف اصلی جاسوسی داخلی و خارجی تبدیل و این رویداد برای امنیت اقتصادی این کشور مشکل‌آفرین شده است. گولدن سعی دارد برپایه تحقیقات و گزارش‌های گسترده خود نشان دهد که پدیده جهانی‌سازی و به تبع آن هجوم دانشجویان و استادان خارجی - خروج آمریکایی‌ها برای تحصیل، تدریس و حضور در همایش‌های خارج از کشور - آموزش عالی ایالات متحده را به یک جبهه کشمکش بین‌المللی تبدیل کرده است. در آزمایشگاه‌ها، کلاس‌های درس و جلسات مختلف، سرویس‌های اطلاعاتی کشورهایی مانند آمریکا، چین، روسیه و کوبا به دنبال کسب آگاهی از سیاست‌های بین‌المللی همدیگر، استخدام نیرو برای عملیات مخفی و دسترسی به نتایج تحقیقاتی حساس نظامی و غیرنظامی هستند.

در این بین، رقابت سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا یعنی اف‌بی‌ای (FBI) و سیا (CIA) و اطلاعات خارجی جذب و بهره‌گیری از دانش‌آموخته‌ها و دانش‌پژوهان بین‌المللی به عنوان منابع خبری دانشگاه‌ها مطرح بوده است. نویسنده در این اثر شواهدی را بدست می‌دهد که نشانگر حضور رسمی سازمان سیا و دیگر سازمان‌های امنیتی در همه تصمیمات بین‌المللی و جنبه‌های مختلف فرهنگ دانشگاهی است و این اتفاق در پی حوادث ۱۱ سپتامبر با تولد دوباره حس وطن‌پرستی و ترس گسترده از رویدادهای تروریستی در آمریکا همراه شده است که به نوبه خود

به حضور گسترده این سرویس‌ها رسمیت بیشتری بخشیده است. دانیل گولدن فعالیت‌های دانشگاهی تکان‌دهنده‌ای را مبنی بر اینکه اساتید، دانشجویان تحصیلات تکمیلی و حتی دانشجویان مقطع کارشناسی ماهیت جاسوس به خود گرفته‌اند، گزارش می‌دهد.

سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا نه تنها اهداف مدنظر ایرانی خود را در کلاس‌های درس دانشگاه‌ها تحت تعقیب قرار می‌دهند، بلکه برگزارکنندگان همایش‌های علمی دانشگاهی را نیز متقاعد می‌سازند تا دانشمندان هسته‌ای ایران را که در این همایش‌ها حضور پیدا می‌کنند تحت نظر قرار دهند؛ از آنان به عنوان منبع استفاده کنند و دست‌کم اینکه از تعامل و همکاری آنان با موسسات آموزشی و تحقیقاتی ایران جلوگیری به عمل آورند.

کتاب مدارس جاسوسی، چگونگی بهره‌برداری نامحسوس سازمان‌های سیا، افبی‌آی و اطلاعات خارجی از دانشگاه‌های آمریکایی، در واقع، در نوع خود کتاب بی‌نظیر و اولین اثر در زمینه افشای حضور رسمی سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا در دانشگاه‌های این کشور است.

به‌طور کلی کتاب در دو بخش کلی جاسوسی خارجی در دانشگاه‌های آمریکا و عملیات‌های نامحسوس جامعه اطلاعاتی آمریکا در آموزش عالی تنظیم شده است. نویسنده این اثر می‌خواهد از یک‌طرف وضعیت عینی سرقت مالکیت فکری و معنوی محققان دانشگاهی آمریکا توسط دانشجویان و محققان چین، روسیه و کوبا را به‌تصویر کشیده و از طرفی نیز حضور جامعه اطلاعاتی آمریکا در دانشگاه‌ها را موجه جلوه دهد که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر پررنگ‌تر شده است.

طبق مطالب نویسنده، مجموعه‌های اطلاعاتی کشورهای خارجی به‌ویژه سه کشور نام برده شده، از آزادی فضای تحقیقاتی دانشگاهی (هنجارهای علمی حاکم بر دانشگاه و مراکز تحقیقاتی دانشگاهی) نهایت بهره را برده و با اعزام دانشجو و محقق در سطوح مختلف آموزش‌های تکمیلی، نتایج این تحقیقات را به کشور خود منتقل می‌سازند. یافته‌های میدانی محقق حاکمی از آن است که برخی از کشورها نظیر چین به شکلی سازمان‌یافته‌تر و هوشمندانه‌تر به این اقدام دست می‌زنند و با حمایت رسمی شرکت‌های خصوصی، افرادی را برای تکمیل تحقیقات در حوزه‌های علمی مدنظر، به این مراکز اعزام می‌کنند. به‌عنوان نمونه، یکی از اقدامات سازمان‌یافته چینی‌ها در خاک آمریکا این است که اقدام به تأسیس تعدادی موسسه فرهنگی و تحقیقاتی نموده و افرادی را در آنجا می‌گمارند و حتی با حمایت مالی این موسسات اقدام به

جاسوسی اقتصادی و جاسوسی صنعتی از مراکز تحقیقاتی دانشگاهی از پیش تعیین شده، می‌نماید. استنباط می‌شود که سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، تا قبل از ۱۱ سپتامبر و از آغاز فعالیت‌هایشان در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی و تحقیقاتی دانشگاهی، به دلایل مختلف نمی‌توانستند حضوری فعال در این مکان‌ها داشته باشند، ولی به شکلی کاملاً محرمانه توانسته بودند افرادی را در دانشگاه‌ها به‌عنوان عامل انتخاب تا دانشجویان و اساتید خارجی شاغل در دانشگاه‌های آمریکا را تحت نظر داشته و در صورت امکان به جذب بانفوذترین آنان اقدام کنند.

نویسنده در لابلای نقل قول‌ها، از تلاش‌های متعدد سازمان سیا، با هدف نشان، جذب و بکارگیری نیروهای دانشگاهی و عدم کارآمدی این تلاش‌ها پرده برمی‌دارد. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر حضور نیروهای اطلاعاتی در دانشگاه‌ها هم رسمیت پیدا کرده است و هم شدت بیشتری به خود گرفته است؛ علاوه بر این، با آزادی بیشتری در این اجتماعات علمی ظاهر می‌شوند، حتی افرادی را با عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه استخدام می‌کنند تا بتوانند وضعیت مراکز تحقیقاتی دانشگاهی را به ویژه تحقیقاتی که نتایج آنها از سطح طبقه‌بندی برخوردار است به‌شدت تحت نظارت خود درآورند. نکته جالب این است که سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا دقیقاً به دنبال افرادی هستند که در کشور مبدأ از ویژگی ارتباطات و شهرت بالایی برخوردار باشند و شهروند آمریکا نیز باشند تا بتواند با اطمینان بیشتری از وی به‌عنوان عامل بهره‌برداری نمایند.

به عبارت دیگر، دو روند در ایجاد موجی از جاسوسی دانشگاهی با هم تلاقی پیدا کرده‌اند. اولین روند به افزایش دوستی بین اطلاعات آمریکا و دانشگاه‌ها برمی‌گردد که تا حدی تحت تاثیر احساسات وطن پرستانه و ترس از تروریسم پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ایجاد شد. سازمان سیا، اف‌بی‌آی و دیگر سازمان‌های امنیتی که پس از جنگ ویتنام و به سبب اعتراضات دانشجویی و دشمنی دانشگاه‌ها طرد شده بودند، به اجبار دوباره بازگشته‌اند و ائتلاف ظریفی را بین جاسوسان و اندیشمندان شکل داده‌اند. آستن لانگ^۱ که در دانشگاه کلمبیا سیاست امنیتی تدریس می‌کند می‌گوید، «۱۱ سپتامبر به هماهنگی مجدد و کاملی بین بسیاری از دانشگاه‌ها با جامعه امنیت ملی انجامید».

1. Austin Long

دومین روند و شاید مهم‌ترین آن، جهانی‌شدن تحصیلات تکمیلی است. جهانی‌شدن باعث ایجاد دوستی‌ها و تفاهم بین کشورهای متخاصم شده است و کیفیت آموزش و تحقیقات را بهبود بخشیده است. این مسئله همچنین جاسوسی خارجی در دانشگاه‌های آمریکایی و شعب آنها در خارج از کشور و همچنین تلاش‌های آمریکا برای استخدام دانشجویان و اساتید بین‌المللی را تقویت کرده است. مهاجرت دانشگاهی به ایالات متحده و یا از این کشور به خارج افزایش یافته است و این مسئله فرصت‌هایی برای جاسوسی را برای هر دو سوی این مهاجرت فراهم آورده است. بیشتر دانشجویان و اعضای هیئت علمی آمریکا به خارج از کشور می‌روند. تعداد آمریکایی‌هایی که در خارج از کشور درس می‌خوانند از سال ۲۰۰۱ دو برابر شده است. بیش از ۱۶۰ دانشگاه به سبک آمریکا در هشتاد کشور از ایتالیا گرفته تا کردستان عراق به وجود آمده‌اند. اکثر آنها شعب محیط‌های دانشگاهی موسسه‌های ایالات متحده یا دانشگاه‌های خارجی هستند که به دنبال دریافت اعتبار از آمریکا می‌باشند. بیش از نیمی از این دانشگاه‌ها از سال ۲۰۰۰ به بعد تاسیس شده‌اند. این شعب اغلب در مناطقی از قبیل خاورمیانه و چین واقع شده‌اند که به لحاظ سیاسی حساس هستند و اهدافی را برای سازمان‌های اطلاعاتی خارجی و احتمالاً ایستگاه‌های شنودی را برای کشور آمریکا تامین می‌کنند. سرویس‌های اطلاعات خارجی خصوصاً سرویس‌های چین به دنبال استخدام جوانان آمریکایی هستند که در خارج از کشور زندگی می‌کنند و مترصد قرارگرفتن آنها در سمت‌های کلیدی دولتی آمریکا می‌باشند.

بر این باوریم که راهبردهای اطلاعاتی و امنیتی کشورهای غربی و به‌ویژه آمریکا که از دهه‌های پیش تدوین شده در مسیر تحقق بوده و از این‌رو مطالعه این اثر را به کل جامعه علمی دانشگاهی به‌طور اعم، و به گروه جامعه اطلاعاتی و دانشمندان و محققان کشور به‌طور اخص، پیشنهاد می‌کنیم. تک تک دانشجویان کشور ما باید باور داشته باشند که نه تنها ارزش‌ها و هنجارهای علمی دانشگاهی در آمریکا مورد توجه قرار نمی‌گیرند، بلکه در هر زمان امکان طرح درخواست همکاری با سرویس‌های اطلاعاتی این کشور نیز متصور بوده و برای اینکه جامعه مخاطبین این اثر از حضور سرویس‌های اطلاعاتی در محیط‌های دانشگاهی آمریکا و سایر کشورهای اروپایی اطلاعات کافی به‌دست آورده و ارزیابی دقیقی از پیامدهای حضور آنان در زمینه‌های علمی و تحقیقاتی خود داشته باشند، ناگزیر از مطالعه آن هستند.

مقدمه: افبی آی به کالج می‌رود

صبح یکی از روزهای آوریل سال ۲۰۰۹، داجین پنگ^۱ صورت خود را اصلاح کرد و برای شروع یک روز عادی تدریس، لباس خود را پوشید. او که در آن زمان استاد مطالعات بین‌الملل^۲ دانشگاه فلوریدای جنوبی^۳ بود، پشت رایانه خود در اتاق خوابش نشست و در فضای اینترنت شروع به جستجوی بهترین راه برای کشتن خودش کرد.

مرتبه دانشگاهی پنگ داشت تنزل پیدا می‌کرد. فلوریدای جنوبی او را که مدیر موسسه کنفوسیوس^۴ به‌شمار می‌آمد، بدون هیچ‌اخطار و توضیحی به مرخصی فرستاده بود. موسسه او با پشتوانه مالی چین به برنامه‌های فرهنگی و زبانی می‌پرداخت. پنگ تلاش می‌کرد به سمی که درد نداشته باشد، دست پیدا کند و بدون آنکه جلب توجه کند آن را خریداری نماید؛ در این هنگام پدرش از اتاق دیگر او را صدا کرد. کسی داشت در خانه را می‌زد.

ملاقات‌کنندگان از پلکان آپارتمان پنگ که در طبقه دوم یک مجتمع قهوه‌ای رنگ و زنگ‌زده کنار جاده‌ای قرار داشت به ندرت بالا می‌آمدند. او در را برای یک زن بلندقامت با هیکل ورزشکاری و موهای قهوه‌ای که روی عرض شانه‌اش پهن شده بود و چهل سال سن داشت؛ اما جوان‌تر به نظر می‌رسید، باز کرد. هرچند هوا آفتابی بود، اما برای فصل بهار فلوریدا خنک بود؛ و او کتی را روی یک بلوز شیری رنگی پوشیده بود.

-
1. Dajin Peng
 2. international studies
 3. University of South Florida
 4. Confucius Institute

آن زن درحالی که لبخند اطمینان بخشی بر چهره و کارت ویزیتی در دست داشت، خودش را به عنوان دایان مرکوریو^۱ مامور ویژه اداره تحقیقات فدرال (افبی آی)^۲ معرفی کرد. اگرچه او در کارولینای جنوبی^۳ بزرگ شده بود و در آنجا قهرمان دومیدانی دبیرستان بود، در صدایش ته لهجه جنوبی وجود داشت. پنگ کمی ترسید که شاید افبی آی می خواهد او را دستگیر کند، اما طرز برخورد دوستانه اش خبر از هدف دیگری می داد.

زمانی که آنها با هم دست دادند؛ او گفت که «نیک ابید^۴ به شما سلام رساند». پنگ درحالی که شوکه شده بود، این اسم را از زمانی که به عنوان دانشجوی تحصیلات تکمیلی در مدرسه وودراو ویلسون^۵ در پرینستون^۶ در رشته روابط بین الملل عمومی تحصیل می کرد، می شناخت. ابید به عنوان یک مامور ویژه افبی آی دانشجویان چینی را که می توانستند خبرچینان مفیدی باشند، در پرینستون آموزش می داد. او پنگ را که به عنوان یک هدف بالقوه در دانشگاه محل تحصیلش که توسط سرویس جاسوسی چین اداره می شد و هم کلاسی هایی نیز در بالاترین سطوح حکومت چین داشت، شناسایی کرده بود. ابید او را چندین بار درست قبل یا بعد از سفر پنگ به چین برای ناهار بیرون برده بود. ابید توضیح داده بود که درباره سرقت فناوری آمریکا نگران است و از پنگ پرسیده بود که آیا او متوجه چیز مشکوکی درباره دانشجویان چینی نشده است؟ پنگ هم پاسخ داده بود که چنین چیزی را مشاهده نکرده است. اشاره مرکوریو به ابید او را متقاعد کرد که او هم برای افبی آی کار می کند. این اشاره باعث شد که او احساس امنیت کند. آخرین گفتگوی او با ابید در سال ۱۹۹۴ بود؛ زمانی که پنگ وارد دانشگاه فلوریدای جنوبی شده بود. ابید از او خواسته بود تا با اداره افبی آی در شهر تامپا^۷ در تماس باشد، پیشنهادی که پنگ به صورت محترمانه ای آن را رد کرده بود.

-
1. Dianne Mercurio
 2. Federal Bureau of Investigation
 3. South Carolina
 4. Nick Abaid
 5. Woodrow Wilson
 6. Princeton
 7. Tampa

به این امید که این آخرین باری باشد که با اطلاعات آمریکا تماس برقرار می‌کند. طی پانزده سال بعد، پنگ و افبی‌آی دو مسیر مجزا را در پیش گرفته بودند. حالا، این اداره دوباره به سراغ او آمده بود.

زمانی که مرکوریو از پنگ پرسید که آیا وقت برای حرف‌زدن دارد، او پیشنهاد کرد که برای قدم‌زدن بیرون بروند. او نمی‌خواست مزاحم پدر تنها و نحیفش شود که با او زندگی می‌کرد. در حالی که آنها در گوشه‌ای از یک پارکینگ بالا و پایین می‌رفتند، مرکوریو به پنگ گفت که از گرفتاری او در دانشگاه مطلع است.

پنگ از اینکه می‌دید هم‌صحبت دلسوزی دارد که خصوصاً اینکه خانم جذابی هم هست، خوشحال بود. او ماجرای گرفتاریش را به‌طوری روشن اما با لهجه غلیظ انگلیسی شرح داد. موسسه‌های کنفوسیوس که توسط یکی از شاخه‌های وزارت آموزش چین حمایت مالی می‌شدند، در پنج سال گذشته در دانشگاه‌های سراسر جهان گسترش یافته بودند. او به‌عنوان بنیانگذار و مدیر شاخه فلوریدای جنوبی به‌خاطر تلاش‌هایش برای گسترش دوره‌ها، اعطای کمک به اقلیت‌ها و مرکز فرهنگی جدید مستحق تشویق بود. حتی برنامه‌ای برای مدیران تمامی موسسه‌های کنفوسیوس ترتیب داده بود تا سفری به دانشگاه فلوریدای جنوبی داشته باشند و از مرکوریو انتظار داشت تا به او ارج و احترام بگذارند و موسسه او را به‌عنوان مدلی در جهان معرفی کنند.

در عوض، هفته‌ها قبل از ملاقات او، پنگ از کار برکنار شد. رئیس پنگ در دانشگاه فلوریدای جنوبی اختاریه کوتاهی به او داد مبنی بر اینکه او اجازه بازگشت به موسسه یا برقراری تماس با کارمندان را ندارد تا درباره انجام تحقیقات درخصوص شیاعاتی مبنی بر مدیریت نامناسب موسسه کنفوسیوس تصمیم‌گیری شود. او هنوز می‌توانست دروس عادی خود را در زمینه اقتصاد سیاسی بین‌المللی و تجارت تدریس نماید، اما این کار نوعی تسلی‌خاطر خفیف محسوب می‌شد. رئیس دانشگاه هیچ‌گونه توضیحی درباره اتهامات مطرح‌شده درباره او نداد و نامی هم از متهم‌کنندگان او بر زبان نیاورد. او انتظار چنین بی‌عدالتی را در چین و در دوران کودکی‌اش داشت، اما در آمریکا چنین انتظاری را نداشت.

مرکوریو انگار که نگران باشد که پنگ ممکن است این ملاقات را با برکناری او مرتبط بداند، گفت که وی هیچ‌گونه تاثیری در دانشگاه و هیچ ارتباطی با مشکلاتش نداشته است.

او حرف‌های مرکوریو را همان‌گونه که بود، پذیرفت. سپس تعجب کرد که او چطور از مشکلاتش خبر داشته و به این مسئله مظنون شد که شاید اف‌بی‌آی آنها را تحریک نموده تا ابزاری برای اعمال فشار بر او داشته باشد.

اظهارنظر بعدی مرکوریو او را برآشفته کرد. او می‌خواست بیشتر درباره موسسه‌های کنفوسیوس بداند زیرا این موسسه‌ها مخفیگاهی برای جاسوسان چینی بودند. او توضیح داد، از آنجایی که دولت چین از آنها حمایت مالی می‌کرد، دانشگاه‌های چینی اکثر کارمندان آنها را تامین می‌کردند، آنها مکان‌های ایده‌آلی برای شنود و ایستگاه‌هایی برای استخدام افراد بودند. آنچه گفته نشد اما به اندازه یک تیترو موجز محرز بود، این اتهام بود که پنگ خودش عامل چین است.

پنگ به مرکوریو گفت که «تو اشتباه می‌کنی». او نظر خودش را به‌عنوان یک حقیقت مطرح کرده بود، اما چه مدرکی داشت؟ او گفت که «چین هرگز از موسسه‌های کنفوسیوس برای جاسوسی استفاده نمی‌کند. این موسسه‌ها خیلی مهم هستند. دولت این ریسک را نمی‌پذیرد که موسسه‌ها توسط آمریکا بسته شوند».

مرکوریو با او زیاد بحث نکرد. برای مرکوریو که اخیراً مسئولیت چین را در واحد ضدتروریسم برعهده گرفته بود، خبرچینی با شهرت و ارتباطات پنگ می‌توانست خیلی مفید باشد. بعداً زمانی که رابطه آنها عمیق‌تر شد، از پنگ خواست تا از موسسه‌های کنفوسیوس و حامیان مالی این موسسه‌ها از داخل دولت چین و همچنین جامعه چینی تامپا و همکاران چینی‌اش در فلوریدای جنوبی جاسوسی کند. هم‌تایان او در سازمان سیا نیز نقشه‌هایی برای او داشتند. در عوض، او آماده بود تا از سمت استادی پنگ حمایت کرده و در صورت لزوم مانع از به زندان افتادن او شود. اف‌بی‌آی که گانگسترها، قاچاقچیان مواد مخدر و رباخواران را تحت فشار قرار داده بود تا با سازمان همکاری کنند؛ حالا چرا این کار را با یک استاد تحصیل کرده در پرینستون انجام ندهد؟

اما او ابتدا نیاز داشت تا علاقه پنگ به جاسوسی را ارزیابی کند. پنگ حالا شهروند آمریکا بود و مرکوریو این مسئله را به او خاطرنشان کرد. پنگ معنای این حرف او را فهمید. او زمانی که درخواست ابید مبنی بر اینکه ارتباط و تماس خود را حفظ کند رد کرده بود، ملیت چینی داشت.

حالا باید نه به سرزمین مادری بلکه به کشور دومش وفاداری وطن‌پرستانه خود را اثبات کند. او مستقیماً از پنگ پرسید که آیا می‌خواهد به کشورش خدمت کند؟ برخلاف نگرانی‌درونی‌اش، او گزینه دیگری نداشت و موافقت کرد.

آنها به مدت یک ساعت قدم زده بودند.

زمانی که مرکوریو خداحافظی کرد، قرار ناهاری را با پنگ هماهنگ کرد و به او گفت که یک نشانی پست الکترونیکی می‌سازد تا بتواند از آن طریق با او در ارتباط باشد. به پنگ هشدار داد تا هیچ صحبتی درباره ملاقاتش با هیچ‌کس در فلوریدای جنوبی انجام ندهد.

پس از مدتی، همسایه‌ای به آپارتمان او آمد. این زن و شوهر که هر دو چینی بودند، از نزدیک‌ترین دوستان او بودند. او از جایگاه خود در دانشگاه برای گرفتن ویزا برای تحصیل در آمریکا استفاده کرده بود. آنها از اخراج پنگ از دانشگاه ترسیده و از قیافه رنگ پریده او نگران شده بودند. آن زن پنگ را با مرکوریو دیده و حس کنجکاوی‌اش برانگیخته شده بود. دوستان مونث پنگ معمولاً چینی بودند.

آن زن پرسید که: «آن کسی که به ملاقات آمده بود، کی بود؟»

پنگ از دهانش پرید و گفت، «عامل افبی‌آی». ذهنش که حالا دیگر به خودکشی مشغول نبود. با سرعت به جلو می‌رفت و در تلاش بود که بفهمد چرا افبی‌آی دوباره وارد زندگی‌اش شده است و این مسئله می‌تواند چه تبعاتی برای آینده‌اش داشته باشد.

جهانی که در بزرگسالی با آن مواجه می‌شویم، در ذهن ما به‌صورت دائمی تثبیت می‌شود. در زمان و مکانی که من بزرگ شدم، جی ادگار هوور^۱ مدیر افبی‌آی رذل‌تر از تبهکارانی بود که در فهرست «ده نفر اول تحت تعقیب» قرار داشتند. در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در آمهرست^۲ ماساچوست^۳ جایی که والدین من و پدر اکثر دوستانم در دانشگاه ماساچوست، کالج آمهرست یا کالج همسفایر^۴ تدریس می‌کردند، جاسوسی افبی‌آی از جنبش‌های حقوق مدنی و ضدجنگ ویتنام خدشه‌ای به اعتبار این اداره وارد کرده بود.

1. J. Edgar Hoover
2. Amherst
3. Massachusetts
4. Hampshire College

سازمان سیا که علیه رژیم‌های مارکسیستی مشهور خرابکاری می‌کرد، از اعتبار آکادمیک پایین‌تری برخوردار بود. اعتراض‌ها و تحصن‌ها به گوش افرادی که در دانشگاه‌ها نیرو استخدام می‌کردند، رسید. اواخر سال ۱۹۸۶، معترضان علیه جذب و بکارگیری افراد توسط سازمان سیا، ساختمانی در محوطه دانشگاه ماساچوست را به اشغال خود درآوردند. پانزده نفر از جمله امی کارتر^۱ (دختر جیمی کارتر رئیس‌جمهور پیشین) و ابی هافمن^۲ عضو پیشین حزب بین‌المللی جوان^۳ دستگیر شده و متهم به ورود غیرمجاز و رفتار مخل نظم عمومی شدند.

در زمان محاکمه آنها در نورث همپتون^۴ ماساچوست در آن‌سوی رودخانه کنکتیکات^۵، آنها پذیرفتند که قانون را زیر پا گذاشته‌اند، اما استدلال کردند که اعتراض‌ها برای افزایش آگاهی‌ها از جرائم سازمان سیا در آمریکای لاتین و دیگر جاها لازم بود. تی‌شرت آنها با شعار «سازمان سیا را محاکمه کنید» تزئین شده بود. چهره‌های شاخص جناح چپ از قبیل دانیل السبرگ^۶ افشاء‌کننده اسناد پنتاگون و رمزی کلارک^۷ دادستان کل پیشین آمریکا نیز درباره همدستی این آژانس در ترورها و کمپین‌های ارائه اطلاعات اشتباه، شهادت دادند.

من نفهمیدم که این درگیری در دوران جوانی بین دانشگاه و اطلاعات آمریکا نوعی اختلال تاریخی یا دست‌کم افول چرخه‌ای به‌شمار می‌آمد که قبل و بعد از آن، دوران همکاری نزدیک وجود داشت. به هر حال، پس از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، گرمی روابط را نمی‌توان نادیده گرفت. در سال ۲۰۰۲، من در مورد دوستی مجدد بین سازمان سیا و موسسه فناوری روچستر^۸ به مجله وال‌استریت^۹ گزارشی دادم. یک دهه قبل، رسوایی تاثیر سازمان سیا بر تحقیقات و برنامه‌های آموزشی باعث استعفای رئیس این دانشکده شده بود، فردی که کارش

-
1. Amy Carter
 2. Abbie Hoffman
 3. Yippie
 4. Northampton
 5. Connecticut River
 6. Daniel Ellsberg
 7. Ramsey Clark
 8. Rochester Institute of Technology
 9. Wall Street Journal

برای این آژانس را مخفی نگه داشته بود. حالا، سازمان سیا دوباره بازگشته بود و دانشجویان نخبه را جذب و موضوعاتی را برای پایان‌نامه‌های مقاطع کارشناسی ارشد پیشنهاد می‌کرد. پس از آن در اخبار بلومبرگ^۱، من درباره تهدید فزاینده جاسوسی خارجی از دانشگاه‌های آمریکا مطلبی نوشتم. در آن زمان یعنی در ماه می سال ۲۰۱۴، داجین پنگ استادیار دانشگاه فلوریدای جنوبی که اصالتاً اهل چین بود با من تماس گرفت تا از اینکه اف‌بی‌آی او را مجبور به یک انتخاب تنفرآمیز کرده، گلایه کند. از دست‌دادن شغل و به‌خاطر کلاهبرداری ادعایی به زندان رفتن، یا جاسوسی از چین. اگرچه داستان‌ش برای من بسیار عجیب بود، اما من این مسئله را بررسی کردم و دریافتم که این موضوع درست بود.

فهمیدم که جهانی‌شدن^۲ - هجوم دانشجویان و اساتید از چین و دیگر کشورها؛ رفتن دانشجویان آمریکایی مقاطع کارشناسی به دانشگاه‌های خارج از کشور؛ و تکثیر موسسه‌های کنفوسیوس مورد حمایت مالی دولت چین و شعب کالج‌های آمریکایی در نقاط دور افتاده دنیا - فرصت‌های دانشگاهی یکسانی را برای سرویس‌های اطلاعاتی خارجی و داخلی، ایجاد می‌کرد. این سرویس‌ها اغلب به شیوه‌های مخفیانه و عمیق‌تر از قبل در حال نفوذ بودند. دانشگاه‌ها که در دوران جوانی من مقاومت می‌کردند، به‌رغم تنش بین ارزش‌های جهانی و آزاد اندیشی از یک‌طرف و فرهنگ ملی‌گرایانه و مخفیانه جاسوسی از طرف‌دیگر، تسلیم می‌شدند.

مقدمه این کتاب زمانی‌که داشتم در رستورانی در حومه شهر درگوشه‌ای کاملاً ساکت با یکی از مقامات پیشین دولت آمریکا ناهار می‌خوردم، تکمیل می‌شد. با مقداری ترس و واهمه، دغدغه‌هایم را درباره حمله آژانس‌های اطلاعاتی به دانشگاه‌ها ازجمله دانشگاه خودم مطرح کردم. او مدتی به حرف‌های من فکر کرد و سپس سرش را تکان داد و گفت که: «هر دو طرف از دانشگاه‌ها بهره‌برداری می‌کنند».

رابطه نزدیک دانشگاه با سازمان سیا در سال‌های اولیه‌اش و شکافی که بعداً در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بین آنها به‌وجود آمد، به‌خوبی مستند شده است. اما هیچ‌کس درباره ازسرگیری مجدد فعالیت مخفیانه اطلاعات آمریکا در دانشگاه‌های آمریکایی مطلبی ننوشته است.

1. Bloomberg News
2. Globalization

چندین کتاب خاطرات که توسط افسران پیشین سازمان سیا نوشته شده‌اند و در آثارشان درباره اینکه این افراد برای بکارگیری افراد در دانشگاه‌ها و همایش‌های دانشگاهی تور پهن می‌کردند یا دانشجویانی که توسط اساتیدشان در استخدام این آژانس درمی‌آمدند را ذکر کرده‌اند، باعث شد تا حس کنکاوی من برانگیخته شود. درخصوص سرویس‌های خارجی، جاسوسی‌های سایبری آنها خصوصاً علیه اهداف دولتی و شرکتی آمریکا باعث شده تا استفاده آنها از هم‌وطن‌های دانشجو و دانشگاه‌های کشور برای کسب اطلاعات، برقراری تماس و انجام تحقیقات حساس در دانشگاه‌های آمریکایی تحت‌الشعاع قرار گیرد.

من تصمیم گرفتم تا این مسئله که چطور و چرا سرویس‌های اطلاعاتی اهدافی را در آموزش عالی آمریکا مورد توجه قرار داده و اینکه این اقدامات چه پیامدهایی برای امنیت ملی و آزادی دانشگاهی به دنبال دارد را بررسی نمایم.

زمانی که مجبور شدم اتهامات پرفسور پنگ را بررسی کنم، درخواست دسترسی آزاد به سوابق^۱ به دانشگاه فلوریدای جنوبی به‌خاطر ارتباط این دانشگاه با دیانا مرکوریو(مامور اف‌بی‌آی)، به نتیجه رسیده بود. بعد از آنکه فهمیدم که این اداره که رایانامه‌های هیلاری کلینتون را بررسی کرده بود، خودش به لحاظ الکترونیکی بی‌ملاحظه بوده است، از همین راه‌کنش در سطح ملی استفاده کردم و از تعدادی از دانشگاه‌های دولتی درباره ارتباطاتشان با سازمان سیا و اف‌بی‌آی سؤالاتی پرسیدم. به‌نظر نمی‌رسید که سازمان سیا به این موضوع اهمیتی بدهد، اما این مسئله برای اف‌بی‌آی بسیار اهمیت داشت. اف‌بی‌آی رفتار خصمانه‌ای نسبت به تحقیقات من نشان داد و موضع حقوقی غیرعقلانی اتخاذ کرد؛ مبنی بر اینکه رایانامه‌های این اداره به دانشگاه‌ها، متعلق به خود این اداره است نه دریافت‌کنندگان آنها.

پس از آنکه موسسه فناوری نیوجرسی^۲ در آوریل سال ۲۰۱۵ به من اعلام کرد که ارتباطاتش با این آژانس خیلی زیاد بوده، هشت کارمند اف‌بی‌آی برای دو روز تمام، موضوع را بررسی کردند.

با درخواست اف‌بی‌آی، این موسسه به اعتبار معافیت‌های متعدد از انتشار ۳۹۴۹ صفحه از اسناد، خودداری کرده بود. این موسسه ۵۰۰ صفحه را منتشر کرد، اما آن را به‌شدت سانسور

1. open records request

2. New Jersey Institute of Technology

کرده بود. (افبی‌آی بعدها ۱۵۰۰ صفحه دیگر را مشخص کرد، و تعداد آنها را به ۶۰۰۰ صفحه رسانید).

با کمک دادستان‌های کمیته آزادی مطبوعات^۱، من به دادگاه ایالت نیوجرسی متوسل شدم. این پرونده در دادگاه فدرال مختومه اعلام شد و موسسه فناوری نیوجرسی پس از مشورت با وزارت دادگستری آمریکا اکثر اسناد را در اختیار من گذاشت. علامت «به‌وسیله سیا»^۲ در کنار ویرایش چندین رایانامه نشان می‌داد که این اسناد توسط این سازمان نیز مورد بررسی قرار گرفته بود.

گرگوری ام میلونوویچ^۳ رابط دانشگاهی افبی‌آی در رایانامه‌ای در ماه می سال ۲۰۱۵ به دانشگاه کالیفرنیا پروژه من را بی‌اهمیت خواند و این دانشگاه نیز همین پاسخ را در جواب درخواست من برای دسترسی آزاد به سوابق برایم فرستاد. میلونوویچ نوشت که: «دن گولدن در تلاش است تا کتابی درباره رابطه بین دانشگاه و جامعه اطلاعاتی بنویسد. من چندان فکر نمی‌کنم که می‌خواهد چیزی را که ارزش نوشتن داشته باشد را بدست بیاورد». او چهار همکار افبی‌آی را مشخص کرد و از آنها خواست تا درباره چگونگی برخورد دانشگاه کالیفرنیا با من تبادل نظر کنند. رویکرد من در دیگر بخش‌ها نیز با مقاومت‌هایی مواجه شد. برخی لیبرال‌ها از اینکه من می‌خواستم درباره جاسوس‌های خارجی بررسی انجام دهم، ناراحت بودند؛ برخی محافظه‌کاران نیز از اینکه من می‌خواستم درباره جاسوسان آمریکایی بررسی کنم، همین احساس را داشتند. با این حال، افراد بسیاری در حوزه‌های دانشگاهی و امنیت ملی به شکل فوق‌العاده‌ای بی‌طرف و کمک‌حال بودند و من از آنها بسیار سپاسگزارم.

من این کتاب را به دو بخش یعنی بررسی جاسوسی خارجی و آمریکایی در محیط دانشگاه‌ها تقسیم کرده‌ام. در بین بخش‌هایی که در قسمت اول بر ملا شده‌اند، می‌توان به این موارد اشاره کرد: یک دانشجوی مقطع تحصیلات تکمیلی اهل چین پروژه تحقیقاتی «نامرئی‌شدن» را که تحت حمایت مالی پنتاگون بود، از آزمایشگاه دانشگاه دوک^۴ سرقت

1. Committee for Freedom of the Press

2. Per CIA

3. Gregory M. Milonovich

4. Duke University

می‌کند و سپس مورد حمایت دولت چین قرار می‌گیرد تا با تکیه بر این پروژه در شنزن اقدام به سرمایه‌گذاری کند، اقدامی که بعدها میلیاردر شدن او را به دنبال داشت.

یکی از هواداران پورتوریکویی^۱ رژیم کاسترو که هم برای کوبا جاسوسی کرده بود و هم یک هم‌کلاسی فارغ‌التحصیل را که به یکی از مخرب‌ترین جاسوسان در داخل دولت آمریکا تبدیل شد را جذب نموده بود، حالا دور از دسترس مقامات آمریکایی در یک دبیرستان در سوئد تدریس می‌کند. به‌منظور جذب دانشجویان چینی با حقوق کامل، یک کالج از اوهایو با دانشگاه پکن که توسط سرویس اطلاعاتی چین اداره می‌شود، ارتباط برقرار می‌کند و اساتیدش را برای آموزش جاسوسان آتی درباره فرهنگ آمریکا به آنجا می‌فرستد.

در بخش دوم، سازمان سیا همایش‌های دانشگاهی ترتیب می‌دهد تا بتواند دانشمندان حاضر در برنامه تسلیحات اتمی ایران را اغوا نماید که از کشور خود فرار نمایند. افسران سازمان سیا که به‌صورت نفوذی در برنامه‌های آموزش اداری و ضمن خدمت ثبت‌نام می‌کنند، مقامات خارجی بی‌خبر را جذب می‌کنند و داجین پنگ پرفسور به‌ستوه آمده اهل فلوریدای جنوبی وارد رقابت فکری با دایان مرکوریو می‌شود. در سال‌های اخیر، دانشگاه‌های آمریکایی به مکان خوبی برای مسابقه مخفی جاسوسان تبدیل شده‌اند. درحالی‌که اغلب این دانشگاه‌ها به‌عنوان مکانی برای علم‌آموزی و توانایی ورزشی یا برای تفریح جوانانی که در آستانه بزرگسالی هستند، شناسانده شده‌اند، اما آنها بعدِ نگران‌کننده‌ای از دنیای واقعی به‌عنوان خط مقدم جاسوسی را به نمایش می‌گذارند. «اطلاعات»^۲ که در دانشگاه‌ها از آن برای اشاره به قدرت ذهن استفاده می‌شود به شکل روزافزونی معنای «اطلاعات و دانش درباره دشمن» را به‌خود گرفته است.

در آزمایشگاه‌ها، کلاس‌های درس و تالارهای سخنرانی، سرویس‌های جاسوسی از کشورهایی نظیر چین، روسیه و کوبا به دنبال کسب اطلاعات از سیاست آمریکا و نشان و جذب افرادی برای انجام عملیات‌های مخفی و دسترسی به تحقیقات حساس نظامی و غیرنظامی هستند. اف‌بی‌آی و سازمان سیا با هم تعامل و تبادل اطلاعاتی دارند و تلاش می‌کنند تا منابع‌هایی را در بین دانشجویان بین‌المللی و دانشکده‌ها ایجاد نمایند. اساتید، دانشجویان کارشناسی ارشد و حتی دانشجویان مقاطع کارشناسی به‌سبب ارتباطات نزدیک با دولت، تجارت، فناوری و همچنین

1. Puerto Rican(Porto Rico)

2. Intelligence

تخصص فنی موردنیاز برای رقابت در اقتصاد مبتنی بر دانش، از جهات مختلف به‌عنوان خبرچین مورد علاقه این سازمان‌ها هستند.

کریس سیمونز^۱ افسر پیشین ضداطلاعات در آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا، شاخه اطلاعاتی پنتاگون می‌گوید که «اکثر سرویس‌های جاسوسی و نه همه آنها، دانشگاه‌ها را به‌عنوان مکان اصلی برای استخدام جاسوس می‌دانند. انسان‌ها در سال‌های آخر دوره جوانی و اوایل دهه دوم زندگی؛ زمانی که جوان و بی‌تجربه هستند، بسیار سازش‌پذیر می‌باشند. شخصی که برای سوءاستفاده، آموزش دیده، راحت است که به مسیری که از قبل نسبت به آن تمایل دارد، هدایت شده و یا او را متقاعد کرد که این همان چیزی است که همیشه منتظرش بوده است». همچنین استخدام یک دانشجوی یا استادی که بتوان او را بعداً در آژانس فدرال بکارگیری کرد، به نسبت فریب کسی که از قبل دارای یک پست حساس در دولت بوده، بسیار ارزان‌تر است و به آسانی مورد سوءظن قرار نمی‌گیرد.

محیط‌های دانشگاهی باز، کار جمع‌آوری اطلاعات را برای خارجی‌ها و آمریکایی‌ها به یک میزان ساده می‌سازند. دسترسی به اکثر کلاس‌های درس، مراکز دانشجویان و حتی آزمایشگاه‌ها (بجز آن دست از مراکز رو به افزایشی که تحقیقات دارای طبقه‌بندی دولتی را انجام می‌دهند) به نسبت یک مرکز مسکونی نگهبانی‌دار در فلوریدا آسان‌تر است. جاسوسانی که وابستگی آکادمیک ندارند می‌توانند بدون دیده‌شدن وارد سخنرانی‌ها و کافه‌تریاها شده و با یک دانشمند علوم رایانه‌ای یا مشاور از پنتاگون که در کنار آنها نشسته است ارتباط برقرار کنند.

سرویس‌های جاسوسی مخفیانه و گاهی اوقات فریبکارانه از آرمان‌های سنتی آکادمیک یعنی شفافیت و پژوهشگری مستقل بهره‌برداری و به آن خدشه وارد می‌کنند. با این حال، در حالی که دانشگاه‌ها به دنبال درآمد و شهرت جهانی از طریق گشایش شعب خود در خارج از کشور هستند و این امکان را برای چین فراهم می‌سازند تا موسسه‌هایی را در محیط‌های دانشگاهی آنها ایجاد و از آنها حمایت مالی کنند و به شکل فزاینده‌ای به ثبت‌نام با حقوق کامل از دانشجویان خارجی اقدام نمایند، مسئله جاسوسی را نادیده گرفته و یا حتی به دیده اغماض به آن نگریسته‌اند.

1. Chris Simmons

به عنوان مثال، مدرسه بازرگانی کلمبیا^۱ مدرک کارشناسی ارشد سینتیا مورفی^۲ مادر دو فرزند از حومه نیوجرسی را باطل نکرد؛ زمانی که مشخص شد که نام او لیدیا گوریوا^۳ بوده و جاسوس شوروی است و مأموریت داشته است تا به مرور روابط خود را با همکلاسی‌ها و اساتیدی که می‌توانستند به او در یافتن شغل کمک کرده و همچنین دسترسی به اطلاعات سری داشتند تقویت نمایند.

دو روند در ایجاد موجی در جاسوسی دانشگاهی با هم تلاقی پیدا کرده‌اند. اولین روند به افزایش دوستی بین اطلاعات آمریکا و دانشگاه‌ها برمی‌گردد که تا حدی تحت‌تاثیر احساسات وطن‌پرستانه و ترس از تروریسم پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌باشد. سازمان سیا، اف‌بی‌آی و دیگر آژانس‌های امنیتی که پس از جنگ ویتنام و به سبب اعتراضات دانشجویی و دشمنی دانشگاه‌ها کنار گذاشته شده بودند، به اجبار دوباره بازگشته‌اند و ائتلاف ظریفی را بین جاسوسان و اندیشمندان شکل داده‌اند.

آستین لانگ^۴ که در دانشگاه کلمبیا سیاست امنیتی تدریس می‌کند، می‌گوید که «۱۱ سپتامبر به هماهنگی مجدد و کاملی بین بسیاری از دانشگاه‌ها با جامعه امنیت ملی انجامید». دومین روند و شاید مهم‌ترین آن، جهانی‌شدن تحصیلات تکمیلی است. جهانی‌شدن باعث ایجاد دوستی‌ها و تفاهم بین کشورهای متخاصم شده است و کیفیت آموزش و تحقیقات را بهبود بخشیده است. این مسئله همچنین جاسوسی خارجی در دانشگاه‌های آمریکایی و شعب آنها در خارج از کشور و همچنین تلاش‌های آمریکا برای استخدام دانشجویان و اساتید بین‌المللی را تقویت کرده است. مهاجرت دانشگاهی به ایالات متحده و یا از این کشور به خارج افزایش یافته است و این مسئله فرصت‌هایی برای جاسوسی را برای هر دو سوی این مهاجرت فراهم آورده است. بیشتر دانشجویان و اعضای هیئت علمی آمریکا به خارج از کشور می‌روند. تعداد آمریکایی‌هایی که در خارج از کشور درس می‌خوانند از سال ۲۰۰۱ دو برابر شده است و به ۳۱۳,۴۱۵ نفر در سال ۲۰۱۵ رسیده است.

1. Columbia Business School
2. Cynthia Murphy
3. Lydia Guryeva
4. Austin Long

خورشید هیچگاه در دانشگاه‌های آمریکایی غروب نمی‌کند. بیش از ۱۶۰ دانشگاه به سبک آمریکا در هشتاد کشور از ایتالیا گرفته تا کردستان عراق وجود دارند. اکثر آنها شعب محیط‌های دانشگاهی موسسه‌های ایالات‌متحده یا دانشگاه‌های خارجی هستند که به دنبال دریافت اعتبار از آمریکا می‌باشند. بیش از نیمی از این دانشگاه‌ها از سال ۲۰۰۰ به بعد تاسیس شده‌اند.

این شعب اغلب در مناطقی از قبیل خاورمیانه و چین واقع شده‌اند که به لحاظ سیاسی حساس هستند و اهدافی را برای آژانس‌های اطلاعات خارجی و احتمالاً ایستگاه‌های شنودی را برای کشورمان تامین می‌کنند. سرویس‌های اطلاعات خارجی خصوصاً سرویس‌های چین به دنبال استخدام جوانان آمریکایی هستند که در خارج از کشور زندگی می‌کنند و مترصد قرارگرفتن آنها در سمت‌های کلیدی دولتی آمریکا می‌باشند. اگر آنها به زبان‌های مورد نظر مسلط باشند، اطلاعات آمریکا نیز ممکن است به سراغ آنها بیاید.

یک مقام پیشین فدرال به من گفت که سازمان سیا و افبی‌آی درصدد جلب توجه جوان آمریکایی‌اند که مشکل زبانی نداشته و عاشق رفتن به خارج از کشور باشد و تصمیم گرفته باشد دو یا سه نیم‌سال تحصیلی را در خارج از کشور بگذارند و درمقابل درخواست جمع‌آوری اطلاعات از خارج مقاومتی نشان ندهد. افبی‌آی حتی به دانشگاه فلوریدای جنوبی اصرار کرده است شعبه‌ای در چین تاسیس کند تا بتواند پنگ را به‌عنوان پوششی برای جاسوسی در آنجا منصوب نماید.

دانشجویان و اساتید خارجی به سمت آمریکا سرازیر شده‌اند، در عین حال که انتخاب دونالد ترامپ به سمت ریاست جمهوری با برنامه‌های مهاجرت‌ستیزش می‌تواند این جریان را خصوصاً از ایران و دیگر کشورهای اسلامی متوقف نماید. در سال ۲۰۱۴-۲۰۱۵ تقریباً بیش از یک میلیون (۹۷۴۳۲۶) نفر دانشجوی بین‌المللی در دانشگاه‌های آمریکا مشغول بودند، بیش از شش برابر سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۵ (۱۵۴۵۸۰) و بیش از دو برابر سال ۱۹۹۴-۱۹۹۵ (۴۵۲۶۳۵). تعداد دانشمندان و مهندسان خارجی تبار که در دانشگاه‌ها و کالج‌های آمریکا کار می‌کنند، به میزان ۴۴ درصد افزایش یافته است و از ۳۶۰۰۰۰ نفر در سال ۲۰۰۳ به ۵۱۷۰۰۰ نفر در سال ۲۰۱۳ رسیده است. افبی‌آی در سال ۲۰۱۱ گزارش داد که اگرچه اکثر دانشجویان، محققان و اساتید بین‌المللی با مجوزهای قانونی به آمریکا می‌آیند، اما دانشگاه‌ها مکان‌های ایده‌آلی برای اطلاعات

خارجی است تا نیروهایی را یافته، ایده‌هایی را پیشنهاد کرده و یا پرورش دهند و از داده‌های تحقیقاتی اطلاع حاصل نمایند و حتی آن را سرقت کنند یا برای کسب آگاهی از این تحقیقات، کارآموزهایی را به آنجا بفرستند.

افبی‌آی و سازمان سیا بر دانشجویان، اساتید و محققانی که برای بازدید به آمریکا می‌آیند متمرکز شده‌اند و آنها را به‌عنوان تهدیدات بالقوه یا منابعی برای جاسوسی با مدیریت افسران سازمان سیا می‌دانند. در یک نظرسنجی که از کارکنان دانشگاه‌های آمریکایی که با دانشجویان بین‌المللی کار می‌کنند انجام شد، ۳۱ درصد یا تقریباً یک سوم گزارش دادند که افبی‌ای طی یک سال اخیر با دانشجویان آنها ملاقات‌هایی داشته است. (این نظرسنجی درباره سازمان سیا سؤال نکرد). این احتمال وجود دارد که افبی‌آی بدون اطلاع کارکنان تماس‌هایی با دانشجویان بیشتری برقرار کرده باشد.

میلونوویچ رابط افبی‌آی با دانشگاه‌ها برای یک گروه از روسای دانشگاه‌ها در ماه می سال ۲۰۱۴ نوشت که «زمانی که موضوع ضداطلاعات مطرح می‌شود، افبی‌آی به سه حوزه اصلی علاقمند می‌شود: (۱) دانشجویان (خارجی و داخلی)، (۲) اعضای هیئت علمی (خارجی و داخلی)، (۳) تحقیق و توسعه».

اطلاعات آمریکا با وجود دانشجویان خارجی زیاد در محیط‌های دانشگاهی، آنها را براساس عواملی از قبیل کشور مبدأ، حوزه مطالعاتی، دسترسی به تحقیقات حساس، پیش‌زمینه و سوابق خانوادگی و اینکه کشور مبدأ به آنها کمک هزینه تحصیلی می‌دهد یا خیر اولویت‌بندی می‌کند. اگر یک فرد دانشگاهی دسترسی به کشوری داشته باشد که هم متخصص و هم نفوذ به آن دشوار است، اطلاعات آمریکا می‌تواند در این موضوع پافشاری کند. به‌عنوان مثال، به یک دانشمند ایرانی‌تبار که اغلب به کشور مادری خود مسافرت می‌کند، توجه کنید. یکی از دوستانش می‌گفت که «افبی‌آی ابتدا با این بهانه که می‌خواهد نظرش را درباره اینکه چه اتفاقی در ایران می‌افتد، بداند به او نزدیک شدند. او با عامل افبی‌آی ملاقات کرد. سپس پس از چندبار رد و بدل کردن رایانامه، افسر افبی‌آی به او گفت که سازمان سیا علاقمند استخدام اوست. او این مسئله را رد کرد. مدتی بعد، همین مامور افبی‌آی از این دانشمند خواست تا در تصمیم خود تجدیدنظر نماید، اما او دوباره پیشنهاد سازمان سیا را رد کرد».

چند ماه بعد، او به یک همایش امنیتی دعوت شد، همایشی که معروف بود که عوامل سازمان سیا در آنجا حضور دارند». این همایش درباره ایران بود و اینکه چطور ایرانیان جوان خصوصاً دانشمندان جوان به پیاده‌نظامان تندرو ایران تبدیل می‌شوند و اینکه چطور می‌شود به آنها در تمامی موارد از جمله برنامه هسته‌ای ایران کمک کرد. این دانشمند این دعوت را رد کرد، چند ماه بعد، از این دانشمند خواسته شد تا با نماینده یک شرکت بریتانیایی ملاقاتی داشته باشد و به او گفته شد که کنسولگری بریتانیا در سان‌فرانسیسکو این ملاقات را پیشنهاد کرده است. اما، مشخص شد که این شرکت اصلاً وجود نداشته است، بنابراین احتمالاً این تلاش دیگری برای استخدام او بوده است. این ملاقات انجام نشد.

اگرچه سازمان سیا به شاهکارها و شکست‌هایش در خارج از کشور شناخته می‌شود، اما واحد منابع ملی^۱ به‌صورت مخفیانه‌ای در آمریکا فعالیت می‌کند و اساساً افراد دارای ملیت‌های خارجی را به استخدام درمی‌آورد. هنری کرامپتون^۲ که ریاست این واحد را از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ برعهده داشت، گفت که این واحد بر شبکه‌ای از همکاران دانشگاهی استوار است که تعداد آنها بین صد تا دویست نفر است.

کرامپتون به من گفت که «ما تماس‌های دوستانه‌ای با دانشگاه‌ها داریم. من برخی اوقات بازدیدهایی از آنها انجام می‌دهم. این همکاری‌ها عمدتاً شامل شهروندان آمریکایی و آنهایی که به‌صورت قانونی اینجا هستند می‌شود، زیرا آنها فکر می‌کنند که انجام این کار درست است».

افسران سازمان سیا باید زمانی که شهروندان آمریکایی و افراد مقیم را به استخدام در می‌آوردند، به ارتباط اطلاعاتی خود اقرار نمایند؛ اما لازم نیست این کار را برای خارجی‌ها انجام دهند. یک افسر سابق سازمان سیا که در خاطراتش با نام مستعار ایشماعیل جونز^۳ نوشته شده بود، زمانی که بر روی فهرستی از دانشجویان خارجی که در دانشگاه‌های آمریکایی درس می‌خواندند، کار می‌کرد از تعدادی از اسامی مستعار برای گذاشتن قرار ملاقات با آنها استفاده می‌کرد. «من با آنها ملاقاتی را ترتیب می‌دادم تا ببینم که آیا آنها دسترسی به اسراری که به نفع آمریکا باشد دارند یا خیر و اگر آنها چنین دسترسی داشتند، رابطه را گسترش می‌دادم و

1. National Resources Division

2. Henry Crumpton

3. Ishmael Jones

آنها را جذب می‌کردم. معمولاً من به دنبال دانش‌آموختگان از کشورهای متخاصمی بودم که دولت‌هایشان هزینه آموزش‌های آنها را می‌دادند و در حال یادگیری مطالب مفیدی از قبیل علم هسته‌ای برای آن کشور متخاصم بودند».

برخی افسران سازمان سیا در عملیات‌های مخفی تظاهر می‌کردند که استاد دانشگاه هستند. اگرچه آنها نباید تظاهر کنند که کارمند یک دانشگاه خاص هستند، اما سیاست امکان استفاده از پوشش مبهم‌تر را می‌داد. گفتن این جمله که «من استادیار مطالعات خاورمیانه^۱ در دانشگاه تگزاس در آستن هستم» ممنوع می‌باشد. اما گفتن اینکه «من استادی هستم که تحقیقاتی را در حوزه سیاست خاورمیانه انجام می‌دهم» مجاز شمرده می‌شود. چنین تمایزاتی در این حوزه ممکن است که خیلی روشن نباشد. جونز به من گفت، «من درباره معرفی خودم به عنوان یک استاد نخبه کالج هیچ‌گونه محدودیتی نمی‌شناسم و چنین کاری را انجام داده‌ام».

سیاست‌های رئیس‌جمهور ترامپ براساس لفاظی‌های زمان انتخابات و انتصاباتش در بخش امنیت ملی احتمالاً باعث تحریک بیشتر جاسوسی داخلی و خارجی در دانشگاه‌ها می‌شود. حال که سازمان سیا و آژانس امنیت ملی با موانع کمتری در بحث آزادی‌های مدنی و محدودیت‌های حریم خصوصی مواجه هستند، می‌توانند جذب و بکارگیری و تحت‌نظر قراردادن دانشجویان و اساتید خارجی را افزایش دهند. توافق هسته‌ای پاره‌پاره شده با ایران ممکن است ایران را تحریک به ساخت بمب اتمی نماید و سازمان سیا ممکن است برگزاری همایش‌های دانشگاهی را با هدف اغوای دانشمندان کلیدی ایران برای فرار از کشور از سر گیرد.

قول ترامپ برای به راه انداختن جنگ تجاری با چین ممکن است دولتش را ترغیب نماید تا فناوری‌های بیشتری که در دانشگاه‌های آمریکایی ساخته شده‌اند را به جاهای مختلف بفرستد، این درحالی است که سیاست کج‌دار و مریضش در قبال روسیه می‌تواند ولادیمیر پوتین را ترغیب نماید تا جاسوسان بیشتری را از طریق دروازه‌های لیگ آیوی^۲ وارد آمریکا نماید.

1. Middle Eastern Studies

2. Ivy League یک همایش ورزشی دانشگاهی است که تیم‌های ورزشی از هشت دانشگاه خصوصی (براون، کلمبیا، کرنل، دارتموث، هاروارد، پنسیلوانیا، پرینستون و ییل) در آن گرد هم می‌آیند.

چین، روسیه و ایران نیز ممکن است به‌دنبال خبرچینان دانشگاهی در تشکیلات نظامی باشند، چراکه دونالد ترامپ در پیام توئیتری خود در سال ۲۰۱۶ قول داد که «آمریکا باید به‌شدت به‌دنبال تقویت و توسعه توانایی برنامه اتمی خود باشد».

از زمان نوشتن این مطلب، پیشنهادهای ترامپ برای محدودسازی ورود اتباع ایرانی و چندین کشور مسلمان دیگر به آمریکا دائماً در حال تغییر بوده است. مشخص نیست که آیا آنها در برابر این چالش حقوقی دوام می‌آورند و کدام دسته از تازه‌واردها به این فهرست اضافه می‌شوند. اگر اساتید و دانشجویان از این مسئله مستثنی شوند، پس سرویس‌های اطلاعاتی کشورشان بیش از پیش به جاسوسی دانشگاهی روی خواهند آورد. اگر این اتفاق رخ ندهد، اهداف کمتری در پوشش دانشگاهی می‌توانند به محیط‌های دانشگاهی آمریکا دسترسی پیدا کنند. در هر صورت، لفاظی ترامپ علیه مسلمانان احتمالاً کار را برای سازمان سیا و افبی‌آی برای جذب دانشجویان خاورمیانه‌ای در آمریکا و اعزام آنها به کشورهایشان به‌عنوان عامل نفوذی دشوارتر خواهد کرد.

درحالی‌که بسیاری از اساتید دانشگاه‌ها به سختی کار می‌کنند، وظایف رسمی آنها به‌صورت ویژه مورد حفاظت قرار نمی‌گیرد. آنها ده تا پانزده ساعت تدریس می‌کنند، دوبار در هفته ساعاتی را در دفاترشان می‌گذرانند، و تابستان‌ها تعطیل می‌باشند.

این مسئله زمان سازمان‌نیافته‌ای را برای نوشتن، تحقیق، آماده‌سازی سخنرانی، تصحیح ورقه‌ها، کمک به کمیته‌های دانشگاهی، مشاوره، مسافرت بین‌المللی به همایش‌های دانشگاهی و انجام شغل ثانویه برای اطلاعات آمریکا فراهم می‌سازد. این کمک‌ها اشکال و سطوح مختلفی از تعهد را شامل می‌شود. زمانی‌که آنها از مکان‌های مورد علاقه باز می‌گردند، ممکن است جلسه پرسش و پاسخ توسط سازمان سیا برای آنها برگزار شود، یا اطلاعات با ارزشی را بازگو نمایند. جوزف نای^۱ استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد و رئیس سابق شورای اطلاعات ملی می‌گوید، «گهگاهی من به اراده خودم درباره چیزی گزارش می‌دهم، اگر مکالمه جالبی با یک مقام بلندپایه دولتی داشته باشم می‌گویم، من یک وزیر خارجی را ملاقات کردم. سمت دولتی او وزیر است. ولی در زمان صرف نوشیدنی، این مسئله را انکار کرد».

1. Joseph Nye

اگرچه سیاست سازمان سیا استفاده از خبرنگاران، روحانیون و داوطلبان سازمان‌های حافظ صلح را مگر در شرایط فوق‌العاده ممنوع کرده است، اما دانشجویان و اساتید به کار می‌آیند. به گفته ایشماعیل جونز، دو نفر از اساتید جهانگردی در بین پرانرژی‌ترین و بی‌عرضه‌ترین اساتید اخیر آژانس سیا قرار داشتند. آنها دانشمند جوانی را از یک کشور دارای برنامه نوپای هسته‌ای به آمریکا دعوت کرده و او را به یک تور خصوصی از آزمایشگاه‌های پیشرفته موسسه فناوری دانشگاه ماساچوست فرستادند و ناخواسته در تلاش‌های یک افسر سازمان سیا برای استخدام او اختلال ایجاد کردند.

در یک مورد مجزا، یک زوج عضو هیئت علمی از بودجه‌های سازمان سیا برای برگزاری همایش علمی استفاده کردند که خصوصاً برای اغوای یک دانشمند هسته‌ای از یک کشور متخصص طراحی شده بود و هماهنگی‌های لازم برای بورس آموزشی او در یک دانشگاه آمریکایی انجام شده بود. با این حال، این فرد به جای اینکه به سازمان سیا کمک کند، از ارتباطات دانشگاهی و بورس تحصیلی برای جمع‌آوری اطلاعات علمی بیشتر برای برنامه هسته‌ای کشورش استفاده کرد.

یک استاد از یک دانشگاه رده‌بالا در ساحل شرقی^۱ از در دست داشتن یک ساعت هشتصد دلاری با مارک Victorinox Swiss Army در مهمانی‌های شام لذت می‌برد. این قسمت آخر مکالمه است: "رشوه‌ای از یک جاسوس روس".

او به عنوان یک دانشجو روی کار در سازمان سیا حساب باز کرده بود، اما سازمان سیا او را استخدام نکرد. او در عوض به دانشگاه رفت و نامی به عنوان کارشناس سیاست خارجی دست و پا کرد و هنوز هم فکر می‌کند که استعدادی برای جاسوسی دارد.

سپس در سال ۲۰۱۰، او فرصت غیرمنتظره‌ای پیدا کرد. او در حال برگزاری همایشی در محیط دانشگاه در زمینه کنترل تسلیحات بود. پس از آن، یک دیپلمات روس پیش او آمد و یکی از اعضای میزگرد به او کارتش را داد و برای ناهار بیرون دعوت کرد.

1. East Coast

از آنجایی که آنها به لحاظ امنیتی توجیه شده بودند، آنها ملزم بودند تا این دعوت را به اطلاع افبی‌آی برسانند. پس از تماس با واحد ضداطلاعات افبی‌آی، این استاد سریع فراخوانده شد و به او گفته شد که این دیپلمات، یک افسر اطلاعاتی روس است.

این استاد گفت که «فکر کنم که نباید او را برای شام ببینم».

عامل افبی‌آی گفت که «این یک نظر است. ما ترجیح می‌دهیم که این ملاقات رخ دهد». او به من گفت، افبی‌آی می‌خواست تا از این استاد به‌عنوان یک جاسوس دوجانبه استفاده تا اطلاعاتی درباره اولویت‌های روسیه در جمع‌آوری اطلاعات، مسائل تجاری روس‌ها و چیزهایی شبیه به این بدست آورد. فقط داشتن اطلاعات درباره اینکه طرف مقابل واقعاً به چه چیزهایی علاقمند می‌باشد می‌تواند بسیار ارزشمند تلقی گردد. طی دو سال بعد، آژانس‌های روسیه و افبی‌آی هریک این استاد را برای چندین بار به شام دعوت کردند. او با جاسوس روس در رستوران‌های مکزیکی، ساندویچ فروشی‌های فرانسوی و مغازه‌های استیک فروشی شام می‌خورد. این ملاقات‌ها هیچگاه دوبار در یک مکان رخ نمی‌داد زیرا میزبانانش نگران تعقیب و مراقبت بود. این دیپلمات روس همیشه پول را به‌صورت نقدی پراخت می‌کرد. اسکناس‌های یکصد دلاری مستقیم از بودجه عملیاتی. پس از آن، این استاد به عوامل افبی‌آی که او را چند روز بعد برای شام می‌بردند گزارش خود را ارائه می‌کرد.

جاسوس روس در آستانه چهل سالگی قرار داشت، قوی و سبزه با پیشانی بلند و چشمان گودرفته و خیلی شبیه به ولادمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه و افسر پیشین کاگب. او به این استاد پیشنهاد کرد تا یک ناشر روس را برای چاپ مقالات و کتاب‌هایش پیدا کند و گفت که ارتباطاتی با مراکز نشر مسکو دارد؛ زیرا پدرش برای سرویس خبری شوروی کار می‌کرده است - شنونده‌اش می‌دانست که این پوششی برای عوامل کاگب می‌باشد - جاسوس مورد بحث، همچنین، کادوهای باارزشی را به این استاد تعارف می‌کرد؛ نخست، یک بطری نوشیدنی عالی با مارک پوسولسکایا^۱ که از جانب یک جاسوس با پوشش دیپلمات بسیار مناسب تلقی می‌شود؛ زیرا پوسولسکایا در زبان روس به معنای «سفیر» می‌باشد و پس از آن یک ساعت سوئیسی.

این استاد از عوامل افبی‌آی پرسید، «آیا ساعت را می‌خواهید؟ آیا می‌خواهید آن را برای دستگاه شنود چک کنید؟».

به او گفته شد که نیازی به انجام این کار نیست؛ بعید بود که دستگاه شنودی در آن باشد. او می‌توانست آن را نگه دارد.

در ابتدا، جاسوس روس درباره دیدگاه‌های این استاد درباره موضوعاتی که در گروه اساتید یا در سمینارهایی درباره وقایع کنونی از قبیل سیاست آمریکا در افغانستان مطرح می‌شد، سؤالاتی پرسید. به آرامی سؤالاتش در زمان صرف شام خیلی دقیق‌تر شد. این استاد برخی ژنرال‌های آمریکایی را تا چه حد می‌شناخت و درباره چه چیزی با آنها صحبت می‌کرد؟ این استاد همزمان که سعی می‌کرد تا از بیان جزئیات خودداری کند، تمامی تلاش خود را می‌کرد تا زیرکانه اما توطئه‌آمیزانه عمل کند.

استاد موردنظر بعداً برای من توضیح داد که «شما باید هوشیار باشید و سعی کنید اطلاعاتی ندهید. باید سعی کنید که بی‌خبرتر از آنچه هستید به‌نظر بیایید. این موضوع شبیه مراسم خواستگاری است. شما نباید خودتان را برای فریب کشورتان بیش‌ازحد مشتاق نشان دهید».

در نهایت، جاسوس روس پیشنهاد بده بستان را می‌دهد: پول نقد در ازای اطلاعات. میزان پرداخت پول به کیفیت اطلاعات بستگی داشت. او گفت، به‌منظور جلوگیری از لو رفتن، استاد باید لپ‌تاپی را می‌خرد و هرگز نباید آن را به اینترنت متصل می‌کرد، چیزی روی آن می‌ریخت و فایل‌ها را بر روی فلش به روس‌ها می‌داد. افسر روس باید فلش خود را به یک رایانه امن در نزدیک‌ترین مقرر دیپلماتیک روسیه متصل می‌کرد و پیغامی به مسکو می‌فرستاد.

افبی‌آی به این استاد دستور داد تا بدون آنکه اسرار دارای طبقه‌بندی را در اختیار جاسوس قرار دهد با او بازی کند. او بحثی درباره جنگ افغانستان که به‌نظر معتبر می‌رسید را روی لپ‌تاپش ریخت و فلش را به جاسوس روس داد.

روز بعد در هنگام صرف شام، جاسوس روس دو بیست دلار در قالب دو اسکناس صد دلاری به او داد. او همچنین برای استاد توضیح داد که این اطلاعات به‌صورت عمومی در دسترس می‌باشند و بدون توجه به اینکه چقدر خوب تحلیل شده‌اند کافی نمی‌باشند. او به استاد گفت که «ما از شما بابت این مطلب تشکر می‌کنیم، اما فکر نمی‌کنیم که این مطالب حساس باشند. اگر اطلاعات بیشتری در اختیار ما قرار دهید، می‌توانیم پول بیشتری به شما بپردازیم».

او که با وضعیت بی‌ثبات بین دانشگاه و دولت در آمریکا آشنا بود، از این استاد خواست تا به‌دنبال شغلی در وزارت امور خارجه یا پنتاگون باشد، جایی که هر دو نفر بدون هیچ حرفی می‌دانستند که روسیه پول خوبی برای یک منبع داخلی می‌پردازد.

این استاد پول را به افبی‌آی تحویل داد. اندکی بعد، جاسوس روس به مسکو برگشت. او به استاد اطمینان داد که جایگزینش با او تماس خواهد گرفت، اما خبری نشد. احتمالاً تحلیل‌مقدماتی و اولیه این استاد، اطلاعات روسیه را مجاب کرده بود که او از هیچ چیز با ارزشی خبر ندارد. یا آنها حدس زده بودند که افبی‌آی به او خط می‌داد. به هرصورت، فعالیت او در زمینه جاسوسی به اتمام رسیده بود. استاد به این نتیجه رسید که اگرچه هیچ‌چیز حیرت‌انگیزی کشف نکرده بود، اما به امنیت ملی کمک کرده و کنجکاوی اطلاعاتی خود را ارضاء نموده بود.

بخش اول

جاسوسی خارجی در دانشگاه‌های آمریکایی

۱- پوشش نامرئی شدن

عصر روز ۳۰ ژانویه سال ۲۰۱۶، اوبی وان کنوبی^۱ استاد جدای^۲ در حالی که شمشیر براقی را می‌چرخاند و ردای تیره و کلاه پارچه‌ای برتن داشت که فقط چشمان او را مخفی نگه می‌داشت و نه لبخند او را، بر روی صحنه تئاتر «پنجره دنیای^۳ کاخ سزار^۴» در شهر شنزن^۵ چین بالا و پایین می‌پرید. جنگجویان جدای، سربازان سلطنتی طوفان^۶، و دیگر شخصیت‌های فیلم جنگ ستارگان نیز همین کار را انجام می‌دادند. درحالی‌که هفتصد نفر شمشیرهای زرد، سبز و ارغوانی را تکان می‌دادند، نورافکن‌های ارتعاشی و فوران دود به تناوب باعث روشن و تاریک شدن صحنه نمایش می‌شد.

اقتباس مضحک از جنگ ستارگان با عنوان «نبرد آینده: شروعی دوباره^۷» نوعی نمایش پرزرق و برق بود که همچنین در آن موسیقی زنده، حرکات موزون، صورت آدم‌ها بر روی

-
1. Obi-Wan Kenobi
 2. Jedi Master
 3. Window of the World
 4. Caesar's Palace
 5. Shenzhen
 6. imperial stormtroopers
 7. Battle of Future—A New Dawn

بدن‌های عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی و ادای احترام به ارتش چین تجلی می‌کرد. این نمایش به‌مناسبت ششمین سالگرد موسسه فناوری پیشرفته^۱ گوانگ چی^۲ و موسسه علوم گوانگ چی^۳ ترتیب داده شده بود، دو موسسه‌ای که در زمینه شناخت و تجاری‌سازی دستاوردهای بزرگ در حوزه فراماده‌ها به‌سرعت در حال رشد بودند. روپنگ لیو^۴ همان اوبی وان کنوبی بنیانگذار و رئیس این کارهای مخاطره‌آمیز است؛ دیگر افراد شامل جدای‌ها، دستیارانش، اجراکنندگان و حضار، کارگرانش می‌شوند. چندین نفر از حضار به‌خاطر روحیه نترس و نوآورانه خود که لیو نیز آن را خیلی تحسین می‌کرد، جوایزی را کسب کرده بودند؛ سفر به قطب‌شمال، قطب‌جنوب و فضای نزدیک^۵.

لیو که هنوز لباسش را بر تن داشت اما شمشیر به‌دست نگرفته بود، دسته گل بزرگی را در دست چپ داشت و میکروفونی در دست راست و آوازگونه درباره موفقیت‌هایش حرف می‌زد. او به زبان چینی می‌خواند، «اینکه بیرون چقدر هیجان‌انگیز است اهمیتی ندارد، من با آرامش کامل رفتار می‌کنم. نمی‌توانید حدس بزنید که سفر چقدر دشوار بوده است، خوشبختانه در شرایط دشوار نیز می‌توانیم آرام باشیم». سپس او بدون مکث سراغ سرودی از گروه بیتلز^۶ با عنوان «هی یهودا»^۷ رفت. لیو با صورت چاق و به شکل پسر دوست‌داشتنی در ۳۲ سالگی، چیزهای زیادی برای ستودن داشت. سهام او در شرکت علوم گوانگ چی که بخش زیادی از آن در بازار بورس هنگ‌کنگ مبادله می‌شد، او را به یک فرد میلیاردی تبدیل کرد که امپراطوری تجاری او را تا آمریکا، نروژ، کانادا و نیوزیلند گسترش داد بود.

رسانه‌های کشور چین از او به‌عنوان «ایلان ماسک چین»^۸ نام می‌بردند و او را به‌عنوان یک فرد دوراندیش با موسس مشهور سازنده ماشین‌های برقی تسلا^۹ هم‌ردیف می‌دانستند.

1. Institute of Advanced Technology

2. Kuang-Chi

3. Kuang-Chi Science Ltd.,

4. Ruopeng Liu

5. Near Space

6. Beatles

7. Hey Jude

۸. Elon Musk of China اشاره به ایلان ماسک مهندس، مخترع و شخص نامی تجارت در صنایع پیشرفته آمریکا است.

9. Tesla

تا اواخر سال ۲۰۱۵، موسسه نوپای او درخواست مجموعاً ۳۲۸۹ ثبت اختراع را کرده بود و ۱۷۸۳ مجوز ثبت اختراع را دریافت کرده بود. دولت چین احترام زیادی برای او قائل بود و مقامات سیاست فناوری، رئیس‌جمهور شی جین پینگ^۱ و همچنین بسیاری از وزرای برجسته و مقامات حزب از شرکت‌های لیو در شنزن بازدید می‌کردند.

با این حال، ثروت و شهرت لیو مثل لباسش در جشن سالگرد یا مثل پوشش نامرئی‌شدنی که او به‌عنوان دانشجوی مقطع کارشناسی‌ارشد دانشگاه دوک در رشته مهندسی برق زیرنظر استاد مشهورش دیوید آر اسمیت^۲ طراحی کرده بود، همگی نوعی پوشش بودند. آنها واقعیت ناراحت‌کننده‌ای را که هرگز علنی نشده است را مخفی می‌کنند. او بخش اعظمی از موفقیت خود را مدیون چیزی است که شکل آموزش عالی جاسوسی نامیده می‌شود. لیو، پروفیسوری ناآگاه، دستورالعمل‌های همکاری بی‌قید و شرط و فرهنگ جهانی و باز دانشگاه دوک را از طریق ارسال تحقیقات مورد حمایت مالی پنتاگون به چین مورد سوءاستفاده قرار داده بود. او هماهنگی‌هایی برای بازدید چند نفر از محققان چینی از آزمایشگاه اسمیت، بازتولید تجهیزات آزمایشگاه و تحویل ایده‌ها و داده‌های تهیه‌شده توسط همکاران بی‌خبر خود در دانشگاه دوک به آنها را انجام داده بود و اسمیت را با وعده انجام شغل پاره‌وقت در چین فریفته بود. فعالیت‌های او به برتری ایالات‌متحده در فناوری نوظهوری که روزی می‌توانست جت‌های جنگنده، تانک یا هواپیماهای بدون سرنشین را نامرئی ساخته و بر نتیجه جنگ یا یک عملیات مخفی تاثیر بگذارد، آسیب رسانده بود. زمانی که لیو به چین برگشت، دولت مسرور چین میلیون‌ها دلار برای شروع پروژه‌های او سرمایه‌گذاری کرد.

وقتی به گذشته نگاهی می‌اندازیم، برخی از همکاران سابق لیو در آزمایشگاه دوک احساس می‌کنند که او به اعتمادشان خیانت کرده است. جونا گولوب^۳ یکی از اعضای آزمایشگاه به من گفت که «زمانی که شما در دانشگاه خون دل می‌خورید، تنها در حدود ده نفر می‌دانند که این ایده شما بوده است. ایده‌ها از اینجا به چین منتقل می‌شدند. در بازنگری رخدادهای گذشته، افراد احساس می‌کنند تصویر کاملی از واقعه در اختیار آنها قرار داده نشده است».

1. Xi Jinping

2. David R. Smith

3. Jonah Gollub

موضوع لیو نشان می‌دهد که تا چه حد تحقیقات دانشگاهی در برابر مهاجمان خارجی آسیب‌پذیر می‌باشند و اینکه کاری از عهده دانشگاه‌ها برای حفاظت از تحقیقاتشان بر نمی‌آید. دانشگاه‌هایی که علاقمند به جذب دانشجویان بین‌المللی و تاسیس شعب خود در خارج از کشور هستند علاقه‌ای به توهین به چین یا دیگر کشورها و جلوگیری از سرقت تحقیقاتی ندارند. با این حال، اگر از زاویه دیگر به این موضوع نگاه کنیم، می‌بینیم که آنها به آژانس‌های دولتی و در نهایت مالیات‌دهندگان آمریکایی خیانت می‌کنند؛ زیرا این آژانس‌ها هستند که بودجه تحقیقات را فراهم می‌سازند. ما برای آنکه نیروهای مسلح از ما دفاع کنند مالیات پرداخت می‌کنیم، اما دانشگاه با دنبال کردن برتری جهانی بدون پذیرفتن یا بدون توجه به خسارت ثانویه به این امنیت خیانت می‌کند.

اگرچه لیو هرگز به جرمی متهم نشده است، اما افبی‌آی فعالیت‌های او را تحت نظر داشت و روسای دانشگاه‌ها و مقامات مجری قانون را درباره فعالیت‌های او توجیه کرده بود. در جلسه هیئت مشاور آموزش عالی امنیت ملی که در اکتبر ۲۰۱۲ در مقر افبی‌آی برگزار شد، طبق دستور جلسه‌ای که از طریق درخواست دسترسی به سوابق عمومی بدست آمده بود، اسمیت تعریف کرد که چطور بدون اطلاع او، یک تبعه اهل چین آزمایشگاهش را مورد هدف قرار داد و موسسه مشابهی را در چین ایجاد کرد. این ماجرا به دلیل عدم اعطای گواهی، مجوز ثبت اختراع و حق امتیازها، خسارت‌های زیادی به دانشگاه دوک وارد کرد و مانع از آن شد تا اسمیت اولین کسی باشد که تحقیق پیشگامش را منتشر نماید». مصاحبه ویدئویی افبی‌آی با اسمیت درباره این داستان که در سپتامبر سال ۲۰۱۵ به افرادی که از آنها دعوت شده بود نشان داده شد، تحت عنوان: «سرقت یک ایده بزرگ» نامگذاری شده بود.

اسمیت در جولای ۲۰۱۵ برای من نوشت که «لیو قطعاً به صورت عمدی این کار را انجام داده بود و کارهای او در آینده تأثیرات اقتصادی چشم‌گیری خواهد داشت. من فکر می‌کنم که اگر مردم بدانند که چطور مواردی شبیه به این رخ می‌دهد و چطور آن دست افرادی که مقاصد بدی دارند از هرج و مرج طبیعی که در محیط‌های دانشگاهی آمریکا رخ می‌دهد اطلاع دارند، آگاه‌تر خواهند بود و مانع از وقوع چنین مواردی در آینده خواهند شد».

جام ویلاسور استاد مهندسی برق از دانشگاه لس‌آنجلس کالیفرنیا می‌گوید که «حتی نسبت به شرکتی مثل بوئینگ واپایش کمتری وجود دارد. برای کسانی که به دسترسی به مالکیت معنوی علاقمند هستند، دانشگاه‌ها انتخاب فوق‌العاده‌ای تلقی می‌شوند».

غفلت و ناآگاهی نسبت به اقدامات ایمنی برای حفاظت از مالکیت معنوی یا حتی خصومت با آنها در بین دانشجویان و اعضای هیئت علمی امری معمول است. ویلاسور به من گفت که هیچ‌گونه دستورالعملی درخصوص این موضوع در بیرون از دانشکده حقوق وجود ندارد. دانشجویان مقطع تحصیلات تکمیلی گرایش مهندسی در دانشگاه کالیفرنیا که او مورد بررسی قرار داد، نمی‌توانستند اصطلاحاتی از قبیل ثبت اختراع (۲۱ درصد)، کپی‌رایت (۳۲ درصد)، علامت تجاری (۵۱ درصد) یا اسرار تجاری (۶۸ درصد) را تعریف نمایند. اساتید آمریکایی که هرگز درباره احتمال جاسوسی فکر نمی‌کنند، گاهی اوقات به درخواست‌ها از جانب آشنایان یا افراد غریبه در آن‌سوی مرزها برای ارائه مشاوره تحقیقاتی، بررسی مقالات یا داده‌های چاپ نشده پاسخ مثبت می‌دهند. یک استاد مهندسی عمران در ایالت پن^۱ یکبار به گراهام اسپانیر که در آن زمان رئیس دانشگاه بود تلفن زد تا بگوید که یک خارجی به او رایانامه‌ای فرستاده است و از او سؤالی درباره چگونگی ساختن یک سازه بتنی زیرزمینی را کرده است که بتواند در برابر انفجار مگاتنی مقاومت نماید.

این استاد گفت، «می‌خواستم پاسخ او را بدهم، که این فکر به ذهنم خطور کرد که من این فرد را نمی‌شناسم». اسپانیر به اف‌بی‌آی اطلاع داد و این اداره این درخواست را که از هفت لایه میانی گذر کرده بود و گم شده بود را ردیابی کرد. این فرستنده که عمداً مخفی شده بود هرگز مشخص نشد. طرز نگاه سطحی دانشگاه این تهدید رو به افزایش را آشکار می‌سازد. طبق گزارش سرویس امنیت دفاعی به عنوان آژانس اطلاعاتی وزارت دفاع که از فناوری آمریکا محافظت به‌عمل می‌آورد، درخواست دانشگاهی یا «استفاده از دانشجویان، اساتید، دانشمندان یا محققان به‌عنوان جمع‌آوری‌کننده اطلاعات» به سه برابر شدن تلاش‌های خارجی‌ها برای دستیابی به اطلاعات حساس و دارای طبقه‌بندی دامن زده است، یعنی این تلاش‌ها از ۸ درصد در سال ۲۰۱۰ به ۲۴ درصد در سال ۲۰۱۴ رسیده است.

1. Penn State

دانشجویان تحصیلات تکمیلی در کالج آمریکایی که استعدادی در زمینه علوم مهندسی و رایانه دارند، معمولاً به شرکت‌های فناوری پیشرفته می‌پیوندند، یا به‌جای آنکه تحصیلات خود را ادامه دهند به تاسیس شرکت برای خود اقدام می‌کنند. در نتیجه، تعداد دانشجویان بین‌المللی در برنامه‌های تحصیلات تکمیلی در این حوزه‌ها در دانشگاه‌های آمریکایی غالب خواهد بود که این مسئله باعث می‌شود این دانشجویان شالوده نیروی کار برای انجام تحقیقات پیشرفته را تشکیل دهند. در سال ۲۰۱۲-۲۰۱۳، دانشجویان خارجی ۵۶٫۹ درصد از مدارک دکتری ارائه‌شده در دانشگاه‌های آمریکایی را در حوزه مهندسی و ۵۲٫۵ درصد از مدارک دکتری در حوزه‌های علوم رایانه و اطلاعات را به خود اختصاص دادند. آنها بیش از ۷۰ درصد از دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی در کل کشور در تخصص اسمیت یعنی مهندسی برق را تشکیل می‌دهند.

دیوید سزادی^۱ معاون پیشین مدیر اف‌بی‌آی در ضداطلاعات در یک بولتن خبری به تاریخ جولای ۲۰۱۴ نوشت که «سرویس‌های اطلاعات خارجی، شرکت‌های خارجی و دولت‌های خارجی اغلب در تلاش برای کسب اطلاع از نتایج تحقیقاتی هستند که این دانشجویان بر روی آنها کار می‌کنند و یا مالکیت معنوی دستاوردهای تحقیقاتی را مورد هدف قرار می‌دهند که متعلق به آمریکا یا شرکت‌های آمریکایی است که بودجه این تحقیقات را تامین می‌کنند. ارتش‌های خارجی نیز می‌توانند سامانه‌های تسلیحاتی پیشرفته‌ای را از طریق سرقت تحقیقات از کالج‌ها و دانشگاه‌هایی که تحت حمایت مالی وزارت دفاع ایالات متحده هستند، بسازند».

مالیات‌دهندگان آمریکایی بودجه بخش عمده‌ای از تحقیق و توسعه دانشگاهی را تامین می‌کنند. دولت آمریکا ۲۷٫۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ در این بخش هزینه کرد، که این میزان ۱۶٫۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ و ۹٫۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ بود. ۲٫۴ میلیارد دلار از این مبلغ توسط پنتاگون و آژانس‌های اطلاعاتی (بدون احتساب سازمان سیا که هزینه‌های خود را گزارش نمی‌کند) تامین شد. این مبلغ در سال ۲۰۰۰ معادل ۱٫۷ میلیارد دلار و در سال ۱۹۹۰ معادل ۱٫۲ میلیارد دلار بود.

1. David W. Szady

برخی از این تحقیقات دارای ممنوعیت خاصی برای دانشجویان خارجی نیستند. اگر دارای طبقه‌بندی باشند، تنها افرادی که صلاحیت امنیتی دارند، می‌توانند معمولاً در تاسیسات امن و خارج از محیط‌های دانشگاهی بر روی آن کار کنند. اگر این تحقیقات دارای محدودیت‌هایی برای صادرات هستند؛ یعنی یک مرحله بعد از سرّی بودن است، دانشگاه باید مجوزهایی از دولت برای تبعه‌های خارجی که بر روی آن کار می‌کند دریافت نماید. چنین مجوزهایی معمولاً به دانشجویانی از کشورهای نظیر چین و ایران می‌آیند، داده نمی‌شود.

با این حال، حجم تحقیقات دانشگاهی که بودجه آن در سطح فدرال تامین می‌شود، قابل توجه است و انجام آن برای تمامی دانشجویان آزاد می‌باشد. از آنجایی که این تحقیقات بدون هیچ محدودیتی به چاپ می‌رسند، ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا بعضی زحمت به‌سرقت‌بردن آن را به خود می‌دهند؟ پاسخ این است که برای صرفه‌جویی در وقت و اجتناب از اشتباهات، دسترسی می‌تواند ایده‌هایی را ورای نتایجی که در مجلات دانشگاهی منتشر می‌شود را در اختیار افراد قرار دهد. وینس هافتون^۱ مورخ و متصدی موزه جاسوسی بین‌المللی در واشنگتن می‌گوید که «دانستن راه‌حل‌ها جالب است، اما فرآیند هم یقیناً به همان نسبت مهم می‌باشد. شما می‌توانید مسیرهایی که انتخاب نشده‌اند، شکست‌ها و بن‌بست‌ها را ببینید». محققان خارجی با داشتن جاسوس در یک آزمایشگاه دانشگاهی در آمریکا می‌تواند ایده‌ای را جلوتر از پیشگامان واقعی آن منتشر و اختراع آن را به اسم خود به ثبت برسانند و از مشوق‌های بعدی، بودجه‌ها و افزایش علاقمندی دانشجویان و سایر اعضای هیئت علمی نسبت به آنها، برخوردار شوند. یک دولت خارجی ممکن است یک پیشرفت چشمگیر را قبل از آنکه کاربردهایش آن قدر مهم شود که برچسب سرّی روی آن بخورد و دانشجویان خارجی دیگر به آن دسترسی نداشته باشند را سرقت نماید. جی ای کورنر^۲ رئیس پیشین ضداطلاعات در اداره اف‌بی‌آی در شهر تامپا اصطلاحی برای چنین علم با آتیه‌ای دارد: ماقبل طبقه‌بندی^۳. او می‌گوید، «زمانی که این نوع تحقیق با سامانه‌های نظامی ادغام شود، دارای طبقه‌بندی شده و دسترسی به آن دشوارتر می‌شود».

1. Vince Houghton

2. J. A. Koerner

3. pre-classified

بازبودن دانشگاه‌های آمریکا مانع از آن می‌شود که آنها علیه خارجی‌هایی که ایده‌های آمریکا را به خارج از کشور منتقل می‌کنند، اقدامی انجام دهند. قوانین سرقت اقتصادی از مالکی که احتمال سرقت اسرار تجاریش می‌رود، می‌خواهد تا احتیاط‌های منطقی برای حفاظت از آنها اتخاذ نماید، مثل هوشیاری مشهور شرکت کوکاکولا در حفاظت از فرمولش. دانشگاه‌هایی که توافقات عدم افشاء و همکاری برای محافظت از مالکیت معنوی را ندارند، نمی‌توانند این استاندارد را رعایت کنند.

وقتی که درباره شهرت پروفیسور دیوید اسمیت در دانشگاه دوک فکر می‌کنیم، می‌بینیم که او دو دفتر در ساختمان‌های مختلف داشت که روبروی هم در دو سوی یک زمین چمن قرار گرفته بودند. او هر دو گروه تحقیقاتی را یعنی مرکز مهندسی بین‌رشته‌ای، پزشکی و علوم کاربردی فیتزپاتریک^۱ که نمای سنگی و وسایل رفاهی مدرنی مثل «پل‌های هوشمند» دارد و همچنین دانشکده مهندسی برق و رایانه در ساختمان قدیمی‌تر و ساخته‌شده از آجر قرمز هادسون^۲ را خودش اداره می‌کند.

زمانی که ما در آوریل ۲۰۱۶ در دفتر ساختمان هادسون جایی که عملیات بازسازی باعث شده بود تا دیوارها و قفسه‌ها خالی شوند با هم صحبت کردیم، دیگر هیچ نشانی از رئیس یک دانشکده و دانشمندی که جایزه‌ای برده و به‌عنوان نامزد دریافت جایزه نوبل از او یاد می‌شده است، وجود نداشت. او به شکل غیررسمی لباس پوشیده بود و با صدای آرام و بی‌ادعا برخورد کرد.

او به من گفت، موضوع لیو، دانشجوی اسبقش که به یک چینی میلیاردر تبدیل شده بود به او این درس را داده بود که چقدر راحت همکاری‌های علمی که بر مبنای اعتماد استوار شده‌اند، می‌توانند مورد سوءاستفاده قرار گیرند. او گفت که «هیچ‌کس آموزش لازم را در بحث مالکیت معنوی ندیده است. این چیزی است که همه ما داریم با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم». اسمیت در سال ۱۹۶۴ در اوکیناوا ژاپن جایی که پدرش در ارتش آمریکا خدمت می‌کرد، به دنیا آمد. در بچگی، والدینش از هم جدا شدند. او دیگر تماسی با پدرش نداشت.

1. Fitzpatrick Center for Interdisciplinary Engineering

2. Hudson Hall

مادرش کارهای مختلفی انجام می‌داد و آنها تمام مدت در کالیفرنیا زندگی می‌کردند؛ شهرهای ریورساید^۱، سان‌دیگو^۲، کارلسباد^۳، سان فرانسیسکو^۴، پالم اسپرینگز^۵ و سرانجام اسکونیدو^۶ جایی که او سه سال آخر دوره دبیرستانش را در آنجا گذراند.

او مدرک لیسانس خود را در سال ۱۹۸۸ و دکترا را در سال ۱۹۹۴ هر دو از دانشگاه سان-دیگو کالیفرنیا دریافت کرد. سرگرمی او در دوره تحصیلات تکمیلی بازی بیست‌ویک با ورق بود. او شمارش ورق را یاد گرفته بود، راهبردی که شانس بازیکن را از طریق پیش‌بینی ارزش کارهای باقی‌مانده در دست را افزایش می‌داد. «من گروهی را تشکیل داده بودم که بازی بیست‌ویک را در لاس‌وگاس برای مدتی بازی می‌کردند». افرادی در کازینویی نزدیک سان‌دیگو که ورق را پخش می‌کردند با علامت‌گذاری ورق‌ها از او کلاهبردای کردند و او برای پس‌گرفتن ضرر و زیانش از آنها شکایت کرد. پس از پنج سال دادخواهی که اسمیت در طول آن مدت اطلاعات زیادی درباره قانون بازی هندی بدست آورد، دادگاه تجدیدنظر کالیفرنیا علیه او حکم داد.

اسمیت فردی تازه‌وارد در بین چهره‌های سرشناس دانشگاهی محسوب می‌شد. دیوید شوریگ^۷ که در دانشگاه با او هم‌دوره بود و بعداً در آزمایشگاه اسمیت در دانشگاه دوک به‌عنوان محقق فعالیت کرد گفت، در دانشگاه کالیفرنیا، «او دانشجوی معمولی بود که اصلاً انتظار نمی‌رفت که بتواند به چنان درجه بالایی برسد. پیشرفتش کاملاً قابل تحسین بود».

اسمیت به‌عنوان دانشجوی پسادکتری در دانشگاه کالیفرنیا در یک شرکت بیوفناوری که استاد مشاورش داشت راه می‌انداخت، شروع به کار کرد و اصلاً هیچ تحقیقی منتشر نکرد. او تصمیم گرفته بود که دانشگاه را رها کرده و به سراغ صنعت برود، اما فکر کرد که چاپ چند مقاله در ابتدا می‌تواند به شغلش کمک نماید.

-
1. Riverside
 2. San Diego
 3. Carlsbad
 4. San Francisco
 5. Palm Springs
 6. Escondido
 7. David Schurig

چاپ این مقالات به توسعه حوزه فراماده‌ها - مواد مصنوعی با ویژگی‌هایی که در طبیعت یافت نمی‌شوند - کمک کرد و «من بسیار خوشحال بودم که توانستم چیزها را تغییر دهم». در حدود سال ۱۹۹۸، او همکاری خود را با «سر جان پندری»^۱ فیزیک‌دان انگلیسی و استاد کالج سلطنتی لندن که نظریه‌ای درباره اینکه فراماده‌ها می‌توانند مسیر حرکت نور در فضا را تحت‌تاثیر قرار دهند ارائه کرده بود، آغاز کرد. در همایش علمی در سان آنتونیو^۲ در سال ۲۰۰۵، پندری پیشنهادی درباره آنچه او کاربرد «سرگرم‌کننده» می‌خواند، مطرح کرد. او بعداً تعریف کرد که «من گفتم، به هر حال، ما می‌توانیم شیئی مادی را به یک چیز غیرقابل رویت تبدیل نماییم. من فقط طرح اولیه و یک اسلاید که فرمولی روی آن بود را مطرح کردم و نشستم و منتظر بودم که همه بخندند. همه حاضرین قیافه‌های جدی داشتند».

اسمیت که در سال ۲۰۰۴ به دانشکده دوک ملحق شده بود، نتوانست در این همایش شرکت نماید. اما دو نفر از اعضای آزمایشگاه وی در زمان سخنرانی پندری حضور داشتند. پندری تعریف کرد که «خیلی سریع، تلفن شروع به زنگ‌زدن کرد. دیوید گفت، ما باید این ماده را بسازیم».

اسمیت به من گفت، «من و گروهم فکر کردیم که این می‌تواند نوعی چالش سرگرم‌کننده باشد و متوجه شدیم که می‌توانیم آزمایش و طراحی را شروع کنیم. من هرگز توقع نداشتم که علاقمندی به این موضوع این‌قدر زیاد باشد».

نامرئی بودن، همیشه نسل بشر را مجذوب خود کرده است. پس از کشتن مدوسا^۳، پرسپوس^۴ زرهی نامرئی بر تن کرد تا از دست گورگون‌ها^۵ فرار کند. مدت‌ها قبل از هری پاتر^۶ و فرودو باگینز^۷، پادشاه آرتور^۸ و تام تامب^۹ لباس نامرئی را می‌پوشیدند.

-
1. Sir John Pendry
 2. San Antonio
 3. Medusa
 4. Perseus
 5. Gorgons
 6. Harry Potter
 7. Frodo Baggins
 8. King Arthur
 9. Tom Thumb

ژیگس^۱ چوپانی که در کتاب «جمهوری»^۲ افلاطون^۳ حاضر بود حلقه نامرئی شدن را پوشید تا پادشاه را به قتل رسانده و ملکه را فریب دهد.

روزنامه‌نگاران به‌خاطر منافع حرفه‌ای خیلی به نامرئی شدن علاقمند هستند، ما دوست داریم که ناظران پنهانی باشیم، حشراتی بر روی دیوار که دفترچه یادداشت، قلم، دوربین و ضبط صوت در اختیار دارند. به همین شکل، مزیت‌های مشخص نامرئی شدن در جنگ و جاسوسی مدت‌هاست که فکر صاحب‌نظران مطالعات راهبردی را به‌خود مشغول کرده است. ارتش بریتانیا از یک شعبده‌باز و فیلم‌ساز به‌عنوان مشاور برای نامرئی شدن در زمان جنگ جهانی دوم استفاده کرد. برای مقاله‌ای در سال ۲۰۰۲ درباره احیای آژانس سیا برای مجله وال استریت، من در جلسه‌ای در موسسه فناوری روچستر شرکت کردم جایی که جان فیلپز^۴ دانشمند اصلی این آژانس پروژه‌ای را برای اعضای ارشد کالج مطرح کرد و در قسمت بالای فهرست پیشنهادی‌اش شکست اشعه نور برای مخفی نگه‌داشتن جاسوس‌ها قرار داشت.

در ژوئن سال ۲۰۰۶، چوریگ و اسمیت مقاله‌ای را به‌صورت مشترک در مجله معتبر ساینس^۵ نوشتند و توضیح دادند که چطور می‌شود پوشش نامرئی ساخت. اکتبر بعد، در گزارشی که به‌صورت برخط توسط مجله ساینس منتشر شد، این دانشمندان به‌همراه دیگر اعضای آزمایشگاه اسمیت اولین پوشش نامرئی شدن موفق را رونمایی کردند. اسمیت بعداً نوشت که «این لباس که از هزاران مدار مسی تشکیل شده است می‌تواند نور را در اطراف یک شی خم کند و سپس نور را انگار که مسیر مستقیمی را طی می‌کرده است نمایان سازد. فکر کنید که این کار شبیه آبی است که در نهر به سنگی برخورد می‌کند و از آن می‌گذرد».

یک مشکل اصلی وجود داشت. این لباس تنها می‌توانست اشیایی را از امواج ریزموج‌ها^۶ و نه دید انسان مخفی نگه دارد. از آنجایی که موج‌های نور قابل‌رویت ۱۰۰۰۰ بار کوتاه‌تر از ریزموج‌ها هستند، فراماده‌ها نیز باید به همان نسبت کوچک‌تر باشند.

1. Gyges
2. Republic
3. Plato
4. John Phillips
5. Science
6. microwaves

چنین تفاوتی در مقیاس بزرگ‌تر مشکلی را ایجاد می‌کند که هنوز حل نشده باقی مانده است؛ فلزات استفاده‌شده در فراماده‌های کوچک‌تر غالباً به‌جای آنکه نور را منحرف سازند، آن‌را جذب می‌کنند. این کشف هنوز هم، چند مشکل کاربردی بالقوه از جمله بهبود دریافت تلفن‌های موبایل از طریق شکست امواج در اطراف یک ساختمان یا دیگر موانع گرفته تا کاهش اختلال ایجادشده توسط آنتن‌ها در ارسال سیگنال‌های نظامی را حل نکرده است.

انتشار این دو مقاله در مجله ساینس حملات رسانه‌ای را به‌راه انداخت. این استاد خجالتی مهندسی برق دید که آدم معروفی شده و مقاله‌اش در سطح جهانی با تحسین مواجه شده است.

او به من گفت که «من هرگز تصور نمی‌کردم که شخصی باور کند که گروه ما این‌قدر مهم باشد. من به زحمت می‌توانستم دانشجویی را پیدا کنم که بخواهد به گروه ما ملحق شود و پیدا کردن بودجه، تلاشی بدون توقف است که هیچ‌گاه قطعی نیست. هرگز این احتمال را نمی‌دادیم که فردی به‌دنبال سرقت مالکیت معنوی ما باشد».

در آگوست سال ۲۰۰۶، در حالی که اسمیت داشت خود را با این معروف و مشهور شدن آنی تطبیق می‌داد، او از پذیرش دانشجویی از کشور چین در آزمایشگاهش استقبال کرد. او انتظارات زیادی از روپنگ لیو داشت. اسمیت تعریف کرد، درحالی که داوطلبان اهل چین که بیش از ۸۰ درصد از تقاضانامه‌های دانشکده را به خود اختصاص داده بودند را می‌شد به سختی مورد ارزیابی قرار داد؛ لیو به‌عنوان یک دانشجوی شاخص و آینده‌دار خود را مطرح کرد.

این استاد و دانشجوی جدیدش شخصیت‌های متناقضی داشتند. درحالی که اسمیت خجالتی، ژرف‌اندیش و دقیق بود، لیو اجتماعی، بی‌طاقت، با اعتماد به نفس و لاف‌زن بود. اسمیت گفت که به‌عنوان جوان‌ترین دانشجوی گروه، «من با یک بچه دوست‌داشتنی، دست‌وپاچلفتی و مشتاق مواجه بودم».

استاد دیگر تعریف می‌کرد که «لیو پسر بسیار پرانرژی و تا حدی خنده‌داری بود. او بسیار معاشرتی و دوستانه بود. گاهی دست‌وپاچلفتی اما دوست‌داشتنی می‌شد. زمانی که خودش را معرفی می‌کرد، خودش را تکان می‌داد. خوش مشرب بود».

او به شکل قابل ملاحظه‌ای از ایده‌های جدید متفاوت استقبال می‌کرد. او خیلی علاقمند به دنبال کردن ایده‌های عجیب و غریب بود و می‌خواست ببیند که سرانجام این ایده‌ها به کجا می‌رسند».

در جایی که اسمیت در عنفوان جوانی قرار داشت، لیو برای خودش اعجوبه‌ای بود. او که در استان شان‌شی^۱ در شمال غرب چین به دنیا آمده بود در سن نه سالگی به جنوب شهر شنزن مهاجرت کرد. شنزن به عنوان یک مرکز، به سرعت در حال رشد تولیدی و مالی در کنار رودخانه و خلیجی از هنگ کنگ، خاستگاه شرکت غول‌پیکر مخابراتی زدتی‌ای^۲ می‌باشد، شرکتی که والدین لیو در آنجا کار می‌کردند. او به عنوان یک دانشجو در دانشگاه شی‌ژیانگ^۳ با موضوع جدید و داغ فراماده‌ها آشنا شد. یک سال بعد، تی جان کویی^۴ یکی از دانشمندان معروف چینی در این حوزه در دانشگاه شی‌ژیانگ به عنوان مهمان مشغول به کار شد و استاد لیو شد. لیو هر هفته سوار قطار می‌شد و به آزمایشگاه کویی در دانشگاه جنوب شرقی^۵ در نانگ‌ژینگ^۶ می‌رفت. کویی به من گفت که «او مدت دو سال بود در گروه من تحقیقاتش را انجام می‌داد». لیو همچنین گروهی از دانشجویان شی‌ژیانگ را برای تحقیق درباره مدل‌سازی ریاضی گردهم آورد. دا هووآنگ^۷ دوست لیو در شی‌ژیانگ که بعداً به آزمایشگاه اسمیت آمد گفت که «او پرانرژی و بلندپرواز است و می‌داند چگونه افراد را هماهنگ کند. وقتی که تمرکز می‌کند، سریع فکر می‌کند». در زمان بیکاری در دانشگاه دوک، لیو از سرخ کردن گوشت برای دوره‌می‌ها و همچنین از تماشای فیلم‌های تلویزیونی چینی درباره چنگیزخان^۸ امپراتور مغول لذت می‌برد. جونا گولوب یکی دیگر از افراد آزمایشگاه اسمیت به خاطر می‌آورد که لیو با ایده‌های فراوانی به دانشگاه دوک آمد و از مطرح کردن این ایده‌ها اصلاً خجالت نمی‌کشید. ظرف یک هفته، لیو یک سمینار یک ساعته ترتیب داد تا درباره تحقیقاتش در چین بحث کند.

1. Shaanxi
2. ZTE Corporation
3. Zhejiang University
4. Tie Jun Cui
5. Southeast University
6. Nanjing
7. Da Huang
8. Genghis Khan

گولوب گفت که «او با نظریه عظیم یکدستش درباره فراماده‌ها آمد. این نظریه درباره اینکه علم معمولاً چگونه انجام می‌شود نبود، اما این‌طور احساس می‌شد که او آدم باهوشی است. او نمی‌خواست، او صددرصد بر روی علوم تمرکز کرده و صددرصد علاقمند به کاری که انجام می‌داد، بود».

یکی دیگر از افراد آزمایشگاه تعریف کرد که «لیو دانشجوی غیرعادی در مقطع تحصیلات تکمیلی بود. او کار خودش را شروع کرده بود و با سرعت و اشتیاق به پیش می‌رفت. او از همان روز اول با دیوید اسمیت و دیگر اساتید پسادکتری بحث می‌کرد. این چیزی است که شما معمولاً در انتهای سال اول یا دوم می‌بینید».

زمانی که لیو آمد، تنها پنج دانشجو در گروه اسمیت بودند. این تعداد تا سال ۲۰۱۰ به شش نفر دانشجو و سه یا چهار همکار پسادکتری رسید. آنها اساساً بر روی تحقیقات بنیادی کار می‌کردند، هرچند که گاهی اوقات پروژه‌ای برای صادرات وجود داشت. آنها ایده‌ها را در جلسات هفته‌ای با هم درمیان می‌گذاشتند. آزمایشگاه براساس بودجه فدرال خصوصاً از جانب شاخه‌های تحقیقاتی ارتش آمریکا اداره می‌شد.

اسمیت به‌عنوان رئیس، نظارت می‌کرد و در کارها چندان دخالت نمی‌کرد. او از محققان انتظار داشت تا مستقل باشند و خودشان مشکلاتشان را حل کنند. گولوب گفت که «در آن زمان، من رویکرد دیوید را بسیار خسته‌کننده و بی‌در و پیکر می‌دانستم. شما لزوماً نمی‌فهمیدید که دارید در مسیری هدایت می‌شوید. اگر شما با مشکلی دست‌وپنجه نرم می‌کردید، لزوماً نمی‌توانستید از او توقع توجه داشته باشید».

لیو در خلاء حرکت می‌کرد. او که بیشتر شبیه یک استاد عمل می‌کرد تا یک دانشجوی مقطع تحصیلات تکمیلی، با تمامی پروژه‌ها در آزمایشگاه اسمیت و بسیاری دیگر از گروه‌های مهندسی آشنا شده بود و ایده‌ها را پخش می‌کرد، تشویق می‌کرد و همکاری‌ها را آغاز می‌کرد. اسمیت گفت که «او واقعاً بیشتر شبیه یک هماهنگ‌کننده و مدیر بود تا یک دانشمند. قوی‌ترین مهارت‌های او در زمینه علم نبودند، اما به نظر می‌رسید که توانایی خارق‌العاده‌ای برای واگذار کردن کار به دیگران دارد».

لیو خودش را به ندرت، درگیر کارهای سخت تحلیلی و آزمایش ایده‌های خلاقانه می‌کرد. شوریگ گفت که «او خوب حرف می‌زد. او تمام وقتش را صرف حرف‌زدن با دیگران می‌کرد. او هم صحبت خوبی بود. شما اصلاً او را نمی‌دیدید که ساعت‌ها بر روی رایانه‌اش متمرکز شده باشد. من همیشه نسبت به افرادی از این دست اندکی مشکوک بودم. آنها ایده‌های خود را از دیگران می‌گیرند».

مدت اندکی پس از آنکه لیو به گروه اسمیت پیوست، پیشنهاد همکاری با تیم پیشین خود را که توسط کویی^۱ در دانشگاه جنوب‌شرقی در نان‌جینگ اداره می‌شد، مطرح نمود. لیو به اسمیت گفت که کویی گروه بزرگی از دانشمندان با استعداد را در اختیار دارد که می‌توان پروژه‌های آنها را به تحقیقات آزمایشگاه دوک پیوند زد.

اسمیت از این ایده خوشش آمد. ارتباط بین‌المللی او با پندری نتایج موفقیت‌آمیزی در پی داشت، و کویی هم دانشمند محترمی بود. در سان‌دیگو، اسمیت به من گفت «به‌شدت مشاورش کج‌خیال^۲ و روان‌پزش^۳ است. این مسئله می‌تواند واقعاً به ما به‌عنوان یک گروه آسیب برساند و زمانی که من داشتم مستقل‌تر می‌شدم، احساساتم تا حد ممکن آزادتر و گروهی‌تر شده بود».

مثل اکثر همکاری‌هایی که از تعاملات دانشجویی یا اساتید نشأت می‌گیرند، همکاری بین گروه اسمیت و کویی نیز در جایی ثبت نشد. هیچ‌گونه توافقنامه رسمی که محدوده تبادل مالکیت معنوی را مشخص نماید نوشته نشد. اسمیت گفت که «اکثر همکاری‌ها غیررسمی هستند و این همکاری‌ها زمانی که افراد در جلسات و در هنگام مشاوره‌دادن کنار یکدیگر هستند، حاصل می‌شوند. این حوزه دیگری در این نظام همکاری است که نیازمند شفافیت می‌باشد».

لیو به رابط بین تیم‌های دوک و چینی تبدیل شد. گولوب گفت که «او از این مزیت برخوردار بود که می‌توانست بین دو بخش یعنی گروه ما و گروه چینی قرار داشته باشد». سپس، لیو پیشنهاد دیگری را مطرح کرد. اسمیت باید سطح همکاری را با دعوت از تیم کویی به دوک ارتقاء دهد.

1. Cui
2. paranoid
3. xenophobic

زمانی که اسمیت اعتراض کرد که او بودجه‌ای برای این کار ندارد، لیو به او گفت که آرام باشد. چین بودجه این کار را می‌دهد. بنابراین، محققان از آزمایشگاه اسمیت بازدید کردند، از تجهیزات عکسبرداری کردند: عمدتاً، از دو صفحه بزرگ آلومینیومی که به فاصله یک سانتی‌متر بر روی بخش‌های مکانیکی از هم جدا شده بودند. سپس، آنها طول این صفحات، ضخامت فلز و دیگر ابعاد آن را اندازه‌گیری کردند.

عکسبرداری از آزمایشگاه‌های دیگر تیم‌ها، امری متعارف در دانشگاه‌ها می‌باشد. برخی گروه‌های تحقیقاتی در دانشگاه‌های آمریکا برای آنکه مزیت رقابتی خود را محفوظ نگاه دارند این کار را ممنوع کرده‌اند. هرچند که اسمیت ناراحت بود، اما استدلال کرد که همکاران چینی می‌خواستند تجهیزات را مورد مطالعه قرار دهند. به گفته اف‌بی‌آی، همین آزمایشگاه بعداً در چین ساخته شد.

برایان جاستیک^۱ به‌عنوان یکی از اعضای گروه و نویسنده همکار مقاله سال ۲۰۰۶ مجله ساینس این دستگاه را طراحی کرد. او به من گفت که می‌توان با توجه به مقالات چاپ‌شده بعدی توسط گروه کویی، این‌گونه گفت که آنها این دستگاه را با مشقت بسیار کمی برداری کردند و آنها همه جزئیات را پیاده کرده بودند؛ کمی دقیق‌تر از آنچه بتوانید با خواندن تمامی مقالات انجام دهید».

جاستیک گفت که او احتمالاً یک ترمونیم تحصیلی را صرف ساخت، عیب‌یابی و رفع مشکل این مجموعه کرد، تا قبل از آنکه بتواند آن را آماده به‌کار نماید. گروه کویی می‌توانست نسخه‌ای از این دستگاه را ظرف چند هفته بسازد، زیرا ما از قبل کار اصلی را انجام داده بودیم. با این حال، به گفته اسمیت، آنها نتوانستند خود لباس را تولید کنند که این مسئله توانایی آنها را برای جمع‌آوری داده با استفاده از دستگاه محدود کرده بود.

کویی در رایانامه‌هایی که برای من می‌فرستاد، این مسئله را که تیمش از دستگاه عکس گرفته و نسخه‌ای از آن را ساخته‌اند را انکار نمی‌کرد، اما مزیت این کار را کم اهمیت جلوه می‌داد و می‌گفت که از این مسئله تعجب می‌کند که کسی این کار را به‌عنوان زیرپا گذاشتن اصول اخلاقی آکادمیک در نظر بگیرد.

1. Bryan Justice

کویی نوشت، گروه اسمیت توضیح و تصویری از این دستگاه را قبل از این به چاپ رسانیده بود، دستگاهی که به لحاظ مفهومی ساده بود و می‌شد به سادگی آن را طراحی کرد و ساخت. «به هر حال، من دست کم پنج دستگاه مشابه را در کشورهای چین، انگلستان، سنگاپور و هنگ‌کنگ دیده بودم». او افزود، همکاری‌ها بین گروهش و گروه اسمیت کاملاً علمی بود.

صحبت از کویی در دانشگاه دوک نیز باعث برانگیخته شدن شک و تردیدها درباره انگیزه‌های او و لیو شد. در زمانی که لیو داشت با یک همکار پسادکتری در گروه اسمیت که کاربرد جدیدی برای اپتیک تبدیلی^۱ یا استفاده از فراماده‌ها برای شکست نور ساخته بود، کار می‌کرد. این دانشجوی پسادکتری از ما خواست تا در این کتاب درباره هویتش حرف زنیم، به من گفت که او پرونده‌ها و داده‌هایی را از شبیه‌سازی‌هایش در اختیار لیو قرار داده و انتظار داشت تا او طراحی قابل پیاده‌سازی و عملی پیدا کرده و سازه‌ای را تولید نماید که با پارامترهایی که من سنجیده بودم، همخوانی داشته باشد».

در عوض، این همکار پس از آنکه شنید که کویی نتایج شبیه‌سازی را در اختیار تیم چینی قرار داده بود، انکار که این تیم این نتایج را کشف کرده بود، متعجب شد. او ادامه داد که «از نظر من، مشخص بود که لیو نتایج من را به کویی گزارش داده بود و به احتمال فراوان فایل‌های من را نیز برای او فرستاده بود. من واقعاً ناراحت بودم و یک روز بر روی این مسئله فکر کردم و موضوع را به دیوید اسمیت گزارش دادم».

مجدداً، اسمیت به این نگرانی‌ها توجهی نکرد. او به من گفت که «حالا که اعتقاد داریم که با هم همکاری می‌کنیم، احساس می‌کنم که نیاز داریم که مسائل را کمی دقیق‌تر نماییم». او به آن دانشجوی پسادکتری گفت که «اگر احساس خوبی درباره این اوضاع نداری، موظف نیستی که جزئیات پروژه خودت را در اختیار کسی بگذاری». دانشجوی پسادکتری نیز به همکاری خود با لیو خاتمه داد و تقریباً دیگر با او حرف نزد. اسمیت گفت که «او کار خوبی می‌کرد که درخصوص کارهایی که در آزمایشگاه انجام می‌شد، احتیاط می‌کرد».

این دانشجو با جستجویی که در اینترنت انجام داد، متوجه شد که لیو دارد مقاله‌ای را به‌صورت مشترک با تیم کویی می‌نویسد. این همکار به اسمیت که هیچ اطلاعی از چاپ این

مقالات نداشت، موضوع را اطلاع داد. اسمیت گفت که «من که تازه از این موضوع با خبر شده بودم، تلاش کردم تا فکر بدی نکنم و فکر کردم که آنها نفهمیده بودند که تو نباید آن کار را می‌کردی». او با لیو این مسئله را مطرح کرد و لیو گفت که سوءتفاهمی رخ داده و این مسئله مجدداً رخ نخواهد داد؛ اما رخ داد.

پس از بازدید تیم چینی از دانشگاه دوک، لیو، همکارانش در گروه اسمیت را نیز متقابلاً دعوت کرد. این دانشجوی پسادکتری که هنوز از سرقت داده‌هایش عصبانی بود، این درخواست را رد کرد. اما اسمیت و چندین نفر دیگر از آزمایشگاه وی موافقت کردند که به چین بروند. نمی‌شد در برابر پیشنهادها مقاومت کرد، زیرا سفر رایگان بود؛ دولت چین هزینه‌ها را پرداخت می‌کرد.

در اوایل سال ۲۰۰۸، جونا گولوب لیو را در سفر به چین همراهی کرد و درباره تحقیقاتش در پنج دانشگاه با او صحبت کرد. گولوب به من گفت که «من درباره اینکه چرا او مرا با خود به آنجا آورده بود گیج شده بودم. ما گروه‌های بسیار بسیار متفاوتی را دیدیم. تا حدی عجیب بود. حتی در آن زمان، من می‌گفتم که «چرا ما داریم این کار را می‌کنیم؟». گولوب افزود که «مشخص بود که آنها برای این نوع از کارها بودجه داشتند».

در نوامبر ۲۰۰۸، اسمیت، لیو، شوریگ و دیگر محققان دوک در کارگاه بین‌المللی در زمینه فراماده‌ها شرکت کردند، کارگاهی که کویی آن را در هتل جیلینگ ریورساید^۱ در نانجینگ هماهنگ کرده بود. به‌همراه کویی، اسمیت و پندری هم به‌عنوان روسای مشترک در فهرست آورده شده بودند. اسمیت به من گفت که «از اینکه موافقت کردم، خوشحال نیستم. فکر می‌کنم که آنها می‌خواستند چند همکار فعال را در چین به ما قالب کنند».

شوریگ که درحال حاضر استاد دانشگاه یوتاه^۲ است به‌خاطر می‌آورد که «همه ما از چین بازدید کردیم. در آن زمان کاملاً از این موضوع هیجان‌زده بودیم.

ما هرگز به چین نرفته بودیم. آنها میزبانان عالی بودند. سفر کاملاً سرگرم‌کننده‌ای بود. تحقیقات زیادی توسط چینی‌ها و دیگر بازدیدکنندگان ارائه شد. چین همه هزینه‌ها را می‌داد».

1. Jinling Riverside Conference Hotel

2. University of Utah

او به من گفت، اسمیت تقریباً در بیرون همایش کار پشتیبانی را انجام می‌داد. او دوست داشت یک روز را برای دیدن شهر کنار بگذارد، اما لیو تقاضا می‌کرد که شهرگردی خود را لغو نماید. لیو به من گفت، از آنجایی که کویی و چین تمامی هزینه‌های گروه دوک را پرداخت می‌کردند، او می‌بایست تمامی وقت خود را صرف ارائه مشاوره‌های فنی و صحبت با گروه کویی می‌کرد.

دو نفر از آنها در فرودگاه بین‌المللی اوهار شیکاگو^۱ درحالی که هواپیمایشان به سمت چین در آستانه پرواز بود، بحث می‌کردند. اسمیت به خاطر می‌آورد که «او شروع کرد به اضافه کردن محدودیت‌ها و چیزها برای تمامی سخنرانان دعوت‌شده. من به او گفتم که برداشت من این است که این تنها یک همایش است و اینکه از ما برای سخنرانی دعوت شده است و ما آنجا نیستیم تا برای پرفسور کویی کار کنیم. روپنگ لیو ناراحت شد و گفت که برای برنامه، مهم است که ما کمک فنی به برنامه کویی انجام دهیم».

اسمیت سرانجام تهدید کرد که نمی‌آید و به کارولینای شمالی برمی‌گردد. اسمیت گفت که «لیو مشخصاً از جانب چین تحت فشار بود تا سفر ما به صرفه باشد».

این احتمال هم وجود دارد که مقامات چینی از اسمیت انتظار همکاری کامل داشتند؛ زیرا لیو او را ترغیب کرد تا به برنامه‌ای با عنوان پروژه ۱۱۱^۲ بپیوندند. کویی در پروژه ۱۱۱ همکاری می‌کرد و با کمک آن، کارگاه فراماده‌ها را برگزار می‌کرد.

لیو به اسمیت توضیح داده بود که پروژه ۱۱۱ می‌تواند همکاری‌ها با کویی را تقویت کرده و بودجه تحقیقات را تامین نماید. اما او هدف اصلی خودش یا تعهدی که اسمیت داشت برای خودش ایجاد می‌کرد را فاش نمی‌کرد. وزارت آموزش چین و مدیریت امور کارشناسان خارجی^۳ پروژه ۱۱۱ را در سال ۲۰۰۶ برای احیای علمی دانشگاه‌های چین از طریق بکارگیری دانشمندان مطرح به‌عنوان اساتید دانشگاهی خارجی ایجاد کرد.

از هر استاد انتظار می‌رفت تا در ازای هزینه‌های سفر، مجوزها، اسکان و خدمات پزشکی، حداقل یک ماه در مراکز نوآورانه که در محیط‌های دانشگاهی چین احداث شده بودند، کار کند.

1. Chicago's O'Hare International Airport

2. Project 111

3. State Administration of Foreign Experts Affairs

لیو به دنبال آن بود تا دیگر کارشناسان غربی به غیر از اسمیت را در پروژه ۱۱۱ ثبت نام نماید. یکی از آنها، یک استاد متولد چین در دانشگاه کالیفرنیا بود که به این مسئله مشکوک شد. او قرارداد را به انگلیسی ترجمه کرد و به اسمیت هشدار داد که این قرارداد از آنها می خواهد که در چین کار کنند. اسمیت پیش لیو رفت، او هم به اسمیت اطمینان داد که هیچ مشکلی وجود ندارد و جایی برای نگرانی نیست.

اسمیت گفت، «من در این زمینه خیلی کم تجربه بودم».

در تعدادی از موارد مهم، دولت ایالات متحده به اشتباه دانشمندان آمریکایی-چینی را به جاسوسی اقتصادی متهم کرد. شاخص ترین این افراد پرفسور ژیا ژیاوژینگ^۱ رئیس دانشکده فیزیک دانشگاه تمپل^۲ بود که در سال ۲۰۱۵ از اتهام ارسال یک طرح سری درباره یک ابررسانا^۳ معروف به گرم کن جیبی^۴ به چین تبرئه شد؛ چون مشخص شد که نقشه های ارسال شده برای دستگاه کاملاً متفاوتی بوده است. مطالعه ای که توسط دادستان دفاعی کالیفرنیا که متخصص در پرونده های جاسوسی اقتصادی است، انجام شد، نشان می دهد که افراد دارای نام های خانوادگی چینی به خاطر سرقت اسرار تجاری به ۳۲ ماه زندان محکوم شدند، این در حالی است که افراد غیر چینی به ۱۵ ماه حبس محکوم شده بودند.

اتهامات واهی و رای های ناعادلانه توجیه ناپذیر هستند. با این حال، آنها از واقعیتی نگران کننده نشأت می گیرند؛ سرقت خارجی علم و فناوری آمریکایی بسیار شایع است و چین مجرم اصلی است. گزارش سال ۲۰۱۳ کمیسیون سرقت مالکیت معنوی آمریکایی^۵ به ریاست مشترک جان ام هانتزمن^۶ سفیر پیشین آمریکا در چین این گونه نشان داد که چین مسئول ۵۰ تا ۸۰ درصد از نقض مالکیت معنوی در آمریکا است که خسارت ناشی از آن بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار می باشد. تقریباً دو سوم از پرونده های جاسوسی اقتصادی که در آنها اتهام سرقت اسرار تجاری وجود دارد به چین برمی گردد. از بین پرونده های مرتبط به چین بین سال های

1. Xi Xiaoxing

2. Temple University

3. superconductor

4. pocket heater

5. Commission on the Theft of American Intellectual Property

6. Jon M. Huntsman

۱۹۹۷ تا ۲۰۱۶، بیست و چهار پرونده به محکومیت و مجرم شناخته‌شدن چینی‌ها انجامید، سه پرونده به اتهام‌های کمتر تقلیل پیدا کرد، هشت پرونده رد یا کنار گذاشته شد و سیزده پرونده در حال رسیدگی است.

پروژه ۱۱۱ یکی از چندین برنامه «بهره‌گیری از نخبه‌ها»^۱ در چین است که به‌صورت عمدی یا ناخواسته سرقت مالکیت معنوی از دانشگاه‌های آمریکا را تشویق می‌نماید. این راهکارها برای جذب دانشمندان خارجی خصوصاً آنهایی که در چین متولد شده‌اند، چنان دستمزدهای سخاوتمندانه‌ای، تجهیزات آزمایشگاهی و مشوق‌های دیگر را فراهم می‌سازند که حتی یک کاندیدای لبرمز نیز ممکن است ترغیب شود تا از طریق ارسال داده‌ها و ایده‌های نفر دیگر، شانس خود را برای استفاده این امکانات افزایش دهد.

طبق گزارش ماه سپتامبر ۲۰۱۵ اف‌بی‌آی، برنامه‌های عضوگیری چین «به سبب جاسوسی اقتصادی و سرقت مالکیت معنوی تهدید جدی برای بازرگانی و دانشگاه‌های آمریکا ایجاد کرده است». کورنر^۲ رئیس پیشین ضداطلاعات اف‌بی‌آی در تامپا به‌طور خلاصه پیغام ضمنی که به محققان چینی در آمریکا داده شده است را بیان می‌کند: «دست خالی به خانه برنگردید».

مارس سال ۲۰۱۳، هوژان ژاوو^۳ محقق دستیار در کالج پزشکی ویسکانسن^۴ به اتهام سرقت سه شیشه کوچک ترکیبات مبارزه با سرطان از استادش مارشال اندرسون^۵ دستگیر شد که آن اختراع را به نام خود به ثبت رسانیده بود. ژاوو که ادعا می‌کرد این ترکیب را اختراع کرده و می‌خواسته است تا آن را برای مطالعات بیشتر به چین ببرد، از آژانس‌های چین که از تحقیقات و عضوگیری خارجی حمایت می‌کردند بوجه درخواست کرده بود. طبق گزارشی از اف‌بی‌آی، که تنها در اختیار اعضای امنیتی و مجری قانون در شورای ائتلاف امنیت داخلی^۶ قرار داده شد، یکی از کارهای ژاوو این بود که یکی از پیشنهادهای قدیمی اندرسون برای دریافت حمایت مالی را به‌طور دقیق ترجمه کرده بود. ژاوو بعداً درخواست کرد تا جرمش به دانلود غیرقانونی

1. brain gain

2. Koerner

3. Huajun Zhao

4. Medical College of Wisconsin

5. Marshall Anderson

6. Domestic Security Alliance Council

داده‌های تحقیقاتی کاهش داده شود. او به چهار ماه‌ونیم زندان و دو سال آزادی مشروط محکوم شد.

جمهوری خلق چین از همان ابتدای تاسیس در سال ۱۹۴۹، اهمیت دانشمندانی که در خارج از کشور آموزش دیده بودند را برای تسریع پیشرفت فناوریانش فهمید. به نقل از پایگاه تارنمای جهانی آکادمی علوم چین^۱ که در همان سال تاسیس شد «این آکادمی به زودی پذیرای ۲۰۰ دانشمندی بود که به کشور بازگشتند و تخصص بالایی که در خارج از کشور بدست آورده بودند را در اختیار آکادمی قرار دادند». ژیان ژوسن^۲ دانشمند علوم راکت موسسه فناوری کالیفرنیا که براساس مدارک غیرموجه مشکوک به کمونیست‌بودن بود از آمریکا اخراج شد، در سال ۱۹۵۵ به چین بازگشت و برنامه‌های فضایی و موشکی این کشور را ساخت.

پس از انقلاب فرهنگی، زمانی که رهبر چین دنگ ژیان‌پینگ^۳ تصمیم گرفت تا گروه‌هایی از دانشجویان را به آمریکا گسیل دارد، امیدوار بود که ۹۰ درصد از آنها به کشور بازگردند و قدرت فناوریانه چین را ارتقاء دهند. در عوض، او باعث به‌راه افتادن فرار مغزها شد که بعد از قتل عام میدان تیان‌آنمن^۴ در سال ۱۹۸۹ به اوج خودش رسید. دانشجویانی که با سرکوب‌ها مخالف بودند و از مجازات در چین می‌ترسیدند، دولت آمریکا به آنها اجازه داد تا در این کشور بمانند.

در مقابل، حکومت‌های ملی، ایالتی و شهری چین تلاش‌های جسورانه‌ای انجام دادند تا موفق‌ترین افراد فراری را ترغیب به بازگشت به کشور نمایند. از بین تعداد زیادی از راهکارها، شناخته‌شده‌ترین آنها عبارتند از برنامه صد نخبه^۵ و برنامه هزار نخبه^۶. برنامه هزار نخبه که در سال ۲۰۰۸ توسط بخش قدرتمند سازماندهی^۷ حزب کمونیست ایجاد شد به‌دنبال جلب‌نظر اساتید شاخص با ملیت چینی و سن کمتر از ۵۵ سال بود. در کنار حقوق، آزمایشگاه و بودجه‌های تحقیقاتی، مزایای دیگری شامل مسکن، مراقبت‌های پزشکی، کار برای فرزندان و

-
1. Chinese Academy of Sciences
 2. Qian Xuesen
 3. Deng Xiaoping
 4. Tiananmen Square
 5. Hundred Talents Program
 6. Thousand Talents Program
 7. Organization Department

مدارس درجه یک برای فرزندان به این افراد داده می‌شد. دولت همچنین جایزه‌هایی نیز برای دانشگاه‌های چینی برای بکارگیری کارشناسان خارجی در نظر می‌گرفت.

دیوید ژویگ^۱ استاد دانشگاه علم و فناوری هنگ‌کنگ و هیوایو وانگ^۲ مدیرعامل مرکز چین و جهانی‌سازی^۳ در پکن در سال ۲۰۱۲ نوشتند که «در حقیقت، دولت چین جسورترین حکومت در دنیا می‌باشد که سیاست‌های خود را با هدف فرار معکوس مغزها اعلام کرده است». چنین راهکارهایی دانشمندان خارجی بی‌شماری را جذب کرده است. در ۲۹۶ برنامه تحقیقاتی ملی که توسط وزارت علم و فناوری چین از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ به تصویب رسیدند، ۴۷ درصد از دانشمندان تراز اول مدارک دکترای خود را از خارج از کشور دریافت کرده بودند و ۳۲ درصد از طریق برنامه «هزار نخبه» به چین آمده بودند. از بین دانشجویان چینی که در سال ۱۹۹۶ مدارک دکترای علوم و مهندسی خود را در آمریکا دریافت کرده بودند، ۹۸ درصد در سال ۲۰۰۱ در آمریکا باقی ماندند. از بین این گروه، یک دهه بعد ۱۵ درصد به خاطر اغواهای چین، آمریکا را ترک کردند.

دینگ^۴ به روزنامه چاینا دیلی^۵ گفت که «اعضای هیئت علمی کالج بوستون^۶ شوکه شده بودند. مردم فکر می‌کردند که ماندن در آمریکا برای کارم خوب است. اما می‌خواستم به تحقیقاتی بنیادی که در چین در حال انجام بود، کمک کنم». یک استاد فیزیک کالج بوستون به من گفت که «چین پیشنهادات باورنکردنی درباره حقوق و تجهیزات به دینگ داد. او ستاره آینده‌داری بود».

هنوز هم چین در حال فریب‌دادن تعدادی از دانشمندان است که در دانشگاه‌های آمریکایی از جایگاهی شبیه به دینگ برخوردار هستند.

اکثر این افراد نمی‌خواهند که خانواده‌های خود را آواره نمایند و شغلی دائمی و پردرآمد خود را در هرج‌ومرج خلاقانه دانشگاه‌های آمریکا برای کار در یک جامعه استبدادی رها نمایند.

-
1. David Zweig
 2. Huiyao Wang
 3. Center for China and Globalization
 4. Ding
 5. China Daily
 6. Boston College

در نتیجه، برنامه هزار نخبه و دیگر برنامه‌های مشابه قوانین خود را اصلاح کرده‌اند تا این امکان را برای افراد اعضای جدید فراهم آورند که مشاغل خود را در خارج از کشور حفظ کرده و شبیه قرارداد اسمیت با پروژه ۱۱۱، برای دو تا سه ماه در سال به چین بیایند. ایتانگ ژانگ^۱ استاد ریاضی دانشگاه کالیفرنیا که برنده جایزه «هوش» مک‌آرتور^۲ شد، پیشنهاد بلندمدت آکادمی علوم چین را در سال ۲۰۱۳ رد کرد. در عوض، ژانگ دگراندیش پیشین چین به دانشجویان مقطع کارشناسی‌ارشد در آکادمی علوم چین در پکن برای دو ماه در تابستان تدریس می‌کند. این فرد چینی عبارتی برای چنین مرخصی تابستانی دارد: «پرندگان مهاجر»^۳.

حتی تعهد پاره‌وقت نیز برای ژیاچون هی^۴ فیزیکدان هسته‌ای دانشگاه ایالتی جورجیا^۵ و آزمایشگاه ملی بروکهاون^۶ زیاد بود. او به دلایل خانوادگی و کاری پیشنهاد «برنامه هزار نخبه» را برای گذراندن سه ماه در سال در دانشگاه چین با حقوق و مزایای بالا و آزمایشگاهی بزرگ‌تر رد کرده است.

او به من گفت که «دوستان من در چین یک طبقه کامل فضای آزمایشگاهی در اختیار دارند. بزرگ‌ترین دغدغه من، محیط تحقیقاتی است و اینکه این محیط بیش از آنکه تحت اراده من باشد تحت سلطه سیاست‌های حکومتی است. من یک دانشمند هستم. من کاری می‌کنم که به آن علاقه دارم».

برنامه‌های جذب نخبگان که توسط دانشمندان نخبه به دیده حقارت نگاه می‌شود، اساساً برای آن‌دست از افرادی که در حاشیه دانشگاه‌های آمریکایی قرار دارند یعنی اساتید غیررسمی یا دستیار، دانشجویان مقطع پسادکتری با آینده نامشخص خوشایند بوده است. آنها فهمیده‌اند که چین چه چیزی می‌خواهد - پیشرفت سریع در حوزه‌هایی که نسبت به غرب بسیار عقب افتاده هستند - و ممکن است وسوسه شوند تا با سرقت تحقیقات آمریکایی اعتبار خود را افزایش دهند.

-
1. Yitang Zhang
 2. MacArthur
 3. migratory birds
 4. Xiaochun He
 5. Georgia State University
 6. Brookhaven National Laboratory

ژویگ به من گفت که «ساختار، خصوصاً برنامه صد نخبه مردم را تشویق می‌کرد در صورتی که بخواهند به جایگاهی برسند فناوری‌های حیاتی را که در چین موجود نبود را با خود به این کشور بیاورند. مردم واقعاً به دنبال چیزی می‌گشتند که می‌دانستند وجود ندارد. آنها می‌دانستند که این مزیت نسبی آنها خواهد بود».

اواخر سال ۲۰۰۸، لیو و چولین جی^۱ دانشجوی مقطع تحصیلات تکمیلی دانشگاه دوک در رشته آمار، لباس نامرئی شدن جدیدی را ساختند. جی کد رایانه‌ای را برای این طراحی نوشت و الگوریتم‌ها را به شکل نقشه اولیه‌ای از سیم‌ها که برای ساخت این لباس لازم بود تبدیل کرد. این طراحی می‌توانست چاله‌چوله‌های روی یک سطح صاف را از طیف وسیعی از بسامدهای موجی مخفی نگه داشته و به شکل وسوسه انگیزی ما را به محقق شدن رویای نامرئی کردن اشیاء در برابر چشم انسان نزدیک‌تر نماید.

اسمیت هنوز خشنود بود. مجدداً، بعد از اینکه آن مقاله به مجله ساینس داده شده بود او از لیو نویسنده اصلی می‌خواست تا توضیح شفاف‌تری درباره این پیشرفت ارائه دهد. اسمیت گفت که «من واقعاً از او خواسته بودم تا به خاطر آموزش خودش تمامی جزئیات را بیان نماید. لیو طفره می‌رفت و اسمیت علت این مسئله را نمی‌دانست. «این همان جایی بود که من خیلی مشکوک شدم زیرا لیو هرگز نمی‌توانست فناوری را تولید نماید که از طریق آن به طراحی این لباس دست یابد. من شاید از او پنجاه بار پرسیدم و او دائماً به من می‌گفت که این کار را انجام خواهد داد. برای مدتی مشکلی با این کار نداشتم، چونکه ما داشتیم مقاله را تمام می‌کردیم و آن واقعاً کار می‌کرد. او هنوز کارشکنی می‌کرد».

اسمیت که ناراحت شده بود، سرانجام از ناتان کونتز^۲ یکی دیگر از اعضای تیمش خواست تا درباره این روش، اطلاعاتی کسب نماید. دو هفته بعد کونتز به خاطر آورد که «من این ابزار را داشتم و آن را در اختیار گروه قرار دادم. فکر نمی‌کردم، می‌خواستم به روپنک نشان دهم. اصلاً فکر نمی‌کردم که کسی به این مسئله اهمیت دهد».

اسمیت گفت، درحالی‌که کونتز صحبت می‌کرد، لیو روی صندلی خودش لم داده بود، به شدت عصبانی به نظر می‌رسید و ساکت بود. لیو نه تنها از اینکه همکاریش توانسته بود روش

1. Chunlin Ji

2. Nathan Kundtz

وی را کپی کند رنجیده بود و از اینکه نمی‌توانست آن را برای خودش نگه دارد، ناراحت بود و بلکه داشت به تغییر در سلسله مراتب گروه فکر می‌کرد.

کونتز دانشجوی تحصیلات تکمیلی در رشته فیزیک که در ژانویه ۲۰۰۸ به این گروه ملحق شده بود داشت خودش را به‌عنوان دانشجوی اصلی مطرح می‌کرد.

زمانی که کونتز به آزمایشگاه آمد؛ لیو باجذب‌ترین عضو بود و بیشترین تعداد مقاله چاپ شده را داشت. «او عملاً گروه فرعی خودش را داشت و جلسات را مثل یک استاد اداره می‌کرد». کونتز گفت، در ابتدا این دو «بسیار با هم دوست بودند». اما تنش‌ها افزایش پیدا کرد. کونتز نیز به اندازه لیو جاه‌طلب، لج‌باز، تهاجمی و محقق سخت‌کوش‌تری بود.

لیو داشت دلخور می‌شد و کمک‌های تحقیقاتی وی کاهش می‌یافت. گولوب گفت که «قطعاً لیو از اینکه دیوید به کونتز علاقمند می‌شد و وقت بیشتری را با او می‌گذراند، ناراحت می‌شد». در حقیقت، اسمیت به‌شدت از رویکرد مغرورانه لیو در قبال علم سرخورده شده بود. لیو نظریه‌ای را که خود آن را نظریه فراماده‌ها می‌نامید، تهیه کرده بود و مصمم بود تا آن را به چاپ برساند، اما اسمیت این اجازه را به او نمی‌داد؛ زیرا تحلیل‌ها اشتباه بود. اسمیت گفت که «هر چه زمان بیشتر می‌گذشت، نظریه‌اش بیشتر دچار مشکل می‌شد» و لیو نمی‌توانست آن را اصلاح کند. در نهایت اسمیت آن را در یک مقاله چاپ شده اصلاح کرد.

اسمیت گفت که «لیو اغلب چیزهای جالبی پیدا می‌کرد. نظریه‌اش درست نبود. او آن را ارائه کرده بود و مطمئن بود که افراد بسیاری تصور می‌کنند که او آدم باهوشی است. نمی‌شد ظرف نیم‌ساعت گفت که تمام نظریه‌اش احمقانه است».

مدت اندکی بعد از آنکه کونتز روش لباس نامرئی شدن لیو و جی را مطرح کرد، چند نفر از دانشجویان پسادکتر مهمانی شام محرمانه‌ای را با اسمیت برگزار کردند. آنها از اینکه کونتز داشت ایده‌ها را به‌سرقت می‌برد، شکایت کردند و از اسمیت خواستند تا او را از گروه اخراج نماید.

آلویس دگیرون^۱ یکی از این دانشجویان به من گفت که تقاضای آنها هیچ ربطی به ساخت مجدد این لباس نداشت. او گفت که خشن‌بودن کونتز باعث برانگیخته‌شدن دشمنی همکارانش

1. Aloyse Degiron

شده بود. «کار کردن با کونتز بسیار دشوار بود. او شخصیت بسیار قوی‌ای دارد. به‌طور مشخص او خیلی به‌خودش اعتماد داشت. اگر کسی چیز احمقانه‌ای می‌گفت، او بدون هیچ معطلی می‌گفت که آن حرف احمقانه است».

با این حال، گولوب گفت که دانشجویان پسادکتر ابراز همدردی خاصی با لئو می‌کردند. «افراد احساس می‌کردند که برخی از این پروژه‌هایی که در اصل توسط لئو شروع شده بود به شکل ناعادلانه‌ای در اختیار کونتز قرار داده شده بود».

اسمیت معتقد است که لئو این شورش را به‌راه انداخته بود. «او به‌خاطر افشای جزئیات پروژهایش توسط کونتز، از دست او بسیار ناراحت بود». او به‌خاطر می‌آورد، زمانی که اسمیت سراغ هریک از دانشجویان دکتر می‌رفت و از آنها می‌پرسید که کونتز چه ایده‌ای را به سرقت برده است، دانشجویان پسادکتر یکی پس از دیگری می‌گفتند که آنها خبر دسته اولی ندارند، بلکه از کس دیگری شنیده‌اند. اسمیت به آنها گفت که آنها باید به‌جای کونتز او را سرزنش کنند؛ زیرا او کونتز را برای کنترل پروژه‌ها منصوب کرده بود.

اسمیت گفت که «تعدادی افراد باهوش این امکان را فراهم کرده بودند تا بازیچه دست شوند و من از این مسئله بسیار ناراحت بودم». انتشار مقاله‌ای با عنوان «پوشش صفحه - زمینی باند پهن^۱» در تاریخ شانزدهم جولای سال ۲۰۰۹ در مجله ساینس که نام لئو و جی به‌عنوان نویسندگان اصلی و اسمیت و کویی به‌عنوان نویسندگان همکار آورده شده بود، پیروزی بزرگی برای گروه اسمیت به‌شمار می‌آمد.

این مقاله توجه وسیعی را به‌سمت خود معطوف نمود که از آن میان می‌توان به برنامه تلویزیونی جی لنو^۲ با نام توانیت شو^۳ اشاره کرد: «دانشمندان درحال ساخت پوششی هستند که نور را می‌شکنند و آن را نامرئی می‌کند- مثل یک بازیگر زن بالای چهل سال در هالیوود. مواظب باشید».

اسمیت در مقاله‌ای در دانشگاه دوک از این پیشرفت خبر داد. او اعلام کرد، «تفاوت بین وسیله اصلی و آخرین مدل از زمین تا آسمان است».

-
1. Broadband Ground-Plane Cloak
 2. Jay Leno
 3. Tonight Show

این وسیله جدید می‌تواند طیف وسیع‌تری از امواج – تقریباً بدون محدودیت – را مخفی نماید و می‌توان به‌سادگی از آن برای نورهای نامرئی و قابل مشاهده نیز استفاده کرد.»

برای لیو، این مقاله هم اعتبار و هم سود به‌دنبال داشت. به‌عنوان مشوق دیگری برای دستاوردهای فناورانه، دولت چین به دانشمندان چینی که نام آنها در مجلات معتبر آورده شود جایزه می‌دهد. به گفته اسمیت، آنها به لیو بیش از ده هزار دلار پول دادند.

اما این جشن زمان زیادی به طول نینجامید و همه چیز از یک پاورقی شروع شد. در این پاورقی به حامیان مالی این تحقیق اشاره شده بود. نه تنها حامیان اسمیت از قبیل اداره تحقیقات علمی نیروی هوایی^۱ و رایتون^۲ پیمانکار دفاعی، بلکه حامیان کویی که شامل بنیاد ملی علوم بنیادین چین^۳، برنامه ملی تحقیقات بنیادین چین^۴ و پروژه ۱۱۱ می‌شد. در اواخر ژانویه، مدیر پروژه اسمیت در نیروی هوایی رایانامه تندی را برای او فرستاد و به او گفت که پنتاگون می‌خواهد بداند که چرا او از چین پول گرفته است. احتمالاً پنتاگون بر روی تحقیق اسمیت سرمایه‌گذاری کرده بود، زیرا امیدوار بود که جت جنگنده یا دیگر تسلیحات را از دید رادارهای دشمن مخفی نگه دارد. پنتاگون نمی‌خواست که چین به‌عنوان یک دشمن بالقوه از همین توانمندی برخوردار باشد.

اسمیت که نگران شده بود، از همکاری با گروه کویی و پروژه ۱۱۱ انصراف داد. او گفت، «تمامی همکاری‌های ما پس از آنکه حامیان مالی خیلی نگران شدند، از بین رفت». اسمیت به لیو گفت که دیگر با این گروه چینی همکاری نکند و به‌طور مشخص در پایان‌نامه‌اش بین تحقیق خودش، تحقیق همکارانش در دانشگاه دوک و چین تمایز ایجاد کند. در سال ۲۰۰۹ یعنی زمانی که لیو بر روی پایان‌نامه دکترایش با عنوان «طراحی و ساخت فراماده‌های ریزموج»^۵ به سختی کار می‌کرد، به‌دنبال شغلی در دانشگاه دوک هم می‌گشت. او بین دو مسیر گیر افتاده بود: دانشگاه و تجارت.

-
1. Air Force Office of Scientific Research
 2. Raytheon
 3. National Basic Science Foundation of China
 4. National Basic Research Program of China
 5. Designing and Building Microwave Metamaterials

او استعداد زیادی در کارآفرینی داشت. یک شب در آزمایشگاه، او با همکاری همکارش درباره فرصت‌های فناوریانه در آفریقا از قبیل ساخت گوشی‌های تلفن همراه ارزان قیمت حرف زد. اما او همچنین خودش را به‌عنوان یک استاد می‌دید که گروه تحقیقاتی خودش را هدایت می‌کرد. دا هوانگ^۱ دوستش از دانشگاه ژنیوانگ و گروه اسمیت به من گفت که «لیو هم می‌خواست کار نوآورانه و واقعی را انجام دهد و هم می‌خواست به موفقیت تجاری دست یابد». لیو که توصیه‌نامه‌هایی از پندری و اسمیت در اختیار داشت، برای دانشگاه‌های طراز اول آمریکایی درخواست فرستاد. پندری به من گفت که «معتقدم که لیو کمک علمی مثبتی انجام داد. یک یا دو مورد از ایده‌هایش را من، خلاقانه توصیف می‌کنم. من توصیه‌های مثبتی برای او نوشتم». او افزود که «تعاملات محدود آنها کاملاً علمی بود... اگرچه من قطعاً شایعاتی درباره جاسوسی شنیده بودم».

موسسه فناوری ماساچوست (ام‌آی‌تی)^۲ که فرصت شغلی برای یک استادیار داشت از لیو دعوت کرد تا ارائه‌ای در آنجا داشته باشد. اسمیت قبول کرد تا به او کمک کرده و از قبل نگاهی به ارائه‌اش داشته باشد. در روز دروغ آوریل^۳ سال ۲۰۰۹، در زمان صرف نهار در رستوران در محیط دانشگاه دوک، لیو اسلایدهایی که برای ارائه در لپ‌تاپش آماده کرده بود را مرور کرد. یکی از آنها توجه اسمیت را به خود جلب کرد. در آن اسلاید وبسایت کاملی آمده بود که شماره تماس و نشانی الکترونیکی، جزئیات آزمایشات لیو و مقاله‌ای از مجله علمی دانشگاه دوک در آن ذکر شده بود. اسمیت گفت که لیو برای چاپ مجدد این مقاله به اجازه دانشگاه دوک نیاز دارد. لیو پاسخ داد که این پایگاه وب واقعی نیست و آن را تنها به‌منظور مصاحبه موسسه فناوری ماساچوست درست کرده است.

لیو داشت مسئولیت‌های خود را در دانشگاه دوک، هم در آزمایشگاه اسمیت و هم در درسی درباره الکترومغناطیس که باید به‌عنوان دستیار تدریس می‌کرد، کاهش می‌داد. اسمیت پرسید که «تو هیچ کاری برای گروه انجام نمی‌دهی، هیچ‌کس نمی‌تواند تو را پیدا کند، و با این حال، تو تمامی این تلاش‌ها را وارد یک پایگاه وب کرده‌ای؟».

1. Da Huang

2. Massachusetts Institute of Technology

3. April Fool's Day

لیو در حالی که گریه می‌کرد، اصرار کرد که او این پایگاه وب را خیلی سریع سرهم‌بندی کرده است. او گفت که «من در سن بیست و دو سالگی به اینجا آمدم. من بی‌تجربه هستم». اسمیت به من گفت که «من به او مشکوک شده بودم. به او گفتم، ما هر دو می‌دانیم که این مسئله درست نیست. تو می‌دانی که داری چه کاری انجام می‌دهی». مشخص شده که این پایگاه وب بر روی سروری در کشور چین قرار دارد. اسمیت نتیجه‌گیری کرد که لیو یک ماجراجویی را شروع کرده بود و امیدوار بود که بتواند روش پوشش نامرئی‌شدن را برای خودش نگه دارد.

به همین ترتیب، به‌نظر می‌رسید که جاه‌طلبی‌های تجاری لیو، این مسئله را که چرا او گاهی اوقات به‌دنبال آن بود تا چاپ تحقیقات دانشگاه دوک را به تاخیر بیندازد، توجیه می‌کرد. کونتز به من گفت که «لیو مطالب را قبل از انتشار به کویی نشان می‌داد و سپس فرآیند چاپ را کند می‌کرد. این نوعی بازی با زمان بود».

به‌رغم این تعلل‌ها، لیو به‌طرز شگفت‌انگیزی آثار فراوانی داشت. اسمیت چند روز بعد از ناهاری که با لیو خورده بود، گشتی در اینترنت زد و به مقالات لیو نگاه دقیقی انداخت، مقالاتی که دوست پسادکترای او در سال ۲۰۰۸ درباره آنها به او هشدار داده بود. او دست‌کم چهار مقاله علمی پیدا کرد که لیو در دانشگاه دوک به‌عنوان نویسنده همکار به چاپ رسانیده بود. یک دانشجوی معمولی بین صفر تا پنج مقاله و یک دانشجوی شاخص دوازده مقاله دارد. او این تعداد مقاله را عمدتاً از طریق گفتن حرف‌های تخیلی به دیگر دانشجویان و سپس گرفتن ایده‌ها و داده‌های آنها جمع‌آوری کرده بود. او درباره دوازده مقاله‌ای هم که با گروه کویی نوشته بود، چیزی به اسمیت نگفته بود، هرچند که در چندین مقاله اسم اسمیت را به‌عنوان نویسنده همکار آورده بود و از نام و شهرت او بهره‌برداری کرده بود. یکی از همکاری‌های چاپ‌شده لیو با چینی‌ها در زمینه موضوعی بود که اسمیت لیو را تعیین کرده بود تا با یک دانشجوی دوک کار کند. اسمیت به من گفت که این نقض واضح اصول اخلاقی دانشگاهی است.

اسمیت لیو را به دفترش فراخواند. استاد درحالی که مقالات تخلف‌آمیز روی پایش بود و آنها را از دید لیو مخفی نگه داشته بود پشت میزش نشست.

سپس یک مقاله را بیرون آورد، انگار که این مقاله به تنهایی باعث ناراحتی او شده بود و به لیو خاطر نشان کرد که آنها موافقت کرده بودند که همکاری با گروه کویی را قطع کنند. لیو در ابتدا اعتراض کرد که او درباره این مقاله با اسمیت حرف زده است، اما سپس پذیرفت که فقط برای یکبار این مسئله را فراموش کرده است.

اسمیت مقاله دیگری را بیرون کشید و سپس مقاله دیگری. لیو کاملاً ساکت شد. اسمیت گفت، او نمایش بزرگی بازی کرد و درنهایت همکاران چینی خود را سرزنش کرد و به همه گفت که نباید این کار را انجام می‌داده است.

لیو به همین ترتیب اسمیت را نیز به‌گونه دیگری در همکاری فریب داد. پس از همایش نانجینگ سال ۲۰۰۸، لیو پیشنهاد چاپ گزارشات را کرد که در دانشگاه‌ها امری معمول می‌باشد. او از اسمیت خواست تا مقدمه‌ای برای آن تهیه نماید. اسمیت گفت که آن قدر سرش شلوغ است که نمی‌تواند مطلب جدیدی را نوشته یا ویراستاری نماید و به هر صورت به آن احتیاجی نبود. لیو موافقت کرد و گفت که چکیده‌ای برای هر یک از مطالب ارائه‌شده توسط گروه اسمیت می‌نویسد. اسمیت گفت که «هیچ حرفی درباره اینکه قرار است این مطالب در قالب کتاب چاپ شوند، مطرح نشد و من آن قدر سرم شلوغ بود که فراموش کردم بعداً این کار را پیگیری نمایم. بعداً لیو شروع به تبدیل کردن آن به یک کتاب کرد، من جلوی او را گرفتم و به او گفتم که «این مگر تنها مجموعه‌ای از مقالات همایش نیست؟ و سپس او سرش را تکان داد و موافقت کرد». یک روز، یک جعبه کتاب به در دفتر اسمیت فرستاده شد و او اسم خودش را در فهرست ویراستاران همکار و نویسنده همکار پنج فصلی که لیو نوشته بود، مشاهده کرد. لیو دوباره از شهرت اسمیت برای اجرای جاه‌طلبی‌های خود و ارتقای جایگاهش استفاده کرده بود.

اسمیت تحمل خود را از دست داد. در روز ۲۱ آوریل سال ۲۰۰۹، او کلید آزمایشگاه را از لیو گرفت و به او گفت که پایان‌نامه‌اش را در خانه تمام کند. بعداً در همان سال، اسمیت همچنین با بورس تحصیلی لیو در دانشگاه پرینستون مخالفت کرد و به یکی از دوستان قدیمی‌اش درباره همکاری‌های بد لیو با گروه کویی صحبت کرد.

دور از انتظار نبود که لیو از ضربه حتی شدیدتری در هراس باشد؛ اینکه دانشگاه دوک ممکن بود که مدرک دکتری به او ندهد.

استانداردهای رفتاری اداره دانش‌آموختگان دوک هرگونه تقلب آکادمیک از قبیل «ارائه کار دیگری به‌عنوان کار خود» را ممنوع می‌دانست. به گفته فردی که با این رویه آشنا بود، «معمولاً شورایی برای ارزیابی مدرکی دال بر اینکه آیا اتهامات رسمی مطرح شده‌اند دور هم جمع می‌شدند. این کار به هفته‌ها و ماه‌ها زمان نیاز داشت تا به سرانجام برسد. این مسئله نیز قطعاً می‌توانست فارغ‌التحصیلی او را به تاخیر بیندازد».

در عوض، لیو در تاریخ ۳۰ نوامبر سال ۲۰۰۹ بدون هیچ‌گونه مشکلی از پایان‌نامه خود دفاع کرد. بحث کاملاً فنی بود. اسمیت حتی به دیگر اعضای کمیته چیزی درباره ارتباط لیو با چین نگفت. اسمیت به من گفت که «در آن زمان بسیار دشوار بود که به وضوح بگویم که او کار اشتباهی انجام داده است». به‌عنوان مثال، یک دانشجوی چینی می‌توانست به‌خاطر پایگاه وب در چین عذرخواهی کرده و بگوید که واقعاً قوانین را به‌خوبی نفهمیده است یا حتی ممکن بود به‌خاطر اشتیاقش به کارآفرینی تشویق شود. اسمیت درباره شک‌هایش با برخی از مدیران و اساتید دانشگاه دوک بحث و گفتگو کرد، اما هیچ‌گونه راهنمایی دریافت نکرد.

دوک ممکن بود که بخواهد به‌دلیل دیگری از سروصدا اجتناب کند. دانشگاه دوک برای تاسیس شعبه دانشگاهی در چین برنامه‌ریزی می‌کرد. یک هفته پس از دفاع لیو از پایان‌نامه‌اش، هیئت امنای دوک ادامه مذاکرات با مقامات چینی را برای ساخت واحد دانشگاهی در شهر کونشان^۱ که زمین این واحد را به‌صورت مجانی در اختیار می‌گذاشتند، تایید کرد.

دان بلو^۲ رئیس شورای دانشگاه دوک گفت که «دانشگاه دوک مثل بقیه دانشگاه‌ها که می‌خواهند به سطح جهانی برسند، تشخیص داد که نیاز دارد در چین هم حضور داشته باشد». زمان برای تنبیه یک محقق چینی که در سرزمین مادریش به‌خاطر مقاله معتبرش در مجله ساینس اعتباری کسب کرده بود مناسب نبود.

لیو در ۳۰ دسامبر سال ۲۰۰۹ مدرک دکترای خود را دریافت کرد. مثل دانشگاه پرینستون، موسسه فناوری ماساچوست نیز او را نپذیرفت، اما چین او را می‌خواست. حامی کویی با برنامه

1. Kunshan

2. Dan Blue

«بهره‌گیری از نخبه‌ها» در ارتباط بود. لیو می‌توانست تحقیقات دانشگاه دوک در زمینه فراماده‌ها و برخی از آینده‌دارترین دانشمندان متولد چین را با خود به کشورش برگرداند. او احتمالاً می‌توانست قیمت این کارش را تعیین کند. او در هنگام صرف شام به یکی از دوستانش گفت که دولت چین به او پیشنهاد ۱۰۰ میلیون دلاری برای تاسیس مرکز فراماده‌ها را داده است.

آن دوست گفت، «آنها هزینه تجهیزات را پرداخت می‌کنند، آنها هر میزان مهندس که او بخواهد به استخدام در می‌آورند. شرکت‌هایی در چین وجود داشتند که آماده بودند تا فناوری‌هایی را که او اختراع می‌کرد را تولید نمایند. قبل از آنکه او آمریکا را ترک کند، از این موسسه‌ای که او قرار بود هدایت آن را در اختیار بگیرد آگاهی داشت».

لیو در ژانویه سال ۲۰۱۰ به همراه همسرش ویزی هوانگ^۱ به چین برگشت. ویزی داشت بر روی پایان‌نامه خودش در زمینه مدل‌های آمریکایی برای تشخیص ریسک‌های ژنتیکی برای سرطان تخمدان در دانشگاه دوک کار می‌کرد و برنامه‌ریزی کرده بود تا مدرک دکتری خود را در رشته زیست‌شناسی محاسباتی^۲ در سال بعد دنبال کند. یک روز، او به ادوین ایورسن^۳ استاد مشاورش گفت که باید به همراه شوهرش به چین برگردد. او به مدرک کارشناسی‌ارشد رضایت داد.

ایورسن به من گفت که «او از اینکه می‌خواست برود خوشحال نبود. او می‌خواست مدرک دکترای خودش را بگیرد». جایزه‌ای که می‌توانست او را تسکین دهد این بود که یکی از اعضای موسس مرکز علوم گوانگ‌چی می‌شد.

به درخواست من و به همراه یکسری سؤالات که آماده کرده بودم، یک روزنامه‌نگار آزاد مستقر در شنزن مصاحبه‌ای با لیو در ژوئن ۲۰۱۶ انجام داد. آنها در دفتر این میلیارد در طبقه دوم قرارگاه شنزن در گوانگ‌چی ملاقات کردند.

این دفتر که چشم‌اندازی به یک دریاچه کوچک در همان نزدیکی داشت خالی و کاربردی بود: دیوارهای سفید، وایت برد، قفسه پرونده‌ها، میز به همراه کره زمین و عکسی از لیو بر روی

1. Weizi Huang

2. computational biology

3. Edwin Iversen

آن، مبل، میز همایش به همراه پرتغال‌هایی در یک کاسه پلاستیکی، میز قهوه‌خوری به همراه تعدادی جایزه و یک بالگرد مدل.

تحت فشار قرارداددن لیو کار ساده‌ای نبود. او پس از دو ساعت انتظار قرار ملاقات قبلی را به هم زده بود و سپس عازم سنگاپور و پکن شده بود. وقتی که به شنزن برگشت، به مصاحبه دوباره برنامه‌ریزی شده هم، یک ساعت دیر رسید، اما سرانجام درحالی که لبخند می‌زد و خوش‌برخورد بود و کت دو دکمه خاکستری روشن و یک پیراهن سفید بر تن داشت ظاهر شد. در طول صحبت‌های نود دقیقه‌ای، او تصدیق کرد که اسمیت او را به سرقت مطالب متهم کرده است و کلید آزمایشگاه را از او گرفت و اینکه اندکی نگران بود که دانشگاه مدرک دکترایش را صادر نکند و اینکه اف‌بی‌آی به دانشگاه دوک رفت تا تمامی وسایلی که پس از رفتنم باقی مانده بود را بازرسی نماید. هنوز او می‌گفت که هیچ‌کار خطایی انجام نداده است و هیچ چیزی سرقت نکرده است؛ زیرا تمامی تحقیقات پایه‌ای و باز بودند، و تبادل ایده‌ها بخشی جدانشدنی در همکاری دانشگاهی می‌باشد.

او گفت که «من در هیچ نوع آزمایشگاه دارای طبقه‌بندی کار نمی‌کردم. من در تحقیقات بنیادی کار می‌کردم و مقاله منتشر می‌کردم و همه در جهان می‌توانستند آن را ببینند. هر کسی همین حالا می‌تواند مقاله را دانلود کرده و ببیند که من چه کاری انجام داده‌ام، همه چیز شفاف است».

او معتقد بود که شرکت گوانگ‌چی را با پنجاه هزار دلاری که از مادرش قرض کرده بود راه‌اندازی کرده بود؛ دولت چین او را برای سرقت فناوری آمریکایی نفرستاده بود و به او پولی برای بازگشت به کشور نداده بود. «تحقیقات دانشگاه دوک اصلاً ارزش این مقدار پول را نداشت. ما می‌توانستیم هر مشکلی را در واقعیت حل نماییم و همگی اینها در فضای آکادمیک است و همه چیز شفاف می‌باشد. هرکسی می‌تواند به هرچیز که ما انجام داده‌ایم و چاپ شده است، نگاه کند، پس اگر چین و شنزن به‌عنوان جایزه از این نوع تحقیقات بنیادی حمایت مالی کردند، فکر می‌کنم که این تحقیقات جبران تمامی سرمایه‌گذاری‌های آنها را خواهد کرد».

زمانی که از لیو درباره انتقادهای همکاران سابقش در دانشگاه دوک درباره مهارت علمی او سؤال پرسیدم، او دو بار دست‌هایش را به هم زد و سپس خندید. او گفت که «ما کارها را انجام می‌دهیم. اظهارنظرها نمی‌تواند دنیا را تغییر دهد. ماشین را بسازید. آن را به پرواز درآورید». او ادعا کرد که اسمیت از ترس از دست دادن حمایت تحقیقاتی پس از واکنش شدید پنتاگون با او دشمن شده بود.

او گفت که «احتمالاً آنچه افراد انجام می‌دهند این است که از بودجه‌های آتی ممانعت به عمل آورند و به این علت است که حالا می‌فهمم که دیو^۱ چرا از این مسئله ناراحت بود و او باید از این مسئله ناراحت می‌بود؛ در غیراین صورت این مسئله می‌توانست بر بودجه کل تیم تاثیر بگذارد». او مشاجره با اسمیت را در فرودگاه شیکاگو به خاطر می‌آورد: «برخی افراد می‌خواستند تا گردشی در شهر انجام دهند و پس کسی نمی‌توانست ریاست سمینار را برعهده بگیرد، بنابراین من با این مسئله مخالفت کردم... ما فقط کسی را می‌خواستیم که ریاست این جلسه آکادمیک جهانی را برعهده بگیرد». او چون لین جی^۲ نویسنده همکارش از دانشکده آمار را به خاطر راه‌اندازی پایگاه وب مستقر در چین که تحقیقات دانشگاه دوک را ارائه می‌کرد و تیم کویی را به خاطر چاپ مقالات بدون اطلاع اسمیت سرزنش می‌کرد. این تیم کویی بود که گاهی لیو و گاهی اسمیت را به عنوان نویسندگان همکار ذکر می‌کرد. لیو درباره دیگر داستان‌هایی که اعضای آزمایشگاه اسمیت را هوشیار کرد با صراحت و آمادگی زیاد جواب نمی‌داد. او عادت داشت با جمله «این حرف جالب است» پاسخ دهد و سپس دوپهلو حرف می‌زد. به عنوان مثال: آیا بازدیدکنندگان از آزمایشگاه کویی عکس‌هایی از تجهیزات گرفتند تا بتواند بعداً در چین آنها را بازتولید کنند؟ «جالب است. پس چطور این افراد به داخل آزمایشگاه اسمیت رفتند؟ دوک باید این افراد را دعوت می‌کرد، پس افراد ویزا گرفتند و آنها به آزمایشگاه آمدند، این یک تبادل دانشگاهی است».

آیا او اسمیت را درباره پروژه ۱۱۱ فریب داده بود؟ «اگر او می‌گوید که من بدون آنکه به او بگویم او را وارد برنامه ۱۱۱ کردم، پس چطور او توانست مدتی را در چین بگذراند؟ من نمی‌توانستم او را بدزدم؟ درسته؟».

1. Dave

2. Chunlin Ji

آیا او درخواست اسمیت برای اینکه توضیح دهد که پوشش نامرئی شدن چطور کار می‌کند را رد کرد، زیرا می‌خواست این روش را برای کار خودش در چین حفظ نماید؟ «او چه مدرکی دارد؟ پس اگر ما تمامی الگوریتم‌ها و مطالب را بیرون ندادیم، چگونه توانستیم مقاله چاپ کنیم؟».

آیا لیو ناراحت است که کونتز از روش وی اطلاع حاصل کرد و آیا او باعث بروز اعتراضات علیه او شد؟ «جالب است. در واقع، زمانی که کونتز آمد، من داشتم فارغ‌التحصیل می‌شدم. می‌خواست با من بر روی برخی پروژه‌ها کار کند، اما در آن زمان من داشتم فارغ‌التحصیل می‌شدم. من اهمیتی به این مسئله که چه کسی جایگزین من به‌عنوان دانشجوی اصلی می‌شود نمی‌دادم، زیرا من به‌عنوان دانشجوی اصلی داشتم آنجا را ترک می‌کردم». در حقیقت، کونتز بیست‌وسه ماه قبل از آنکه لیو فارغ‌التحصیل شود به گروه اسمیت ملحق شده بود.

آیا او پس از آنکه به استادش اطمینان داد که این کتاب تنها مجموعه‌ای از گزارشات همایش است، فصل‌های کتاب فراماده‌ها را نوشت و اسم اسمیت را به‌عنوان نویسنده همکار آورد؟ «جالب است. در آن زمان، من هنوز دانشجوی بودم و گزارشات همایش را نوشتم و اسم مشاورم را هم آوردم. این کتاب اساساً طبق الزامات همایش به‌همراه تعدادی مطالب جدید بود». در سفر به مقر گوانگ‌چی، بازدید شما کامل نخواهد بود اگر در ساختمان بیست طبقه سری به سالن نمایش طبقه اول ننزید، جایی که آخرین فناوری‌های این شرکت به نمایش درآمده است. فرد راهنما سامانه ابر وای‌فای^۱ را معرفی می‌کند که از فراماده‌ها برای حذف اختلالات استفاده می‌کند و برای مکان‌های شلوغ از قبیل مراکز خرید و سالن‌های کنسرت کاربرد دارد، مکان‌هایی که در آنها فشار زیادی به سامانه وای‌فای سنتی وارد می‌شود. بازدیدکنندگان می‌توانند سامانه‌های فتونیک^۲ را امتحان کنند، سامانه‌هایی که با اسکن اثر انگشت و سپس روشن‌شدن چراغی بر روی گیرنده امکان دسترسی امن‌تری به ساختمان‌ها فراهم می‌آورند و نسبت به کارت‌های ورود و خروج ضریب امنیت بالایی دارند. فرد راهنما می‌گوید، «هیچ وسیله‌ای نمی‌تواند رمز این دستگاه را بشکند».

1. Metawifi

2. Photonic Systems

در بخش بعدی ابزارآلات فضایی گوانگ‌چی از قبیل تراولر^۱ را که وسیله توریستی است که بر روی بالن نصب می‌شود و بالن کوچکی که کلود^۲ نام دارد به نمایش درآمده است. راهنما می‌گوید که زمانی که این دستگاه‌ها به کابل فیبر نوری متصل شوند ارزان‌تر از ماهواره‌ها خواهند بود، هفت روز هفته و ۲۴ ساعته می‌توانند پرواز کنند و ماشین‌ها و کشتی‌ها را ردیابی نمایند.

یک نمایش رایانه‌ای شرکت گوانگ‌چی را معرفی می‌کند. یک اسلاید موسسان از جمله لیو، همسرش، چونلین جی^۳ و دو نفر دیگر از افراد سرشناس دانشگاه دوک را نشان می‌دهد. اسلاید دیگر با افتخار اعلام می‌کند که گوانگ‌چی در حال حاضر ۸۶ درصد از تمامی فرم‌های ثبت اختراع در زمینه فراماده‌ها را پر کرده است. اسلاید سوم با لفاظی مغرورانه‌ای ماموریت شرکت را توصیف می‌کند؛ شرکتی که لیو در زمان حضور در دانشگاه دوک علامت تجاری آن را به ثبت رسانده بود: «ماشین‌های توانمندسازی که روح دارند و شادی و روابط انسانی را به دنبال خواهند داشت».

لیو از زمان بازگشتش به چین به همراه شرکت‌هایش توانسته است با کمک‌های دولتی رشد قابل‌توجهی داشته باشد. طبق برنامه طاووس^۴ شنزن گوانگ‌چی سومین دریافت‌کننده بودجه بود، برنامه‌ای که در سال ۲۰۱۰ برای اغوای افراد حرفه‌ای خارج از کشور کار خود را آغاز نمود. به‌طور کلی، سوابق شهرداری نشان می‌دهد که شنزن و استان گوانگ‌دانگ^۵ با هم ۱۳,۷ میلیون دلار در اختیار گوانگ‌چی قرار داده بودند.

لیو در مصاحبه‌ای در مارس ۲۰۱۶ با تلویزیون فونیکس^۶ شبکه تلویزیونی واقع در هنگ‌کنگ گفت که «ما از حکومت شنزن کمک‌های زیادی دریافت می‌کنیم. از سال ۲۰۱۰، گوانگ‌دانگ و شنزن برنامه‌های زیادی را برای جذب نخبگان راه‌اندازی کرده‌اند. ما توانستیم از این فرصت‌ها استفاده نماییم».

-
1. Traveler
 2. Cloud
 3. Chunlin Ji
 4. Peacock Program
 5. Guangdong
 6. Phoenix Television

در سال ۲۰۱۲، لیو به عنوان کارشناس فراماده‌ها در کمیته ملی دولت که بر سرمایه‌گذاری و تحقیقات علمی نظارت می‌نماید، انتخاب شد. لیو جوان‌ترین فردی بود که تا آن زمان توانسته بود این سمت را به دست آورد.

در همان ماه دسامبر، لیو، شی جین پینگ - رئیس‌جمهور چین - را برای نشان دادن نمایشگاه گوانگ‌چی همراهی کرد، پوشش پرچگالی ابروای فای، سامانه امنیتی فتونیک و یکسری فناوری‌های دیگر را نشان داد. رهبر حزب کمونیست تحت‌تاثیر قرار گرفته بود.

طبق گزارشات خبری جین‌پینگ به مدیران گوانگ‌چی گفت که «پس از مشاهده نتایج تحقیقات و گوش دادن به معرفی ارائه‌شده توسط آقای روپنگ لیو، بسیار خوشحالم که شاهد چنین تیم کارآفرین جوانی هستم که مملو از شور و اشتیاق هستند. نسل قدیم دانشمندان از قبیل شیان شیوسن^۱ در آمریکا بر موانع عظیمی فایق آمدند، با حس وطن‌پرستی به چین برگشتند. در دوره اصلاحات و رونق، شما به چین بازگشتید تا رویای چین را محقق سازید».

لیو، رئیس‌جمهور شی را در سفر به نیوزیلند در نوامبر سال ۲۰۱۴ همراهی کرد و با گلن مارتین مخترع ماشین پرنده جت‌پک^۲ ملاقات کرد. این ماشین کاربردهای بالقوه‌ای در حمل تجهیزات پزشکی اورژانس و امدادگران برای موارد نظامی و نظارتی داشت. اندکی بعد از این ملاقات، شرکت علمی گوانگ‌چی سهم عمده‌ای از شرکت هواپیمایی مارتین^۳ را خرید. بازدیدکنندگان از نمایشگاه گوانگ‌چی وارد دستگاه شبیه‌ساز جت پک می‌شوند تا تمرین پرواز داشته باشند. گوانگ‌چی سهم‌هایی نیز در دیگر شرکت‌ها دارد شرکت‌هایی از قبیل سولار شپ^۴ که سازنده کشتی‌های خورشیدی کانادایی است که کالاهای را به مسافت‌های دور حمل می‌کند و زوپپ که یک شرکت دانش‌بنیان نروژی است که دفاتری نیز در ایلینویز و دنور آمریکا دارد و اثرانگشت را در کارت‌های اعتباری برای افزایش امنیت معاملات ثبت می‌کند.

گوانگ‌چی یک انبار مالکیت معنوی درست کرده است و یکی پس از دیگری برای مجوز ثبت اختراع اقدام می‌کند. اکثر مجوزهای ثبت اختراع این شرکت در چین هستند و نمی‌توان

1. Qian Xuesen

2. jetpack

3. Martin Aircraft

4. Solar Ship

گفت که چه تعداد از آنها براساس تحقیقات دانشگاه دوک هستند و یا چقدر این اختراعات مهم می‌باشند. شوریگ به من گفت که «من شنیدم که او حجم بالایی از مجوزهای ثبت اختراع دارد که احتمالاً توسط دانشگاه دوک انجام شده‌اند. احتمالاً، این اختراعات براساس ایده‌هایی بوده است که در آزمایشگاه مطرح می‌شده‌اند و کسی به‌دنبال آنها نمی‌رفت. اما آنها ارزش بالایی داشتند».

زمانی که از لیو پرسیدم که آیا گوانگ‌چی ایده‌هایی که از دانشگاه دوک الهام گرفته‌اند را ثبت کرده است، او خندید و گفت که «ما سه هزار ثبت اختراع داریم. من این‌قدر نخبه هستم که بتوانم سه هزار ثبت اختراع ظرف سه سال در دانشگاه دوک جمع‌آوری کنم؟ پس بهتر است اسم من را سوپرمن بگذارید». بعداً او اضافه کرد که «ما در واقع در حال حرکت در مسیر متفاوتی در این حوزه هستیم و می‌خواهیم چیز بزرگ‌تری را بسازیم که ربطی به کاری که در زمینه تحقیقاتی بنیادی انجام می‌دادیم، ندارد. زیرا این نوع تحقیقات فاصله زیادی با صنعت دارند».

گوانگ‌چی ۲۶ ثبت اختراع در آمریکا دارد که اساساً درباره پیشرفت‌های حاصل‌شده در زمینه فراماده‌ها می‌باشد و در همه آنها اسم لیو به‌عنوان مخترع همکار آورده شده است. گوانگ‌چی و لیو همچنین بیش از سی تقاضانامه برای ثبت اختراع در آمریکا در دست اقدام دارند. بازرسان ثبت اختراع در چندین مورد اختراعات مطرح‌شده از جانب لیو را بر این اساس که قبلاً توسط تحقیقات اسمیت مطرح شده بودند، زیر سؤال بردند.

به‌عنوان مثال، لیو و دو دانشمند دیگر گوانگ‌چی از جمله لین لوان^۱ دیگر مؤسس شرکت که او هم مدرک دکترای خود را از دانشگاه دوک گرفته بود در سپتامبر ۲۰۱۲ برای ثبت اختراع سازه فراماده‌ای برای یک آنتن کوچک درخواستی را تکمیل کردند.

در آوریل سال ۲۰۱۵، بازرس ثبت اختراع آمریکایی ۱۹ مورد از ادعاهای آنها را رد کرد. این بازرس دریافت که دو مورد از پیشرفت‌های مطرح‌شده توسط اسمیت قبلاً مطرح شده بود و دیگر موارد نیز برای کسی که با کارهای اسمیت آشنا بود، امری عادی تلقی می‌شد.

1. Lin Luan

اگرچه این طرح به صورت نهایی رد شد، اما مخترعان ادعاهای خود را تغییر دادند و این اختراع در دسامبر سال ۲۰۱۵ به ثبت رسید.

پایگاه وب گوانگ چی دوره حضور لیو در دانشگاه دوک را بزرگ‌نمایی کرد و از او به خاطر کمک‌های بسیار مهمی که در زمینه فرماده‌ها داشته است، تقدیر کرد. در پایگاه وب گفته شده بود که «دکتر لیو با پشتکار و خرد خود مدرک دکترایش را ظرف کمتر از چهار سال دریافت کرد.

دکتر لیو نه تنها یک فرد آینده‌دار، بلکه کننده کار است که با کار آشنا است. او همچنین رهبری باجذب برای تیم است. در زمان تحصیلش، فناوری پیشرفته‌ای را به همراه دیگر موسسان گوانگ چی ایجاد کرد. در اوایل سال ۲۰۱۰، آنها با دراختیارداشتن نکات کلیدی ساخت پوشش نامرئی شدن به چین برگشتند».

اسمیت به این مسئله اشاره کرد که تیمش اولین بار ایده پوشش نامرئی شدن را قبل از آنکه لیو به تیم آنها ملحق شود به ذهنشان رسید و آن را ساختند. او به من گفت که «لیو آن گونه که این پایگاه وب شرکت ادعا می‌کند، هیچ‌گونه توانمندی از خودش نشان نداد».

اسمیت تحقیقات در زمینه نامرئی شدن را دست کم به صورت موقت کنار گذاشته بود. او در رایانامه‌ای به من گفت که «آینده نامرئی شدن واقعی و پنهان کردن اشیاء به شدت نامعلوم است. مسیر دستیابی به یک پوشش کامل، مملو از چالش‌های زیادی است و در این برهه زمانی کاربردی نیست. ما به تحقیقاتی که زودتر به نتیجه برسند، علاقمند شده‌ایم».

لیو هنوز دست برنداشته است. مرکز فراماده گوانگ چی در پانزده مایلی از نمایشگاه، صفحه‌های مسی بسیار نازکی تولید می‌کند که لایه‌ای روی آنها قرار می‌گیرد، سپس طرح‌هایی بر روی آن حک می‌شود و در آب و مواد شیمیایی قرار داده می‌شود. مهندسی به من گفت که «این سازه بسیار کوچک است و نسبت به امواج دارای طول موج‌های خاص حساس می‌باشد. این سازه می‌تواند کار نامرئی شدن را انجام دهد و نمی‌توان آن را با رادار ردیابی کرد. او همچنین افزود که این وسیله کاربرد نظامی نیز دارد. در یک اطلاق واپایش، سه کارگر از میکروسکوپ برای اندازه‌گیری الگوهای فراماده‌ها استفاده می‌کنند». اسمیت و دیگر اعضای آزمایشگاه از دور دست، پیشرفت لیو را با تعجب و شک و تردید دنبال کرده‌اند.

آنها نیز مثل بسیاری دیگر از تحلیل‌گران و سرمایه‌گزارانی که سرمایه‌گوانگ‌چی را دنبال می‌کنند، از این مسئله بی‌خبرند که آیا تمامی مجوزهای ثبت اختراع به موفقیت‌های واقعی علمی و تجاری تبدیل شده‌اند یا خیر؟ آیا کشف‌های آنها در دانشگاه دوک به‌جای آنکه به‌درد آمریکا بخورد درنهایت به سود دولت چین خواهد بود؟ یا آیا لیو همان‌طور که زمانی آنها را سرکار گذاشته بود دولت چین را فریب می‌داد؟

گولوب به من گفت که «او به خوبی می‌تواند افراد را با ایده‌های بزرگ و جاه‌طلبی‌های زیاد تحت‌تاثیر قرار دهد، اما فکر نمی‌کنم که او بتواند این ایده‌ها را اجرایی نماید».

آلویس دگیرون اضافه کرد که «او به لحاظ فهمیدن اینکه چه چیز تبلیغی است و اینکه باید چطور آن‌را فروخت خیلی نابغه بود. از نظر علمی چندان مطمئن نیستم».

اسمیت ضرر را به حداقل رسانید. او گفت درحالی‌که جمع‌آوری ثبت اختراعات توسط شرکت گوانگ‌چی باعث شده بود تا تردیدش درباره لیو تایید شود، «لیو واقعاً به اندازه کافی توانمندی برای فهمیدن ارزش واقعی تحقیقاتی که ما انجام می‌دادیم نداشت، بنابراین اختراعاتی که او به ثبت رسانیده است مشخصاً زیان‌آور نیستند، حتی اگر قانون را زیرپا گذاشته باشند. اکثر آنها ارزش زیادی ندارند».

او گفت، از آنجایی‌که لیو را تحت‌فشار قرار داده بودم تا دانشگاه دوک را در جریان اختراعات بالقوه قرار دهد، «می‌توانستیم مالکیت معنوی را حفظ نماییم. در غیراین‌صورت، لیو می‌توانست هر چیز را در چین به اسم خودش ثبت نماید و ما آنچه به فناوری بسیار مهمی تبدیل شده بود را از دست می‌دادیم».

ناتان کونتز که زمانی رقیب لیو بود و در سال ۲۰۰۹ توانست مدرک دکترای خود را بگیرد، شرکتی را اداره می‌کند که همانند شرکت گوانگ‌چی توانسته است از ابداعات فراماده‌ها سود بالایی را بدست آورد. این شرکت که با نام کیمتا^۱ در ردmond^۲ واشنگتن مستقر است آنتن‌های خوابیده کوچکی می‌سازد که جایگزین دیش‌های ماهواره می‌شوند و سرویس‌های پهنای باند را بهبود می‌بخشند.

1. Kymeta
2. Redmond

اسمیت یک مشاور راهبردی برای این شرکت است که ۶۲ میلیون دلار در سال ۲۰۱۶ از جانب گروهی از سرمایه‌گذاران به رهبری بیل گیتز^۱ درآمد داشته است. به شکلی، کونتز و لیو هنوز با هم رقابت دارند؛ زیرا مرکز فراماده گوانگ‌چی مشغول انجام آزمایشاتی در زمینه آنتن‌های قابل حمل کوچک می‌باشد.

گزارش افبی‌آی به تاریخ سپتامبر ۲۰۱۵ درباره «برنامه‌های نخبگان چین» موضوع لیو و نقش پروژه ۱۱۱ را مورد بررسی قرار داد. این گزارش بدون آنکه نامی از اسمیت ببرد او را مقصر گول خوردنش معرفی کرد.

در این گزارش آمده است، درحالی‌که اسمیت و کویی قرار بود تا ایده‌های خود را با هم به اشتراک بگذارند، «محقق آمریکایی در نهایت فهمید که اکثر ایده‌ها از آزمایشگاهش می‌آید. لیو زمانی که این محقق آمریکایی را برای همکاری با کویی متقاعد کرد توانست آزادانه اطلاعات را به اشتراک بگذارد و بازدیدکنندگان را به آزمایشگاه دعوت نماید.

اگرچه این تحقیق دارای محدودیت نبود، اما تحقیقات فراماده‌ها می‌توانست کاربردهای نظامی و غیرنظامی داشته باشد. این محقق آمریکایی زمانی که اجازه داد تا این بازدیدکنندگان به آزمایشگاهش بیایند بدون آنکه به پیش‌زمینه آنها نگاه کند و بیش از حد به رابطه علمی‌اش با لیو اعتماد کرد تحقیقات خود را به خطر انداخت.

اسمیت با این نتیجه‌گیری مخالف است. او به من گفت که «در تمامی مراحل این فرآیند، من گام‌هایی را که فکر می‌کردم درست است برداشتم و بقیه هم در دانشگاه دوک همین کار را کردند. من احساس نمی‌کنم که من یا دانشگاه دوک چیزی را به خطر انداخته باشیم زیرا ما تا آنجایی که می‌توانستیم با این مسئله به‌صورت جدی برخورد کردیم».

اگرچه اسمیت هنوز دانشجویان چینی که بورسیه دولتی دارند را می‌پذیرد، اما او می‌گفت که هرگز بودجه مستقیم از چین را نمی‌پذیرد و یا در همکاری‌هایی که بودجه آن را دولت چین تامین می‌کند، شرکت نمی‌نماید و افراد متقاضی برای عضویت در گروهش را با دقت بیشتری ارزیابی می‌کند. «من حالا به‌دنبال نشانه‌هایی از آن رفتار هستم، نشانه‌هایی از قبیل بیش‌از‌حد مشتاق‌بودن و برنامه‌ظاهری».

1. Bill Gates

زمانی که از لیو پرسیدم که آیا او از آن زمان که دانشگاه دوک را ترک کرده است به آمریکا بازگشته است یا خیر، از این سؤال طفره رفت. او گفت که «تیم من بارها آمریکایی‌ها را دعوت کرده است».

وقتی او را دوباره تحت فشار قرار دادم، گفت که به آمریکا نرفته است. او که ظاهراً دفاتر زویپ^۱ را فراموش کرده بود توضیح داد، «ما کاری در آمریکا نداریم». باتوجه به دغدغه‌های افبی‌آی درباره او، به نظر محتمل می‌رسد که لیو با دریافت ویزای آمریکا مشکل دارد. او تنها یکبار با اسمیت تماس گرفته است. در سال ۲۰۱۱، لیو نامه‌ای برای استاد سابقش فرستاد و از او تقاضای همکاری کرد. اسمیت نمی‌خواست فرصت دیگری به او بدهد. «من به او گفتم، زمانی که اینجا بودی، کار درستی انجام ندادی. در آینده، توجه بیشتری به اخلاقیات داشته باش».

1. Zwipe offices

۲- چینی‌ها می‌آیند

ساعت سه صبح در کاخ سفید، تلفن در اتاق خواب رئیس‌جمهور جیمی کارتر و همسرش روزالین کارتر^۱ که دستور داده بود جیمی را بیدار نکنند مگر اینکه بحرانی رخ داده باشد به صدا در آمد، و او با خودش فکر کرد، وای خدای من، در جایی از آمریکا تراژدی رخ داده است. آن‌سوی تلفن فرانک پرس^۲ زمین‌شناس و مشاور علوم ملی کارتر بود. کارتر از او پرسید که «فرانک چه اتفاقی افتاده است؟ کوه اتنا^۳ یا چیزی شبیه آن دوباره فوران کرده است؟».

پرس گفت که «نه من در چین در کنار دنگ ژیاو پینگ هستم».

چه اتفاقی برای ژیاو پینگ افتاده است؟ مشکل چیست؟».

«دنگ ژیاو پینگ اصرار کرد که من حالا به تو زنگ بزنم تا ببینم که آیا تو اجازه می‌دهی که پنج هزار چینی به دانشگاه‌های آمریکایی بیایند؟».

رئیس‌جمهور که خواب از سرش پریده بود و عصبانی شده بود، فریاد زد که «به او بگو صد هزار نفر را بفرستید» و تلفن را قطع کرد.

در ماه جولای سال ۱۹۷۸، کارتر که اعصابش آرام شد، از پیشنهاد دنگ استقبال کرد. ایالات متحده با انقلاب کمونیستی سال ۱۹۴۹ در چین مخالفت کرده بود و در نتیجه، رژیم تبعیدی ملی‌گرا در جزیره تایوان را به‌عنوان حکومت واقعی چین به رسمیت شناخت.

ارتباطات آکادمیک قطع شد. سپس، با سفر تیم تنیس روی میز آمریکا به چین در سال ۱۹۷۱ و سفر رئیس‌جمهور ریچارد نیکسون^۴ در سال ۱۹۷۲، این دو قدرت جهانی در مسیر آشتی گام برداشتند.

دولت کارتر که به عادی‌سازی روابط دیپلماتیک از طریق تبادلات آموزشی و دیگر برنامه‌های همکاری تمایل نشان می‌داد، انتظار داشت که چین فقط تعداد معدودی از دانشجویان خود را به کالج‌های آمریکایی بفرستد.

1. Rosalynn. Carter

2. Frank Press

3. Mount Etna

4. Richard Nixon

اما دنگ که داشت از دو سال قبل خودش را به‌عنوان یک رهبر پس از مرگ مائو^۱ مطرح می‌کرد مصمم بود تا چین را به کشوری مدرن تبدیل نماید. او دانشگاه‌هایی را که به‌عنوان بخشی از حمله انقلاب فرهنگی به اندیشمندان و متفکران بسته شده بودند را بازگشایی کرد و آزمون‌های ورودی رقابتی را دوباره برقرار ساخت.

در همین زمان، او تشخیص داده بود که دانشگاه‌های آمریکایی از دانشگاه‌های چین به‌ویژه در علم و فناوری خیلی پیش هستند. اعزام هزاران دانشجو به آن‌سوی اقیانوس آرام می‌توانست این فاصله را کاهش دهد، خصوصاً اگر آنها به‌همراه آخرین ابداعات آمریکا به کشورشان باز می‌گشتند.

اشتیاق این کشور کمونیستی منزوی برای نشان‌دادن سرمایه‌داری و دموکراسی آمریکایی به بسیاری از جوانانش، حتی بسیاری از آمریکایی‌ها که هوشیار بودند را نیز متعجب کرد. ریچارد اتکینسون^۲ مدیر بنیاد علوم ملی^۳ و یکی از اعضای هیئت اعزامی خبری که مذاکرات در پکن را مدیریت می‌کرد به‌خاطر می‌آورد، «من هیچ تصویری از میزان تبادلی که چینی‌ها می‌خواستند نداشتیم، اما مشاورین وزارت امور خارجه فکر می‌کردند که ما بر تعداد زیاد دانشجو اصرار کنیم، شاید پانصد نفر از هرطرف».

در طول مذاکرات، فانگ ایی^۴ معاون رهبر چین از اتکینسون پرسید که چطور تعداد زیادی از دانشجویان از دیگر کشورها در کالج‌های آمریکایی ثبت‌نام کرده‌اند؟ اتکینسون به آمارهای شش یا هفت کشور از جمله ۲۵۰۰۰ ایرانی و ۹۰۰۰ تایوانی اشاره کرد.

فانگ پرسید که «چین چه تعداد دانشجو می‌تواند در آمریکا داشته باشد؟».

اتکینسون پاسخ داد که «شاید هزار نفر»، این بیشترین تعدادی بود که او جرات بیانش را داشت.

فانگ تقاضا کرد که «ما نمی‌توانیم به اندازه دیگر کشورها دانشجو داشته باشیم؟».

اتکینسون بعداً نوشت که «آمریکایی‌ها شگفت‌زده و به‌صورت پنهانی خوشحال شده بودند».

-
1. Mao
 2. Richard Atkinson
 3. National Science Foundation
 4. Fang Yi

بازگشایی خط انتقال دانشجوی چینی به آمریکا در جهانی سازی تحصیلات تکمیلی آمریکا و در افزایش جاسوسی دانشگاهی لحظه مهمی بود. درحالی که دیگر کشورها پیش از این از دانشجویان و اساتید مهمان برای سرقت تحقیقات آکادمیک و نفوذ به درون دولت و تجارت آمریکا استفاده می کردند، چین می خواست راهبرد هدف قراردادن دانشگاه ها را به سطح جدیدی برساند- و آمریکا را نیز بر آن داشت تا بدان گونه پاسخ دهد. مایکل سولیک^۱ مدیر پیشین سرویس مخفی سازمان سیا نوشت که «در بیست و پنج سال آخر قرن بیستم، اطلاعات چین با دانشجویان، دانشمندان، تجار و مهاجران از هر نوعی برای بدست آوردن اسرار سیاسی، اقتصادی و علمی آمریکا به سمت ایالات متحده سرازیر شدند».

از بین حدود یک میلیون دانشجوی بین المللی در دانشگاه های آمریکا در سال های ۲۰۱۵-۲۰۱۴، سی و یک درصد (۳۰۴۰۴۰) از چین می آمدند این تعداد ظرف دو دهه به هشت برابر رسیده است. از بین بیش از نیمی از یک میلیون دانشمند و مهندسی که در خارج به دنیا آمده اند و در سال ۲۰۱۳ در دانشگاه های آمریکایی کار می کردند، در حدود ۱۵ درصد یا ۷۸۰۰۰ نفر تبعه چین بودند، یعنی بیش از دیگر کشورها و دو سوم بیشتر از ۴۷۰۰۰ نفر در سال ۲۰۰۳. اکثر این افراد تهدیدی محسوب نمی شدند و مثل دیگر تازه وارد ها، به دانشگاه های آمریکایی انرژی و دیدگاه های جدید تزریق می کردند. برخی شبیه روپنگ لیو برنامه های دیگری داشتند که از همان لحظه اول آشکار نبود.

پروفسور دنیل جی شیرز^۲ که به میزبانی از اساتید مهمان عادت داشت در دادن بورسیه تحصیلی به یو ژیاوهونگ^۳ برای تحصیل در دانشگاه میشیگان معطل نکرد. او به من گفت که او علاقه زیادی به کار شیرز در زمینه موضوعاتی از قبیل حرکت اجرام آسمانی در فضا داشت.

او با آکادمی علوم چین که یک سازمان غیرنظامی بود رابطه داشت. با این حال، آن نشانی که یو در پکن در دفتر راهنمای برخط دانشگاه میشیگان ذکر کرده بود همان نشانی آکادمی فناوری و فرماندهی تجهیزات^۴ بود جایی که مدرسین، دانشجویان دانشکده افسری و افسران

1. Michael Sulick

2. Daniel J. Scheeres

3. Yu Xiaohong

4. Academy of Equipment Command & Technology

نظامی چینی را آموزش می‌دادند. شیرز از این ارتباط باخبر نبود، یو هم که مقاله‌ای در سال ۲۰۰۴ در زمینه بهبود دقت تسلیحات ضدماهواره به‌صورت مشترک نوشت نیز چیزی نگفته بود.

زمانی که یو از راه رسید، سؤالاتش شیرز را ناراحت کرد و او دیگر، اساتید مهمان از چین را نمی‌پذیرفت. او گفت که «برای من کاملاً مشخص شده بود که مطالبی که او به آنها علاقمند بود کاربردهایی در زمینه ماهواره‌های نظامی داشت. وقتی که از این مسئله مطلع شدم، من دیگر چیز جدیدی به او نگفتم».

جایگاه‌ها در آزمایشگاه‌های دانشگاهی بهانه موجهی برای دانشجویان خارجی از کشورهای نظیر ایران و چین است که تحت محدودیت‌های صادرات آمریکا قرار دارند و می‌خواهند به فناوری پیشرفته آمریکا دست یابند و آن را به‌صورت قاچاقی به کشورشان بفرستند. وینس هافتون^۱ سرپرست موزه بین‌المللی جاسوسی در واشنگتن می‌گوید که «اگر می‌خواهید به یک دانشگاه آمریکایی بیایید، هیچ‌کس توجهی به اسم و قومیت شما نمی‌کند. اگر شما ارتباطی با لیگ آیوی و یا دانشگاه ام‌آی‌تی برقرار کرده‌اید، پس شک و تردیدی متوجه شما نیست».

وتونگ کای^۲ بر روی این مسئله که کسی به او مشکوک نیست حساب باز کرده بود. او که در مغولستان متولد شده بود، در سال ۲۰۰۹ به‌عنوان دانشجوی مقطع تحصیلات تکمیلی در رشته میکروبیولوژی دامپزشکی^۳ در دانشگاه ایالتی آیوا^۴ ثبت‌نام کرد. در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳، او با استفاده از نشانی پست الکترونیکی دانشگاهش مذاکراتی برای خرید یک یا چند عدد حساسه انگولار^۵ از موسسه فناوری کاربردی^۶ واقع در البوکرکی^۷ نیومکزیکو انجام داد و تظاهر کرد که این حساسه‌ها را برای تحقیقش نیاز دارد. در واقع، این حساسه‌ها برای سامانه‌های کنترل حرکت و تعادل در پرتو خط دید^۸ در هواپیماهای نظامی و غیرنظامی و

1. Vince Houghton

2. Wentong Cai

3. Veterinary microbiology

4. Iowa State University

5. angular rate sensors

6. Applied Technology Associates

7. Albuquerque

8. line-of-sight stabilization and motion control systems

تجهیزات زمینی کاربرد دارند. آنها هیچ کاربردی در تحقیق کای در زمینه اینکه چگونه باکتری اشریشیا کلی^۱ باعث ایجاد بیماری مجاری اداری می‌شود، نداشت.

ونتونگ داشت از طرف پسرعمویش بو کای^۲ کار می‌کرد، فردی که در چین تجارت می‌کرد و این حساسه‌ها را برای یک خریدار نامشخص می‌خواست. دولت آمریکا صادرات این حساسه‌ها به چین را به سبب کاربردهای نظامی آنها ممنوع کرد. بنابراین بو، ونتونگ را برای انجام این کار انتخاب کرده بود.

بو کای بعداً توضیح داد که «جایگاه ونتونگ به عنوان دانشجوی دانشگاه ایالتی آیوا انجام این جرم را برای ما آسان‌تر می‌کرد. ما می‌دانستیم که تولیدکننده، این تجهیزات را برای من یا هر مشتری دیگری در چین نمی‌فرستد، اما فکر کردیم که تولیدکننده این تجهیزات را برای دانشگاه ایالتی آیوا می‌فرستد و ما آنها را از آنجا به چین قاچاق خواهیم کرد».

ونتونگ بعداً نوشت که «من و پسرعمویم بو مثل دو برادر بزرگ شده بودیم. تنها به خاطر کمک و حمایتی که دریافت کرده بودم، هر زمانی که خانواده یا دوستانم از من کمک می‌خواستند، من کلاً رد نمی‌کردم و می‌خواستم به طریقی لطف آنها را جبران نمایم».

زمانی که ونتونگ داشت درباره حساسه‌ها حرف می‌زد، در رایانامه‌ای که در اکتبر سال ۲۰۱۳ به موسسه فناوری کاربردی فرستاد، از زیر زبانش در رفت و گفت که «من در نهایت توانستم موافقت شرکت چینی که با آن همکاری می‌کنیم را بدست آوریم. نمی‌دانم آیا آنها را نیز در این سفارش دخیل کنم یا خیر. موسسه فناوری کاربردی که از ممنوعیت ارسال تجهیزات نظامی به چین مطلع بود به وزارت امنیت داخلی^۳ این مسئله را اطلاع داد. یک مامور مخفی این وزارتخانه در قالب توزیع‌کننده بین‌المللی شرکت با ونتونگ که به صورت محرمانه گفته بود که این حساسه‌ها برای چین هستند تماس گرفت. هر دو پسر عمو در دسامبر سال ۲۰۱۳ برای ملاقات با این توزیع‌کننده به نیومکزیکو مسافرت کرده و کالا را بررسی کردند. ونتونگ که یکی از طرفداران فیلم تلویزیونی «افسار گسیخته»^۴ بود دوست داشت همچنین از

1. E. coli bacteria

2. Bo Cai

3. Department of Homeland Security

4. Breaking Bad

نقاطی از البوکرکی جایی که این فیلم در آنجا فیلمبرداری می‌شد، بازدید کند. عجیب اینجا بود که شخصیت منفی این فیلم نیز مثل ونتونگ دانشمندی بود که به یک تبهکار تبدیل شده بود. این مامور سه عدد حساسه را به آنها نشان داد و بو تصمیم گرفت آنها را بخرد. زمانی که او می‌خواست سوار هواپیما شود و به چین برگردد، درحالی که حساسه‌ها را در چمدانش مخفی کرده بود، دستگیر شد. ونتونگ نیز که به‌خاطر موفقیت‌های چشم‌گیر تحقیقاتی‌اش توسط دانشگاه مورد تقدیر قرار گرفته بود بعداً در ژانویه ۲۰۱۴، دو هفته قبل از آنکه از پایان‌نامه‌اش دفاع کند، در آزمایشگاه دانشگاه ایالتی آیوا دستگیر شد؛ یعنی پنج ماه بعد از آنکه با یکی از همکارانش ازدواج کرده بود. به‌جای آنکه مدرک دکتری به او داده شود، او جایزه ۱۸ ماه زندانی‌شدن و سپس اخراج از آمریکا را دریافت کرد.

ونتونگ به دادگاه گفت که «من بسیار بدشانس هستم که در این شرایط دستگیر شدم. اما من هنوز درباره آینده‌ام مثبت فکر می‌کنم. این مسئله من را بسیار تشویق کرد تا حتی در زمان زندان هم مقاله‌ای را به‌صورت مشترک به چاپ برسانم».

برخلاف کای، دیگر خارجی‌ان مدرک خودشان را می‌گیرند و ابتدا در آمریکا شغلی پیدا می‌کنند و سپس فناوری را می‌دزدند. مطالعه‌ای که برای این کتاب انجام شد آمار خیره‌کننده‌ای را نشان داد؛ دست‌کم سی نفری که در چین متولد و بزرگ شده بودند و از سال ۲۰۰۰ در دادگاه‌های آمریکا به‌خاطر جاسوسی اقتصادی، سرقت اسرار تجاری و جرائم مشابه آن، محاکمه شده بودند در کالج‌ها و دانشکده‌های تحصیلات تکمیلی آمریکایی ازقبیل هاروارد^۱، استنفورد^۲، کلمبیا^۳ و کورنل^۴ حضور داشتند.

هفتون به من گفت که کالج این امکان را برای یک مامور خارجی فراهم می‌آورد تا پیشینه‌ای در آمریکا برای خود ایجاد کند: «شما حسن نیت خود را نشان می‌دهید، لهجه خود را از دست می‌دهید و شغلی بدست می‌آورید».

1. Harvard
2. Stanford
3. Columbia
4. Cornell

در زمان آمدن چینی‌ها، ایرانی‌ها بزرگ‌ترین گروهی از دانشجویان خارجی بودند که در آمریکا حضور داشتند.

سازمان سیا علاقه زیادی به ایران داشت، کشوری که نه تنها تولیدکننده اصلی نفت به‌شمار می‌رفت، بلکه حکومت آن در اختیار محمدرضا شاه پهلوی بود که این آژانس او را در کودتای سال ۱۹۵۳ به قدرت بازگردانیده بود. این آژانس دانشگاه‌ها را برای خبرچینان ایرانی که می‌توانستند به ایران بازگردند، می‌گشت و شاه و دشمنانش را تحت‌نظر داشت.

احمد جباری^۱ دانشجوی مقطع تحصیلات تکمیلی در رشته اقتصاد در دانشگاه واشنگتن در سنت لوئیس به‌صورت مخفیانه یک‌سری مکالمات را در سال ۱۹۷۴ با یک مامور سازمان سیا که یکی از دوستان خانوادگی وی او را به آن مامور معرفی کرده بود، ضبط کرد. این مامور، که او را به اتاقش در هتل دعوت کرده بود، برای برگشت به ایران و استخدام در دولت ۷۵۰ دلار پول نقد و مقرری ماهیانه، دست‌کم به مدت دو سال را در اختیار او قرار داد. سازمان سیا سپس به او کمک می‌کرد تا به شهروند دائمی یا تبعه ایالات‌متحده تبدیل شود.

این عامل به او گفت که «اگر شما اطلاعی از مخالفین دارید، مورد علاقه ما می‌باشد. هر چیزی که بتوانی جمع‌آوری کنی برای ما جالب خواهد بود».

این عامل گفت که به‌عنوان راهی دیگر، جباری می‌توانست از دیگر دانشجویان خارجی در آمریکا جاسوسی کند. زیرا سازمان سیا می‌خواست اطلاعاتی درباره اینکه آنها چه احساسی درباره حکومتشان دارند، کسب نماید. با این حال، جباری یک فعال دانشجویی مخالف شاه بود. او هر دو گزینه را رد کرد. جباری که حالا مقالات علمی در زمینه ایران و آسیای مرکزی به چاپ می‌رساند در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۱۵ گفت که «من تنها فردی نبودم که سازمان سیا با او تماس گرفت. این آژانس در تمامی دانشگاه‌ها حضور داشت».

پس از آنکه انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ شاه را سرنگون کرد، دانشجویان ایرانی دیگر به‌صورت انبوه به آمریکا نیامدند. اما تعداد آنها در سال‌های اخیر به شکل چشمگیری افزایش یافته است، این تعداد از ۱۸۸۵ نفر در سال ۱۹۹۹-۲۰۰۰ به ۱۱۳۳۸ نفر در سال ۲۰۱۴-۲۰۱۵ رسید.

1. Ahmad Jabbari

از آنجایی که ایران روابط دیپلماتیک رسمی با آمریکا ندارد، این کشور نمی‌تواند جاسوسانی را تحت پوشش سرویس خارجی به آمریکا بفرستد، همان کاری که دیگر ملت‌ها انجام می‌دهند. در عوض، یک مقام رسمی آمریکایی به من گفت که «شیوه‌ای که ایرانی‌ها اطلاعات کسب می‌نمایند، از طریق شبکه دانشجویی خودشان است».

در دهه ۱۹۷۰، تنها تعداد محدودی دانشجو از کشورهای رقیب آمریکا در جنگ سرد به این کشور می‌آمدند. مشاغل و مناصب بعدی این دانشجویان، باید به رئیس‌جمهور کارتر هشدار می‌داد که مواظب باشد که تعداد زیادی دانشجو از دیگر کشور ابرقدرت کمونیست همانند چین نپذیرد. از بین ۴۰۰ دانشجوی شوروی که از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ در دانشگاه‌های آمریکا حضور یافتند، اف‌بی‌آی بیش از ۱۰۰ افسر اطلاعاتی را شناسایی کرد. روس‌ها همچنین تلاش کرده بودند تا بیش از ۱۰۰ دانشجوی آمریکایی را در دانشگاه‌های کشورشان بکارگیری کنند.

اطلاعات شوروی سابقه طولانی برای جذب و استخدام دوست‌داران کمونیست در دانشگاه‌های انگلیسی داشت. کاگب با سرمایه‌گذاری بر روی افراد جوان و بلندپرواز تندرو از دانشگاه‌های مطرح تا قبل از آنکه آنها وارد قدرت شوند، بزرگ‌ترین عوامل خود را یعنی تعدادی از دانشجویان و افرادی از دانشگاه کمبریج انگلستان معروف به «پنج کمبریجی»^۱ را استخدام نموده بود: کیم فیلیپی، دونالد دوارت مک‌لین، گای برگس، آنتونی بلانت و جان کایرن کراس. واسیلی میتروخین^۲ متصدی اسناد و پرونده‌های کاگب گفت که «تا سال‌های اول جنگ جهانی دوم، تمام افراد این شبکه توانستند موفق به نفوذ در اداره خارجی یا جامعه اطلاعاتی شوند. حجم اطلاعات ارزشمندی که آنها ارائه می‌دادند، آن‌قدر زیاد بود که گاهی اوقات مسکو نمی‌توانست از پس همه آنها برآید». تئودور هال^۳ فیزیکدان که تازه در سن هیجده سالگی در سال ۱۹۴۴ از دانشگاه هاروارد فارغ‌التحصیل شده بود بر روی پروژه منهتن^۴ در لاس‌آلاموس^۵ نیومکزیکو که بمب اتمی می‌ساخت کار می‌کرد.

1. Cambridge Five

2. Vasili Mitrokhin

3. Theodore Hall

4. Manhattan Project

5. Los Alamos

او به عنوان جوان ترین جاسوس مهم قرن بیستم اسرار اتمی را در اختیار شوروی قرار می داد زیرا، او بعداً گفت که «مهم بود که هیچ گونه انحصاری وجود نداشته باشد، انحصاری که می توانست یک ملت را تهدید نماید».

کاگب در انتخاب دانشجویان برای تبادلات دانشگاهی با آمریکا کمک می کرد و «بسیاری از آنها را به عنوان «کاشفان استعداد»^۱ تربیت می کرد. این آژانس آنها را به دانشگاه هایی از قبیل استنفورد و دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، در واشنگتن (جورج توون، جورج واشنگتن)، و در نیویورک (کلمبیا، کورنل، هاروارد، پرینستون و ام آی تی) می فرستاد که به منازل مسکونی شوروی در سان فرانسیسکو دسترسی داشته باشند.

سیمون مارکوویچ سیمونوف^۲ اولین عامل شوروی شد که در سال ۱۹۸۳ در دانشگاه ام آی تی ثبت نام کرد. میتروخین نوشت که «تماس های علمی که او برقرار کرد، زمینه را برای گسترش جمع آوری دانش و فناوری در آمریکا فراهم آورد».

اولگ کالوگین^۳ افسر کاگب در سال ۱۹۵۸ وارد دانشکده روزنامه نگاری دانشگاه کلمبیا شد. پس از فارغ التحصیلی، او به عنوان خبرنگار رادیو مسکو در سازمان ملل در مراسم دانشگاه کلمبیا شرکت می کرد و درباره آنها به مسکو گزارش می داد. گزارش او درباره سخنرانی زیبیگنیف برژینسکی^۴ (که در آن زمان استاد دانشگاه کلمبیا بود و بعداً مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر شد) درباره روابط آمریکا - شوروی، ستایش کمیته مرکزی حزب کمونیست را به دنبال داشت.

کالوگین به من گفت، پس از آن «من به تمام نقاط کشور از هاروارد تا کلمبیا و ساحل غربی^۵ می رفتم و به آنچه افراد می گفتند، گوش می دادم و اگر فکر می کردم مطلب جالبی است آن را گزارش می دادم». او به سمت ژنرال کاگب و رئیس شاخه ضداطلاعات خارجی آن ارتقاء یافت.

-
1. talent-spotters
 2. Semyon Markovich Semyonov
 3. Oleg Kalugin
 4. Zbigniew Brzezinski
 5. West Coast

اطلاعات آمریکا دانشجویان شوروی را تحت‌نظر داشت. دیوید میجر^۱ مامور ویژه نظارت پیشین اف‌بی‌آی به‌خاطر می‌آورد که «ما برنامه‌ای برای آمریکایی‌کردن آنها داشتیم. ایده این بود که به آنها چیزهای خوب آمریکا را نشان دهیم. من در بالتیمور ناظر بودم. ما آنها را با قایق بیرون می‌بردیم یا کیک ماهی و نوشیدنی می‌خوردیم». عوامل شغل خودشان را مخفی می‌کردند و معمولاً وانمود می‌کردند که تاجر هستند.

شوروی تنها به جاسوسان دانشجو بسنده نمی‌کرد. دانشمندانی که توسط آکادمی علوم شوروی^۲، کمیته علوم و فناوری وزارت امور خارجه^۳ و دیگر سازمان‌های وابسته به دولت در قالب ملاقات‌های حسن‌نیت و برنامه‌های تبادل اطلاعات اعزام می‌شدند به‌دنبال اطلاعات حساس در زمینه مهندسی و فناوری کاربردی - کنترل هواپیما، سامانه‌های تسلیحاتی و شبیه به آنها - در بیش از ۶۰ دانشگاه آمریکایی در اوایل دهه ۱۹۸۰ بودند و دانشمندان شوروی بیش از هر دانشگاه دیگری از ام‌آی‌تی بازدید می‌کردند و دانشگاه هاروارد در جایگاه دوم قرار داشت. این مهمانان همچنین برای بکارگیری دانشمندان آمریکایی به اموری چون کشف و ارزیابی در دانشگاه‌ها نیز اقدام می‌کردند.

در سال ۱۹۷۶، اف‌بی‌آی در یکی از بزرگ‌ترین کودتای دانشگاهی توانست جاسوسی شوروی را خنثی کند. کاگب بوریس یوژین^۴ را در دوره تحصیلات تکمیلی در رشته خبرنگاری در دانشگاه کالیفرنیا گمارده بود و او را مامور کرده بود تا با دانشمندان و افراد تاثیرگذار دوست شود. در عوض، رونق و آزادی سیاسی آمریکا یوژین را مسحور خود کرده بود و اف‌بی‌آی او را جذب نمود.

زمانی‌که کاگب او را در سال ۱۹۷۸ به‌عنوان خبرنگار آژانس خبری دولتی به کالیفرنیا فرستاد، یوژین به خبرنگارین باارزشی برای اف‌بی‌آی تبدیل شد و از دوربین‌های کوچک که در فندک خود مخفی می‌کرد برای عکس‌برداری از اسناد کنسول‌گری شوروی در سان‌فرانسیسکو استفاده می‌کرد.

-
1. David Major
 2. Soviet Academy of Sciences
 3. State Committee for Science and Technology
 4. Boris Yuzhin

کریستوفر لینچ^۱ افسر ضداطلاعات سازمان سیا و افبی‌آی نوشت که «او درباره اینکه سازمان کاگب چگونه سازماندهی شده است؛ در سطح جهان چه کارهایی انجام می‌دهد و چه کاری در آمریکا انجام می‌دهد چیزهای زیادی به نسل جدید افبی‌آی آموخت». پس از آنکه رابرت هانسن^۲ و آلدریچ ایمز^۳ جاسوسان شوروی در افبی‌آی و سازمان سیا در سال ۱۹۸۵ او را به‌عنوان یک جاسوس دوجانبه شناسایی کردند، یوژین به زندانی در سیبری فرستاده شد. او در سال ۱۹۹۲ آزاد و به کالیفرنیا برگشت و هنوز آنجا زندگی می‌کند.

در دسامبر ۱۹۷۸، اولین گروه ۲۲ نفری از دانشجویان چینی پکن را به مقصد نیویورک ترک کردند. از آنجایی که هیچ پرواز مستقیمی وجود نداشت، آنها از طریق پاریس آمدند. در سال ۱۹۷۹-۱۹۸۰، هزار دانشجوی چینی در آمریکا وجود داشتند، در سال ۱۹۸۴-۱۹۸۵، این تعداد به ۱۰۱۰۰ نفر رسید. آنها عمدتاً شامل دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی بودند که در حین کالج یا پس از آن مقداری انگلیسی یاد گرفته بودند. تعداد اندکی از دانشجویان تازه‌وارد مهارت‌های زبانی لازم را داشتند، زیرا دبیرستان‌های چینی در آن زمان آموزش‌های انگلیسی اندکی ارائه می‌دادند. اگرچه چین تنها پنجاه دلار برای هر نفر می‌داد، اما دانشگاه‌های آمریکا بورس‌های تحصیلی سخاوتمندانه‌ای می‌دادند، و برخی شرکت‌های آمریکایی که امید داشتند که وارد بازار چین شوند نیز پول می‌دادند.

یک دانشجوی که در برنامه تحصیلات تکمیلی لیگ آیوی در سال ۱۹۸۲ ثبت‌نام کرده بود به‌خاطر می‌آورد، جمع‌آوری اطلاعات بخشی از ماموریت دانشجویان بود. دانشجویانی که قرار بود به آمریکا بیایند دو هفته آموزش را از قبل در یک موسسه زبان خارجی در شانگهای می‌گذرانیدند. آنها ظرافت‌های آداب و رفتار آمریکایی از قبیل اینکه نباید درباره سن یک خانم سؤال بپرسید را یاد می‌گرفتند. به‌علاوه، در جلسه‌های یک‌نفره، یک مقام وزارت امور خارجه چین به آنها آموزش می‌داد تا هرگونه اطلاعات مهمی که در آمریکا با آن برخورد می‌کنند را برای دولت چین ارسال نمایند. اگر این افراد به حزب کمونیست وابسته بودند، به آنها آموزش داده می‌شد تا اطلاعات مربوط به عضویتشان را از فرم درخواست ویزا که در اختیار مقامات

1. Christopher Lynch

2. Robert Hanssen

3. Aldrich Ames

آمریکایی قرار می‌دادند، حذف نمایند. یکی از کارآموزان در واقع یک افسر اطلاعاتی بود که می‌خواست با مدارک دانشگاهی جعلی، دانشگاه آمریکایی خود را فریب دهد.

در آمریکا، سفارت چین آنها را زیر نظر داشت. ای سی اسمیت^۱ مامور ویژه افبی‌آی که سمت ضداطلاعات چین را در اختیار داشت، همین کار را انجام می‌داد. اسمیت به من گفت که «دنگ ژیاو پینگ می‌دانست که اگر مجوز سفر دانشجویان به آمریکا صادر شود، افرادی خواهند بود که دیگر بر نمی‌گردند، اما او می‌خواست از این فرصت استفاده نماید. اساساً، او ما را با تعداد دانشجویان خسته کرده بود، دانشجویانی که از آنها انتظار می‌رفت تا هرگونه اطلاعاتی را که موجود بود ارسال نمایند. به نظر می‌رسید که درست شبیه رویکرد جاروبرقی، هیچ‌گونه هدف‌گذاری برای بدست آوردن اطلاعات وجود نداشته باشد».

آی سی اسمیت از زمان بچگی‌اش در حومه لوئیزیانا^۲ مجذوب چین شده بود. او ژنرال کلیر چینالت^۳ را که در همین منطقه بزرگ شده بود و در زمان جنگ جهانی دوم به نیروی هوایی ارتش آمریکا در چین با نام «برهای پرنده»^۴ پیوسته بود را تحسین می‌کرد. اسمیت در نیروی دریایی ثبت‌نام کرده بود و در اقیانوس آرام خدمت کرده بود و هنگ‌کنگ را هم دیده بود. «چگونه یک نفر می‌تواند کشتی تفریحی «استار فری»^۵ را ناوبری نماید، هیجان این شهر پویا را تجربه کند و شیفته این بخش از دنیا نشود؟».

اسمیت پس از گذراندن کالج و یک دوره کاری در واحد پلیس در مونرو لوئیزیانا به افبی‌آی پیوست. او در سنت‌لوئیس تا قبل از آنکه به واحد چینی‌ها در سال ۱۹۸۰ منتقل شود، با موضوعات جنایی و فساد سیاسی در واشنگتن سروکار داشت. او دروسی را در سازمان سیا، آژانس اطلاعات دفاعی، وزارت امور خارجه و موسسه اسمیت‌سونیان^۶ گذراند و برای کسب اطلاعات بیشتر به سراغ افرادی در دولت رفت که در زمینه چین تخصص داشتند.

-
1. I. C. Smith
 2. Louisiana
 3. General Claire Chennault
 4. Flying Tigers
 5. Star Ferry
 6. Smithsonian Institution

آنها نیز متون مورد نیاز و یکسری تجارب مشترک را پیشنهاد کردند و توصیه‌هایی هم به او کردند. «آنها از این بابت که مطالب دست اولی درباره چین در اختیار من قرار می‌دادند، بسیار با ارزش بودند، مطالبی که دسترسی به آنها به‌خاطر تنش در روابط مشکل بود».

اسمیت که در سال ۱۹۸۲ به مقام ناظر واحد ارتقاء یافته بود، تحقیقات درباره لری ووتای چین^۱ جاودان‌ترین جاسوس در تاریخ آمریکا را هدایت می‌کرد.

ووتای چین به‌عنوان جاسوس و تحلیل‌گر سرویس بخش اطلاعات خارجی^۲ سازمان سیا از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۸۵ برای چین از آمریکا جاسوسی می‌کرد. او از دسترسی‌اش به اسناد فوق‌سری برای لودادن تعدادی از خبرچین‌های چینی این آژانس استفاده کرده بود، که این کار باعث زندانی‌شدن یا مجازات آنها و همچنین اخطار به رابط‌هایش درخصوص سیاست آمریکا از قبیل برنامه نیکسون برای ملاقات از چین و برقراری روابط دیپلماتیک شد.

چین طی سالیان متمادی بیش از یک میلیون دلار پول به او پرداخت کرد که این پول‌ها را از طریق خرید مستغلات و شرط‌بندی در کازینوهای لاس‌وگاس پول‌شویی کرد. ووتای چین در سال ۱۹۸۰ توسط سازمان سیا و در سال ۱۹۸۲ توسط وزارت امنیت کشور مورد تقدیر قرار گرفت که این مسئله نشان‌دهنده مهارت و زبردستی او بود. اسمیت پس از آنکه سرنخی از منبعش که اسم رمز «خلبان»^۳ را از زمانی که در نیروی دریایی، شناور زیردریایی را کنترل می‌کرد روی او گذاشته بود درباره اینکه ووتای چین به اطلاعات آمریکا رخنه کرده است، دریافت کرد. اف‌بی‌آی ووتای چین را دستگیر کرد. او در سال ۱۹۸۶ به جاسوسی متهم شد و دو هفته بعد خودش را در سلولش خفه کرد.

سولیک نوشت که «پرونده ووتای چین پیش‌درآمدی برای جاسوسی‌هایی بود که قرار بود در آینده رخ دهد. در آغاز قرن بیست‌ویکم، جمع‌آوری اطلاعات ووتای چین از ایالات‌متحده بر تلاش‌های جاسوسی روسیه سایه افکند».

در سال ۱۹۸۴، اسمیت با هدف تعیین واکنشی که نسبت به سیل ورود دانشجویان چینی باید اتخاذ می‌شد به مقر اف‌بی‌آی فرستاده شد. برخلاف کاگ‌ب، چینی‌ها به روش‌های سنتی از

1. Larry Wu-Tai Chin

2. Foreign Broadcast Information Service

3. Planesman

قبیل تنظیم نامه‌های بی‌نام و نشان، نوشتن با جوهر نامرئی یا استفاده از تغییر چهره به دیده حقارت می‌نگریستند. دانشجویان مطالب خیلی زیادی را جمع‌آوری می‌کردند. اکثر این مطالب آزاد و فاقد طبقه‌بندی بودند، اما این هم مقامات چینی را قانع می‌کرد.

اسمیت به من گفت که «عملاً تمامی آن دانشجویانی که در اوایل به آمریکا آمده بودند به دنبال جمع‌آوری اطلاعات خصوصاً برای تامین درخواست‌های موسسه حامی‌شان بودند. از آنها فقط خواسته شده بود تا هرگونه اطلاعات موجود را جمع‌آوری کرده و آن را به چین بفرستند. و آنها این کار را انجام می‌دادند».

این اداره متوجه نشانه‌هایی درخصوص افزایش جاسوسی در محیط‌های دانشگاهی از قبیل افزایش استفاده از دستگاه‌های کپی شد. هاری اسکپ براندون^۱ به عنوان عامل ارشد اف‌بی‌آی از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴ که در دانشگاه حضور داشت شاهد افزایش دانشجویان مقطع تحصیلات تکمیلی در دانشگاه ویسکانسین بود.

او در ژانویه سال ۲۰۱۶ به من گفت که «گاهی اوقات فاکتورهای زیراکس کردن تقریباً به طرز شگفت‌آوری زیاد بود. من در تعجب بودم که آنها چگونه این حجم از مطالب را به کشورشان می‌فرستند». براندون برخلاف اسمیت معتقد بود که دانشجویان چینی به دنبال اسناد خاصی بودند. آنها به جای آنکه به صورت کورکورانه اطلاعات جمع‌آوری کنند، احتمالاً دستورات صادر شده از جانب کنسول‌گری چین در شیکاگو را دنبال می‌کردند.

اسمیت در داخل اف‌بی‌آی از استخدام دانشجویان چینی دفاع می‌کرد. «موضع من در آن زمان و حالا که این دانشجویان در خاک ما بودند این بود، اگرچه آنها مشکلات ضد اطلاعات خیلی واقعی برای ما ایجاد کرده بودند، اما در عین حال، فرصت‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی چشم‌گیری نیز برای ما به وجود آورده بودند. همین مسئله نیز رخ داد».

بسیاری از دانشجویان موافقت کردند که کمک کنند زیرا آنها از برخورد بدی که با آنها و خانواده‌هایشان در زمان انقلاب فرهنگی شده بود، ناراحت بودند. «انقلاب فرهنگی هنوز هم مسئله رنج‌آوری بود و چیزی نبود که حتی سرسخت‌ترین هواداران جمهوری خلق چین بتوانند از آن حمایت نمایند». یک روز عصر، یک آشنای چینی-آمریکایی هماهنگی‌هایی برای ملاقات

1. Harry "Skip" Brandon

اسمیت با یک دانشجوی مسن‌تر چینی که در دهه پنجاه از زندگی‌اش قرار داشت، انجام داد. «من در کنار این دو نفر نشستم و برای مدت طولانی به چیزهایی که او با اشک درباره رفتارهای بدی که در زمان انقلاب فرهنگی با او شد و اینکه چگونه او نمی‌توانست دیگر به کشورش برگردد، اینکه چطور آرزو می‌کرد که یکبار دیگر به چین برگردد، گوش دادم». او به یک منبع مفیدی برای اف‌بی‌آی تبدیل شد.

انقلاب فرهنگی بسیاری از خانواده‌های سیاسی نخبه چین را قربانی کرد. بچه‌های آنها که در سایه تحقیر والدینشان بزرگ شده بودند برای تحصیل به آمریکا آمدند و اغلب به عوامل بزرگی برای اف‌بی‌آی تبدیل شدند.

اسمیت گفت که «این همان بچه‌های طلایی بودند که در بین تمامی دانشجویانی که به آمریکا مسافرت کردند، ریاکاری کمونیسم را برملاء کردند. چرا که آنها در زمان انقلاب فرهنگی تنها به‌خاطر اینکه چه کسی بودند و نه به‌خاطر چیزی که از آن حمایت می‌کردند، رنج‌های زیادی دیده بودند. به‌علاوه، اینها همان جوانان طلایی بودند که در مغازه‌های خاص در جمهوری خلق چین خرید کرده بودند، در خانه‌های بزرگ‌تر زندگی کرده بودند، به خودروهای راننده‌دار دسترسی داشتند و غیره» و فهمیده بودند که این زرق و برق‌ها سبک زندگی خشن رهبران چین را به‌شکل دیگری جلوه می‌دادند. «برای ما، این مسئله فرصتی را به‌وجود آورده بود».

دانشجویان چینی مثل بوریس یوژین که به تبلیغات منفی کمونیستی علیه آمریکا عادت کرده بودند تحت‌تاثیر فروشگاه‌های سرمایه‌دار پر از کالا قرار گرفته بودند. دانشجویی که اسمیت با خودش برای خرید برد نمی‌توانست تصمیم بگیرد که چه نوع خمیر دندان یا لباسی را بخرد. «او می‌دانست که به آنها دروغ گفته شده بود، چرا که جمهوری خلق چین در زمان حکومت مائو تصویری از آمریکا را به‌عنوان یک سرزمین ویرانه ارائه داده بود. او هرگز چنین وسعتی از انتخاب را ندیده بود و ما درنهایت مجبور شدیم برای او انتخاب کنیم. اما در زمان انقلاب فرهنگی چوپانی کرده بود؛ زیرا پدرش یکی از پرسنل رده‌بالای یک شهر مهم بود و دوستش با مرگ موش خودکشی کرده بود. او نمی‌خواست به برنامه «نوسازی چهار^۱» کمک کند.

1. Four Modernizations

کار با احتیاط انجام می‌شد. اسمیت گفت که «ما از آن دست از دانشجویانی که اطلاعاتی در اختیار داشتند نمی‌پرسیدیم که آیا می‌خواهند به چین خیانت کنند یا خیر، بلکه وارد بحث‌هایی با آنها می‌شدیم تا بتوانیم ارتباطات را بهبود ببخشیم. این شانس وجود داشت که یکی از دانشجویان به یک منبع تبدیل شود، من توصیه می‌کردم که این قرارها رسمی نشود»، خصوصاً از زمانی که اف‌بی‌آی مجبور بود تا هرگونه بکارگیری رسمی دانشجویان خارجی را از مسیر وزارت امور خارجه دنبال کند. «تا زمانی که جریان اطلاعات وجود داشت، کسی به اینکه رابطه چگونه برقرار است اهمیتی نمی‌داد؟».

برقراری تماس با تازه‌واردها چه به‌صورت مستقیم و چه از طریق واسطه مثل یک همکلاسی یا یکی از اعضای جامعه چینی-آمریکایی کار دشواری نبود. عاملی که معمولاً به کارکردن برای یک گروه یا شرکت پوششی تظاهر می‌کرد می‌توانست طوری هماهنگی کند که به‌صورت اتفاقی در یک مکان آرام مثل یک مسابقه با یک دانشجو برخورد کند در ادبیات جاسوسی به آن، راهبرد «ملاقات^۱» گفته می‌شود.

«برخی عوامل حتی خانواده‌های خود را نیز می‌آوردند، چیزی که من آن را لزوماً تایید نمی‌کنم، اما می‌فهمیدم که این مسئله در فرهنگ چینی مهم بود. من دوست داشتم درباره هر چیزی که بتواند این تلاش را تقویت نماید فکر کنم. این مسئله می‌توانست خطرناک باشد، اما می‌خواستم از این فرصت استفاده نمایم».

در ابتدا، اف‌بی‌آی ترجیح می‌داد از عوامل چینی-آمریکایی برای استخدام دانشجویان چینی استفاده کند، اما اسمیت به زودی دریافت که این راهبرد نتیجه معکوس دارد. «این اقدام تمامی تلاش‌هایی را که قبلاً انجام شده بود را تا قبل از اینکه عامل چینی-آمریکایی به نتیجه واقعی برسد با مشکل مواجه می‌کرد». فرد تازه‌وارد که با همگونی نسل دوم چینی-آمریکایی‌ها ناآشنا بود تردید داشت که فرد استخدام‌کننده به‌صورت مخفی عامل تایوان یا حتی خود چین باشد: «چطور می‌شود که یک عامل چینی-آمریکایی درحالی که در واقع چینی است به آمریکا وفادار باشد؟». در حقیقت، گاهی اوقات بزرگ‌ترین چالش این مامور اف‌بی‌آی دورکردن رقباء از اداره امنیت ملی تایوان گرفته تا سازمان سیا از سرویس‌های جاسوسی دوست بود.

1. bump

در دهه ۱۹۷۰، تایوان که در حال ساخت تسلیحات اتمی بود، از این نگران بود که آمریکا روابط خود را با چین به حالت طبیعی بازگرداند. یکی از دانشجویان سابق که دوستانش مورد هدف قرار گرفته بودند، گفت که پیش از آنکه این ترس‌ها به واقعیت تبدیل شود، اداره امنیت ملی از دانشجویان و محققان تایوانی در دانشگاه‌های عالی برای جذب دانشجویانی از چین کمونیست استفاده کرد.

اسمیت به من گفت که «تایوان که به خاطر عادی‌سازی روابط آمریکا با چین، احساس می‌کرد که رئیس جمهور کارتر به آن خیانت کرده است، علاقمند بود با این دانشجویان اهل چین ارتباطاتی برقرار کند». در حالی که سرویس‌های اطلاعاتی خارجی قرار نبود که در آمریکا به صورت یک‌جانبه فعالیت کنند، اما «ما همگی می‌دانیم که آنها این فرمان را نادیده گرفتند». تایوان نیز مثل چین کمونیست به دانش فناورانه آمریکا چشم طمع دوخته بود. رابرت سیمونز^۱ به عنوان افسر سازمان سیا از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹ تلاش‌های این کشور برای تولید تسلیحات اتمی را رصد می‌کرد. او متوجه شد که بسیاری از دانشجویان بزرگ‌تری که تایوان آنها را به دانشگاه ام‌آی‌تی می‌فرستاد در واقع افسران نظامی بودند که وظیفه داشتند تا نحوه ساخت بمب را یاد بگیرند. سیمونز که بعداً سه دوره در کنگره حضور داشت گفت که «آنها را به عنوان دانشجو جا زده بودند».

سیل دانشجویان چینی جنگ قلمرو بین اف‌بی‌آی و سازمان سیا را شدت بخشید. یک افسر پیشین سازمان سیا نوشت که «تنش شدیدی بین عوامل اف‌بی‌آی و افسران سازمان سیا به وجود آمده بود؛ زیرا هم‌پوشانی در مأموریت آنها وجود داشت - هر دو در تلاش بودند تا خارجی‌ها را در آمریکا جذب نمایند - افسران سیا وظیفه داشتند تا قبل از انجام هرگونه عملیاتی که اهداف مهم‌تری از قبیل روس‌ها، ایرانی‌ها یا چینی‌ها قرار داشتند با اف‌بی‌آی هماهنگ کنند».

هم اف‌بی‌آی و هم سیا به یک دانشجوی چینی مقطع تحصیلات تکمیلی دانشگاه لیگ آیوی چشم طمع داشتند. او از حکومت چین متنفر بود؛ زیرا در جریان انقلاب فرهنگی پدرش را برای ده سال به اردوگاه کار اجباری فرستاده بود. یک عامل اف‌بی‌آی که از منابع دانشگاهی درباره

1. Robert Simmons

این موفقیت احتمالی شنیده بود در سال ۱۹۸۳ در منزل این دانشجو را زد، کارت هویت خود را نشان داد و او را به یک نوشیدنی در یک رستوران در همان حوالی دعوت کرد. آنها چندبار دیگر نیز با هم نوشیدنی خوردند و این دانشجو به آسانی پذیرفت تا همکاری کند.

پس از مدتی، او به افبی‌آی درباره دانشجویان و استاد مهمانی که برای اطلاعات چین کار می‌کردند یا به تحقیقات علمی حساس دسترسی داشتند، اطلاعاتی داد. او این اداره را در جریان مجموعه‌ای از گروه‌های دانشجویی که توسط حکومت چین کنترل می‌شدند قرار داد. او حتی سردرگمی‌هایی که درخصوص اسامی معمول چینی وجود داشت را نیز برطرف کرد به‌عنوان مثال، فردی با نام وانگ^۱ یا چن^۲ با فردی با همین نام در کمیته مرکزی حزب کمونیست فامیل است یا خیر.

سپس، رئیس ایستگاه محلی سازمان سیا خواستار مجوز افبی‌آی برای حرف‌زدن با این دانشجو شد. افبی‌آی موافقت کرد که یک مامور سیا به او نزدیک شود و خود را به‌عنوان نماینده یک جامعه فکری آمریکایی که در زمینه چین فعالیت می‌کند و می‌خواهد از او به‌عنوان یک محقق استفاده کند، معرفی نماید. اما مسئول افبی‌آی برای این دانشجو یک شرط گذاشت: سیا نباید از این خبرچین بخواهد که به چین برگردد. این مسئله می‌توانست بسیار خطرناک باشد و افبی‌آی کنترل خود را بر او از دست می‌داد، زیرا سیا مسئول جاسوسی در خارج از کشور بود. مامور قول داد، اما باز هم این درخواست را مطرح کرد. این خبرچین که علاقه‌ای برای برگشت به چین نداشت فهمید این فرد مامور سیا است و هم از افبی‌آی و هم از سازمان سیا بسیار عصبانی شد. عامل افبی‌آی با همتای خود در سیا برخورد کرد و او نیز عذرخواهی نمود. این مامور افبی‌آی به‌خاطر می‌آورد، «این خبرچین بسیار ناراحت شده بود. این مسئله برای مدتی به روابط ما آسیب رساند».

چاپلوسی دانشجویان چینی توسط افبی‌آی نیز باعث ایجاد تنش‌هایی با مدیران دانشگاه‌ها شد. برخی روساء و مسئولین دانشگاه‌ها یا کارمندان آنها به‌صورت پنهانی هر اطلاعات با ارزشی درباره پیش‌زمینه خانوادگی دانشجویان چینی خارجی، وضعیت مالی، آمال و آرزوها یا مسائل مرتبط با تطبیق با محیط را تامین می‌کردند. برخی از انجام این کار نفرت داشتند.

1. Wang

2. Chen

دیوید میجر به عنوان ناظر واحد ضداطلاعات در اداره افبی‌آی در بالتیمور در سال ۱۹۸۴ عواملی را به دانشگاه جانز هاپکینز^۱ برای استخدام دانشجویان چینی فرستاد. به گفته میجر، برخی از دانشجویان از رویکردهای افبی‌آی در آنجا شکایت کردند. رئیس دانشگاه به آنها اطمینان داد که آنها مهمان ایالات متحده و این دانشگاه هستند و تحت هیچ شرایطی با این اداره همکاری نخواهند کرد. او به آنها دستور داد تا هرگونه تماس از جانب افبی‌آی با آنها را گزارش دهند. میجر با عصبانیت به دفتر رئیس دانشگاه رفت. او به رئیس گفت که مسئولیت ضداطلاعات با افبی‌آی است و او این وظیفه را با حمایت او یا بدون حمایت او انجام خواهد داد. «من گفتم، من صبر نمی‌کنم و تو هم نمی‌توانی در کار من اختلال ایجاد کنی».

سیاست‌مداران و سرمقاله‌نویسان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ به عنوان هدف اصلی اطلاعاتی آمریکا از زمان جنگ جهانی دوم از افزایش سرمایه‌گذاری‌ها در خدمات اجتماعی و دیگر اولویت‌های داخلی حمایت می‌کردند. «پاداش صلح^۲» به یک شعار تبدیل شد و کنگره بودجه آژانس‌های نظامی و جاسوسی را کاهش داد.

در حالی که ضداطلاعات با مشکلاتی مواجه شده بود، ظرف مدت یک دهه تعداد دانشجویان خارجی از ۳۸۶۸۵۰ به ۵۱۴۷۲۳ نفر افزایش یافت. این اختلاف نظر، اسمیت را به عنوان کارشناس چین که از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ مسئول تحلیل، بودجه و آموزش بخش افبی‌آی و نماینده این اداره در شورای ملی اطلاعات خارجی بود، نگران می‌کرد. او خواستار محدود کردن تعداد دانشجویانی که از چین و خاورمیانه به آمریکا می‌آمدند و حوزه‌های مطالعاتی که آنها خواستارش دنبالش بودند، شد.

«تاحدی به این خاطر این پیشنهاد را دادم که افبی‌آی با تعداد زیاد دانشجویان از پا درآمده بود و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، تراکم افراد در افبی‌آی از جمله کسانی که به‌خوبی توجیه نشده بودند و شناختی از ضداطلاعات نداشتند، باعث شده بود تا منابع ضداطلاعات برای مقابله با گروه‌های خلافکار خیابانی در واشنگتن کاهش یابد».

1. Johns Hopkins University
2. Peace dividend

با این حال، برنامه اسمیت با منافع دانشگاه‌ها و تجارت در تضاد بود. هر دو گروه به دنبال منبع استعداد های جهانی و حضور در چین و خاورمیانه بودند. دانشجویان خارجی با کمک هزینه کامل، روند هزینه‌ای رو به افزایشی برای دانشگاه‌ها محسوب می‌شدند. حالا یک نفر برخلاف سیاست سنتی آمریکا حرکت می‌کرد، سیاستی مبنی بر اینکه تماس دانشجویان خارجی با دموکراسی آمریکایی می‌تواند در بلندمدت هم‌پیمانی را به وجود آورده و در سطح جهانی تاثیرگذار باشد.

اسمیت ادامه داد که «قرار نبود پیشنهادی مبنی بر محدودسازی تعداد دانشجویان ارائه شود. کسب و کارها به چین به عنوان منبع آتی برای سود نگاه می‌کردند و البته به نسبت جامعه اطلاعاتی در این زمینه تاثیرگذاری بیشتری بر قوه مقننه آمریکا^۱ داشتند. همیشه پای منافع در میان است».

به نظر می‌رسید، که حضور دانشجویان خارجی در حملات تروریستی در آمریکا دغدغه اسمیت را توجیه نماید. ایاد ایسموعل^۲ اهل اردن با ویزای دانشجویی در سال ۱۹۸۹ وارد آمریکا شد. چهار سال بعد، او ماشینی که مواد منفجره در آن بود را در گاراژی در مرکز تجارت جهانی در شهر نیویورک پارک و آن را منفجر کرد و شش نفر را کشت. هانی هنجور^۳ نیز با ویزای دانشجویی آمد و در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ هواپیمایی را به مقرر پنتاگون کوبید.

آمریکا به جای محدود کردن ثبت نام خارجی‌ها پس از حوادث یازده سپتامبر، دلار و نیروی انسانی زیادی را به سمت ضد تروریسم و ضد اطلاعات سرازیر کردند. تعداد دانشجویان و اساتید خارجی در دانشگاه‌ها همچنان رو به افزایش بود. جاسوسی‌ها، چنین حالتی داشتند. در سال ۲۰۱۳، واحد ضد اطلاعات اف‌بی‌آی در نظر داشت تا برنامه ملی هوشیاری امنیتی در دانشگاه را با هدف هشدار دادن به دانشجویان، اساتید و مدیران در خصوص تهدیدات رو به افزایش تدوین نماید.

1. Capitol Hill
2. Eyad Ismoil
3. Hani Hanjour

طبق پیشنهادی که توسط دین چپل^۱ از برنامه همکاری راهبردی این واحد مطرح شد، «تهدیدات ضداطلاعاتی علیه دانشگاه‌ها (افراد و تحقیقات) رو به افزایش گذاشته بود و گسترش پیدا می‌کرد. با این حال، برخی موسسات سیاستِ درب باز^۲ را برای افبی‌آی رعایت نمی‌کردند». این برنامه برای آنکه بتواند در سطح ملی تاثیرگذار باشد باید در وسیع‌ترین حالت ممکن برای مخاطبین در دسترس باشد.

پیام آن برای دانشجویان: «شما ممکن است در حال مطالعه زبان در خارج از کشور یا کار بر روی یک تحقیق حساس باشید. این فعالیت‌ها ممکن است شما را برای یک دولت خارجی جذاب نماید».

پیام برای اساتید: «شما ممکن است در حال تدریس زبان در خارج کشور، استفاده از دانشجویان خارجی یا انجام تحقیقات در زمینه فناوری‌های حساس باشید. این فعالیت‌ها می‌تواند شما را برای یک دولت خارجی جذاب نماید».

پیام برای مدیران: «شما ممکن است دریابید که موسسه شما به سبب مکان‌هایی که در خارج از آمریکا دارد منافی برای دولت‌های خارجی داشته باشد یا تحقیقات دانشگاهی شما در زمینه فناوری حساس و به لحاظ اقتصادی باارزش باشد».

من از سوزان مک‌کی^۳ سخنگوی افبی‌آی پرسیدم که آیا این اداره پیشنهاد چپل را پذیرفته است یا خیر؟ برنامه هوشیاری امنیت دانشگاهی از واحد ضداطلاعات افبی‌آی به اداره بخش خصوصی^۴ این آژانس منتقل شده است که ابتکارهای امدادی را مدیریت می‌کند و دائماً نیز در حال تغییر است. در عصر اینترنت، چین، روسیه و دیگر کشورها جمع‌آوری اطلاعات در دانشگاه آمریکا از طریق انسان را با جاسوسی سایبری تکمیل می‌کنند. در ابتدا، آنها اساساً از شبکه‌های رایانه‌ای دانشگاهی به‌عنوان پایگاه‌هایی برای هک کردن شرکت‌های تجاری آمریکایی بهره‌برداری می‌کردند.

1. Dean W. Chappell
2. open door
3. Susan McKee
4. Office of Private Sector

از آنجایی که این شبکه‌ها مثل ساختمان‌های دانشگاهی در دسترس بودند و از آنجایی که پست‌های الکترونیکی با پسوند نشانی *edu*. معمولاً توسط کارکنان امنیت اطلاعات دانشگاه مورد بررسی قرار نمی‌گیرند، سکوی پرتاب عالی برای جاسوسی اقتصادی محسوب می‌شدند.

با این حال، دانشگاه‌ها به شکل روزافزونی نه تنها به یک مرحله از جاسوسی بلکه به عنوان اهداف جاسوسی تبدیل شده‌اند؛ چرا که در دانشگاه، تحقیقات علمی و رایانامه‌های حیاتی اعضای هیئت علمی وجود دارد که هر دوی آنها حائز اهمیت می‌باشند. در سال ۲۰۱۵، دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا^۱ و دانشگاه ویرجینیا اعلام کردند که هکرهای چینی در شبکه‌های آنها اختلال ایجاد کرده‌اند. مهاجمان ویرجینا به دنبال رایانامه‌های کارمندانی بودند که بر روی مسائل مرتبط با چین کار می‌کردند. دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا تحقیقات تسلیحاتی برای نیروی دریایی انجام می‌دهد و پس از دانشگاه جان هاپکینز و دانشگاه فنی جورجیا، سومین دانشگاه از حیث دریافت بودجه امنیت ملی در بین دانشگاه‌های آمریکایی محسوب می‌شود، اما از آنجایی که پدافند سایبری این دانشگاه نامناسب بود موارد نفوذ در رایانه‌های دانشکده مهندسی این دانشگاه برای بیش از دو سال تشخیص داده نشدند، تا اینکه اف‌بی‌آی به دانشگاه هشدار داد. بازرسان مربوط به این موضوع دو گروه از هکرها را مشخص کردند. یک گروه به چین مرتبط بودند و خاستگاه گروه دیگر مشخص نشد.

دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا با تاسیس اداره امنیت اطلاعات به این موضوع واکنش نشان داد. نیکلاس جونز رئیس دانشگاه به من گفت که «ما از جانب عوامل تهدیدآمیز پیشرفته‌ای که در سطحی بالاتر از چیزی که ما انتظارش را داشتیم فعالیت می‌کردند، مورد نفوذ قرار گرفتیم. ما باید کار خودمان را انجام می‌دادیم. دانشگاه‌ها نه تنها مطلوب بلکه اهداف نرم و خوبی هستند. شیوه فعالیت ما باعث می‌شود که باز عمل نماییم. دانشگاه‌ها مکان‌هایی هستند که کارهای بزرگی در آنها انجام می‌شود و کشف‌های بزرگی در حال انجام می‌باشد. حجم بالایی از اطلاعات، ارزش بالقوه‌ای دارند».

لورا گالانت^۲ مدیر تهدید اطلاعاتی شرکت امنیتی فایرآی^۱ که در دانشگاه‌های ویرجینا و پنسیلوانیا موارد نفوذ را مورد بررسی قرار داد می‌گوید، شرکت‌ها معمولاً به نسبت دانشگاه‌ها

1. Pennsylvania State University

2. Laura Galante

امنیت سایبری قوی‌تری دارند. توجه دانشگاه‌ها معمولاً بر روی اولویت‌های فناوری اطلاعات است از قبیل اینکه اطمینان کنند که پست‌های الکترونیکی دانشجویان کار می‌کند یا نه. او می‌گوید که درحالی‌که نفوذ به یک شرکت یا اداره دولتی به‌طور متوسط برای ۲۲۰ روز کشف نمی‌شود، این میانگین برای دانشگاه بسیار بیشتر است.

توافق بین رئیس‌جمهور باراک اوباما و رئیس‌جمهور شی‌جین‌پینگ در سپتامبر ۲۰۱۵ درباره عدم انجام یا پشتیبانی آگاهانه از سرقت سایبری مالکیت معنوی از قبیل اسرار تجاری یا دیگر اطلاعات تجاری محرمانه می‌تواند در واقع ریسک را برای دانشگاه‌ها افزایش دهد. این توافقنامه حملات سایبری به شرکت‌های آمریکایی را از بین می‌برد، اما امکاناتی را نیز برای تحرکاتی درخصوص تحقیقات اقتصادی که کاربردهای بالقوه اقتصادی دارند اما هنوز مجوز استفاده از آنها برای یک شرکت فراهم نشده است، ایجاد می‌کند. گالانت می‌گوید که «حالا شما با مورد بسیار قوی‌تری سروکار دارید که در چین نشسته است و مثل همیشه انجام هرگونه اقدامی را انکار می‌کند و می‌گوید که «نه، ما به دلایل امنیت ملی به این مسئله علاقمند بودیم یا می‌خواستیم بدانیم که آینده این موضوع چگونه خواهد بود».

چین نیز مثل روسیه از همان روز انجام ملاقات‌های نظامی و راهبردی با دیگر کشورها به دنبال اسرار سیاسی هستند تا در زمان گفتگوها دست برتر را داشته باشد. چند روز قبل از اینکه دانشکده مدیریت جان اف کندی دانشگاه هاروارد میزبان افسران نظامی مسئول زرادخانه اتمی چین در یک همایش باشد، یک کارشناس مسائل هسته‌ای در یک هیئت اندیشه‌ورز در واشنگتن رایانامه‌ای به متئو بان^۲ استاد دانشکده کندی فرستاد. او در پوشه‌ای در قالب پاورپوینتی که ضمیمه رایانامه شده بود نوشت که از قبل پوشه ارائه خود را در زمینه «کاهش تهدیدات همکاری» که بان نیز در این زمینه تخصص داشت برای او می‌فرستد و از هرگونه اظهارنظر او استقبال می‌کند.

بان بر روی این ضمیمه کلیک کرد و با خطاری از جانب رایانه مکینتاش خود مواجه شد. معلوم شد که دوستش برای او نامه‌ای نفرستاده بود و اینکه دیگر مهمانان همایش نیز چنین

1. FireEye

2. Matthew Bunn

پیامی را از همان نشانی دریافت کرده بودند که هرکدام از پیام‌ها با تخصص این افراد مطابقت داشت. برخلاف رایانه مکینتاش بان، رایانه‌های شخصی افراد دیگر هشدارى درباره وجود یک بدافزار نداد. افعبی‌آى بعداً رد این رایانامه‌ها را گرفت که به چین مى‌رسید.

۳- جاسوس بدون مرز

در کنار یک بزرگراه شلوغ در بیرون از استکهلم^۱ هنرستان توریدپلانز^۲ یک ساختمان سه طبقه با آجرهای زرد رنگ قرار دارد که به پنج بخش متصل به هم تقسیم شده است. این هنرستان که در مقایسه با استانداردهای آمریکا به لحاظ وسعت در حد متوسط است، از ۱۳۰۰ نفر ثبت نام به عمل آورده است و بزرگترین هنرستان دولتی در پایتخت سوئد می باشد. توریدپلانز که در دهه ۱۹۴۰ تاسیس شد، اساساً یک مدرسه فنی است که در زمینه طراحی وب، مهندسی برق، معماری و شبکه رایانه ای تخصص دارد و مجموعه متعددی از دانش آموزان به لحاظ اقتصادی و قومیتی متنوع را در خود جای می دهد. رابرت واردال^۳ رئیس این هنرستان به من در آوریل ۲۰۱۶ گفت که این هنرستان آماده می شود تا میزبان تعداد زیادی از مهاجرین از سوریه و دیگر کشورهای جنگ زده باشد. او گفت که «ما هنرستانی برای همه هستیم. این شعار ماست». او افزود، اگرچه توریدپلانز در مسابقات بسکتبال و دیگر رشته های ورزشی شرکت می کند، اما معمولاً شکست می خورد. «در هنرستان ما اینکه آدم بی عرضه ای باشی خوب است». مثل هزاران دبیرستان و کالج دیگر در سطح جهان، توریدپلانز از دوره فناوری اطلاعاتی که توسط شرکت سامانه های سیسکو^۴ در سان خوزه کالیفرنیا طراحی شده است، استفاده می کند. این دبیرستان به صورت دوره ای دانشجویان و کارمندانی را در این حوزه به مقر سیسکو و جاذبه های اطراف آن از قبیل دانشگاه استنفورد و پارک گولدن گیت^۵ سان فرانسیسکو می فرستد. بسیاری از معلمان در توریدپلانز این فرصت را مغتنم می شمارند، اما مارتا ریتا ولاکوئز^۶ این طور نبود. این معلم محبوب اسپانیایی و انگلیسی علاقه ای به بازدید از آمریکا نداشت، هرچند که خودش آمریکایی بود، در پورتوریکو به دنیا آمده و بزرگ شده بود و مدارکش را از دانشگاه پرینستون و مرکز حقوق دانشگاه جورج تاون و دانشگاه جان هاپکینز گرفته بود.

-
1. Stockholm
 2. Thorildsplans Gymnasium
 3. Robert Waardahl
 4. Cisco Systems Inc
 5. Golden Gate Park
 6. Marta Rita Velázquez

واردال گفت که «از او خواسته شده بود تا به‌همراه کلاس به کالیفرنیا بیاید. او این مسئله را رد کرده بود. ما هرگز دلیل آن را نپرسیدیم».

ولاکوئز نمی‌توانست دوباره به خانه برگردد. در آوریل ۲۰۱۳، کیفرخواستی علیه او در دادگاه منطقه‌ای فدرال در واشنگتن مطرح شده بود و این وکیل پیشین آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا^۱ به اتهام جاسوسی برای کوبا به پانزده سال حبس محکوم شده بود. مهم‌تر اینکه ولاکوئز به‌عنوان دانشجوی مقطع تحصیلات تکمیلی در دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌الملل^۲ دانشگاه جان‌هاپکینز آنابلن‌مونتس^۳ را برای اطلاعات کوبا به‌اصطلاح جذب نموده بود. آنها در دانشگاه با استادی که برای وزارت امور خارجه کار می‌کرد و خودش هم جاسوس کوبا بود، همکاری می‌کردند. اگرچه به‌نظر نمی‌رسد که آنها شبکه کلاسیک جاسوسی را تشکیل داده باشند، اما حضور سه عامل کوبایی در دوره‌های عالی که خوراک سرویس‌های دیپلماتیک و اطلاعاتی آمریکا را تامین می‌کنند، نشان‌دهنده این موضوع است که تا چه حد رژیم کاسترو در دانشگاه‌های آمریکا نفوذ کرده بود.

مونتس به‌عنوان تحلیل‌گر اصلی مسائل کوبا در آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا شاخه اطلاعاتی ارتش در پنتاگون ترفیع گرفت و به کارآمدترین جاسوس کوبایی که تا آن زمان وارد دستگاه بوروکراسی شده بود و صورتجلسات دارای طبقه‌بندی را برای رژیم کوبا می‌فرستاد و سیاست آمریکا در قبال این کشور را تلطیف می‌کرد، تبدیل شد. مایکل ون کلیو^۴ که در زمان رئیس‌جمهور جورج بوش مسئول ضداطلاعات بود مونتس را در جلسه استماع کنگره در سال ۲۰۱۲ به‌عنوان یکی از مخرب‌ترین جاسوسان در تاریخ آمریکا توصیف کرد.

پیرو گلیجسس^۵ استاد دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌الملل دانشگاه جان‌هاپکینز و کارشناس روابط آمریکا و کوبا مونتس و ولاکوئز را می‌شناخت و هر دوی آنها را دوست داشت. مونتس یکی از بهترین دانشجویان او و ولاکوئز یکی از دستیاران تحقیق مورد علاقه‌اش بودند.

1 U.S. Agency for International Development

2. School of Advanced International Studies

3. Ana Belén Montes

4. Michelle Van Cleave

5. Piero Gleijeses

او به من گفت که «آنها دو نفری بودند که ریسک‌های زیادی را در راستای عقایدشان قبول می‌کردند».

مونتنس در نهایت لو رفت و به زندان افتاد، اما ولاکوئز به سوئد فرار کرد و از دسترس مقامات آمریکایی خارج شد. با کمک یک خبرنگار که در استکهلم سکونت داشت، من رد ولاکوئز را در دبیرستان توریدپلانز گرفتم. تعداد اندکی از همکاران و دانشجویان او در آنجا از گذشته او یا اتهاماتی که علیه او مطرح بود اطلاع داشتند. واردال گفت که او شایعاتی شنیده بود، اما آنها را جدی نگرفته بود زیرا این مسئله تاثیری بر استخدام او نداشت. او گفت که «او بسیار صمیمی و دارای صلاحیت می‌باشد. او در کاری که انجام می‌دهد خوب است و همکار خوبی است».

هیچ دولت خارجی به اندازه کوبا نتوانسته است تا در نیم‌قرن گذشته نظرات مردم آمریکا را دچار چنددستگی نماید. آیا همان‌گونه که تبعیدی‌ها و دیگر منتقدان حکومت کوبا می‌گویند، حکومت این کشور اقتدارگرا است و از ایدئولوژی بی‌اعتبار کمونیست بهره می‌برد، رژیمی که مخالفان خود را سرکوب می‌کند و اقتصاد کشور را نابود می‌سازد؟ و یا همان‌طور که حامیان این رژیم از جمله بسیاری در دانشگاه‌های آمریکا می‌گویند، کوبا کشوری ترقی‌خواه است که یک دیکتاتور را سرنگون، آموزش و بهداشت را اصلاح و به دیگر قیام‌های مردمی علیه ظالمان مورد حمایت آمریکا در آمریکای لاتین و آفریقا کمک می‌کند؟

به هرصورت، اکثر کارشناسان در زمینه جاسوسی موافقند که کوبا از یکی از بهترین سرویس‌های اطلاعاتی بهره می‌برد که بر روی دشمن اصلی‌اش یعنی ایالات متحده متمرکز شده است. اطلاعات کوبا که در روزگاری این کشور بلندگوی تبلیغاتی شوروی بود توسط اساتید کاغذ آموزش دیده و به تقلید از آنها بر روی دانشگاه‌های آمریکایی متمرکز شده است. مثل اطلاعات روسیه که جابجایی‌های مداوم سیاست‌گزاران بین حکومت فدرال، هیئت‌های اندیشه‌ورزی و دانشگاه‌ها را به‌عنوان نوعی آسیب‌پذیری نظام آمریکا می‌داند، کوبا نیز از اساتید دارای ارتباطات بالا و دانشجویانی که می‌توانند شغلی در آژانس‌های کلیدی فدرال بدست آورند، به‌شدت استقبال می‌نماید.

افبی‌آی در خطاری که در سپتامبر سال ۲۰۱۴ منتشر کرد، هشدار داد که «سرویس‌های اطلاعاتی کوبا به‌صورت فعالانه به‌دنبال آن هستند تا با استخدام عواملی، دانشگاه‌های آمریکایی را مورد هدف قرار دهند تا اطلاعات باارزشی را بدست آورده و فعالیت‌های تاثیرگذاری را انجام دهند. بخش اعظمی از کار و تلاش‌های بخش‌های سرویس اطلاعاتی کوبا که آمریکا را مورد هدف قرار داده‌اند، به تاثیرگذاری بر اعضای هیئت علمی آمریکایی و کوبایی - آمریکایی معطوف شده تا بتوانند در صورت امکان آنها را جذب و به عوامل اطلاعات کوبا تبدیل نمایند. به‌همین صورت، دانشجویان این دانشگاه‌ها نیز در معرض ارزیابی و استخدام‌شدن هستند؛ زیرا بسیاری از آنها پس از پایان تحصیلاتشان قرار است پست‌های مهمی را در شرکت‌های خصوصی یا در دولت آمریکا بدست آورند».

جهانی‌سازی باعث تعمیق روابط دانشگاهی چین و روسیه با کوبا شده است. درحالی‌که هر یک از این کشورها دوست ندارند به کشور دیگر سفر کنند، تنها ۹۴ کوبایی در سال ۲۰۱۵-۲۰۱۴ در کالج‌های آمریکایی حضور داشتند که این میزان نسبت به ۱۹۰ نفر سال ۲۰۰۴-۲۰۰۵ کاهش یافته است. اطلاعات کوبا که نمی‌تواند بر دانشجویانی که در این کشور بزرگ شده‌اند برای جمع‌آوری اطلاعات در آمریکا اتکاء کند، به سراغ دانشجویان و اعضای هیئت علمی آمریکایی رفته است که علاقه‌ای به رژیم کاسترو دارند. کوبا که با مشکل مالی مواجه است به‌ندرت به عوامل خود پولی پرداخت می‌کند و بیشتر، افراد داوطلبی که به ایدئولوژی این کشور علاقمند هستند را به مزدوران پولکی که آمریکا می‌تواند به آنها قیمت بالاتری را پیشنهاد نماید، ترجیح می‌دهد.

زمانیکه این دانشجویان به یک عامل جاسوسی تبدیل می‌شوند، آنها دیگر لباس‌هایی با عکس‌های چگوارا نمی‌پوشند و شروع به اقدام برای مشاغل دولتی آمریکا می‌کنند. انریکه گارسیا دیاز^۱ قبل از آنکه به آمریکا فرار کند از سال ۱۹۷۸ تا سال ۱۹۸۸ مسئول عملیات‌های مخفی کوبا در هفت کشور آمریکای جنوبی بود. او گفت که «زمانی که یک فرد جوان نوزده یا بیست ساله را جذب می‌نمایید، شما پیشنهاد می‌کنید که در آینده نباید درباره سوسیالیسم صحبت کند. ذهنیت خود را تغییر بدهد. نه در جناح چپ قرار بگیرد و نه در جناح راست.

1. Enrique García Díaz

سپس شما پیشنهاد می‌کنید که به اف‌بی‌آی، سیا یا دیگر آژانس‌های دولتی آمریکا بپیوند. ظرف مدت پنج سال، شما این بچه را مثل آنا مونتس در درون دولت خواهید دید.^۱ به گفته افسران سابق که فرار کرده‌اند، سرویس اطلاعاتی کوبا خصوصاً در دانشگاه‌هایی که نزدیک دفاتر سیاسی این کشور در نیویورک و واشنگتن که در آنجا مجموعه‌ای از جاسوسان را دارند و در فلوریدای جنوبی که مرکز اصلی جامعه تبعیدی قرار دارد فعال هستند. چنین دانشگاه‌هایی عبارتند از هاروارد، ییل، کلمبیا، دانشگاه نیویورک، کالج هانتر^۲، دانشگاه آمریکا^۳، جورج تاون، جانز هاپکینز، دانشگاه میامی و دانشگاه بین‌المللی فلوریدا. اطلاعات کوبا تمامی اطلاعات در دسترس عموم در این دانشگاه از برنامه‌های کارشناسی و تحصیلات تکمیلی گرفته تا دیدگاه‌ها و تالیفات مدیران و اعضای هیئت علمی را رصد می‌کند.

اف‌بی‌آی گزارش داد، زمانی که اطلاعات کوبا یک استاد همفکر را مشخص می‌کند، یک فرد دانشگاهی کوبایی را در همان رشته مشخص می‌کند تا با او رابطه دوستی برقرار نماید، رابطه‌ای که در طی ملاقات‌ها و شام‌ها در همایش‌ها و حتی در زمان دعوت‌ها برای رفتن به کوبا تعمیق می‌شود. واحدی در اطلاعات کوبا هماهنگی‌ها برای سفر دانشگاهی به کوبا را انجام می‌دهد و اتاق‌های بازدیدکنندگان در هتل‌های تحت مدیریت دولت را به امید اینکه بتواند ویدئوها و نوارهای رسواکننده‌ای بدست آورد، رصد می‌کند.

گاریسیا که کوبا او را در سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ برای تحصیل در دانشکده‌های کاگب در نزدیکی مسکو فرستاده بود گفت که «من اخاذی کردن را در آکادمی روسیه آموختم». زمانی که پرسیدم که چطور استاد متاهلی را که در زمان شرکت در همایشی در هاوانا، خانمی را به اتاقش برده بود گیر می‌انداختی، او نگاه زیرکانه‌ای کرد و گفت که رویکرد زیرکانه را ترجیح می‌دهد. «فقط نشان می‌دادم که از ماجرا خبر دارم. «شب با آن خانم خوش گذشت؟ ما می‌توانیم به شما کمک کنیم، از شما حفاظت کنیم، هیچ‌کس مطلع نمی‌شود».

زمانی که جورج دومینکوئز^۳ برای تحقیق در زمینه کتابی درباره سیاست خارجی کوبا در سال ۱۹۸۵-۱۹۸۶ از هاوانا بازدید کرد، اطلاعات کوبا از فرصت پیش‌آمده برای تخلیه اطلاعات

1. Hunter College
2. American University
3. Jorge Domínguez

از او استفاده کرد. دومینکوئز به‌خاطر می‌آورد، پس از آنکه او با مقامات کوبایی مصاحبه کرد، آنها هم از او خواستند که با او مصاحبه‌ای انجام دهند. او موافقت کرد. در زمانی که آنها او را برای گرفتن اطلاعاتی درباره اسامی و اطلاعات شخصی کوبایی-آمریکایی‌های تاثیرگذار در فلوریدا تحت فشار قرار داده بودند، او فهمید که به‌رغم اینکه آنها عناوینی از دیگر شاخه‌های دولتی داشتند، اما در واقع به سرویس اطلاعاتی تعلق داشتند. او به آنها گفت که او را اشتباه گرفته‌اند؛ تمام چیزی که او درباره فلوریدا می‌دانست همان چیزی‌هایی بود که در روزنامه‌ها خوانده بود.

اساتید کوبایی-آمریکایی در دانشگاه‌های آمریکا در وسط یک جنگ جاسوسی گیر افتاده‌اند. سرویس‌های اطلاعاتی در هر دو کشور بر روی آنها متمرکز شده‌اند. همان قدر که داجین پنگ^۱ استاد آمریکایی-چینی برای جاسوسی از سرزمین مادریش تحت فشار بود، اف‌بی‌آی از یک استاد کوبایی-آمریکایی خواست تا دوستش را در دولت کوبا ترغیب نماید تا به آمریکا فرار کند. او با مدیری در دانشگاهش مشورت کرد و او به این استاد گفت که «تو به کوبا به‌عنوان یک استاد دانشگاه و نه به‌عنوان یک عامل اطلاعاتی می‌روی». این استاد درخواست اف‌بی‌آی را رد کرد.

تقریباً هر وکیلی در پورتوریکو، میگوئل ولاکوئز ریورا^۲ را که آنها او را به نشانه احترام «دون میگوئل»^۳ می‌نامند، می‌شناسد. او به‌عنوان یک قاضی به‌خاطر نظرات تاثیرگذارش شناخته شده است و به‌عنوان استاد دانشکده حقوق دانشگاه پورتوریکو به‌خاطر آنچه که «دادگاه صوری» نامید مورد تحسین قرار گرفت، ولی شهرت او بیشتر به‌خاطر آماده کردن دانشجویان برای شرکت در امتحان وکالت پورتوریکو و شغل جانبی خوب و پول‌سازی بود که برای خودش جفت و جور کرد. او اطراف تالار سخنرانی که از دانشگاه اجاره کرده بود، می‌گشت و دانشجویانش را سؤال‌باران می‌کرد و با داستان‌هایی درباره یک خانواده تخیلی که مشاجرات و بدشانسی‌های آنها به نکات حقوقی خوبی اشاره می‌کردند، سرگرم می‌کردند.

1. Dajin Peng
2. Miguel Velázquez Rivera
3. Don Miguel

دادستان چارلز هی‌ماستر^۱ که با کمک کردن به دون میگوئل در گذراندن این امتحان به این دوره اعتبار می‌دهد، می‌گوید که «مجموعه بازیگران او در حقوق محلی افسانه‌ای هستند. آنها همیشه مشکل داشتند. او می‌گفت که «خوان پرز لویز^۲ و همسرش در حال جدایی از هم هستند. بچه‌های آنها به کالج می‌رفتند. قانون درباره پرداخت کمک هزینه چه می‌گوید؟». با گفتن یک مثال فرضی این مسئله را به شوخی تبدیل می‌کرد». راهنمای مطالعه‌ای که می‌فروخت از اطلاعات شخصیت‌ها به همراه یکسری پرونده‌های واقعی و قوانین تدوین شده بود.

زندگی دون میگوئل تجسمی از رویای آمریکایی درخصوص حرکت به سمت بالا بود. او که دورگه بود و پوستی سیاه و چشمانی آبی داشت، از بچگی فقیرانه در شهر موکا^۳ به یک خانه بزرگ رسیده بود که توسط درختان، بوته‌ها و گیاهان از شلوغی شهر جدا می‌شد. دومینگا هرناوندز^۴ همسر موبلند و لاغرش معمولاً در پشت خانه بر روی سه‌پایه نقاشی می‌کرد؛ هنر رنگارنگ او یکبار در ساختمان موسسه وکلای پورتوریکو^۵ به‌معرض نمایش گذاشته شد. آنها هشت بچه خود، دو دختر و شش پسر، را به دبیرستان کاتولیک در سن‌خوان و سپس به دانشگاه‌های خوب آمریکا از جمله پریتون، استنفورد و کالج کارلتون فرستادند. براساس اطلاعات یک پایگاه وب پزشکی، ترزا^۶ بزرگ‌ترین فرزند خانواده که حالا در ویرجینیا پزشک اطفال می‌باشد، در زمان بچگی ترغیب شد تا به سختی مطالعه کرده و کار کند، صبور باشد شاد و سالم زندگی کند.

دون میگوئل به‌رغم موفقیت‌ها و نفوذش، از شرایط موجود راضی نبود. او حمایت خود را از استقلال پورتوریکو که در سال ۱۹۸۹ مورد هجوم آمریکا قرار گرفته بود، مخفی نمی‌کرد. او در بین اقلیت مشخص و پنج درصدی از رای‌دهندگان پورتوریکویی بود که در طی سال‌ها از رفرااندوم‌های استقلال حمایت کرده بودند.

-
1. Charles Hey-Maestre
 2. Juan Pérez López
 3. Moca
 4. Dominga Hernandez
 5. Puerto Rican Bar Association
 6. Teresa

بسیاری از آنها آرزوهای ملی‌گرایانه داشتند، اما از این می‌ترسیدند که پورتوریکو نتواند خودش را به لحاظ اقتصادی به‌عنوان یک کشور مستقل اداره کند.

موضع طرفداری از استقلال ازسوی او ممکن است باعث ایجاد مانعی در مسیر پیشرفت شغلی وی شده باشد، اما دون میگوئل فکر می‌کرد که دلیل دیگری وجود داشت که او هرگز نتوانسته بود به آرزوی خود برای خدمت در دادگاه عالی پورتوریکو برسد. او معتقد بود که شبکه سفیدپوستان جزیره به‌خاطر رنگ پوستش او را نادیده می‌گرفتند.

پرفسور خوزه جولیان آلوارز که دانشجو و همکارش در دانشکده حقوق بود گفت که «او متقاعد شده بود که اگر به‌خاطر نژادش نبود الان به عضویت دادگاه عالی درآمده بود. او همیشه از این مسئله عصبانی بود. این چیزی بود که گاهی اوقات اعصابش را به‌هم می‌ریخت».

دون میگوئل به دختر کوچکش ولاکوئز که در جولای ۱۹۵۷ به‌دنیا آمد خیلی نزدیک بود. روبرتو آپونته تورو^۱ استاد دیگر حقوق که از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱ رئیس دانشکده بود می‌گفت که «او به دخترش انگیزه می‌داد و او را تشویق می‌کرد تا بهترین باشد. ولاکوئز به پدرش خیلی علاقه داشت. او پدر بسیار خوبی بود. ولاکوئز دانشجو و دختری عالی بود». ولاکوئز به دون میگوئل احترام می‌گذاشت و علاقه به استقلال و برابری نژادی را از او به ارث برده بود. هر دو این موارد باعث ایجاد علاقه‌ای در او به جزیره دیگری در دریای کارائیب یعنی کوبا شده بود.

پورتوریکو و کوبا شباهت‌های تاریخی و فرهنگی بسیار زیادی داشتند. آنها آخرین مستعمره‌های اسپانیا در نیم‌کره غربی بودند و اقتصادهای آنها هر دو به نیشکر متکی بود. خوزه مارتی^۲ وطن‌پرست و انقلابی قرن نوزدهمی کوبایی هر دو جزیره را به‌عنوان کنفدرانسیون‌های مستقل در نظر می‌گرفتند. شعری که بسیاری از بچه‌های پورتوریکو در مدرسه می‌خوانند آنها را به‌عنوان دو بال یک پرنده توصیف می‌کند؛ تصویری که پابلو میلانز خواننده محلی کوبایی در یکی از اشعار خودش از آن استفاده کرده است.

زمانی که ولاکوئز تازه راه افتاده بود رژیم کاسترو به قدرت رسید و این رژیم برای یک استقلال‌طلب دورگه جوان پورتوریکویی جذاب تلقی می‌شد. فیدل کاسترو از نوعی پیشرفت روابط تجاری تعریف می‌کرد که به‌نظر با تداوم تبعیض در آمریکا در تضاد بود.

1. Roberto Aponte Toro

2. José Martí

به لحاظ سیاسی نیز، او با هیولای بزرگی که در شمال قرار داشت مخالف بود و بر حق کوبایی‌ها برای تعیین سرنوشت خود تاکید می‌کرد.

او به دنبال حقوق مردم پورتوریکو بود. کوبا از جنبش استقلال طلبانه پورتوریکو حمایت مالی می‌کرد، در برابر کمیته مستعمره‌زدایی^۱ سازمان ملل از خودمختاری این کشور دفاع می‌کرد و در هاوانا خانه‌ای به نام کاخ پورتوریکو^۲ برای اعضای مهمان جنبش استقلال طلب این کشور ساخته بود.

جدای از مزایای این مسئله، تشویق استقلال طلبان پورتوریکویی دو هدف را برای کاسترو محقق می‌ساخت. این کار دولت آمریکا را عصبانی می‌کرد و پورتوریکویی‌هایی که از بدو تولد شهروند آمریکا شده بودند را تشویق می‌کرد تا برای کوبا جاسوسی نمایند. اورلاندو بریتو پستانا^۳ افسر اطلاعاتی سابق کوبا به من گفت که «کوبا به سختی بر روی موضوع استقلال پورتوریکو علیه آمریکا کار می‌کرد و هدف این کشور این بود که هر فرد پورتوریکویی در هر جای دنیا را به استخدام خود در آورد».

گارسیا گفت که «کوبا از پورتوریکو به عنوان یک گروه خاص حامی برای نفوذ عوامل به داخل آمریکا استفاده می‌کرد زیرا آنها آمریکایی بودند و مدارک هویتی آمریکایی داشتند».

ترزا ولاکوئز در سال ۱۹۷۲ و خواهرش ولاکوئز سه سال بعد در دانشگاه پرینستون ثبت نام کردند. آنها به گروه کوچکی از افراد پورتوریکویی که سونیا سوتومايور^۴ که در حال حاضر در دادگاه عالی آمریکا فعالیت می‌کند پیوستند. سوتومايور دوست و همکلاسی ترزا و مربی دانشجویان جوان تر اسپانیایی زبان بود، بنابراین، این احتمال وجود دارد که او ولاکوئز را به خوبی می‌شناخته است.

در حالی که ترزا در زیست‌شناسی تخصص گرفت، ولاکوئز مدرک خود را در زمینه سیاست هم در داخل کلاس و هم در بیرون آن - کسب کرد. به ندرت پیش می‌آمد که او در راهپیمایی برای زنان اقلیت یا دیگر اهداف تبعیض‌نژادی شرکت نکند.

-
1. decolonization committee
 2. Casa Puerto Rico
 3. Orlando Brito Pestana
 4. Sonia Sotomayor

علیه سرمایه‌گذاری‌های دانشگاه در آفریقای جنوبی آپارتاید اعتراض می‌کرد و شعار می‌داد که «پرینستون مثل بقیه خود را آزاد کند؛ زیرا تا زمانی که این کار را نکند ما از پا نمی‌نشینیم؛ ما به جنگ ادامه می‌دهیم؛ پرینستون خود را آزاد کند» و طوماری را علیه دولت جمع می‌کرد تا دولت فوراً اقدام به خلع‌ید نیروهای امنیتی در این موسسات نماید. او فستیوال لاتینی^۱ را برای تبلیغ «سوسیالیسم و استقلال به‌عنوان تنها گزینه سیاسی برای پورتوریکو» و فستیوال فرهنگی جهان سوم^۲ برای ارائه شعر پورتوریکو، رقص آمریکایی، شعر محلی چینی، گروه خوانندگی چیکانو^۳ و نمایشگاه بومیان آمریکایی ترتیب داد.

ولاکوئز به روزنامه دیلی پرینستونین^۴ گفت که «ما همگی بخشی از ملت‌های محروم در سراسر دنیا هستیم. اگر ما اینجا در دانشگاه که بسیار محافظه‌کار و متمایل به مردان سفیدپوست است، بتوانیم مثل این موارد عملکرد مثبتی از خود نشان دهیم، کار تقریباً غیرقابل‌باوری انجام داده‌ایم».

همان‌طور که دوستان دانشگاهی‌اش به‌خاطر می‌آوردند، ولاکوئز گهگاهی از سیاست فارغ می‌شد. او رقصیدن، فیلم، و تعطیلات در منهتن را دوست داشت و در رستوران‌ها و کلوب‌ها می‌چرخید. او هنوز زن جوانی بود سرشار از باورهای عمیق. نیلسا سانتیاگو استاد حقوق کیفری در کالج جان جی^۵ گفت که چیزی که من درباره ولاکوئز به‌خاطر دارم تنها جوش و خروش او است. زمانی که حرف می‌زد، انگار که کلمات در تمام بدن او ارتعاش پیدا می‌کرد. سر، گردن و نیم‌تنه او با حرارت کلماتش به‌صورت هماهنگ حرکت می‌کرد.

«او بسیار ایده‌آل‌گرا و درباره هر چیزی که صحبت می‌کرد بسیار جدی بود. او واقعاً به آن حرف‌ها اعتقاد داشت، از شما می‌خواست که آن حرف‌ها را باور کنید. اگر چیزی می‌گفت که فکر می‌کرد شما می‌دانید، اما با آن آشنا نیستید؛ نگاه شگفت‌زده‌ای بر روی صورتش نقش می‌بست».

-
1. Latino Festival
 2. Third World Cultural Festival
 3. Chicano
 4. Daily Princetonian
 5. John Jay College

یک روز بعد از ظهر، در حالی که داشتند به مرکز دانشجویان می‌رفتند، ولاکوئز به سانتیاگو گفت که «بریم ماست بخوریم». سانتیاگو پاسخ داد که «من هرگز ماست نخورده‌ام». ولاکوئز گفت که «چی؟ باورکردنی نیست». او سانتیاگو را به یک کافه برد و ماست توت‌فرنگی دانون^۱ را انتخاب کرد. سانتیاگو می‌گوید که «او ناآگاهی من را از بین برد و حالا یک خوراکی جدیدی داشتم».

ولاکوئز برای پایان‌نامه دوره ارشدش موضوعی مورد علاقه خود و پدرش را انتخاب کرد. او که خودش را به‌عنوان «نواده زنی آفریقایی که در کشتزارهای شکر در جزیره خواهرش پورتوریکو کار می‌کرد» توصیف می‌کرد بر روی این موضوع کار کرد: «روابط نژادی در کوبا: تحولات گذشته و جدید».

او که پایان‌نامه خودش را با نقل‌قول طولانی از نیکلاس گویلن^۲ شاعر کوبایی، کمونیست و طرفدار کاسترو شروع کرد، تاریخ برده‌داری و تبعیض نژادی در کوبا را تشریح کرد و دریافت که این تاریخ به‌نسبت آنچه عموماً تصور می‌شود بسیار بی‌رحمانه بوده و باعث شده است تا مقاومت شدیدی در بین سیاه‌پوستان آفریقایی ساکن این جزیره به‌وجود آید. او نوشت که آمریکا «از طریق هم‌پیمان شدن با الیگارشی کوبا و دیکتاتور پیشین کوبایی فواخنثیو باتیستا^۳ که گرچه خودش دورگه بود اما مدافع طبقه قدرتمند نژادپرست بود، هنوز به این ظلم و ستم ادامه می‌دهد».

او از کاسترو تمجید می‌کرد: فردی انقلابی که رژیم باتیستا را سرنگون ساخت. او نوشت، «حکومت سیاست غیررسمی اما کاملاً مشخصی برای بی‌اهمیت‌شمردن تفاوت‌های نژادی ایجاد کرده بود. با این حال، آنها کار خود را به‌شکل منحصر بفردی انجام دادند. حکومت به‌جای آنکه مردمان سیاه‌پوست را در فرهنگ اروپایی جامعه حاکم ادغام نماید، میراث مشترک تمامی مردم کوبا را نشانه رفت. کوبای جدید لاتین نخواهد بود، بلکه در هویت اجتماعی و سیاسی، لاتین-آفریقایی خواهد بود».

1. Dannon

2. Nicolás Guillén

3. Fulgencio Batista

«این شاید عاقلانه‌ترین مسیری بود که تا آن زمان توسط رهبر کوبا اتخاذ شده بود. زمانی که دولت جدید را با شرایطی که سیاه‌پوستان و دورگه‌ها تا قبل از انقلاب سال ۱۹۵۹ کاملاً طرد و بی‌قدرت شده بودند مقایسه می‌کنیم می‌فهمیم که این دولت واقعاً نوعی موهبت الهی است». رئیس‌جمهور کارتر محدودیت‌ها برای سفر به کوبا را برداشته بود و ولاکوئز که به برنامه مطالعات آمریکای لاتین دانشگاه پرینستون پیوسته بود برای انجام مطالعه میدانی و تکمیل پایان‌نامه‌اش مدت کوتاهی به این کشور سفر کرد. به گفته یکی از دوستان در کالج، نکته برجسته این بازدید برخورد برنامه‌ریزی نشده با فرهنگ یوروبا^۱ بود که بردگان آفریقایی با خود به کوبا آورده بودند. او در یک کنسرت جاز آفریقایی-کوبایی شرکت و آن را ضبط کرد.

دوستی به‌خاطر آورد که «او باید به این همایش بدون مجوز زیرزمینی یوربا در کوبا می‌رفت. سیاه‌پوستان در کوبا این فرهنگ را زنده نگه می‌داشتند. او می‌توانست این فرهنگ را خودش از نزدیک ببیند». زمانی که به دانشگاه پرینستون برگشت، او نوار را برای دوستش گذاشت: او گفت که «به‌نظر می‌رسید که این اجتماع، هیجان‌آور بود».

مشخص نیست که چگونه او به این همایش دسترسی پیدا کرده بود. شاید مقامات کوبایی مجوز دادند زیرا این موسیقی متأثر از فرهنگ آفریقایی، با موضوع پایان‌نامه‌اش مرتبط بود. اگر این‌طور بود، درخواستش باعث شده بود تا توجه اطلاعات کوبا را به‌سوی خود جلب نماید. یا به هر طریقی متوجه او شده بودند. او که به طرز فوق‌العاده‌ای زیرک بود، به استقلال پورتوریکو متعهد و به رژیم کاسترو علاقمند بود، با آموزشی که در لیگ آیوی دیده بود به‌عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به یک پست تاثیرگذار در دولت یا دانشگاه‌های آمریکایی کاندید ایده‌آلی برای استخدام بود.

دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌الملل دانشگاه جان‌هاپکینز در واشنگتن نزدیک محدوده دوپونت^۲ فهرست تحسین‌انگیزی از دیپلمات‌های آمریکایی و اعضای کابینه از جمله تیموتی گیتنر^۳ وزیر پیشین خزانه‌داری، مادلین آلبرایت^۴ وزیر پیشین امور خارجه و آپریل گلسپی^۵ سفیر

1. Yoruba

2. Dupont Circle

3. Timothy Geithner

4. Madeleine Albright

5. April Glaspie

پیشین آمریکا در عراق را داشت که همگی از این دانشکده فارغ‌التحصیل شده بودند. مسیر رسیدن به قدرت که از این دانشگاه می‌گذشت توجه سرویس‌های اطلاعاتی خارجی از جمله کوبا را به خود جلب کرده بود. پستنا^۱ افسر پیشین اطلاعاتی کوبا گفت که «دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌الملل دانشگاه جان‌هایکینز به‌خاطر دسترسی به دولت یکی از مهم‌ترین دانشگاه‌ها بود و مقامات بخش حافظ منافع کوبا و دیپلمات‌های این کشور که در واشنگتن کار می‌کردند، همیشه به این دانشگاه با اولویت ویژه‌ای نگاه می‌کردند».

کوبا توانسته بود به این دانشکده که مدارک تحصیلات تکمیلی در حوزه‌هایی از قبیل امور بین‌الملل، اقتصاد بین‌الملل و سیاست جهانی ارائه می‌داد، نفوذ کند. در اوایل دهه ۱۹۸۰، دست‌کم سه نفر در این دانشکده با اطلاعات کوبا در تماس بودند. طبق اسناد دادگاه، این افراد در حالی که برای دولت آمریکا کار می‌کردند، همگی برای کوبا جاسوسی می‌کردند. یکی از این افراد کندال میرز^۲ استاد دانشگاه بود. دو نفر دیگر یعنی مارتا ریتا ولاکوئز^۳ و آنا بلن مونتس^۴ دانشجو بودند. ولاکوئز و مونتس آن‌قدر به هم شباهت داشتند که حتی اگر یکی آن دیگری را برای جاسوسی استخدام نمی‌کرد، به‌نظر می‌رسید که آنها برای دوست‌شدن با هم آفریده شده بودند. مونتس در سال ۱۹۵۷ چهار ماه قبل از ولاکوئز در یک پایگاه نظامی در آلمان غربی جایی که محل ماموریت پدرش به‌عنوان روانپزشک ارتش آمریکا بود، به‌دنیا آمد. مثل دون میگوئل ولاکوئز^۵ که طرفدار استقلال پورتوریکو بود، آلبرتو مونتس^۶ به آینده سیاسی این جزیره علاقمند بود، اگرچه نظراتش محل بحث است. به گفته، اسکات کارمیشل^۷ بازرس پیشین آژانس اطلاعات دفاعی، «او قویاً حامی استقلال بود و آزادانه نظرات خودش را در نامه‌ها و مقالات بیان می‌کرد». امیلیا مونتس^۸ مادر آنا در یک صحبت تلفنی به من گفت که مدت کمی قبل از مرگش در سال ۲۰۰۰، آلبرتو مقاله‌ای نوشت و در آن از استقلال پورتوریکو دفاع کرد.

1. Pestana
2. Kendall Myers
3. Marta Rita Velázquez
4. Ana Belén Montes.
5. Don Miguel Velázquez
6. Alberto Montes
7. Scott Carmichael
8. Emilia Montes

با این حال، یکی دیگر از اقوام معتقد است که «آلبرتو دیدگاه‌ها و افکار معتدلی داشت مبنی بر اینکه بهترین چیز برای پورتوریکو این است که مشترک المنافع باقی بماند».

این خانواده در نهایت در توسان^۱ مرلند و در حومه بالتیمور اقامت گزید، جایی که آلبرتو مونتس در آنجا به مدرسه رفت. هم ولاکوئز و هم مونتس سیاست آمریکای لاتین را در دانشگاه‌های باکلاسی آموختند- مونتس، در دانشگاه ویرجینیا تحصیل کرد- و هر دو در سال ۱۹۷۹ فارغ‌التحصیل شدند. هر دو سه سال بعد در دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌الملل دانشگاه جان‌هاپکینز ثبت‌نام کردند. در این دوره، ولاکوئز مدرک حقوق خود را از دانشگاه جورج‌تون^۲ دریافت کرد، جایی که او مجله‌ای را در زمینه حقوق مهاجرت و پراستاری می‌کرد. زمانی که در دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌الملل دانشگاه جان‌هاپکینز حضور داشتند، هر دو نفر مشاغلی را در دولت فدرال به‌دست آورده بودند. مونتس به‌صورت تمام‌وقت در وزارت دادگستری آمریکا کار می‌کرد و کارهای مربوط به درخواست‌های دسترسی آزاد به سوابق را انجام می‌داد. ولاکوئز نیز کارآموز حقوقی در آژانس توسعه بین‌المللی در وزارت امور خارجه بود. یکی از اقوامی که خواست هویتش نامشخص بماند گفت که مونتس چندین بار ولاکوئز را به خانه والدینش در مرلیند برد. «به‌نظر می‌رسید که آنها دوستان خوبی هستند. ولاکوئز شیرین و گرم بود و رفتار دوستانه‌ای داشت. ما همگی او را دوست داشتیم».

هر دو همکلاسی، مخالف سیاست دولت ریگان در آمریکای لاتین و خصوصاً نیکاراگوئه بودند جایی که جنگ نیابتی بین آمریکا و کوبا در جریان بود. آنها دولت ساندینیستا^۳ که مورد حمایت کوبا بود و در سال ۱۹۷۹ دیکتاتور آناستاسیو سوماز^۴ را سرنگون کرده بود، دوست داشتند و از تلاش‌های آمریکا برای سرنگون کردن ساندینستا از طریق ارائه پول و سلاح به گروه‌های شورشی معروف به کنتراس^۵ در هراس بودند.

1. Towson
2. Georgetown University
3. Sandinista
4. Anastasio Somoza
5. Contras

دانشکده مطالعات پیشرفته مکانی برای بحث درباره سیاست آمریکا بود. وین اسمیت^۱ دیپلمات از مدت‌ها قبل از آنکه بخش حافظ منافع آمریکا در هاوانا در سال ۱۹۸۲ با مواضع تند دولت مخالفت کند به دوستی مجدد با رژیم کاسترو علاقمند بود.

در بهار سال ۱۹۸۴، سال دوم تحصیل مونتس و ولاکوئز، اسمیت در این دانشکده درسی را درباره تاریخ کوبا پس از انقلاب این کشور تدریس می‌کرد.

مونتس در این کلاس برای اولین بار طی تحصیلش در دوره تحصیلات تکمیلی در دانشگاه جان‌هاپکینز شناختی از آنچه او به‌عنوان ویژگی وحشیانه و غیرانسانی دولت آمریکا در حمایت از شوروشیان کنتراس در نیکاراگوئه توصیف می‌کرد، بدست آورد. «اکثر دیگر دانشجویان و اساتید در دانشگاه جان‌هاپکینز با دیدگاه‌های او درباره ناعادلانه‌بودن سیاست‌های آمریکا هم‌عقیده بودند».

مونتس با یکی از اساتیدش به نام ریوردان روئت^۲ که درس مقدماتی سیاست آمریکای لاتین را ارائه می‌داد، دعوا و مشاجره کرد. روئت به من گفت که «او از من و گروه آموزشی‌ام کاملاً متنفر بود و فکر می‌کرد که ما فاشیست هستیم. هر باری که من چیزی می‌گفتم که موافق آمریکا، دموکراسی یا ناتو بود، او اعتراض می‌کرد».

مونتس و ولاکوئز به‌سوی استاد هم‌فکرتر به‌نام پیرو گلیجسس^۳ که در سال ۱۹۸۲-۱۹۸۳ «روابط آمریکا با آمریکای لاتین» و در پاییز ۱۹۸۳ «آمریکا و آمریکای مرکزی» را درس می‌داد، جذب شدند. گلیجسس که در ایتالیا به‌دنیا آمده بود، به من گفت که او هوادار چپ‌ترین اساتید دانشکده بود و پیشنهاد سازمان سیا را در سال ۱۹۸۳ رد کرد. «زنی به دفتر من آمد و در زمانی که من داشتم مطالب زیادی درباره آمریکای مرکزی می‌نوشتم، اطلاعاتی درباره سیاست آمریکا از من خواست و گفت که این مطالب می‌تواند به تدوین سیاست آمریکا کمک نماید. من گفتم که علاقه‌ای به این مسئله ندارم. هیچ‌گونه پافشاری نکرد و فشاری هم نیاورد».

ولاکوئز برای یکی از کتاب‌هایی که گلیجسس داشت درباره انقلاب گواتمالا و آمریکا می‌نوشت نسخه میکروفیلم تمام روزنامه‌ها را به‌دقت مطالعه کرد.

1. Wayne Smith
2. Riordan Roett
3. Piero Gleijeses

گلیجسس به من گفت که «ما هیچ‌وقت درباره سیاست حرف نمی‌زدیم. ما درباره کاری که با هم انجام می‌دادیم، بحث می‌کردیم. من به او گفتم که به‌دنبال چه چیزی می‌گردم. ما یکبار در هفته با هم ملاقات می‌کردیم.

او به من نسخه چاپی را می‌داد و درباره چیزهایی که پیدا کرده بود بحث می‌کردیم. او عالی بود. من ولاکوئز را به‌عنوان یک آدم دوست‌داشتنی و دستیار پژوهش عالی به‌خاطر می‌آورم. من او را خیلی دوست دارم».

کندال میرز، مدرک دکترای خودش را در سال ۱۹۷۲ از این دانشکده گرفته بود و سیاست بریتانیا و تاریخ اروپا تدریس می‌کرد. از سال ۱۹۷۷، او به‌عنوان استاد در موسسه سرویس خارجی^۱ وزارت امور خارجه کار می‌کرد؛ جایی که کارمندان دولت را برای وظایف آنان در خارج از کشور آماده می‌کرد. با اصرار کوبا، او در سال ۱۹۸۱ برای پست تحلیل‌گر در سیا اقدام کرد، اما با درخواست وی موافقت نشد.

میرز با قد خیلی بلند و سبیل پرپشتش ناخدای حرفه‌ای بود، چشمان آبی داشت و اجدادش به الکساندر گراهام بل مخترع تلفن برمی‌گشت و شیفته رژیم کاسترو بود. میرز به دعوت افسر اطلاعاتی کوبا در نیویورک در دسامبر ۱۹۷۸ بازدیدی از کوبا انجام داد. او در خاطراتش نوشت که «هر چیزی که درباره فیدل می‌شنویم به ما می‌گوید که او رهبر باهوش و باجذب‌ای است. او به مردم کوبا کمک کرده است تا هویت خودشان را حفظ نمایند. او قطعاً یکی از رهبران بزرگ سیاسی زمانه ما می‌باشد». او و همسرش گوندولین^۲ شش ماه بعد به اطلاعات کوبا پیوستند.

این زوج، اطلاعاتی را به رابط‌های خود از طریق تعویض چرخ خرید در سوپرمارکت‌های شلوغ واشنگتن منتقل می‌کردند و همچنین با اطلاعات کوبا در ترینداد و توباگو، مکزیک، برزیل، اکوادور، آرژانتین، ایتالیا، فرانسه و جمهوری چک ارتباط برقرار می‌کردند. بزرگ‌ترین هیجان او سخنرانی چهارساعته خود فیدل کاسترو در هاوانا در سال ۱۹۹۵ بود.

میرز در سال ۱۹۸۵ جلسه توجیهی امنیتی فوق‌سری داشت و از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۷ به‌عنوان تحلیل‌گر ارشد اداره اطلاعات و تحقیقات^۳ وزارت امور خارجه مشغول به کار شد و به

1. Foreign Service Institute

2. Gwendolyn

3. Bureau of Intelligence and Research

اطلاعات حساسی دسترسی پیدا کرد. او همچنین همایش‌ها و پروژه‌های تحقیقاتی وزارت امور خارجه را هماهنگ می‌کرد.

فولتون آرمسترانگ^۱ افسر پیشین اطلاعات ملی در حوزه آمریکای لاتین چنین به‌خاطر می‌آورد که «من او را هر چند ماه یکبار در مقر سیا می‌دیدم؛ زمانی که میرز برای صحبت درباره همایش‌های آتی به آنجا می‌آمد و من تلاش می‌کردم تا او را به یک فنجان قهوه دعوت کنم تا برای همایش‌های بیشتر در زمینه کوبا و آمریکای لاتین با او هماهنگی انجام دهم. حتی یکبار هم او علاقه‌ای به موضوعات مرتبط با کوبا از خود نشان نداد». شاید میرز داشت وفاداری خود را به فیدل مخفی می‌کرد.

کریس سیمونز^۲ متخصص پیشین اژانس اطلاعات دفاعی در زمینه اطلاعات کوبا می‌گوید که اطلاعاتی که میرز درباره آمریکا در اختیار کوبا قرار می‌داد، به نسبت ارزیابی‌های او درباره آنکه کدام دانشجوی دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌الملل دانشگاه جان‌هاپکینز برای استخدام مساعدتر می‌باشد، از ارزش کمتری برخوردار بود.

اینکه آیا میرز، ولاکوئز یا مونتس را به اطلاعات کوبا معرفی کرد، مشخص نیست. گارسیا افسر پیشین اطلاعاتی کوبا گفت که «به‌نظر من، میرز، ولاکوئز را و ولاکوئز، مونتس را پیشنهاد کرد».

طبق کیفرخواست وی، ولاکوئز در سال ۱۹۸۳ شروع به جاسوسی برای اطلاعات کوبا کرد. در همان ماه سپتامبر، او با هدف ملاقات با عوامل کوبایی به مکزیکوسیتی مسافرت کرد. این قرار ملاقات هماهنگ شده لغو شد، چون که مکزیک دو مقام کوبایی را به تازگی دستگیر کرده بود.

او همچنین تلاش کرد تا با توسل به تنفر مشترکشان نسبت به سیاست آمریکا در نیکاراگوئه مونتس را آماده کند. در تابستان سال ۱۹۸۴، او مونتس را با خود برای شام بیرون برد و توضیح داد که او دوستانی دارد که به‌دنبال کسی هستند که مقالات خبری اسپانیولی را به انگلیسی برگرداند و توانست آرزوی مونتس برای کمک به مردم نیکاراگوئه را محقق سازد.

1. Fulton Armstrong

2. Chris Simmons

در همان ایام، آنها درس خود را در دانشکده به پایان رسانیدند و ولاکوئز وکیل وزارت حمل و نقل آمریکا شد که مجوز امنیتی هم داشت. در ماه جولای، او برای مونتس نوشت که «از اینکه در زمان تحصیل تو دوست و رفیقم بودی بسیار خوشحال هستم. امیدوارم که دوستی بین ما در خارج از محیط آکادمیک نیز ادامه یابد». این دوستی ادامه یافت.

در دسامبر سال ۱۹۸۴ و مجدداً در اوایل سال ۱۹۸۵، آنها برای ملاقات با یک افسر اطلاعاتی کوبایی با قطار به نیویورک رفتند. به نقل از گزارش یک بازرس، مونتس «بی‌هیچ تعللی پذیرفت تا از طریق کوبایی‌ها به نیگاراگوئه کمک کند. با راهنمایی ولاکوئز که ماشین تحریری را تامین کرد، مونتس زندگینامه‌ای نوشت و در آن درباره شغلش در وزارت دادگستری توضیح داد. سپس در بهار ۱۹۸۵، آنها با گذرنامه‌های جعلی از طریق پراگ و مادرید به کوبا مسافرت کردند و در آنجا آموزش‌های اطلاعاتی لازم درباره اینکه چطور پیغام‌های رادیویی رمز شده را دریافت کنند و یا اینکه چطور آزمون‌های دروغ‌سنجی که باید برای استخدام در آژانس‌های اطلاعات آمریکا در آنها شرکت کنند را دریافت کردند». (مونتس بعداً توضیح داد که این روش از آنها می‌خواست که ماهیچه‌های اسفینکتر^۱ را سفت کنند). مونتس برای استخدام در آژانس اطلاعاتی نیروی دریایی^۲، آژانس کنترل تسلیحات و خلع سلاح^۳ و آژانس اطلاعات دفاعی^۴ اقدام کرد. ولاکوئز به او یک معرف معرفی کرد و آژانس اطلاعات دفاعی او را به‌عنوان محقق به استخدام در آورد، این فرصت امکانی برای او فراهم می‌آورد تا به نقشه‌های نظامی و فعالیت‌های نظامی آمریکا درخصوص کوبا دسترسی داشته باشد.

احتمالاً به دلایل امنیتی، زمانی که مونتس خودش را در آژانس اطلاعات دفاعی تثبیت کرد، او و ولاکوئز دیگر با هم بیرون نمی‌رفتند و اطمینان حاصل کردند که همه از این موضوع باخبر باشند. گلیجسس گفت که «من به‌خاطر ندارم که ولاکوئز به من چیزی گفته باشد، آنها با هم دوست بودند، اما از آن به بعد این‌گونه نبود. من تصور می‌کنم که آنها عمداً روابط خودشان را با هم قطع کرده بودند».

1. sphincter

2 . Office of Naval Intelligence,

3 . Arms Control and Disarmament Agency

4 . Defense Intelligence Agency

امیلیا مونتس گفت که «آنها باهم دعوا کرده و دیگر با هم حرف نمی‌زدند. نمی‌دانم چرا». یکی از اقوام که خواست ناشناس باقی بماند گفت که «این جدایی عجیب بود. آنها هرگز ندیده بودند که مونتس تا آن زمان با کسی مشاجره کند. حالا مطمئنم که دروغ بود». اگرچه مونتس کارش را در دانشکده در سال ۱۹۸۴ به پایان رسانید، اما دانشگاه جان‌هاپکینز مدرک کارشناسی‌ارشد او را در زمینه مطالعات آمریکای لاتین تا سال ۱۹۸۹ به علت عدم پرداخت شهریه نگه داشت. به گفته سیمونز که به لودادن مونتس به عنوان یک جاسوس کمک کرد و پس از دستگیری از او بازجویی کرد، او وارد یک بحث فلسفی با دانشگاه شده بود و پافشاری می‌کرد که آموزش او باید رایگان باشد. امیلیا مونتس گفت که در روز فارغ‌التحصیلی، آنا با همکلاسی‌هایش راهپیمایی کرد و پاکت مدرکی که خالی بود را دریافت کرد. او به مادرش توضیح داد که نتوانسته است شهریه‌اش را پرداخت کند.

سیمونز گفت که مونتس از پدرش درخواست پول کرد، اما او از دادن پول سرباز زد. سرانجام، اطلاعات کوبا وارد عمل شد و برخلاف عادت همیشگی‌اش که از جاسوس توقع داشت تا مجانی کار کند، صورتحساب او را پرداخت کرد.

سیمونز گفت: «او ملاقاتی با رابطش داشت و گفت که نمی‌تواند شهریه‌اش را پرداخت نماید. رابطش ترسید. به لحاظ عملیاتی این مسئله می‌توانست کوبا را به خطر بیندازد. شما جاسوسی را که سابقه بد مالی دارد نمی‌خواهید. این یک مسئله امنیتی است. کوبایی‌ها پول او را پرداخت کردند نه اینکه دوست داشتند که این کار را انجام دهند، بلکه مجبور به انجام آن بودند».

در سال ۱۹۹۴، با تایید شخصی فیدل و رائول کاسترو، گلیجسس دسترسی عجیب و غریبی به آرشیوهای تاریخی کوبا پیدا کرد. این اتفاق باعث شد تا دانشجوی سابقش آنا بلن مونتس که در آن زمان تحلیل‌گر ارشد کوبا بود و سؤالاتی درباره کوبا و ارتش آن از او می‌پرسید را ترغیب به سفر به این کشور کند. گلیجسس به او گفت که اطلاعاتی در اختیار او نخواهد گذاشت؛ زیرا او با سیاست آمریکا در کوبا مخالف است. مشخصاً، مونتس به دنبال کمک او از جانب دولت آمریکا بود. اما گلیجسس بعداً شک کرد که مبادا او ماموریتی از جانب رابط‌های کوبایی داشته باشد. برخی مقامات کوبایی فکر می‌کردند که او جاسوس سیا است و اجازه دسترسی آزاد به آرشیوها اشتباه بود. مونتس به بهانه‌ای داشت استقلال او را آزمایش می‌کرد.

گلیچسس به من گفت که «زمانی که فهمیدم که او عامل کوبا است، فکر کردم که شاید او توسط اطلاعات کوبا فرستاده شده تا ببیند که من چگونه رفتار می‌کنم. آنها می‌خواستند واکنش من را ببینند. به آسانی موفق شدم».

نقش دوگانه مونتس در ملاقاتشان- در ظاهر به‌عنوان یک مقام آمریکایی و در اصل به‌عنوان عامل کوبا- نشان‌دهنده زندگی دوگانه او در روزهای طلایی زندگی اوست. در شرح حال روزنامه واشنگتن پست در سال ۲۰۱۳ با اشاره به رتبه حقوقی او آمده است که «روزها، او کارمند رسمی رتبه چهارده در آژانس اطلاعات دفاعی بود. شب‌ها در خدمت فیدل کاسترو بود، به پیغام‌های رمز شده با یک رادیوی موج کوتاه گوش می‌کرد، پرونده‌های رمز شده را در رستوران‌های شلوغ به رابط‌هایش می‌داد و با پوشیدن کلاه گیس و استفاده از یک گذرنامه جعلی بدون آنکه شناسایی شود به کوبا می‌رفت».

مونتس داشت با ارتقاء شغلی خیره‌کننده‌ای به بالاترین حلقه‌های سیاست‌گذاری فدرال در خصوص کوبا می‌رسید. او جلسه‌ای با فرمانده ستادکل و شورای امنیت ملی داشت و اعتراضاتی به اداره مبارزه با مواد مخدر^۱ آمریکا درباره تحقیق‌هایی که درباره قاچاق مواد مخدر توسط کوبا انجام شده بود، داشت. او به‌صورت موفقیت‌آمیزی با واکنش نظامی آمریکا به سرنگونی دو هواپیمای غیرنظامی توسط کوبا در سال ۱۹۹۶ مخالفت کرد، دو هواپیمایی که در اختیار شرکت Brothers to the Rescue واقع در میامی بودند و اعلامیه‌هایی بر روی سرزمین کوبا می‌ریختند.

او همکارانش را با گوشه‌گیری و غرور و همچنین هوش و آمادگی بالایش در به چالش کشیدن استدلال‌ها با استفاده از اسناد تجربی، متعجب می‌کرد. فولتون آرمسترانگ به‌خاطر می‌آورد که «او با کسی کاری نداشت و در زمان بحث، صبور بود و در زمان مناسب ضربه خودش را می‌زد».

او می‌توانست ارائه طولانی و خسته‌کننده تحلیل‌گر مقابل را با این جمله مختصر و خشن «پس با این حرف‌ها شما دارید می‌گویید که اطلاعی ندارید؟» نابود کند.

آرمسترانگ گفت که «همه می‌خواستند که از افکار فیدل و برادرش رائل مطلع شوند. او می‌گفت که ما اطلاعی نداریم. تمامی دیدگاه‌های ما بیش از آنکه براساس حقایق باشد، نمودی از جانبداری‌های ماست و حدس‌زدن بی‌فایده است». احتمالاً، او از چنین گمانه‌زنی اجتناب می‌کرد، چون که می‌ترسید به شکل تصادفی این مسئله برملاء شود که او اطلاعاتی دارد که مقامات اطلاعاتی کوبا و نه خود برادران کاسترو دارند به چه چیزی فکر می‌کنند.

مونتس اغلب به‌خاطر تدوین ارزیابی بحث‌برانگیز وزارت‌دفاع که کوبا را به‌عنوان یک تهدید ناچیز و با توان اندک در جنگ متعارف، کنار گذاشت، تحسین می‌شود. منتقدان در کنگره و سیاست‌مداران کوبایی-آمریکایی به این ارزیابی به‌خاطر نادیده‌گرفتن حمایت کوبا از شورشیان چریکی و گروه‌های تروریستی حمله کردند. با این حال، آرمسترانگ می‌گوید که پیش‌نویس اولیه مونتس به‌دنبال آن بود که از طریق غلوکردن درباره تهدید کوبا، نظر جمهوری‌خواهان را جلب نماید. او و یک مقام اطلاعاتی دیگر سپس آن را بازنویسی کردند و لحن جنجال‌برانگیز آن را تلطیف نمودند.

آرمسترانگ نتوانسته بود در حافظه خود نشانه‌ای از خیانت مونتس ازجمله حمایت او از خطوط تحلیلی که در راستای منافع کوبا باشد را پیدا کند. او گفت که «اما من به این نتیجه‌گیری شخصی رسیدم که او نمی‌خواست با جانبداری توجهات را به‌سمت خود جلب نماید. اگر او مقاله تهرئه‌کننده‌ای درخصوص کوبا می‌نوشت، همه می‌گفتند که موضع نرمی در قبال کاسترو دارد».

مدیر سازمان سیا او را تحلیل‌گر اطلاعاتی عالی می‌دانست و به او بورسیه تحصیلی یک‌ساله با حقوق کامل برای مطالعه درخصوص ارتش کوبا داد. به گفته براین لاتل تحلیل‌گر پیشین سیا، گزارش او درباره علاقه فرماندهی کوبا برای برقراری رابطه با ارتش آمریکا که احتمالاً توسط رابط‌های کوبایی‌اش هدایت شده بود، غلوآمیز بود.

جورج دومینکوئز استاد سیاست آمریکای لاتین در دانشگاه هاروارد گفت که «من خیلی تحت‌تاثیر مونتس قرار گرفته بودم. او مطلع، باهوش، فصیح و دقیق بود. او بدون اینکه به حاشیه برود بر روی حقایق تمرکز می‌کرد. او دارای صلاحیت بالایی بود».

به دیوار اتاق مونتس نقل‌قولی دست‌نویس چسبانده شده بود: «پادشاه به آنچه در ذهنشان است آگاه است، به‌طریقی که آنها حتی تصورش را هم نمی‌کنند». این شوخی خصوصی یک خانم بود؛ اگرچه شکسپیر داشت به هنری چهارم اشاره می‌کرد، اما این جمله به همان نسبت برای جاسوسی که مونتس برای پادشاهش فیدل انجام می‌داد نیز کاربرد داشت.

زمانی که او پشت میز به تنهایی نهار می‌خورد، تمامی صفحات مرتبط به کوبا را به‌خاطر می‌سپرد و شب‌ها در آپارتمانش بر روی لپ‌تاپ توشیبا^۱ آنها را تایپ می‌کرد. او لوح‌های فشرده حاوی اطلاعات را در زمان صرف نهار در رستوران‌های چینی در منطقه واشنگتن، یا درحین گذراندن تعطیلات در کارائیب به رابط‌هایش تحویل می‌داد یا در هنگام مسافرت‌ها، چه رسمی و چه مخفی به کوبا، منتقل می‌کرد.

سیمونز گفت که او اسامی و بیوگرافی بیش از چهارصد نفر از ناظران کوبا در دولت آمریکا را در اختیار اطلاعات این کشور قرار داد. وان‌کلیو معاون پیشین ضداطلاعات ملی در سال ۲۰۱۲ در گزارشی به کنگره گفت که «مونتس تمامی برنامه‌های جمع‌آوری اطلاعات درخصوص کوبا را به‌هم ریخته بود و قابل اطمینان‌بودن اطلاعات جمع‌آوری‌شده آمریکا درباره کوبا را زیر سؤال برده بود. همچنین این احتمال وجود دارد که اطلاعاتی که او منتقل کرد به مرگ و زخمی‌شدن نیروهای آمریکایی یا طرفدار آمریکا در آمریکای لاتین منجر شده باشد».

کامیرشل^۲ نوشت که «آنچه باعث می‌شود که پرونده آنا مونتس بسیار عجیب و غریب باشد این است که او نه‌تنها به محرمانه‌ترین اسرار آمریکا دسترسی داشت، بلکه در واقع اسرار بسیاری را تولید کرد، یعنی همان ارزیابی‌های دارای طبقه‌بندی بالا که فکر می‌کردیم او درباره کوبا می‌دانست. فیدل کاسترو ممکن است خودش سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های ما در قبال کوبا را دیکته کرده باشد».

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به‌نظر می‌رسید که در اوایل دهه ۱۹۹۰ شرایط برای تنش‌زدایی بین همدستان این کشور یعنی کوبا و آمریکا مهیا باشد. بسیاری از اساتید کوبایی-آمریکایی در آرزوی برقراری ارتباط با جزیره محل تولد خود بودند.

1. Toshiba
2. Carmichael

آنها به سازمان‌هایی از قبیل موسسه مطالعات کوبا^۱ و کمیته دموکراسی کوبا^۲ پیوستند، موسساتی که همایش‌هایی را هم در کوبا و هم در آمریکا برگزار می‌کردند و از دوستی مجدد دو کشور دفاع می‌کردند.

سرویس اطلاعاتی کوبا درباره این گروه‌ها کنجکاو بود و نمی‌دانست که این گروه‌ها صادق هستند یا وابسته به سیا یا اف‌بی‌آی می‌باشند و یا اینکه آیا می‌شد هر یک از آنها را به استخدام خود درآورد یا نه؟

اظهارنظری در همایش هاوانا توسط اورلاندو رودریگوئز جامعه‌شناس و عضو کمیته دموکراسی کوبا از دانشگاه فوردام مبنی بر اینکه بسیاری از کوبایی-آمریکایی‌ها وفاداری دوگانه‌ای هم به آمریکا و هم به کوبا دارند، او را به‌عنوان یک گزینه مطرح کرد. مردی که رودریگوئز حدس می‌زد افسر اطلاعاتی کوبا باشد، یک جعبه سیگار عالی به او کادو داد و به‌خاطر این اظهارنظر به او تبریک گفت و آن را بسیار خشنودکننده خواند.

زمانی که این استاد به آمریکا برگشت، دیپلمات کوبایی مامور در سازمان ملل که احتمالاً یک جاسوس بود، سری به دفتر او زد تا درباره نظرش درخصوص کوبا و دانشگاه فوردام سؤالاتی بپرسد. رودریگوئز نیز دفترچه راهنمای این دانشگاه را به‌همراه یکسری مطالب دیگر برای او فرستاد. او به من گفت که «به‌عنوان یکی از اعضای کمیته دموکراسی کوبا که به‌دنبال گفتگو بود، نمی‌توانستم به این دیپلمات بگویم که «من کاری با شما ندارم». پس از آنکه پسر رودریگوئز دستیار کاتور فیتزجرالد معاون رئیس‌جمهور در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در حمله به مرکز تجارت جهانی کشته شد، یکی از کارمندان کوبا در سازمان ملل دوباره در فوردام ملاقاتی با رودریگوئز داشت و به او تسلیت گفت و درباره وقایع کوبا با او حرف زد.

اطلاعات کوبا که احتمالاً احساس کرده بود که رودریگوئز هرگز با آنها همکاری نخواهد کرد، هیچگاه پا را از گفتگو کردن با او فراتر نگذاشت. اما کارلوس آلوارز یکی از دوستان و همکار دانشگاهی رودریگوئز و یکی از اعضای کمیته دموکراسی کوبا و موسسه مطالعات کوبا بدون آنکه او مطلع باشد، عامل کوبا بود.

1. Institute of Cuban Studies

2. Cuban Committee for Democracy (CCD)

آلوارز که در کوبا متولد شده بود در یک جنبش زیرزمینی مخالف کاسترو حضور داشت و سپس به ونزوئلا گریخت. او می‌خواست کشیش شود، اما مدرسه علوم دینی را رها کرد و به آمریکا رفت جایی که مدرک دکترای خود را در دانشگاه فلوریدا گرفت. در سال ۱۹۷۴، او به دانشکده دانشگاه بین‌المللی فلوریدا^۱ پیوست که در آنجا در حدود هفت هزار دانشجوی کوبایی، بیش از سایر دانشگاه‌های آمریکا، مشغول به تحصیل بودند.

او به‌عنوان یک روانشناس که در زمینه حل و فصل مناقشه‌ها تخصص داشت، به‌دنبال آن بود تا از تخصص خود برای بهبود روابط بین سرزمین مادریش و آمریکا استفاده نماید.

اطلاعات کوبا به رسمی قدیمی از یک همکار دانشگاهی برای استخدام او استفاده کرد. در جلسه موسسه مطالعات کوبا در نیویورک، آلوارز با یک دیپلمات کوبایی که در واقع یک افسر اطلاعاتی بود مشغول صحبت شد. زمانی که آلوارز گفت که می‌خواهد برای تشویق گفتگو ملاقاتی از کوبا داشته باشد، این دیپلمات او را به یک روانشناس کوبایی معرفی نمود که مقدمات دعوت از او توسط دانشگاه هاوانا را فراهم کرد و همچنین به‌خاطر ایده‌هایش برای مقاله‌ای که داشت در زمینه جامعه کوبایی - آمریکایی در فلوریدای جنوبی آماده می‌کرد، تشکر نمود. آلوارز روز بعد با او ناهار خورد. شوهر او مامور کوبا در سازمان ملل در شهر نیویورک بود و به‌زودی آلوارز با رابطش در آنجا تماس گرفت (به‌شکل عجیبی، این روان‌شناس که آلوارز را استخدام کرده بود در کوبا به همراه شوهرش به جرم جاسوسی علیه رژیم محاکمه شدند و او به ۱۵ سال زندان و شوهرش به نصف این زمان محکوم شدند).

طبق اسناد دادگاه، آلوارز از طریق ملاقات‌های شخصی، پیغام‌های نوشته‌شده بر روی کاغذهای قابل حل، پیغام‌های کاغذی کدگذاری‌شده و ارتباطات رادیویی رمزگذاری‌شده از طریق رادیوی موج کوتاه، دستوراتی را از کوبا دریافت می‌کرد. آلوارز برخلاف آنا مونتس به اسناد طبقه‌بندی‌شده یا مقامات عالی‌رتبه فدرال دسترسی نداشت. او اطلاعات مختلفی از قبیل شماره تلفن یکی از تحلیل‌گران اف‌بی‌آی که دانشجویش بود و ارزیابی از مودستو مایدیکو^۲ دوست صمیمی‌اش و رئیس دانشگاه بین‌المللی فلوریدا را در اختیار اطلاعات کوبا قرار داد.

1. Florida International University

2. Modesto Maidique

اگرچه دادستان‌ها در دادگاه اعلام کردند که اسنادی که آلوارز آماده کرده بود تا به اطلاعات کوبا گزارش دهد، حاوی اطلاعات حساسی درباره مسائل مالی مایدیکو و قراردادهای کاری خصوصی او بود، اما مایدیکو به من گفت که آلوارز هیچ‌گونه اطلاعاتی درباره مسائل مادی او نداشته است.

او گفت آنچه آلوارز درباره او به اطلاعات کوبا گفته بود، ضرری نداشته و آنان همچنان دوست همدیگر هستند. مایدیکو که خودش را به‌عنوان اولین رئیس دانشگاه آمریکایی-کوبایی در تاریخ آمریکا توصیف می‌کند، گفت که «کل اطلاعاتی که او به آنها داده بود این بود که من آدم مغرور و خودمحوری هستم که درست نیست. کارلوس آلوارز یکی از بهترین آدم‌هایست که در تمام طول زندگی‌ام ملاقات کرده‌ام». رودریگوئز به من گفت که «آلوارز آدم خوش‌قلب و بی‌گناهی است که زمانی که یک فاحشه در خیابان‌های هاوانا از او تقاضای کمک کرد، او تلاش کرد تا به او مشاوره بدهد».

آلوارز با آنچه بعداً میزان بالایی از ایده‌آل‌گرایی و بی‌تجربگی خواند تصور می‌کرد که می‌تواند اطلاعات کوبا را به بازی بگیرد. اگر او حتی به میزان اندکی همکاری می‌کرد، می‌توانست به کوبا مسافرت کند و برنامه‌ها و کارگاه‌هایی را برگزار نماید، ارتباطات غیررسمی بین کوبایی‌ها و افراد آمریکایی-کوبایی برقرار کرده و رژیم کاسترو را تعدیل نماید. او نوشت که «در اواسط دهه هشتاد، من سرویس اطلاعاتی را به‌عنوان عامل بالقوه تغییر در این جزیره می‌دانستم. در ازای ارائه تحلیل و دیگر اطلاعات بی‌خطر به آنها در رابطه با جامعه کوبایی-آمریکایی در فلوریدای جنوبی، من انتظار داشتم تا به تصمیم‌گیران در این جزیره دسترسی پیدا کنم و آنها را درخصوص اهمیت برقراری کانالی برای گفتگوهای غیررسمی متقاعد سازم. معتقد بودم که می‌توانم اوضاع را کنترل نمایم.»

او نمی‌توانست روی اف‌بی‌آی حساب باز کند. پس از سال‌ها تحت‌نظربودن، دو مامور در سال ۲۰۰۵ در بیرون یک خواربارفروشی در میامی با او رودرو شدند. آنها به او گفتند که این مهم‌ترین روز زندگی او است و او را ترغیب کردند تا به‌همراه آنها به اتاقی در یک هتل برود که این ملاقات به بازجویی سه روزه‌ای منتهی شد. آنها به او اطمینان دادند که اگر به‌طور کامل همکاری نماید، مجازات نخواهد شد.

آلوارز اعتراف کرد. اما این مأمورها توقع اعترافات بیشتری داشتند. مأمور روزا شورک^۱ به آلوارز گفت که «از آنجایی که شما به حکومت کوبا کمک کردید، ما حالا از شما می‌خواهیم به آمریکا هم کمک کنید. منظورم را که می‌فهمی؟».

آلوارز برخلاف داژین پنگ استاد دانشگاه فلوریدا جنوبی که بعداً با درخواست دایانا مرکوریو برای جاسوسی از چین موافقت کرد، این مسئله را نپذیرفت.

او پاسخ داد که «من چیز دیگری می‌خواستم. من در زندگی به دنبال صلح بودم». او به اتهام عامل غیررسمی کوبا محاکمه و به پنج سال زندان محکوم شد.

اگرچه آلوارز اصلاً خسارتی به امنیت ملی آمریکا وارد نیاورد، اما لو رفتن او به اعتبار دانشگاه‌ها خدشه وارد کرد. که این مسئله باعث شد تا فلوریدا استفاده از بودجه‌های دولتی برای سفر آموزشی به کوبا را ممنوع اعلام کرده و شکاف بین تبعیدی‌های کوبایی در این ایالت را با دانشگاه بین‌المللی فلوریدا بیشتر کند.

سباستین آکروس^۲ مدیر موسسه تحقیقاتی کوبا^۳ به من گفت که «این پرونده بر همه ما در دانشگاه بین‌المللی فلوریدا تاثیر گذاشت. شک و تردیدهای زیادی در جامعه آمریکایی-کوبایی وجود داشت مبنی بر اینکه دانشگاه‌ها مملو از چپ‌گرایانی بودند که نمی‌شد به آنها اعتماد کرد. این پرونده بر دانشگاه باکلاسی مثل هاروارد نیز تاثیر گذاشت. آلوارز با استفاده از فنونی که هم در تحصیلات تکمیلی و هم در جاسوسی مرسوم بودند، بر روی پرفسور هربرت کلمان^۴ مدیر برنامه تحلیل مناقشات و قطعنامه‌های بین‌المللی^۵ در آمریکا و اسپانیا کار کرد. کلمان به‌خاطر می‌آورد که «بدیهی بود که او کارهای من را خوانده باشد، با اصول و مفاهیم آشنا باشد و مشتاق باشد از آنها برای کوبا استفاده نماید».

چرب‌زبانی کار خودش را کرد. در سال ۱۹۹۷، آلوارز عضو برنامه کلمان شد و کلمان در دانشگاه بین‌المللی فلوریدا سخنرانی کرد. در سال ۱۹۹۸، هر دو نفر و دونا هیکز^۶ معاون برنامه

1. Rosa Schureck

2. Sebastián Arcos

3. Cuban Research Institute

4. Herbert Kelman

5. Program on International Conflict Analysis and Resolution

6. Donna Hicks

هاروارد صحبت‌هایی با مقامات در هاوانا داشتند تا مجوز دور هم جمع کردن کوبایی‌ها و کوبایی-آمریکایی‌های جوان را در سال ۲۰۰۳ بگیرند. آلوارز چندین کارگاه از جمله یکی در دانشگاه هاروارد را برگزار کرد.

کلمان از آلوارز دفاع می‌کند. کلمان به من گفت که «من کاملاً مطمئن هستم که او نظام سیاسی کوبا را اصلاً جذاب نمی‌دید. او این مسئله را به یکی از وابسته‌های این کشور گفت. او ناراحت بود که کوبایی-آمریکایی‌های جوان با نفرت و دوری از کشورشان بزرگ می‌شوند». خورخه دومینگوئز به شکل متفاوتی واکنش نشان می‌داد. این اندیشمند سیاست آمریکای لاتین از سال ۱۱۹۵ تا ۲۰۰۶ مدیر مرکز امور بین‌الملل دانشگاه هاروارد بود، جایی که برنامه کلمان نیز در آنجا اجرا می‌شد. او به‌عنوان رئیس موسسه مطالعات کوبا از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴، با آلوارز دوست بود. دومینگوئز با شور و شوق از برنامه کلمان و آلوارز برای تقویت گفتگو بین کوبایی‌ها و کوبایی-آمریکایی‌ها حمایت می‌کرد.

دومینگوئز به من گفت که «زمانی که من دستگیر شدم، نمی‌خواستم باور کنم. او دوست من بود. من فکر می‌کردم که او را می‌شناسم. فکر می‌کردم که شاید دولت بوش یا اف‌بی‌آی بیش از حد متعصب بوده‌اند». زمانی که مشخص شد آلوارز برای اطلاعات کوبا کار می‌کرد، من احساس کردم که شخصاً فریب خورده‌ام. او فقط از افرادی مثل من جاسوسی نمی‌کرد؛ او حتی از خود من هم جاسوسی می‌کرد».

دومینگوئز اضافه می‌کند که «ابتکار هاروارد می‌توانست برای اطلاعات کوبا جالب باشد. نهایتش این بود که کارلوس آلوارز آن را به‌عنوان ابزاری برای نفوذ به جامعه کوبایی-آمریکایی به دولت کوبا فروخته باشد. تا آنجایی که من می‌دانم، کوبایی‌هایی که در این کارگاه‌ها شرکت کردند، عوامل اطلاعاتی بودند، و به این دلیل بود که آنها انتخاب شدند. وقتی به عقب برمی‌گردم، می‌بینم که آن اتفاق بدی بود».

پس از شکایت یک جراح ایالتی، آلوارز در سال ۲۰۰۸ دست از تدریس روان‌شناسی در فلوریدا کشید. موسسه روان‌شناسی آمریکا که او عضو آن بود، پرونده او را مورد بررسی قرار داد، اما هیچ‌گونه اقدام تنبیهی انجام نداد. رودریگوئز مثل مایدیگو دوست نزدیک آلوارز است و از این مسئله ناراحت نیست که دوستش از او خبرچینی کرده است.

رودریگوئز به من گفت که «پس از آنکه او آزاد شد، ما در میامی دور هم جمع شدیم. من گفتم، «من به چیزی که درباره من گفتی اهمیت نمی‌دهم. اهمیتی ندارد. من این را به حساب بی‌تجربگی تو می‌گذارم. تو می‌خواستی با کوبایی‌ها بازی کنی، می‌خواستی آنها باور کنند که تو حرف گوش کن هستی، در صورتی که نبودی».

به قول رودریگوئز، آلوارز معتقد است که اطلاعات کوبا او را به افبی‌آی لو داد. انتقاد او نسبت به پاسخ منفی رژیم کاسترو برای معتدل کردن جامعه و اینکه چطور اطلاعات کوبا به جامعه کوبایی-آمریکایی رخنه کرده بود، باعث شد که او فدا شود. او حالا که بازنشسته شده است، الهیات می‌خواند و همچنان به آشتی و نه آشتی کوبایی‌ها و کوبایی-آمریکایی‌ها علاقمند است. رودریگوئز گفت که «او دیگر کاری با کوبا ندارد. او احساس می‌کند که احمق بوده است». پس از آنکه ویولتا چامورو^۱ رئیس‌جمهور اوروگوئه که مورد حمایت کوبا بود، در سال ۱۹۹۰ دانیل اورتگا^۲ را شکست داد، آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا آنا مونتس را به آنجا اعزام کرد. او با چامورو درباره ارتش نیکاراگوئه که توسط کوبا آموزش دیده بود و حالا در اختیار رئیس‌جمهور جدید قرار داشت، جلسه‌ای گذاشت. فیدل کاسترو پس از ناراحتی از شکست هم‌پیمانش و حالا که می‌دید عامل وی به چشم و گوش برنده انتخابات تبدیل شده است، اندکی تسلی خاطر پیدا کرده بود.

یکی دیگر از کارمندان دولت آمریکا در نیکاراگوئه که چامورو با او آشنا شد نیز جاسوس کوبا بود. با شکست جبهه آزادی‌بخش ملی ساندینیستا، آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا^۳ به نیکاراگوئه برگشت. مشاور حقوقی محلی این آژانس کسی نبود جز مارتا ریتا ولاکوئز. او اداره حمل و نقل را در سال ۱۹۸۹ ترک کرده بود و به آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا رفته بود و مثل مونتس موقعیتی برای مطلع کردن کوبا از فعالیت‌های آمریکا و افراد این کشور در آمریکای لاتین بدست آورده بود. آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا که در پی نابودی فقر مطلق و ارتقای دموکراسی بود، با چامورو در زمینه تجارت و آموزش همکاری می‌کرد. او با مهربانی از ولاکوئز به‌عنوان «دوست پورتوریکویی من» یاد می‌کرد.

1. Violeta Chamorro

2. Daniel Ortega

3. Agency for International Development

ولاکوئز ساعت‌ها در دفتر آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا در نیکاراگوئه کار می‌کرد، کمک‌های مالی و قراردادهای آن را که به دقت توسط جمهوری خواهان کنگره بازرسی می‌شد را بررسی می‌کرد. آنها این دفتر را که بودجه توسعه‌ای به میزان بیش از ۷۰۰ میلیون دلار در اختیار داشت را به کمک مالی به موسساتی که با رهبران ساندینستیا در ارتباط بودند، متهم کردند و فشار آوردند تا چنین قراردادهایی را باطل کنند.

دنیل فیسک^۱ عضو پیشین مجلس عوام و کمیته روابط خارجی سنا به‌خاطر می‌آورد که «ما درگیری‌هایی با دفتر آژانس بین‌المللی توسعه در نیکاراگوئه داشتیم که به پایگاهی برای ساندینستا تبدیل شده بود».

زندگی روزانه در ماناگوا پایتخت نیکاراگوئه پرهرج و مرج بود. یکی از کارمندان پیشین این آژانس به من گفت که «مسکن پایین‌تر از استاندارد قرار داشت. زیرا ساندینیستی‌ها کشور را ویران کرده بودند. خانه ولاکوئز برای یک سال آب لوله‌کشی نداشت». پول ممکلت آن‌قدر بی‌ثبات بود که کارگراها حقوقشان را در تعطیلات آخر هفته هزینه می‌کردند زیرا می‌دانستند که روز دوشنبه پولشان ارزشی ندارد. «دو سال اول، ما بر روی ایجاد ثبات در اقتصاد کشور کار کردیم».

ولاکوئز دوست داشت تا با دیگر تبعیدی‌ها دوست شود. او موز سرخ‌شده که به شیوه پورتوریکویی له شده بود را به مهمانی‌های شام می‌برد و به ندرت مجالس رقصی که تفنگداران آمریکایی هر جمعه برگزار می‌کردند را از دست می‌داد. یک همکار گفت که «او بسیار خوش‌برخورد بود و طراوت پورتوریکویی و حس شوخ‌طبعی بالایی داشت. یکبار، ما برای شرکت در مراسمی در سفارت می‌رفتیم. او گفت که «من تقریباً گاف بزرگی دادم. من می‌خواستم لباس قرمز و مشکی بپوشم. به موقع به‌خاطر آوردم که این رنگ‌ها ویژه ساندینستیایی است».

سفارت آمریکا کارمندان را از برقراری رابطه با نیکاراگوئی‌ها برحذر می‌داشت. در عوض، ولاکوئز شروع به گذاشتن قرار ملاقات‌هایی با آندرز کوئل^۲ یک دیپلمات سوئدی کرد. نظرات سیاسی آنها تقریباً با هم سازگار بود؛ زیرا سوئد نیز طرفدار رژیم کاسترو بود.

1. Daniel Fisk

2. Anders Kviele

در سال ۱۹۷۵، اولاف پالمه^۱ نخست وزیر سوئد منتقد سرسخت جنگ ویتنام به اولین رئیس کشوری تبدیل شد که از زمان انقلاب از کوبا بازدید می‌کرد و نیروهای آزادی‌بخش کاسترو را تحسین کرد.

ولاکوئز و کوپل در مارس ۱۹۹۶ در کلیسایی در پورتوریکو با هم ازدواج کردند. در حدود دویست مهمان از جمله پدر همکار روبرتو آزیروپونته^۲ در میهمانی که در هتل هیلتون کاریب^۳ برگزار شد، شرکت کردند. آپونته توره به من گفت که «مهمانی عروسی ولخرجانه نبود، اما بسیار خوب برگزار شد. خانواده‌هایی از سوئد شرکت کرده بودند و بقیه افرادی از سن‌خوان بودند».

ولاکوئز به‌عنوان مهمان در یکی از کلاس‌های آپونته تورو در پورتوریکو سخنرانی کرده بود و او را تشویق کرده بود تا پیش پدرش در دانشکده حقوق برود. اما او این پیشنهاد را رد کرد. احتمالاً به این خاطر که او داشت در آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا رشد می‌کرد. پس از ترک نیکاراگوئه در سال ۱۹۹۴، او مامور اصلی حقوقی آژانس در خاورمیانه و آسیا شد و بر دو وکیل در واشنگتن و هفت نفر دیگر در خارج نظارت می‌کرد. او در پرونده‌های مرتبط با فرآیند سازش خاورمیانه و اشاعه‌ی هسته‌ای در آسیا مشاوره حقوقی می‌داد. از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰، او به همراه شوهرش در سوئد در مرخصی بود، اما مشاور حقوقی دائم آژانس در مسکو محسوب می‌شد. در سال ۲۰۰۰، او به آمریکای لاتین بازگشت، این بار به‌عنوان مدیر دفتر منطقه‌ای تحلیل تجاری و اقتصادی که رئیس تیمی متشکل از نه نفر در زمینه مسائل مرتبط با اقتصاد و توسعه بود به گواتمالا رفت. کیفرخواستش چندین تماس را در زمان کارش در آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا با اطلاعات کوبا را مطرح می‌کند. در سال ۱۹۹۶، این سرویس نرم‌افزار رمزکننده‌ای در اختیار او قرار داد. در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۷، او هویت جاسوس‌های آمریکایی را افشاء کرد. پس از آنکه ولاکوئز، پسرش اینگمار^۴ را در ژانویه ۱۹۹۷ به‌دنیا آورد، اطلاعات کوبا این خبر خوشحال‌کننده را به مونتنس داد.

1. Olof Palme
2. Roberto Aponte Toro
3. Caribe Hilton
4. Ingmar

اینگمار نگاهی شبیه به پدرش نوردیک داشت. یک همکار پیشین در آژانس به من گفت که «زمانی که ولاکوئز او را برای گردش با کالسکه بیرون می‌برد، مردم فکر می‌کردند که او ندیمه بچه است. او این موضوع را خنده‌دار می‌دانست».

در آگوست ۱۹۹۹، ولاکوئز دختری به نام اینگرید^۱ به دنیا آورد. او با انتخاب نام‌های سوئدی برای فرزندانش امید داشت تا آنان را در صورتی که به‌عنوان جاسوس لو بروند، از توجهات و مناقشات دور نگه دارد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به جاسوسی روسیه از دانشگاه‌های آمریکا خاتمه نداد. از زمانی که ولادیمیر پوتین افسر پیشین کاگب برای اولین بار در سال ۲۰۰۰، رئیس‌جمهور این کشور شد، روسیه‌ای که به کوبا آموزش داده بود تا بر روی دانشگاه‌ها متمرکز شود، جاسوسی خود را در آمریکا خصوصاً در محیط‌های دانشگاهی شدت بخشید و اعتقاد بر این است که همچنان اطلاعاتی را با ماهواره قبلی خود منتقل می‌کند.

ون کلیو در شهادتش در سال ۲۰۱۲ گفت که «حضور اطلاعاتی روسیه در آمریکا در بالاترین سطح نسبت به دوران جنگ سرد قرار دارد. اگرچه روابط اطلاعاتی مسکو با کوبا ممکن است که کمتر شده باشد، اما بهتر است که تصور کنیم این روابط از بین نرفته است».

از سال ۲۰۰۰، سالیانه در حدود پنج‌هزار دانشجوی روسی به دانشگاه‌های آمریکا وارد شده‌اند. این تعداد شامل مهاجرین غیرقانونی و جاسوس‌های بدون محافظت دیپلماتیک نمی‌شود که روسیه به سراسر آمریکا از جمله دانشگاه‌ها می‌فرستد. مثل یک زوج کاگب که خود را به‌عنوان مشاورین سفر معرفی کردند، مهاجرین غیرقانونی اسامی و ملیت‌های جعلی اتخاذ می‌کنند. آنها به نسبت عوامل دارای پوشش دیپلماتیک حاضر در سفارت و کنسولگری روسیه از دو مزیت ویژه برخوردارند. این افراد نیز محیط‌های دانشگاهی را برای یافتن دانشجویان و استادان زودباور^۲ می‌گردند. نخست، از آنجایی که این افراد زیرزمینی هستند، از جانب افبی‌ای عموماً کمتر تحت نظر هستند. دوم، اگر آنها شناسایی نشوند، می‌توانند در آمریکا بمانند، حتی اگر روابط دیپلماتیک با روسیه دچار مشکل شود و کارکنان سفارت اخراج شوند.

1. Ingrid

2. gullible

اتکای اطلاعات روسیه به مهاجرین غیرقانونی که سال‌ها یا دهه‌ها طول می‌کشد تا نتیجه دهند یا حتی به فرد بومی آن کشور تبدیل شوند و وفاداری خود به سرزمین مادری خود را کنار بگذارند، نشان‌دهنده صبر و حوصله افسانه‌ای این سرویس می‌باشد.

نایجل وست^۱ مورخ اطلاعاتی به من گفت که «این همیشه یک ویژگی عملیات‌های اطلاعاتی روسیه بوده است که آنها برای مدت طولانی کار می‌کنند و برای تولید نتایج به‌صورت فوری تحت فشار نیستند».

آنها معتقدند که سرمایه‌گذاری کوچک در حال حاضر و در سطح وسیع می‌تواند مزیت‌های زیاد بعدی در پی داشته باشد. وزارت امنیت کشور^۲ چین همین راهبرد را که گاهی اوقات به «رویکرد تسلیحاتی»^۳ معروف است، اتخاذ کرده است. در مقابل، آژانس‌های غربی مثل یک تک‌تیرانداز بر اهدافی که دسترسی‌های مسلمی داشته و تحت فشار برای ارائه نتایج آنی هستند، متمرکز می‌شوند.

افبی‌ای پس از یک دهه تحقیق ده مهاجر غیرقانونی روس را در سال ۲۰۱۰ دستگیر کرد. آنچه عمدتاً در جنجال‌های رسانه‌ای درخصوص آنا چپمن^۴ همان به اصطلاح جاسوسی شهوت‌برانگیز نادیده گرفته می‌شود این است که روسیه هفت نفر از نه نفر دیگر را در دانشگاه‌هایی از قبیل هاروارد، کلمبیا، نیواسکول^۵ و دانشگاه واشنگتن قرار داده بود.

یک عامل به نام میخائیل سمنکو^۶ که مدرک کارشناسی‌ارشد خود را از دانشگاه ستون هال^۷ دریافت کرد به زبان ماندارین^۸ صحبت می‌کرد و در موسسه فناوری هاربین^۹ در چین درس خوانده بود، که این مسئله نشان‌دهنده هماهنگی بین اطلاعات چین و روسیه است.

-
1. Nigel West
 2. Ministry of State Security
 3. scattergun' approach
 4. Anna Chapman
 5. The New School
 6. Mikhail Semenko
 7. Seton Hall University
 8. Mandarin
 9. Harbin Institute of Technology

سینتیا مورفی^۱ که در یک شرکت خدمات حسابداری و مالیاتی در منهتن کار می‌کرد، مدرک لیسانس خود را در سال ۲۰۰۰ از مدرسه بازرگانی استرن^۲ دانشگاه نیویورک و مدرک کارشناسی‌ارشد خود را در سال ۲۰۱۰ از دانشکده بازرگانی کلمبیا گرفته بود. نام واقعی او لیدیا گوریوا^۳ و وظایفش از جانب اطلاعات روسیه با تکالیف دانشگاهی‌اش در کلمبیا کاملاً متفاوت بود. دستورات مسکو درخصوص تقویت ارتباطات به‌صورت روزانه با هم‌کلاسی‌ها و اساتیدی بود که می‌توانستند در زمینه جستجو برای یافتن کار کمک کنند و دسترسی به اطلاعات سری داشتند و ارائه گزارشاتی درباره اطلاعات مشروح شخصی و ویژگی‌های شخصیتی آنها و همچنین نتیجه‌گیری‌هایی درباره امکان استخدام آنها توسط سرویس اطلاعاتی بود.

به او دستور داده شده بود تا اطلاعاتی درباره هم‌کلاسی‌هایی که برای کار در سازمان سیا اقدام کرده یا قبلاً در آنجا کار می‌کردند را جمع‌آوری کند. او از طریق رادیوگرام‌ها یا رایانامه‌هایی که توسط نرم‌افزار خاصی مخفی نگه داشته می‌شد، اسامی افرادی مستعد برای استخدام در کلمبیا را به مرکز مسکو ارسال می‌کرد و این مرکز اطلاعات این افراد را با پایگاه اطلاعاتی عوامل سرویس‌های اطلاعاتی دیگر کشورها بازبینی می‌کرد تا مشخص کند که آیا آنها «پاک» هستند یا خیر. او اطلاعات مفیدی درباره آینده بازار جهانی طلا جمع‌آوری می‌کرد که روابط او این اطلاعات را در اختیار وزراء مالی و توسعه اقتصادی قرار می‌دادند. او همچنین بر روی آلن پاتریکوف^۴ کسی که کمک‌های مردمی برای رقابت انتخاباتی هیلاری کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ جمع‌آوری می‌کرد، سرمایه‌گذاری کرد. پاتریکوف گفت که او با گوریوا به‌صورت شخصی و از طریق تلفن نه‌تنها درباره مسائل مالی شخصی بلکه سیاست و مسائل جهانی حرف زده بود. او و همسرش که او هم یک جاسوس بود در سال ۲۰۰۹ از مسکو درخواست کردند تا به آنها اجازه دهد خانه‌ای در مونت‌کلیر^۵ نیوجرسی خریداری کنند.

-
1. Cynthia Murphy
 2. Stern School of Business
 3. Lydia Guryeva
 4. Alan Patricof
 5. Montclair

مدیر اطلاعات خارجی روسیه شخصاً این درخواست را رد کرد. مرکز مسکو گفت که ما هزینه خانه‌ای که به اسم شما هست را می‌دهیم. این مرکز به آنها گفت که «شما برای یک مسافرت کاری بلندمدت به آمریکا فرستاده شده‌اید. آموزش، حساب‌های مالی، ماشین، خانه و هر چیز دیگر شما همگی باید یک هدف را دنبال کنند و آن جستجو و برقراری ارتباط با حلقه‌های سیاست‌گزاری در آمریکا است».

یک مهاجر غیرقانونی دیگر به نام میخائیل آنتونیوویچ واسنکوف^۱ با نام خوان لازورا^۲ در سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹ درسی را در کالج باروچ^۳ در زمینه آمریکای لاتین تدریس می‌کرد. او از سیاست خارجی آمریکا آن‌قدر با جدیت انتقاد می‌کرد که در انتهای سال تحصیلی اخراج شد.

این مهاجرین غیرقانونی ظاهراً باعث جذب تعداد اندکی آمریکایی شدند. سیاست مقابله پوتین با آمریکا نتوانسته است به همان شیوه‌ای که فیدل کاسترو توانست رویای افراد دانشگاهی آمریکایی را به‌سوی خود معطوف کند و سرمایه‌داری دولتی او جذابیتی که کمونیسم مدت‌ها برای گروه پنج نفره کمبریجی داشت، ندارد. مارک گالوتی^۴ کارشناس و استاد روس در زمینه امور جهانی در دانشگاه نیویورک می‌گوید که «کسی برای روس‌ها جاسوسی نمی‌کند زیرا آنها پیام ایدئولوژیک دارند».

این مهاجرین غیرقانونی به‌خاطر اقداماتشان به‌عنوان عوامل غیرقانونی روسیه در خاک آمریکا مجرم شناخته شده و به مسکو برگردانده شدند. زمانی که از طریق تلفن با گوریوا در روسیه تماس گرفتیم که در ونشکونوم بانک^۵ (موسسه حامی توسعه اقتصادی) مشغول بکار بود، وانمود کرد که شماره را اشتباه گرفته‌ایم و تلفن را قطع کرد.

سه سال بعد پس از آنکه اف‌بی‌آی حلقه مهاجرین غیرقانونی را نابود کرد، این آژانس دو جاسوس روس را با نام‌های ایگور اسپوریشف^۶ و ویکتور پوبودنی^۷ که تحت پوشش دیپلماتیک

1. Mikhail Anatolyevich Vasenkov
2. Juan Lazaro
3. Baruch College
4. Mark Galeotti
5. Vnesheconombank
6. Igor Sporyshev
7. Victor Pobodnyy

فعالیت می‌کردند دستگیر کرد. این افراد تلاش می‌کردند تا زنان جوانی که ارتباطاتی با دانشگاه نیویورک داشتند را جذب نمایند.

هر دو نفر در جاسوسی اقتصادی تخصص داشته و قصد داشتند تا درباره ابتکارهای انرژی آمریکا و همچنین تحریم‌های این کشور علیه روسیه اطلاعاتی به‌دست آورند. درحالی‌که اسپوریشف توانست پاسخ مثبتی از یک خانم دریافت کند، او به پوبودنی^۱ در آوریل سال ۲۰۱۳ گفت که زن دیگر پاسخ چندان مثبتی نداد. «من ایده‌های زیادی درباره چنین دخترانی داشتم، اما این ایده‌ها قابل انجام نبودند؛ زیرا آنها به شما اجازه نمی‌دهند که خیلی به آنها نزدیک شوید و برای آنکه نزدیک شوید، یا باید با آنها ازدواج نمایید و یا از دیگر اهرم‌ها برای آنکه دستورات من را اجرا کنند، استفاده کنید. پس زمانی که درباره دخترها حرف می‌زنید، طبق تجربه من، بعید به‌نظر می‌رسد که چیز انجام‌شدنی رخ دهد».

آنا مونتس انتظار داشت تا سال ۲۰۰۱ با بورسیه عالی شورای اطلاعات ملی در لانگلی^۲ باشد و در نتیجه به اسناد دارای طبقه‌بندی بیشتری دسترسی داشته باشد. اما این کار به بهانه‌ای به تعویق افتاد.

توانایی عجیب و غریب کوبا در پیش‌بینی مانورهای اطلاعاتی و نظامی ایالات متحده در آمریکای لاتین به‌همراه شک و تردیدهایی که درخصوص وفاداری مونتس توسط تحلیل‌گران ضداطلاعات آژانس امنیت دفاعی مطرح شده بود، باعث شد تا جستجوها توسط آژانس امنیت دفاعی و اف‌بی‌آی برای یافتن این جاسوس آغاز شود. اطلاعاتی از جانب یک مقام ارشد در سرویس‌های اطلاعاتی کوبا نیز به مونتس اشاره می‌کرد. ده روز بعد از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱، در بحبوحه نگرانی‌هایی درباره اینکه او ممکن است برنامه‌های آمریکا برای حمله به افغانستان را به رابط‌های کوبایی‌اش منتقل نماید، مونتس دستگیر شد.

سیمونز به من گفت که «مقامات آمریکایی در ابتدا به‌دنبال مجازات مرگ به‌خاطر خیانت برای مونتس بودند، اما وزرات دادگستری سطح مدارک را آن‌قدر بالا گرفت که هرگز نمی‌شد به آنها دست یافت». مونتس که احتمالاً با محکومیت حبس ابد مواجه می‌شد، در دادگاه فدرال در

1. Pobodnyy

2. Langley

واشنگتن محکوم شد و موافقت کرد تا به جای ۲۵ سال زندانی شدن، با افبی‌آی همکاری کند. در زمان محکومیت، او بیانیه بدون احساس پشیمانی در لباس سفید و سیاه زندانش را خواند. او گفت که «عالی‌جناب، من کاری را کردم که باعث شد اینجا در مقابل شما باشم. زیرا من به‌جای تبعیت از قانون از وجدانم پیروی کردم. من معتقدم که سیاست دولت ما در قبال کوبا خشن و ناعادلانه است و من به لحاظ وجدانی احساس تعهد کردم تا به این جزیره در دفاع از خودش در برابر تلاش‌های ما برای اعمال ارزش‌های نظام سیاسی خود بر آن دفاع نمایم. من کاری را کردم که فکر می‌کردم برای مقابله با بی‌عدالتی شدید درست است. بیشترین انگیزه من این است که روابط دوستانه‌ای بین آمریکا و کوبا به‌وجود آید. امیدوارم که پرونده من به‌گونه‌ای دولت ما را تشویق نماید تا دشمنی خود را در قبال کوبا کنار گذاشته و در فضایی مملو از تحمل، احترام متقابل و تفاهم با هاوانا تعامل داشته باشیم». گلیجسس بیانیه دانشجوی سابق خودش را تحسین کرد و آن را موقر و بسیار تاثیرگذار خواند. امیلیا مونتس در این موضوع قلبش شکسته بود و این‌طور هم باقی ماند. او به من گفت که «من دیگر به آرمان‌ها اعتقادی ندارم. او بهترین سال‌های زندگی‌اش را تلف کرد».

افبی‌آی هنوز درباره مونتس کنجکاو است. حدود سال ۲۰۱۳، دو عامل برای یک ساعت با گلیجسس در دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌الملل مصاحبه کردند. او به آنها گفت که چگونه مونتس در حالی که بررسی می‌کرد که آیا کاسترو می‌توانست به او اطمینان کند یا خیر؟ به‌دنبال اطلاعات محرمانه او درباره ارتش کوبا بوده است. آنها توضیح ندادند که چرا به مونتس که تا آن زمان نیمی از دوران محکومیتش را پشت سر گذاشته بود علاقمند بودند. گلیجسس گفت که «آنها گفتند که درحال بررسی موضوعی درباره پرونده او می‌باشند».

دستگیری مونتس هشداری به کندال میرز مدیر بانفوذ و اشراف‌زاده دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌الملل و ستایش‌کننده کاسترو و تحلیل‌گر وزارت امور خارجه داد. او و گوندولین^۱ بیشترین احتیاط را می‌کردند و تنها با رابط‌های کوبایی خود در خارج از آمریکا ملاقات می‌کردند. سپس، در آوریل سال ۲۰۰۹، در هفتاد و دومین سالگرد تولد کندال میرز، یک عامل افبی‌آی که تظاهر می‌کرد مامور اطلاعاتی کوبا است در جلوی ساختمان دانشکده سر صحبت را

1. Gwendolyn

با این استاد باز کرد و به او یک سیگار کوبایی داد و سلام روسایش در هاوانا را به او رساند. این برخورد باعث شد که بعد از آن چند ملاقات دیگر نیز در سالن‌های هتل و در ظاهر برای کسب اطلاع از دیدگاه‌های سیاسی این استاد انجام شود. در این ملاقات‌ها میرز و همسرش فریب داده شدند و درباره جاسوسی خود اعتراف کردند. میرز به آن مامور گفت که «من آنا مونتس را خیلی تحسین می‌کنم. او یک قهرمان است. اما او شانس‌های زیادی را خراب کرد». او افزود که من و مونتس مقداری از یک نوع اطلاعات را در اختیار اطلاعات کوبا قرار دادیم. «ما دوباره کاری کردیم. زیرا من همان مطلب که او داده بود را خواندم».

پس از آنکه میرز در ژوئن سال ۲۰۰۹ دستگیر شد، کاسترو گفت که «در این دنیا باید به آنها احترام گذاشت». در عوض، در جولای ۲۰۱۰، کندال میرز به حبس ابد محکوم شد؛ گوندولین به هشتاد ماه یا تقریباً هفت سال زندانی محکوم شد. میرز در دادگاه گفت که «هدف اصلی ما این بود که به مردم کوبا کمک کنیم تا از انقلاب خود دفاع کنند».

با زندانی شدن مونتس و میرز، تنها یکی از سه عضو دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌الملل که برای کوبا جاسوسی کرده بود به نام ولاکوئز هنوز آزاد بود.

دون میگوئل که دچار بیماری آلزایمر شده بود در دسامبر ۲۰۰۶ درگذشت. او در زادگاهش در موکا^۱ به خاک سپرده شد. عزاداران در مراسم خاکسپاری، بی‌فایده به دنبال دختر عزیزش می‌گشتند. خواهر و برادرها و مادر ولاکوئز حتی اگر می‌دانستند که اگر پای او به خاک آمریکا برسد، دستگیر می‌شود، این مسئله را بروز نمی‌دادند. آپونته تورو که در مراسم خاکسپاری سخنرانی کرد به‌خاطر می‌آورد، «خانواده‌اش گفت که نتوانسته‌اند او را پیدا کنند. اوضاع عجیبی بود. هیچ‌کس دلیل آن را نمی‌دانست. من فکر می‌کردم اختلافی بین اعضای خانواده وجود دارد. اما این‌طور نبود». به گفته یکی دیگر از همکاران در دانشکده حقوق، دون میگوئل نسبت به مشکلات دخترش آگاهی داشت. پروفیسور لوئیس مونیز آرگوئلس^۲ به من گفت که «به من گفته شد، زمانی که او می‌خواست دختر خود را ببیند، دون میگوئل باید آمریکا را ترک می‌کرد زیرا دخترش نمی‌توانست به آنجا بیاید».

1. Moca

2. Luis Muñiz Argüelles

با مرگ دون میگوئل، ولاکوئز نه تنها پدر بلکه حامی شکل‌دهنده دیدگاه‌هایش و فداکاری‌هایی که او انجام داده بود را از دست داد. هی‌مائستر^۱ گفت که «او به ولاکوئز افتخار می‌کرد، او احتمالاً این مسئله را علناً مطرح نکرده بود».

بزرگ‌ترین پیروزی ولاکوئز در جاسوسی یعنی استخدام مونتس باعث سقوط وی شد. در زمان بازجویی از مونتس، او ولاکوئز را به‌عنوان عامل کوبا لو داد. اما آمریکا ولاکوئز را دستگیر نکرد. او که از گزارشات روزنامه‌ها درباره چیزهایی که دوست و هم‌کلاسی قدیمی‌اش گفته بود آگاه شده بود از آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا استفاده کرد و از گواتمالا به استکهلم فرار کرد. در سوئد استرداد افراد به‌خاطر جرائم سیاسی ممنوع است. این دسته‌بندی طبق قانون قبلی سوئد، جاسوسی را نیز شامل می‌شد. ولاکوئز با کمک همسرش در فوریه سال ۲۰۰۳ در حالی که همچنان یک شهروندی آمریکایی بود، شهروند سوئد نیز شد.

سیمونز گفت که «اف‌بی‌آی اشتباه کرده بود. آنها ابتدا مونتس را دستگیر کرده بودند، و او ولاکوئز را لو داده بود. اف‌بی‌آی برای سه تا چهار هفته با مونتس حرف زد. سپس برای سه ماه از او بازجویی کرد. اف‌بی‌آی می‌دانست که ولاکوئز برای سه ماهی که برای وزارت امور خارجه کار می‌کرد به دنبال آدم‌های مناسب می‌گشت. آنها می‌توانستند هر زمانی که می‌خواستند او را بگیرند. بعد، او به استکهلم گریخت». کیفرخواست سال ۲۰۰۴ درباره خیانت و ارتکاب به جاسوسی برای آنکه ولاکوئز را هوشیار نکند مخفی نگه داشته شد، اما او دیگر دور از دسترس دولت آمریکا بود. وزارت دادگستری در زمان دادگاه در سال ۲۰۱۱ گفت که او بی‌شک آگاه بوده است که مونتس در آمریکا اعتراف نموده و این مسئله را فاش ساخته که ولاکوئز او را استخدام نموده است. ولاکوئز که با گذرنامه سوئدی به مسافرت می‌رفت و از امتیازهای همسر دیپلماتش استفاده می‌کرد، کوپل را در انتصاب‌های جدیدش در اروپا یعنی سمت‌هایش در وین برای شرکت در همایش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در سال ۲۰۰۴ و لیسبون همراهی کرد. مثل سوئد، معاهدات استرداد افراد که اتریش و پرتغال با آمریکا دارند نیز تخلفات سیاسی را شامل نمی‌شوند. ولاکوئز که تمایلی برای بازگشت به آمریکا و محاکمه‌شدن نداشت و از گذشته مخفی خود نگران بود، گذشته‌ای که هر زمانی می‌توانست فاش شود و رسوایی به‌بار آورد، دلیل

1. Hey- Maestre

قانع‌کننده‌ای داشت تا از انظار عمومی دور باشد، اما دوست داشت و بی‌طاقتی می‌کرد که مادرش را که زمین‌گیر شده بود ببیند. در عوض، او که همیشه علاقه‌ای به بهبود جامعه داشت شغل دومی را به‌عنوان معلم آغاز کرد. او در یک موسسه آموزشی برای افراد بزرگسال در سال ۲۰۰۵-۲۰۰۶ به زبان انگلیسی تدریس می‌کرد. سپس در پرتغال در یک مدرسه بین‌المللی تدریس کرد و به مهندسان شرکت گلوبال الاینس^۱ و اعضای هیئت رئیسه کمیسیون که بر بازار بورس نظارت می‌کرد، زبان انگلیسی تجارت درس می‌داد. جالب بود که او حتی برای هم‌پیمان نزدیک آمریکا یعنی بریتانیا کار می‌کرد. در سال ۲۰۰۹ زبان انگلیسی را به بخش فرهنگی بین‌المللی این کشور یعنی شورای فرهنگی بریتانیا^۲ درس می‌داد. او که به‌دنبال دوستان جدیدی می‌گشت تا جایگزین دوستان قدیمی خود در آمریکا کند که دیگر نمی‌توانست آنها را ببیند، به یک گروه اجتماعی با نام زنان بین‌المللی^۳ در پرتغال ملحق شد.

صبر وزارت دادگستری آمریکا تمام شد و پیشنهاد کرد تا درباره قراردادی مذاکره نماید و هشدار داد که در غیراین‌صورت کیفرخواست او را علنی خواهد کرد. در ظاهر، ولاکوئز این پیشنهاد را رد کرد زیرا دولت تهدید خود را عملی کرد و باعث تعجب هم‌کلاسی‌ها و همکاران پیشین او در آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا شد. یکی به من گفت که «نمی‌توانم بگویم که چند بار ما دور هم جمع شدیم و درباره جاسوسی ولاکوئز برای کوبا حرف زدیم. هیچ‌کدام از ما از این ماجرا خبر نداشتیم». دوستان در آمریکا نمی‌توانستند با او تماس بگیرند؛ در دفتر راهنمای فارغ‌التحصیلان دانشگاه پرینستون نشانی از او ثبت نشده بود.

برادرش جورج ولاکوئز که وکیل بود و در پورتوریکو که شرکت قدیمی دون میگوئل را اداره می‌کرد و دانشجویان را برای آزمون وکالت آماده می‌کرد، نماینده او بود. او هم مثل خواهرش از سه دانشگاه برجسته آمریکایی مدرک خود را گرفته بود: استنفورد (مدرک لیسانس)، مورثوسترن (کارشناسی ارشد رشته تاریخ آمریکا) و کرنل (حقوق).

1. Global Alliance
2. British Council
3. International Women

او به من گفت که او درباره پرونده او حرفی نمی‌زند و به تمامی اعضای خانواده دستور داده است تا همین کار را انجام دهند «زیرا هرچه که آنها بگویند، می‌تواند باعث پرسیدن سؤالاتی از جانب اف‌بی‌آی شود».

پس از اتمام پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد او و صحبت با دوستان پدرش، هم‌کلاسی‌ها و اساتیدش در دانشگاه پرینستون و همکارانش در آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا و توریدپلانز، من (نویسنده کتاب) احساس نزدیکی خاصی با مارتا ریتا ولاکوئز کردم. ما تقریباً هم‌سن بودیم و در یک زمان در دانشگاه‌های لیگ آیوی شرکت کردیم؛ من علیه سرمایه‌گذاری‌های هاروارد در آفریقای جنوبی اعتراض کرده بودم، اما نه به آن شدتی که او علیه پرینستون اعتراض کرده بود. با اشاره به این مسئله که ما اندکی با هم اشتراکاتی داریم، «رایانامه‌ای برای او فرستادم و تقاضای مصاحبه‌ای را کردم. هیچ پاسخی نیامد».

آرزوهایی که برای روابط بهتر آمریکا - کوبا که برای نیم‌قرن سرکوب شده بودند سرانجام به واقعیت مبدل شدند. رئیس‌جمهور باراک اوباما محدودیت‌ها را در زمینه تجارت، توریزم و مبادلات مالی کاهش داد و در سال ۲۰۱۶ اولین رئیس‌جمهور شد که از زمان به قدرت رسیدن برادران کاسترو در سال ۱۹۵۹، از این کشور بازدید می‌کرد.

سفارت آمریکا در هاوانا در سال ۲۰۱۵ بازگشایی شد و برنامه‌هایی نیز برای کنسولگری کوبا در تامپا در دست اجرا بود. فیدل کاسترو قهرمان مونتس، میرز و ولاکوئز و دشمن قدیمی آمریکا در نوامبر سال ۲۰۱۶ درگذشت. در ژوئن سال ۲۰۱۶ گزارش شد که دولت اوباما در حال بررسی تبادل مونتس با آساتا شکور^۱ عضو پیشین و فراری حزب پلنگ سیاه^۲ بود. کوبا پس از آن‌که او در سال ۱۹۷۹ از زندانی در نیوجرسی فرار کرد، جایی که درحال گذراندن حکم حبس ابد به‌خاطر قتل یک سرباز ایالتی در سال ۱۹۷۳ بود، به او پناهندگی داد. دیوین نونز^۳ از نمایندگان کنگره کالیفرنیا که ریاست کمیته اطلاعات مجلس عوام را برعهده دارد ایده آزادی مونتس را محکوم کرد و آن را مضحک خواند و گفت که «خسارتی که خیانت مونتس وارد کرده است را به سختی می‌توان بیان کرد».

1. Assata Shakur
2. Black Panther Party
3. Devin Nunes

آموزش عالی آمریکا مثل شرکت‌های این کشور مترصد هستند تا بر روی دوستی مجدد دو کشور سرمایه‌گذاری کنند. تبادلات آکادمیک با دانشگاه‌های کوبا در حال افزایش هستند. مطالعاتی در سال ۲۰۱۳ که توسط مشاور دانشگاه فلوریدا جایی که کارلوس آلواریز عامل کوبا از سال ۱۹۷۴ تا زمان دستگیری‌اش در سال ۲۰۰۶ مشغول تدریس بود، تاکید کرد تا دانشگاهی در کوبا تاسیس شود. در سال ۲۰۱۵، سرویس آزمون آموزشی^۱ مستقر در نیوجرسی آزمون تافل که کالج‌های آمریکایی برای ارزیابی متقاضیان بین‌المللی از آن استفاده می‌کنند را برای اولین بار در کوبا برگزار کرد. به علت فقر کوبا، بیشتر دانشجویان نیازمند بورسیه‌های تحصیلی هستند، اما برای بسیاری از دانشگاه‌های آمریکایی، هرگونه نشانه‌ای از ارتباط با کوبا می‌تواند هزینه‌های بیشتر را توجیه نماید.

هرچند بعید است که کاهش دشمنی‌ها باعث کاهش جاسوسی دانشگاهی یا آسیب‌هایی که به دنبال دارد شود؛ برعکس، اگر تاثیر جهانی‌سازی در جاهای دیگر می‌تواند نوعی راهنما باشد، اما افزایش رفت و آمد آموزشی بین آمریکا و کوبا می‌تواند باعث افزایش جاسوسی از جانب دو طرف شود. کوبا احتمالاً بر دانشجویان و اساتیدی که در این کشور بزرگ شده‌اند و مریدان آمریکایی مثل مونتس، میرز و ولاکوئز برای جمع‌آوری اطلاعات در آمریکا متکی خواهد بود. به علاوه، اسناد رپوده‌شده یا صحبت‌های محرمانه‌ای که این عوامل می‌شنوند ممکن است در کوبا نیز پخش شود.

حتی اگر کوبا رابطه خود را با آمریکا دوستانه‌تر کند، با کشورهایی تبادل اطلاعاتی دارد که آنها این گونه نیستند. سیمونز به من گفت که «فروش و مبادله اسرار آمریکا یکی از منابع اصلی درآمدی است که رژیم کوبا را زنده نگه داشته است».

او گفت که برخی از بسته‌های پستی که به کوبا ارسال می‌شوند در نهایت سر از پکن و مسکو در می‌آوردند. ون کلیو در شهادتش گفت که «مونتس برنامه‌های وسیع‌تری را به خطر انداخت، اطلاعات بسیار حساسی که ارزشی برای کوبا نداشتند، اما برای بسیاری دیگر از دشمنان ارزشمند بودند. همیشه بازاری برای اسرار به‌سرقت برده‌شده آمریکایی وجود دارد. خسارت واردشده به آمریکا ناشی از سرقت اطلاعات حساس امنیت ملی توسط کوبا تنها منحصر

1. Educational Testing Service

به تهدید امنیت ملی توسط این کشور نیست، بلکه به‌خاطر ارزش این اطلاعات، دشمنان به‌صورت بالقوه خطرناک‌تر نیز به آنها علاقمند هستند».

میدان مرکزی اسپانگا^۱ در حومه استکهلم نشان‌دهنده تنوع در سوئد مدرن است، جایی که ۱۷ درصد از جمعیت آن را افرادی که در خارج متولد شده‌اند، تشکیل می‌دهد. یک رستوران تایلندی برگه‌هایی به زبان عربی دارد که نظام مراقبت بهداشتی در سوئد را توضیح می‌دهد. زن محجبه‌ای در ورودی ایستگاه قطار توت‌فرنگی می‌فروشد.

کلیوز در بخش مجلل اسپانگا در حدود چهارصد مایلی از میدان، در خانه زرد رنگ دو طبقه‌ای با پشت‌بامی سفالی، زیرزمین و دو بالکن در سمت جنوب زندگی می‌کند. آنها این خانه را در سال ۲۰۱۳ به قیمت ۵۰۰ هزار دلار خریداری کردند و درست چند ماه پس از آنکه کیفرخواست و لاکوئز علنی شد از خانه مجلل‌تر خود در استکهلم به اینجا نقل مکان کردند. خانه شش اتاقه آنها در اسپانگا مثل خانه دوره بچگی‌اش در پورتو ریکو، اطرافش فضای سبزی از جمله باغی با درختان کاج و قان^۲ و درخت سیبی با لانه‌ای برای پرندگان در بالای آن بود. یک ماشین ولوی مدل ۲۰۱۰ در پارکینگ و ایوان آجری با یک مجسمه مذهبی هشت اینچی وجود داشت که احتمالاً پیشینه و آموزش کاتولیک و لاکوئز را نشان می‌داد.

یک روز در ژوئن ۲۰۱۶، خبرنگاری مستقر در استکهلم که داشت درباره این فصل به من کمک می‌کرد برای آنکه نگاه دقیق‌تری بیندازد به این مجسمه نزدیک‌تر شد. از داخل خانه، ضربه‌ای به شیشه زده شد و به او هشدار داده شد که جلوتر نیاید. در پاسخ به تماس تلفنی که در ادامه گرفته شد، صدای خانمی که احتمالاً و لاکوئز یا دخترش بود به زبان سوئدی پرسید که «چه کسی صحبت می‌کند؟». زمانی که این روزنامه‌نگار خودش را معرفی کرد، او قطع کرد.

کوئل که دیگر به خارج از کشور مسافرت نکرد، در سال‌های اخیر به‌عنوان کارمند دفتری در وزارت امور خارجه سوئد کار می‌کرد. و لاکوئز که سوئدی، پرتغالی، انگلیسی و اسپانیایی را سلیس صحبت می‌کند مثل خارجی کوچ کرده‌ای که گذشته پیچیده‌ای دارد و در یک کلان شهر زندگی می‌کند خود را با محیط وفق داده بود.

1. Spånga

2. birch

یک همکار از توریدزپلانز می‌گوید که «اگر شما دقیق به جمعیت آمریکای لاتین در استکهلم نگاه کنید، بسیاری از آنها در سیاست چپ‌گرا هستند».

به‌نظر می‌رسد که ولاکوئز به‌عنوان فردی که از دادگستری آمریکا فراری است زندگی آرام و مفیدی داشته باشد. از زمانی که او و کوپل در حدود سال ۲۰۱۰ از لیسبون به سوئد برگشته‌اند، به تدریس انگلیسی و اسپانیایی ادامه می‌دهند؛ در مدرسه بین‌المللی (حالا منحل شده) عدالت و صلح^۱ در برنامه آموزش بزرگسالان و سپس در توریدزپلانز.

در سال ۲۰۱۴، او به عضویت توریدزپلانز درآمد و برای دانشجویان سال اولی شانزده و نوزده ساله، اسپانیایی مقدماتی و انگلیسی پیشرفته تدریس می‌کرد. اگرچه مجوز آموزش نداشت، اما مدارس در سوئد که با مشکل کمبود معلم خوب مواجه هستند، ممکن است افراد بدون مجوز را نیز استخدام نمایند. مدارک او از سه دانشگاه برتر آمریکا که مشکل نداشتن صلاحیت تدریس را مرتفع می‌کند، احتمالاً بر مدیران مدارس تاثیر می‌گذارد. طبق رزومه‌اش، او همچنین مدرک آموزش زبانی نیز از دانشگاه کمبریج دارد. او با قرارداد سالانه کار می‌کند و در حدود چهارهزار دلار در ماه درآمد دارد و به دنبال آن است تا مدرک آموزشی که منطبق با استانداردهای تعیین‌شده توسط آژانس ملی آموزش سوئد است را اخذ کند. واردال می‌گفت که او تحصیل خود را در سال ۲۰۱۷ به اتمام خواهد رسانید و سپس به دنبال شغل دائمی خواهد بود. «ولاکوئز از دانشجویان خود امتحان‌های خوبی می‌گیرد».

ولاکوئز همچنان پرشور و ایده‌آل‌گرا است و برای عدالت می‌جنگد. ویژگی‌ای که به پسرش اینگمار که در سال ۲۰۱۵ از مدرسه‌ای از استکهلم فارغ‌التحصیل شد و طومارهایی برای آزادی زندانیان سیاسی و مذهبی در اریتره و علیه اخراج دو بچه اتیوپیایی از سوئد امضاء کرده، منتقل کرده است. یکی از دانشجویان زبان انگلیسی در توریدزپلانز در سال ۲۰۱۵-۲۰۱۶ به ولاکوئز گفت که او از مسیرش در تاکید بر حقوق بشر منحرف شده است. این مسئله تا حدی عجیب است که او از دانش‌آموزان خود درخواست کرد تا درباره سازمانی (سازمان عفو بین‌الملل) که رژیم کاسترو را به‌خاطر سرکوب مخالفان و رسانه‌های مستقل مورد حمله قرار داده است، مقاله‌ای بنویسند. شاید، برخلاف مونتس، ولاکوئز از جاسوسی برای کوبا پشیمان باشد.

1. International School for Justice and Peace

۴- تبادلات خارجی

بعد از ظهر روز شنبه ماه آوریل ۲۰۱۶، مگنولیا و درختان سیب وحشی شکوفه‌های صورتی و سفید خود را در محیط کالج ماریتا^۱ به رخ می‌کشیدند، کالژی که در جنوب اوهایو و در دامنه یک تپه قرار دارد و ساختمان‌هایی با آجرهای قرمز به سبک گرجستانی، منظره‌ای از رودخانه‌های اوهایو و ماسکینگام^۲ را به نمایش می‌گذارد. در کنار مک‌دوناف راک^۳ - یک مجموعه بنای بتنی نزدیک پل که تا بالای تپه ادامه یافته است - حدود سی نفر جمع شده‌اند تا به یاد آندره پاراهاموویچ^۴ یکی از فارغ‌التحصیلان این کالج و فعال دموکراسی که در سال ۲۰۰۷ در عراق کشته شد، مراسم یابودی برگزار کنند. مدیر کالج به جمعیت حاضر می‌گفت که آنجا مکان مناسبی برای تجلیل از پاراهاموویچ بود، زیرا سنگ، نماد آزادی بیان است.

سپس بسیاری از افراد گروه به سمت مرکز مدیریت و بازرگانی^۵ مک‌دونوف در همان نزدیکی رفتند تا ارائه‌هایی که دانشجویان در زمینه روابط بین آمریکا، روسیه و چین آماده کرده بودند را دنبال کنند. با این وجود، در اینجا هیچ صحبتی از دموکراسی و آزادی بیان نشد. شش دانشجوی آمریکایی که درباره تحقیقاتشان بحث می‌کردند به نظر می‌رسید که سخنگویان دولت چین هستند. در بررسی‌های تاریخی آنها قتل عام میدان تیان‌آنمن حذف شده بود و در بحث‌هایشان از فعالیت‌های مخفیانه به جاسوسی اقتصادی و جاسوسی سایبری چین اشاره‌ای نمی‌شد. در عوض، آنها با تاکید بر منافع مشترک ارتقای تجارت بین‌المللی و مبارزه با شیوع بیماری‌ها در سطح جهان، عصری از همکاری‌های بی‌سابقه را نوید می‌دادند.

یک دانشجوی سال دومی می‌گفت که «آمریکا، روسیه و چین در حال حاضر، بیش از هر زمان دیگری در گذشته فرصت برای همکاری با هم دارند».

همین لحن بر جلسه پرسش و پاسخ نیز حاکم بود. زمانی که تعدادی از حاضران سؤالی درباره اینکه آیا تسلیح مجدد ژاپن می‌تواند باعث ایجاد تنش بین آمریکا و چین شود، این

-
1. Marietta College
 2. Muskingum
 3. McDonough Rock
 4. Andrea Parhamovich
 5. Center for Leadership and Business

دانشجوی سال دومی این احتمال را رد کرد. او گفت که «رابطه چین با آمریکا قوی‌تر از رابطه آمریکا با ژاپن است». سؤال دیگر در این رابطه بود که چگونه می‌شود که تلقی بسیاری از مردم آمریکا را از اینکه چین و روسیه کشورهای بدی^۱ هستند را تغییر داد. یک خانم مقطع کارشناسی این حرف را رد کرد. او توضیح داد، نسل او پناهندگان سوریه‌ای و مهاجرین غیرقانونی مکزیک را به‌عنوان آدم‌های شرور می‌دانند نه روسیه و چین را.

من وسوسه شدم تا این شستشوی فکری این دانشجو را به معلم آنها یعنی یوجی لیو^۲ نسبت دهم که خیلی جدی در صف جلو نشسته بود و گوش می‌کرد. حضورش در این همایش به همان دلیلی بود که من این تعطیلات آخر هفته را برای بازدید از ماریتا انتخاب کرده بودم. لیو عینک بر چشم داشت و پیراهن آبی شیکی را بدون کراوات پوشیده بود؛ در موی سیاهش تارهای سفید رنگی نیز به‌چشم می‌خورد. پس از آنکه رئیس دانشگاه او را به‌عنوان محقق معروف در زمینه روابط چین و روسیه معرفی کرد، لیو از دانشجویان و حضار تشکر کرد.

او گفت که «امروز روز مهمی برای من است. من هرگز فکر نمی‌کردم که بتوانم در آمریکا تدریس کنم». لیو توضیح نداد که چرا تدریس در این کشور به نظرش دور از دسترس می‌رسید. او احتمالاً داشت به شکل تلویحی به نداشتن فصاحت در زبان انگلیسی و همچنین شاید به جایگاه منحصر بفرد دانشگاهی‌اش که از چین او را به ماریتا فرستاده بود، اشاره می‌کرد. لیو پژوهشگر مهمان از دانشگاه روابط بین‌الملل^۳ پکن بود، دانشگاهی که دیپلمات‌های آمریکایی آن را به‌عنوان موسسه برتر وزارت امنیت کشور^۴ چین برای آماده‌کردن افراد تازه استخدام شده، توصیف کرده‌اند. این دانشگاه به وزارت امنیت چین یعنی سازمان اطلاعاتی این کشور وابسته است و تا حدی بودجه خود را از این وزارتخانه می‌گیرد. وزارت امنیت چین دانشجویان مستعد را از این دانشگاه انتخاب می‌کند و وارد کادر خود می‌کند. توجه ویژه‌ای که افبی‌آی مدت‌هاست به دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی دانشگاه روابط بین‌الملل پکن کرده است، باعث شده بود تا داژین پنگ استاد دانشگاه فلوریدای جنوبی به‌سختی کار کند. لیو حضورش در

1. Bad guys

2. Yingjie Luo

3. International Relations (UIR)

4. Ministry of State Security

ماریتا را به یکی از عجیب‌ترین مشارکت‌ها در آموزش عالی بین یک مدرسه کوچک جاسوسی چینی و یک کالج هنرهای آزاد دورافتاده کوچک در مرکز آمریکا مدیون بود. دست‌کم، مثل موسسات کنفوسیوس در آمریکا، ارتباط کالج ماریتا با دانشگاه ارتباطات بین‌الملل نشان‌دهنده استفاده از قدرت نرم و رسوخ تبلیغات چین در اذهان دانشجویان مقاطع کارشناسی بود؛ مثل افرادی که در مرکز مک‌دونوف سخنرانی می‌کردند. حداکثر، این به معنای یک نفوذ امنیتی و نشان‌دهنده ترفند موفقیت‌آمیزی از جانب چین برای بدست آوردن جای پای غیرعلنی در آمریکا از طریق بهره‌برداری از مهمان‌نوازی صادقانه ایالت‌های غرب میانه آمریکا است. نظریه دور از ذهن دیگری می‌گوید که این راهبرد سازمان سیا برای نفوذ به مدرسه جاسوسی چین می‌باشد. هر توضیحی که بخواهیم، می‌توانیم در این رابطه بدهیم، اما این رابطه باعث شده است تا تعدادی از اساتید کالج ماریتا به مسئولین و مدیران وزارت امنیت چین تبدیل شوند، وزارتخانه‌ای که به آنها پول می‌دهد تا به پکن بیایند و فرهنگ آمریکایی را به دانشجویان ترم تابستان دانشگاه روابط بین‌الملل و احتمالاً افسران اطلاعاتی آتی تدریس کنند.

سرپرست پیشین کالج ماریتا به من گفت که «من فکر می‌کنم که خیلی ساده هستم. من هیچگاه درباره ارتباطات دانشگاه روابط بین‌الملل سؤالی نپرسیدم».

افراد زیادی در این باره سؤال نپرسیدند. این همکاری که توسط یک استاد مرموز باجذبه کالج ماریتا که ارتباطاتی نیز با مائو زدونگ^۱ و شی جین‌پینگ رئیس‌جمهور چین داشت و همچنین وزارت امور خارجه آمریکا ایجاد شده بود و توسط او نظارت می‌شد، به نفع هر دو دانشگاه بود. دانشگاه روابط بین‌الملل به کالج ماریتا که بودجه اندکی دارد و اساساً بر درآمدهای حاصله از شهریه متکی است کمک کرده تا تعداد زیادی از دانشجویان چینی با شهریه کامل را جذب نماید. این درآمد باادآورده آن قدر زیاد بوده است که هرگونه شک و تردید مدیریت کالج ماریتا درباره همدستی با یک دانشگاه جاسوسی را از بین برده است. در عوض، ماریتا به‌عنوان تنها شریک راهبردی دانشگاه روابط بین‌الملل در آمریکا به این دانشگاه در بیرون از چین مشروعیت می‌بخشید و مفری را برای دانشجویان و اعضای هیئت علمی آن فراهم می‌آورد تا به‌صورت دست اول آمریکا را تجربه کنند.

1. Mao Zedong

جاناتان ادلمن^۱ استاد دانشگاه دنور^۲ که در زمینه سیاست امنیت ملی چین و روسیه تخصص دارد در چین و از جمله دانشگاه روابط بین‌الملل خیلی سخنرانی و تدریس کرده است. زمانی که از او پرسیدم که چطور ارتباط با کالج ماریتا به سود دانشگاه روابط بین‌الملل بوده است، او گفت که با این موضوع آشنا نیست، اما افزود که «اگر بخواهم حدس بزنم، باید بگویم که احتمالاً یکی از خواب بیدار شد و اینکه ما باید یک مکان کاملاً آمریکایی پیدا کنیم تا بتوانیم اطلاعاتی درباره عادت‌های مردم آمریکا بدست آوریم».

این همکاری جنبه‌های زیادی داشته است. دانش‌آموزان چینی سال آخر دبیرستان در آزمون مهارت زبان انگلیسی کالج ماریتا در دانشگاه امور بین‌الملل شرکت می‌کنند. زمانی که آنها در کالج ثبت‌نام می‌کنند، باید الزامات کلی آموزشی این کالج را از طریق گذارنیدن درس‌هایی در دانشگاه روابط بین‌الملل در ترم تابستان پشت سر بگذارند. کالج ماریتا در تابستان هر سال برای دو هفته میزبان بیست تا بیست‌وپنج دانشجوی دانشگاه روابط بین‌الملل و دو عضو هیئت علمی این دانشگاه می‌باشد و در طول سال تحصیلی، ده دانشجو و یک یا دو استاد مثل پرفسور لیو به این کالج می‌آیند. دانشجویان مهمان معمولاً شهریه پرداخت نمی‌کنند بلکه تنها پولی را برای اسکان می‌دهند؛ اساتید مهمان در مهمان‌سرای اساتید بین‌المللی ماریتا که یک خوابگاه کوچک آبی‌رنگ در محوطه دانشگاه است، به‌صورت مجانی اقامت می‌کنند.

هیئت‌هایی از مدیران ارشد از جانب هر دو موسسه از دانشگاه‌های طرف مقابل تقریباً هر ساله بازدید می‌کنند و دو کالج همایش‌های مشترکی را در پکن برگزار کرده‌اند. شش نفر از اساتید این کالج در برنامه تابستانی دانشگاه روابط بین‌الملل تدریس می‌کنند. این دانشگاه برای چاپ کتابی (در زمینه تبلیغات در چین) که به‌صورت مشترک با یکی از اساتیدش و یکی از اعضای هیئت علمی کالج ماریتا نوشته شده بود، پول پرداخت کرد. گروه سرود ماریتا در سال ۲۰۰۶ در دانشگاه روابط بین‌الملل اجرایی را به نمایش گذاشت. تنها جای یک جنبه از برنامه تبادل استاندارد خالی است.

1. Jonathan Adelman
2. University of Denver

ماریتا دانشجویان آمریکایی را به دانشگاه روابط بین‌الملل نمی‌فرستد؛ رشته‌های این دانشکده در زمینه مطالعات آسیا عموماً ترم مورد نیاز خود را در خارج از کشور در دیگر دانشگاه‌های چینی می‌گذرانند.

زمانی که مایکل فای^۱ دانشجوی سال دومی کالج ماریتا خواست در دانشگاه روابط بین‌الملل در سال ۲۰۱۳ ثبت‌نام کند، مارک شافر^۲ مشاور و استاد علوم سیاسی‌اش او را از این کار منصرف کرد. فای می‌خواست تا روزی برای وزارت امور خارجه کار کند و شافر به او گفت که حضور در دانشگاه روابط بین‌الملل یا حتی معاشرت با دانشجویانش می‌تواند به شانس او برای گرفتن تاییدیه امنیتی آسیب برساند. فای به من گفت که «او کاملاً می‌دانست که این دانشگاه چه کاری انجام می‌دهد». شافر گفت که «من به‌خاطر می‌آورم که برخی سازمان‌های دولتی می‌گفتند که دانشگاه روابط بین‌الملل خط قرمزی است که باید از آن اجتناب کند». فای به نصیحت شافر گوش کرد و به دانشگاه مطالعات خارجی پکن رفت که توسط وزارت امور خارجه چین اداره می‌شود. زمانی که او از همکلاسی‌ها و اساتید خود درباره دانشگاه روابط بین‌الملل سؤالاتی پرسید، آنها گفتند که «تو خودت می‌دانی که کار این دانشگاه چیست».

مدیریت کالج ماریتا به اعضای هیئت علمی دستور داد که در صورتی که من برای مصاحبه به آنها مراجعه کردم، من را به مدیر ارتباطات تام پری^۳ ارجاع دهند. (خوشبختانه، بسیاری از آنها این دستور را نادیده گرفتند). پری در بیانیه‌ای گفت که «کالج ماریتا و دانشگاه روابط بین‌الملل برای دو دهه است که رابطه مثبتی دارند و ما همچنان به همکاری خود ادامه می‌دهیم. دانشکده ما دروسی را در دانشگاه روابط بین‌الملل درس می‌دهد و به این کار ادامه خواهد داد و ما همچنین به این تنوع فرهنگی که در محیط دانشگاهی به‌خاطر حضور صدها دانشجوی بین‌المللی که هر ساله به کالج ماریتا می‌آیند، افتخار می‌کنیم».

پری در فوریه سال ۲۰۱۶ مصاحبه‌ای برای ما با جوزف برونو رئیس وقت دانشگاه ترتیب داد. من از برونو پرسیدم که او از این مسئله آگاه است که دانشگاه روابط بین‌الملل به وزارت امنیت چین وصل است. او گفت که «من شنیده‌ام که آنها در گذشته چنین بوده‌اند. نمی‌دانم که هنوز

1. Michael Fahy
2. Mark Schaefer
3. Tom Perry

هم ارتباطی با وزارت امنیت این کشور دارند یا خیر؟ یکبار یکی از اعضای هیئت علمی که از دانشگاه ما بازدید می‌کرد این حرف را زد.

فکر می‌کنم او گفت که برخی از آنها جایگاه‌هایی در ارتش داشتند. من درباره این مسئله کنجکاو بودم... من عمدتاً فکر می‌کنم که این حرف نامربوطی است. ما این کار را برای مزایای آموزشی انجام می‌دهیم، و این تمام چیزی است که من در تعاملات با دانشگاه می‌بینم.

دانشگاه روابط بین‌الملل نزدیک قصر تابستانی^۱ در منطقه زیبای مملو از درختان بید گلخانه‌ای و مجنون شمال غرب پکن قرار دارد، توسط درب‌های امنیتی و اتاق‌های نگهبانی و یک ردیف از درختان سرو حفاظت می‌شود. به گفته یکی از دانش‌آموختگان، این دانشگاه با دانشگاه‌های پکن و سینگوای^۲ چین و دانشگاه‌های هاروارد و ییل «مثلث طلایی»^۳ را تشکیل می‌دهند. دانشگاه روابط بین‌الملل به لحاظ استانداردهای چین دانشگاه کوچکی محسوب می‌شود. این دانشگاه در حدود سه هزار دانشجوی مقاطع کارشناسی و تحصیلات تکمیلی دارد و در آموزش سیاست و اقتصاد بین‌الملل و زبان‌های خارجی و روابط عمومی تخصص دارد. یکی از فارغ‌التحصیلان سال ۲۰۰۹ به من گفت که تمامی دانشجویان باید دروس پیشرفته زبان انگلیسی را بگذرانند. دانشگاه روابط بین‌الملل برای مطالعات راهبرد و امنیت بین‌الملل چهار موسسه تحقیقاتی و حتی یک موسسه مرکزی دارد.

دانشگاه روابط بین‌الملل مثل یک کالج معمولی فعالیت می‌کند و مجموعه‌ای از باشگاه‌ها و ورزش‌های فوق‌برنامه از جمله تنیس و گلف دارد. این دانشگاه در پایگاه وب خود این گونه توصیف شده است که «یکی از دانشگاه‌های ملی کلیدی تحت مدیریت وزارت آموزش» و هیچ‌گونه اشاره‌ای به وزارت امنیت نشده است. مرکز آموزش بین‌المللی واقع در یکی از پردیس‌های این دانشگاه، زبان چینی و دروس فرهنگی از دو هفته تا یک سال را به هزاران دانشجوی بین‌المللی که در یک خوابگاه جداگانه ساکن هستند، تدریس می‌کند.

هنوز، درحالی‌که وزارت آموزش مدارک دانشگاهی را صادر می‌نماید و بر روند این کار نظارت می‌کند، اما وزارت امنیت مسیر و بودجه این دانشگاه را مشخص کرده و بهترین

1. Summer Palace

2. Tsinghua

3. Golden Triangle

دانش‌آموختگان آن را گلچین می‌کند. به قول آمریکایی‌ها، روسای جاسوسی چینی هیئت امنای این دانشگاه را تشکیل می‌دهند.

پیتر ماتیس، یکی از دوستان من در بنیاد جیمز تاون^۱ در واشنگتن که درخصوص جاسوسی چین مطالعات و نوشته‌های زیادی دارد، گفت که دانشگاه روابط بین‌الملل «احتمالاً بر اساس چارت سازمانی وزارت امنیت کشور بنا نهاده شده است. من کاملاً مطمئن هستم که رابطه‌ای وجود دارد، رابطه‌ای که همچنان تداوم داشته و چندان نیز مخفی نمی‌باشد».

جرمی وانگ^۲ استاد سامانه‌های اطلاعاتی کالج ماریتا و یکی از اولین فارغ‌التحصیلان چینی این کالج تابستان‌ها در دانشگاه روابط بین‌الملل تدریس می‌کند. او همچنین در ماریتا هماهنگی‌هایی را نیز برای اساتید مهمان از دانشگاه روابط بین‌الملل از قبیل اینجی لیو^۳ انجام می‌دهد. او به من گفت که براساس صحبت‌هایی که با اعضای هیئت علمی دانشگاه روابط بین‌الملل داشتم، «دانشجویان فرصتی عالی برای کار در وزارت امنیت چین دارند. فرآیند انتخاب بسیار سختگیرانه است. آنها باید بسیار خوب باشند و طرز فکر خاصی هم داشته باشند».

وانگ گفت که اساتید دانشگاه روابط بین‌الملل درباره آینده دانشگاه بحث می‌کنند. برخی خواستار این هستند که این لکه ننگ مدرسه جاسوسی را از طریق کاهش ارتباطات با وزارت امنیت پاک کرده و تحت‌نظارت وزارت آموزش قرار بگیرند. «برخی اعضای هیئت علمی می‌گویند، بهتر است همچنان زیرنظر وزارت امنیت باشیم، زیرا می‌توانیم بودجه بیشتری بگیریم. اگر شما زیرنظر وزارت آموزش بروید، باید با دانشگاه‌های زیاد دیگری رقابت کنید».

من از وانگ پرسیدم که آیا او به‌عنوان یک جوان می‌خواهد برای دانشگاه روابط بین‌الملل در چین کار کند. او خندید و گفت که «هرگز. در آن زمان ما می‌دانستیم که دانشگاه روابط بین‌الملل دانشگاه سازمان سیا (چین) است. ما این دانشگاه را دوست نداریم. من علاقه‌ای به سیاست ندارم. به‌دنبال کسب و کار هستم. اگر شما می‌خواستید وارد دانشگاه روابط بین‌الملل شوید، این افتخاری برای خانواده شما بود. شخصاً، من سیاست را دوست ندارم».

1. The Jamestown Foundation

2. Jeremy Wang

3. Yingjie Luo

دانشگاه روابط بین‌الملل که در سال ۱۹۴۹ هم‌زمان با جمهوری خلق چین تاسیس شد در آن زمان موسسه روابط بین‌الملل نام داشت و در سال ۱۹۶۵ تحت‌نظر وزارت امنیت قرار گرفت. این آژانس امنیتی به افراد آموزش‌دیده‌ای در زمینه روابط بین‌الملل نیاز داشت. زیرا مائو زدونگ رهبر چین به دیپلمات‌های حرفه‌ای به‌خاطر گرایش‌های غربی و عدم وفاداری به کمونیسم مشکوک بود. در نتیجه، قدرت زیادی به پلیس مخفی این کشور داده بود تا بر امور خارجی نظارت داشته باشد.

ادلن به من گفت که «مائو سرویس خارجی طبقه اشرافی را دوست نداشت». در اوایل سال ۱۹۴۰، زمانی که مائو فهمید که اگر ژاپنی‌ها در جنگ جهانی دوم شکست بخورند احتمالاً قدرت را به‌دست خواهد گرفت، از رئیس تیم حفاظت شخصی‌اش خواست تا سیاست خارجی را اداره کند. «از آن زمان به بعد، نخبگان حزب به آدم‌های امنیتی تبدیل شده‌اند که سیاست خارجی را اداره می‌کنند». ادلن افزود، «دانشگاه روابط بین‌الملل رابطه خود را با وزارت امنیت آشکار نمی‌کند. اگر شما نتوانید دانشگاه خود را از دیدها مخفی نگه دارید، دیگر بدر نمی‌خورید».

عجیب اینجاست که دانشگاه روابط بین‌الملل به‌عنوان دانشگاه تامین‌کننده افراد برای وزارت امنیت به یکی از جهانی‌ترین و بازترین دانشگاه‌های چین تبدیل شده است. این دانشگاه نمی‌توانست غرب را کنار بگذارد یا فقط خود را به شعارهای سیاسی محدود سازد. زیرا افسران آتی اطلاعاتی نیاز داشتند بفهمند که بقیه دنیا به چه صورت است. زمانی که چین تحت رهبری دنگ ژیاوپینگ شروع به خارج‌شدن از انقلاب فرهنگی کرد، این دانشگاه یکی از معدود دانشگاه‌های چینی بود که اساتیدی در اختیار داشت که در آمریکا تحصیل کرده بودند و کتابخانه‌اش مملو از نشریات و ویدئوهای غربی بود. یکی از دانشجویان پیشین به‌خاطر می‌آورد که «ما آزادی عمل بیشتری برای یادگیری فرهنگ‌های غربی داشتیم. حالا که وجود معلمان در غرب آموزش دیده در چین به مسئله عادی تبدیل شده است، دانشگاه روابط بین‌الملل مزیت رقابتی خود را از دست داده است و اعتبار آن کاهش یافته است». آگاهی بیشتر درخصوص ارتباطات این دانشگاه با وزارت امور خارجه نیز باعث شده است که اعتبار این دانشگاه دچار آسیب شود.

آی سی اسمیت ناظر بازنشسته واحد چین اف‌بی‌آی به‌خاطر می‌آورد که «برخی از معلمان قبلاً در آمریکا تحصیل کرده بودند. آنها نه‌تنها مهارت‌های زبانی را داشتند، بلکه درباره آمریکا، تاریخش و مردمانش صاحب‌نظر بودند». این در زمانی بود که «اطلاعات بسیار محدودی در دسترس افرادی قرار داشت که داخل چین بودند». به دانشجویان «اصول تجارت سنتی تدریس نمی‌شد، بلکه در عوض، درباره فرهنگ، سیاست و اقتصاد کشورهایی که هدف ارزیابی‌های تحلیلی بودند به آنها آگاهی داده می‌شد».

اساتید دانشگاه روابط بین‌الملل برخلاف دوستانشان در دیگر دانشگاه‌های چین، رتبه‌های نظامی داشتند. همچنین این دانشگاه از جانب وزارت امنیت کشور در انتخاب دانشجویان اولویت دارد. اگر دانشجویان سال آخر دبیرستان این دانشگاه را به‌عنوان یکی از انتخاب‌های دانشگاهی خود انتخاب کنند و در امتحان ورودی ملی، عالی عمل کنند، این دانشگاه می‌تواند آنها را انتخاب کرده و دانشگاه‌های دیگر را حذف نماید. ماتیس گفت که «این دانشگاه به وزارت‌خانه امکان استفاده از دانشجویان خوب را می‌دهد».

دانشگاه روابط بین‌الملل به‌شدت از استان‌های مرزی یعنی جاهایی که وزارت امنیت حضور قوی دارد استخدام می‌کند. استراتفور^۱ شرکت مشاوره بین‌المللی در سال ۲۰۱۰ گزارش داد که «آموزش بسیاری از افسران اطلاعاتی وزارت امنیت کشور در دانشگاه روابط بین‌الملل پکن شروع می‌شود. این وزارتخانه دانش‌آموزان را قبل از آنکه در امتحان ورودی دانشگاه شرکت کنند و تماس‌های خارجی نداشته‌اند را انتخاب می‌کند و بررسی می‌کند که آنها جاسوس نباشند». وفاداری به‌همراه سخت‌کوشی، واقع‌بینی و ابتکار یکی از چهار ویژگی تأکیدشده در صفحه اینترنتی این دانشگاه است.

مقامات آمریکایی مدت‌هاست که این دانشگاه را می‌شناسند. اسمیت که در آن زمان سرپرست میز چین اف‌بی‌آی بود به من گفت که «زمانی که چین در سال ۱۹۷۹ شروع به اعزام دانشجو به آمریکا کرد، جامعه اطلاعاتی زمانی را صرف مشخص کردن اینکه چه موسساتی مهم هستند کرد. موسسه روابط بین‌الملل به‌عنوان یکی از این موسسات مهم مشخص شد».

ما کاملاً با آن آشنا بودیم». افبی‌آی برای آن اسم مستعار «مدرسه جاسوسان»^۱ را انتخاب کرد و فارغ‌التحصیلان آن را در آمریکا ردیابی می‌کرد.

چین از بین فارغ‌التحصیلان نیز انتخاب می‌کرد. شاید از این نگران بود که اطلاعات آمریکا آنها را علیه کشور مادریشان بکارگیری کند. در سال ۱۹۸۴، فی لینگ وانگ^۲ مدرک کارشناسی‌ارشد خود را در رشته اقتصاد بین‌الملل از این موسسه گرفت. بیست سال بعد، او به‌عنوان استاد امور بین‌الملل موسسه فناوری جورجیا^۳ در یک سفر تحقیقاتی از چین بازدید می‌کرد، توسط چینی‌ها به جاسوسی متهم و برای دو هفته زندانی شد و چهار روز در سلول انفرادی بود.

وانگ نمی‌خواست درباره پرونده‌اش حرفی بزند، اما در ماه می سال ۲۰۱۵ در رایانامه‌ای به موسسه، درباره آنها به شکل کلی حرف زد. او نوشت، «موسسه روابط بین‌الملل به وزارت امنیت کشور چین وابسته است و احتمالاً بسیاری از فارغ‌التحصیلانش بعداً توسط این وزارتخانه استخدام می‌شوند. با این حال، بسیاری از فارغ‌التحصیلان این موسسه از آنجا رفته‌اند و کارهای دیگری را در پیش گرفته‌اند... من تعجب نمی‌کنم که فارغ‌التحصیلان موسسه که در آمریکا زندگی می‌کنند مورد توجه ویژه دولت آمریکا قرار گرفته‌اند».

اینکه چگونه فارغ‌التحصیلان دانشگاه روابط بین‌الملل برای اطلاعات چین کار می‌کنند، نامشخص است. اکثریت مثل لیو هوان^۴ معروف‌ترین خواننده و ترانه‌سرای چین که در مراسم افتتاحیه المپیک ۲۰۰۸ در پکن نیز خواند کارهای دیگری را در پیش گرفته‌اند. سه نفر از دانشجویان این دانشگاه به ادلمن گفتند که وزارت امنیت در اواخر دهه ۱۹۸۰ یک چهارم از فارغ‌التحصیلان را بکارگیری کرد. «به بقیه ۷۵ درصد گفته شد که ما با شما در تماس خواهیم بود». به گفته یکی از فارغ‌التحصیلان، برخی از فارغ‌التحصیلان مشخصاً مشاغل دیگری دارند، اما وزارت امنیت حقوق آنها را می‌دهد.

1. School of Spies

2. Fei-Ling Wang

3. Georgia Institute of Technology

4. Liu Huan

ماتیس با این یافته استراتفور مبنی بر اینکه این دانشگاه «اکثر افسران اطلاعاتی چین را تربیت می‌کند» مخالف است. او گفت که «اکثر این حرف‌ها غلو هستند، زیرا این وزارتخانه بیش از سی هزار کارمند دارد. آیا یک کالج کوچک در پکن می‌تواند همه این افراد را آموزش دهد؟».

یک نشانه از مالک اصلی دانشگاه روابط بین‌الملل، همکاری گسترده این دانشگاه با موسسات روابط بین‌الملل معاصر چین است که در حکم اتاق‌های فکر تحقیقاتی برای دولت چین می‌باشد. به گفته ماتیس، موسسه روابط بین‌الملل معاصر شعبه‌ای از وزارت امنیت است. ماتیس گفت که «این موسسه قبلاً شعبه شماره هشت بود، اما حالا معتقدم که شعبه شماره یازده می‌باشد». دیوید شامباغ^۱ استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه جورج واشنگتن و مدیر برنامه سیاست چین این دانشگاه در سال ۲۰۰۲ نوشت، «این وزارتخانه اکثر صورتحساب‌های این موسسه را پرداخت می‌کند».

به صورت سنتی، متقاضیان دانشگاه روابط بین‌الملل یا در این دانشگاه استاد می‌شوند و یا در موسسه روابط بین‌الملل معاصر کار تحقیقاتی انجام می‌دهند. در گزارش سال ۲۰۱۱ سیا آمده است که تقریباً نیمی از رهبران ارشد هیئت اندیشه‌ورز چینی در دانشگاه روابط بین‌الملل درس خوانده یا درس داده بودند. این گزارش نتیجه‌گیری می‌کند که به نظر می‌رسد که این دو موسسه روابط نزدیکی با هم داشتند باشند. تائو ژیان^۲ رئیس (و یکی از فارغ‌التحصیلان) این دانشگاه نایب رئیس این هیئت اندیشه‌ورز بود. ماتیس به من گفت که بسیاری از محققان در هیئت‌های اندیشه‌ورز در دانشگاه روابط بین‌الملل نیز تدریس می‌کنند. او معتقد است که آنها به دنبال استعدادها می‌گردند و دانشجویان آینده‌دار را به وزارت امنیت معرفی می‌کنند. دانشگاه روابط بین‌الملل و موسسه روابط بین‌الملل معاصر برنامه دکتراي مشترکی را نیز با هم دنبال می‌کنند. بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانشگاه روابط بین‌الملل چین را ترک می‌کنند. از بین ۶۳۶ نفر افرادی که مدرک کارشناسی در سال ۲۰۱۴ دریافت کردند، ۱۲۰ نفر برای ادامه تحصیلات به خارج از کشور رفتند. پایگاه لینکداین^۳ نشان می‌دهد که در سال ۲۰۱۶ از بین

1. David Shambaugh

2. Tao Jian

3. LinkedIn

فارغ التحصیلان این دانشگاه، ۳۱۴ نفر در آمریکا هستند که از بین آنها ۷۲ نفر در منطقه نیویورک زندگی می‌کنند.

آنها نه تنها در دانشکده‌های حرفه‌ای و تحصیلات تکمیلی درجه یک از جمله دانشکده حقوق هاروارد حضور دارند، بلکه برای بانک‌های مهم، شرکت‌های فناوری پیشرفته و بنگاه‌های سرمایه‌گذاری و حسابداری و همچنین بخش‌های غیرانتفاعی و شهری کار می‌کنند. بعید است که آنها افسر اطلاعاتی باشند، زیرا به نمایش گذاشتن مدرک مدرسه جاسوسی در لینکداین نوعی حماقت محسوب می‌شود.

افبی‌ای بیشتر درباره آن گروه از فارغ التحصیلان این دانشگاه نگران بود که تلاش می‌کردند تا دانشگاهی که در آن تحصیل کرده بودند را مخفی کنند. یک عامل پیشین به من گفت که «در اکثر پرونده‌هایی که در اداره بررسی می‌کردیم، افراد هرگونه ارتباط خود را با این دانشگاه مخفی نگه می‌داشتند. آنها نام این دانشگاه را در رزومه خود نمی‌آوردند. این نشانه واضحی بود که آنها عامل عملیاتی هستند».

فارغ التحصیلانی که دوست داشتند خود را از اطلاعات چین دور نگه دارند و ظرف چهار دهه گذشته درس خود را تمام کرده بودند به من گفتند که ارتباط دانشگاه روابط بین‌الملل با اداره امنیت در دوره آنها خیلی ضعیف بود. به عنوان مثال، یک فارغ التحصیل سال ۱۹۸۹ گفت که وزارت امنیت کمتر از ۵ درصد از همکلاسی‌هایش را به استخدام درآورده بود. او گفت که امروزه، درصد فارغ التحصیلانی که وارد کار اطلاعاتی می‌شوند، بسیار بالاتر است. او گفت که «این ارتباط قوی‌تر و نزدیک‌تر است و دانشجویان بیشتری استخدام می‌شوند. وزارت امنیت دریافته است که مسیر گذشته اشتباه بوده است».

اکثر دانش‌آموختگان این دانشگاه در آمریکا که با آنها مصاحبه کردم به من گفتند که آنها ارتباط کم یا هیچ ارتباطی با اطلاعات چین چه در دانشگاه و چه پس از آن نداشتند. یک دانشجوی پیشین این دانشگاه استثناء بود که آموزش خود را در آمریکا تکمیل کرده بود. زمانی که او به چین بازگشت و در یک سمت حساس برای یک سازمان غربی مشغول به کار شد، با اساتیدش در دانشگاه روابط بین‌الملل به مکان دورافتاده‌ای در یک کافه بیرون از محوطه

دانشگاه می‌رفت و آنها در زمان صرف چای با هم حرف می‌زدند. او احساس کرد که این ملاقات‌ها تصادفی نیستند.

او به من گفت که «من فکر می‌کنم که آنها می‌خواستند من را استخدام کنند. من از این مسئله ناراحت بودم. اگر شما این مسئله را رد می‌کردید، آنها با شما دشمن می‌شدند». او شغل خود را کنار گذاشت و از چین خارج شد.

به‌نظر می‌رسد که شرکت‌های تجاری آمریکایی و گروه‌های غیرانتفاعی با دانشگاه روابط بین‌الملل آشنا نیستند و یا ارتباط با این دانشگاه را مایه نگرانی نمی‌دانند. به لطف یک سازمان حقوق بشر معروف آمریکایی، یکی از فارغ‌التحصیلان این دانشگاه توانست به جایگاه بسیار مهمی دست پیدا کند که اطلاعات چین حتی تصورش را هم نمی‌کرد.

ژی تینگ‌تینگ پس از دریافت مدرک کارشناسی‌ارشد خود از دانشگاه روابط بین‌الملل در سال ۲۰۰۸ محقق موسسه چاهار^۱ در پکن شد، موسسه‌ای که در سال ۲۰۰۹ تأسیس شد و خود را هیئت اندیشه‌ورز غیردولتی می‌خواند. موسساتی مثل کنفوسیوس، چاهار ابزار قدرت نرم چین است. دیوید شامبوغ نوشته است که «این موسسه به‌صورت خاص بر بهبود تصویر چین در خارج از کشور متمرکز است».

چاهار همچنین همکار مرکز کارتر^۲ در آتلانتا می‌باشد. این مرکز توسط جیمی کارتر که در زمان ریاست‌جمهوریش از ورود اولین گروه دانشجویان از جمهوری خلق چین استقبال کرده بود، انتخابات در سراسر دنیا را رصد می‌کند تا اطمینان حاصل نماید که این فرآیند به‌صورت دموکراتیک برگزار می‌شود و نتایج آن صحیح می‌باشند. اگرچه بکارگیری نماینده‌ای از یک رژیم مستبد برای حفاظت از انتخابات دموکراتیک به‌نظر بی‌فایده است، اما مرکز کارتر ناظرانی را از ملت‌های مختلف جذب می‌کند و بر روی انتخابات روستاها در چین کار کرده است.

یاوی لیو^۳ مدیر برنامه مرکز کارتر در چین و استاد علوم سیاسی در دانشگاه اموری^۴ در آتلانتا همچنین عضو ارشد چندین موسسه است. با اصرار او، مرکز کارتر ژي تینگ‌تینگ را برای

1. Charhar Institute
2. Carter Center
3. Yawei Liu
4. Emory University

هشت تا ده روز به شرق آفریقا فرستاد تا بر رفراندوم ژانویه سال ۲۰۱۱ برای خودمختاری سودان جنوبی نظارت نماید. لیو به من گفت که «توصیه‌اش براساس علاقه تحقیقاتی‌اش در دانشگاه روابط خارجی چین به حضور در این نظارت بود. ما از مردم می‌خواستیم تا ببینند که انتخابات در کشورهای درحال توسعه چطور برگزار می‌شود. شما باید این استدلال غلط را که اگر توسعه یافته نیستید نمی‌توانید انتخابات برگزار کنید را رد می‌کردید. چینی‌ها همیشه می‌گویند که این کشورها به اندازه کافی پیشرفت نکرده‌اند». لیو درباره ارتباط ژی با دانشگاه روابط بین‌الملل نگران نبود و می‌گفت که «او تازه مدرک کارشناسی خود را گرفته بود».

زمانی که من گفتم در واقع ژی در آنجا دانشجوی مقطع تحصیلات تکمیلی بوده است، او گفت که «فرقی نمی‌کند. من فکر نمی‌کنم که او تحت کنترل وزارت امنیت کشور بوده باشد. من دقیقاً از این ارتباط با خبر نیستم. این کاملاً شبیه هر دانشجوی آمریکایی از دانشگاه‌های هاروارد یا جورج تاون یا جاهای دیگر است که توسط سیا یا اف‌بی‌آی جذب شده است».

رفراندوم سودان مشکل دیپلماتیکی برای چین ایجاد کرد. سودان یکی از بزرگ‌ترین تامین‌کنندگان نفت این کشور در آفریقا بود و چین در تاسیسات تولید نفت این کشور سرمایه‌گذاری زیادی کرده بود. این کشور همچنین تسلیحاتی را به دولت سودان در خارطوم فروخته بود تا برای سرکوب شورشیان در جنوب از آنها استفاده نماید. اما حالا، سودان جنوبی جایی که اکثر نفت این کشور در آنجا قرار داشت به کشور مستقلی تبدیل می‌شد و چین نیز باید دل این کشور را بدست می‌آورد. تقریباً، ۹۹ درصد از رای‌دهندگان به استقلال رای دادند و سودان جنوبی شش ماه بعد جدا شد.

ناظر دیگری به من گفت که «منفعت چینی‌ها در دنبال کردن رفراندوم سال ۲۰۱۱ بود. آنها قطعاً منافع تجاری و همچنین منافع سیاسی چشمگیری داشتند و دارند... برداشت من این است که چینی‌ها می‌خواستند با گسترش نفوذ خود در آفریقا شناخت خود از این قاره را افزایش داده و جایگاه خود را در بین متخصصین آفریقایی ارتقاء دهند». دیوید کورنل مدیر برنامه دموکراسی مرکز کارتر گفت که باید ژی تینگ‌تینگ را دیده باشد، اما او را به‌خاطر نمی‌آورد. او به من گفت که «اگرچه شما در کوتاه‌مدت نمی‌توانید به‌عنوان یک ناظر، اطلاعات حساسی را به‌دست آورید، اما ما معمولاً کسی را که برای سرویس اطلاعاتی کشورش کار

می‌کند استخدام نمی‌کنیم». پس از بازگشت از سودان، ژنی از آگوست ۲۰۱۱ تا می ۲۰۱۲ استاد مهمان دانشگاه اموری در آتلانتا شد و با بورسیه فول‌برایت^۱ به تحصیل در زمینه روابط بین‌الملل پرداخت. به گفته لیو، او حالا استاد در دانشگاهی در گوانژووی چین است و به رایانامه‌ای که در صفحه لینکداین خود آورده است پاسخ نمی‌دهد.

اگر وزارت امنیت چین به دنبال کالج مخفی بود که در آنجا افسران اطلاعاتی بتوانند فرهنگ آمریکایی را بدون هیچ مشکلی یاد بگیرند، نمی‌توانست گزینه مناسب‌تر و بهتری از ماریتا پیدا کند. لری ویلسون^۲ رئیس پیشین می‌گوید که این کالج دورافتاده است و دو ساعت از هر جایی، کلمبوس، پیتزبورگ، کلیولند فاصله دارد. ماریتا که در سال ۱۸۳۵ تأسیس شد، ۱۲۰۰ دانشجو دارد و از هفت ارزش اصلی از جمله چشم‌انداز جهانی و تنوع برخوردار است. تیم بیسبال ماریتا شش‌بار به مقام قهرمانی ملی کالج‌های کوچک دست‌یافته است.

شهر ماریتا در اوهایو (جمعیت: ۱۴۰۵۳ نفر) یک شهر کوچک با جمعیتی با روحیه بالای مهمان‌نوازی است. مایکل موون مولن^۳ شهردار پیشین، فارغ‌التحصیل ماریتا و موسیق‌دان بلوگراس^۴ هر تابستان مهمان دانشگاه روابط بین‌الملل می‌باشد. زمانی که مولن در پایین شهر یک پیتزافروشی داشت، او و یک دانشجوی دختر دانشگاه روابط بین‌الملل با هم یک ترانه محلی را خواندند. یکبار دیگر، او دانشجویان چینی را به منزل خودش برای غذاخوردن در هوای باز دعوت کرد. مولن می‌گوید که «آن شب، یک شب خوب در زندگی یک خانواده آمریکایی بود، ما خوش گذرانیدیم، با دوستان دور هم جمع شدیم، کنار آتش نشستیم و گیتار زدیم. من با آنها صمیمی بودم. اینجا آمریکای میانه است جایی که زندگی در آن آن‌گونه که من دوست دارم ساده‌تر و آرام‌تر است. هر چه بیشتر از آنها در اینجا استقبال بشود و احساس کنند که در خانه هستند، افراد بیشتری به دانشگاه ما می‌آیند. این مسئله برای اقتصاد و برای تبادل فرهنگی خوب است».

1. Fulbright
2. Larry Wilson
3. Michael Moon Mullen
4. bluegrass

مولن کاملاً می‌داند که دانشجویان خارجی تاثیر زیادی بر مسائل مالی کالج دارند. با بودجه ۷۱,۳ میلیون دلاری در سال ۲۰۱۵ که ده برابر کمتر از دانشگاه رقیب یعنی دانشگاه دنیژن^۱ با بودجه ۷۹۷,۱ میلیون دلار (دنیژن تقریباً دو برابر بیشتر دانشجو دارد) است، ماریتا به شهریه دانشجویان وابسته است. دانشجویان خارجی معمولاً قیمت‌های بالاتر را می‌پردازند، درحالی‌که دانشجویان داخلی کمک‌های مالی بیشتری را دریافت می‌کنند.

ماریتا با شهرت بالایی که در حوزه مهندسی نفت دارد، دانشجویان نسبتاً خوبی از خاورمیانه از جمله ۵۸ دانشجوی کویتی در سال ۲۰۱۵ جذب می‌کند. اما تعداد دانشجویان چینی که اوج آنها در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ با ۱۴۴ نفر بود بسیار بیشتر است. در این دو سال تعداد دانشجویان چینی در حدود ده درصد از کل دانشجویان را به خود اختصاص می‌داد. این تعداد خصوصاً برای یک کالج آزاد دورافتاده رقم زیادی محسوب می‌شود؛ خانواده‌های چینی بیشتر به دنبال دانشگاه‌های با اسم و رسم‌تر مثل دانشگاه‌های لیگ آیوی و بسیاری از دانشگاه‌های دولتی هستند. ماریتا تخفیفی نمی‌دهد. سال‌هاست که این دانشگاه از دانشجویان چینی می‌خواهد تا قبل از آنکه پایشان به محیط دانشگاه برسد ۵۰ هزار دلار به‌عنوان پیش‌پرداخت بپردازند.

لودینگ تانگ^۲ استاد زبان چینی و مدیر برنامه مطالعات آسیایی ماریتا به من گفت که «زندگی این کالج به دانشجویان وابسته است. آنها دستگاه خودپرداز دانشگاه محسوب می‌شوند». ماریتا جزو اولین گروه از دانشگاه هنرهای لیبرال بود که پس از انقلاب فرهنگی از ورود چینی‌ها به غرب سود برد. ماریتا برای اولین بار در سال ۱۹۸۵ جای پای برای خودش درست کرد، زمانی‌که استاد اقتصاد این دانشگاه مرحوم ون-یو چنگ^۳ تبادل اعضای هیئت علمی را با موسسه مالی و اقتصادی سیچوان^۴ (که حالا دانشگاه مالی و اقتصادی جنوب غربی^۵ نامیده می‌شود) در شهر مادریش چنگدو^۶ ترتیب داد.

-
1. Denison University
 2. Luding Tong
 3. Wen-Yu Cheng
 4. Sichuan Institute of Finance and Economics
 5. Southwestern University of Finance and Economics
 6. Chengdu

زمانی که این رابطه با وقوع قتل عام دانشجویان معترض در میدان تیان‌آنمن پکن در سال ۱۹۸۹ با شکست مواجه شد، شاهزاده جوان چینی به ماریتا آمد و باعث شد تا ارتباط بادوام‌تر و سودآورتری با دانشگاه جاسوسی چین برقرار شود.

ماریتا برای آموزش زبان چینی و علوم سیاسی به افراد رسمی آزمایشی از وزارت آموزش آمریکا کمک مالی دریافت کرد. از بین تعدادی از افراد معرفی‌شده، این دانشگاه ژائوژونگ ایی^۱ دانشجوی دکترا در دانشگاه واشنگتن را انتخاب کرد.

ایبی ثابت کرد که معلم پویایی است و در سال ۱۹۹۵ به استخدام رسمی درآمد. مایکل تیلور استاد مدیریت که دفتر کارش مقابل کلاس ایبی قرار داشت و هر از چندگاهی سر کلاس او حاضر می‌شد، به من گفت که «او همان‌گونه که دیدم آدم خوبی بود. او موضوع را واقعاً می‌دانست، واقعاً به حرف‌های دانشجویان گوش می‌کرد. می‌خواستم ببینم که چگونه او توانسته بود از سوی دانشجویان آمریکایی که این درس را انتخاب کرده‌اند با این میزان استقبال مواجه شود؛ البته این درس برای دانشجویان آمریکایی الزامی بود. دانشجویان آمریکایی خیلی به او علاقه داشتند. آنها درک می‌کردند او به چیزی که می‌گویند اهمیت می‌دهد».

به تدریج، شایعاتی درباره پیشینه غرورآمیز در ماریتا پخش شد. پدرش ایبی لیرونک^۲ یکی از اعضای اولیه حزب کمونیست چین و دوست مائو زدونگ زمانی که مائو در سال ۱۹۴۹ قدرت را به دست گرفت یعنی در همان سالی که دانشگاه روابط بین‌الملل تاسیس شد، وزیر کار شد. ایبی در شهرکی که برای رهبران ارشد و خانواده‌های آنها در پکن بود، بزرگ شد، جایی که بچه‌ها طوری تربیت می‌شدند که جزء نخبگان طبقه حاکم چین شوند. لی لیرونک مثل بسیاری از برادرانش در زمان انقلاب فرهنگی کنار گذاشته شد و برای یک دهه به زندان افتاد. ژائوژونگ که به خاطر افول پدرش آسیب دیده بود، برای مدتی کوتاه شغلی داشت و سال‌ها به عنوان فراری در حومه شهر زندگی می‌کرد. زمانی که ایبی لیرونک به وضع اول برگشت، خانواده‌اش به یک مجتمع مسکونی نقل مکان کرد؛ جایی که ژو جین‌پینگ رئیس‌جمهور فعلی و پسر یکی دیگر از مقامات مهم که اول حذف و بعداً عفو شده بود زندگی می‌کردند.

1. Xiaoxiong Yi

2. Yi Lirong

ژائوژونگ و شی جین پینگ با هم دوست شدند و هر روز برای پنج ساعت با هم حرف می‌زدند. درحالی‌که شی جین پینگ به‌دنبال کار سیاسی رفت، ژائوژونگ به‌دنبال روابط عاشقانه، نوشیدنی، فیلم و ادبیات غرب بود و سپس چین را برای تحصیل در مقطع تحصیلات تکمیلی در آمریکا ترک کرد. در سال ۱۹۸۷، شی جین پینگ با ژائوژونگ در واشنگتن ملاقات کرد. در ماریتا، ژائوژونگ با یک همکار دیگر، از یک دستگاه قهوه‌سازی به‌صورت مشترک استفاده می‌کردند و این دو نفر اغلب در زمان صرف قهوه درباره فرصت‌های کالج در چین حرف می‌زدند. در نهایت، ژائوژونگ به دفتر مدیریت دانشگاه رفت و پیشنهاد سفر به چین و آوردن بچه‌های خانواده‌هایی که در آنجا می‌شناخت را مطرح کرد.

یک مشکل وجود داشت. در آن زمان، کالج‌های آمریکایی تنها در صورتی می‌توانستند فردی در چین را بکارگیری نمایند که ارتباطاتی با یک دانشگاه در آنجا داشته باشد. ژائوژونگ دانشگاه روابط بین‌الملل را در ذهن داشت.

باتوجه به پیش‌زمینه ژائوژونگ، او باید اطلاعاتی درباره ارتباط بین دانشگاه روابط بین‌الملل و وزارت امنیت داشته باشد. این احتمال وجود دارد که ژائوژونگ متوجه موضوع شد کهخواست برای این کتاب با او مصاحبه‌ای انجام دهم و براساس منافع دوجانبه عمل کرد: علاقه کالج ماریتا به تنوع، درآمد و علاقه دانشگاه روابط بین‌الملل جایگاه فرهنگ آمریکا.

پیتر ماتیس محقق بنیاد جیمزتاون^۱ در زمینه جاسوسی چینی گمانه‌زنی کرد که مقامات امنیتی که بر دانشگاه روابط بین‌الملل نظارت می‌کنند به ژائوژونگ اعتماد کردند زیرا آنها با پدرش آشنا بودند. او می‌گوید که «در وزارت امنیت کشور، اگر شما بخواهید ارتقاء بگیرید، باید پسر یا دختر فرد شناخته‌شده‌ای باشید.

آنها معتقدند که این رویکرد وفاداری ایجاد می‌کند و این افراد نظام را بهتر می‌فهمند. ژائوژونگ ممکن است که به وزارت امنیت کشور رفته باشد و گفته باشد که «این فرصت وجود دارد، چرا ما نباید کسی را در آنجا داشته باشیم؟».

ژائوژونگ همچنین تماس‌هایی با وزارت کشور آمریکا داشت که به دادن ویزا به دانشجویان چینی کمک می‌کند. یک همکار در کالج ماریتا به من گفت که «برداشت من این است که

1. Jamestown Foundation

ژائوژونگ ارتباطاتی با وزارت کشور داشت. آنها برای او به‌عنوان فردی مطلع ارزش زیادی قائل بودند. من می‌دانم که او دوستانی در آنجا داشت که اغلب به نصایح او گوش می‌کردند». دانشگاه روابط بین‌الملل اطلاعاتی درباره کالج ماریتا در اختیار دانش‌آموزانی که قرار بود به این دانشگاه بیایند قرار می‌داد و آنها را آنجا می‌فرستاد. به گفته تونگ، کالج ماریتا دست‌کم ۱۰۰۰ دلار برای هر دانشجو به دانشگاه روابط بین‌الملل پرداخت می‌کرد. یک مدیر دانشگاه روابط بین‌الملل که فامیل رده بالایی در مغولستان داخلی داشت به کالج کمک کرد تا با دانشجویان در آنجا تماس‌هایی برقرار کند.

اولین گروه دوازده نفری از دانشجویان چینی در سال ۱۹۹۵ به این کالج آمدند. دانشگاه روابط بین‌الملل و ژائوژونگ تمامی آنها را بجز جرمی وانگ^۱ که در سال آخر تحصیلش از دانشگاه مالی و اقتصاد جنوب غربی به کالج منتقل شد را بکارگیری کرد. در سال‌های اول، ژائوژونگ اغلب به‌دنبال خانواده‌های مهم بود. هی هی لی^۲ که در سال ۱۹۹۷-۱۹۹۸ در ماریتا حضور داشت پسر لی ژائوژینگ^۳ سفیر وقت چین در آمریکا و بعداً وزیر امور خارجه این کشور بود. لی ژائوژینگ در سال ۱۹۹۸ در مراسم جشن پایان سال تحصیلی سخنرانی کرد و حتی از این دانشگاه مدرک افتخاری دریافت نمود.

در ابتدا، همکاری با دانشگاه روابط بین‌الملل برخی از اساتید کالج ماریتا را ناراحت می‌کرد. تانگ به من گفت که «تعداد زیادی از اعضای هیئت علمی درباره این مسئله سؤال می‌کردند. می‌خواهیم با این مدرسه جاسوسی چه کاری انجام دهیم؟ پاسخی برای این سؤال وجود نداشت. سپس سال‌ها گذشت و مشخص شد که ما به درآمد حاصله از دانشجویان چینی نیاز داریم». مایکل تیلور استاد مدیریت، بحث‌های اولیه را به‌خاطر می‌آورد. او گفت که «به من گفته شد که ما کاری نداریم که وزارت امنیت چه کاری برای تربیت جاسوس می‌کند، اما نباید از این کارها در اینجا انجام دهد. دانشگاه روابط بین‌الملل هنوز اساساً تحت مالکیت و مدیریت وزارت امنیت است. زیرا موسسات در چین نمی‌توانند خود را کنار بکشند و بگویند که «از این به بعد تحت‌نظارت وزارت آموزش خواهیم بود». در چین، وزارت آموزش ضعیف‌ترین ارتباط را دارد.

1. Jeremy Wang

2. He He Li

3. Li Zhaoxing

آنها کمترین پول را برای تخصیص دارند. هیچ‌کسی نمی‌خواهد دانشگاه، ساختمان‌ها، اساتید و هر آنچه دارد را به وزارت آموزش منتقل کند».

از منظر مدیریت دانشگاه، مزایا- مالی و غیرمالی - به ریسک‌ها می‌ارزد. زمانی که من با آنها مصاحبه می‌کردم، دائماً از این مسئله متحیر می‌شدم که چگونه مدیران کالج ماریتا، چه حال و چه در گذشته، ارتباط دانشگاه را با این دانشگاه جاسوسی چینی به سادگی عاقلانه جلوه می‌دادند. لری ویلسون^۱ رئیس ماریتا از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰، به من گفت که «من سوء ظنی نداشتیم. ما قطعاً درباره این مسئله حرف زدیم، پیامدهای این مسئله چه بود. احساس ما این بود که دانشجویانی که به کشور ما می‌آیند چیزهای مثبتی را درباره کشورمان یاد خواهند گرفت. سپس، زمانی که آنها به کشور خودشان برگردند، جنبه‌های مثبتی از آمریکا را با خود به چین می‌بردند». «ما دانشجویی داشتیم که برای دولت چین کار کند؟ اگر داشتیم، من نمی‌دانم. البته، آنها کاری نمی‌کردند که از این مسئله باخبر شویم».

رابطه رو به رشد دانشگاه روابط بین‌الملل با کالج ماریتا باعث تعجب سفارت آمریکا در پکن شد. در نوامبر سال ۲۰۰۲، این سفارت پیام چهار صفحه‌ای با مهر دارای طبقه‌بندی و حائز اهمیت و با عنوان «دانشگاه آموزشی وزارت امنیت کشور به دنبال برقراری تماس واقعی می‌باشد» را برای وزیر امور خارجه در واشنگتن فرستاد. این نامه برای کنسولگری‌های آمریکا در شانگهای^۲، شنیانگ^۳، گوانژو و هنگ کنگ، دفتر تایپه موسسه آمریکا در تایوان^۴ که نماینده دولت آمریکا است، سفارت‌های آمریکا در توکیو و سئول و فرمانده ستاد مشترک و مرکز مشترک اطلاعاتی فرماندهی پاسفیک آمریکا واقع در هونولولو^۵ ارسال شد. در پاسخ به درخواست‌های من برای دسترسی آزاد به سوابق در سال ۲۰۱۵، وزارت امور خارجه خلاصه‌ای از این سند را در اختیار من گذاشت، هر چند که قسمت‌های اصلی را به‌خاطر میزان طبقه‌بندی، حذف کرده بود.

-
1. Larry Wilson
 2. Shanghai
 3. Shenyang
 4. Taipei office of the American Institute
 5. Honolulu

در این پیام آمده بود که «دانشگاه روابط بین‌الملل پکن، موسسه سرآمد وزارت امنیت کشور برای آماده‌سازی افراد تازه استخدام‌شده، به‌دنبال تبادل تعدادی توافقات با یکسری از موسسات خارجی آموزش عالی می‌باشد. تصمیم برای دنبال کردن این مسیر که در دانشگاه روابط بین‌الملل توسط دانشجویان و در وزارت امنیت توسط فن‌سالارهای جوان مطرح شده است موضوع بحث‌های داغی می‌باشد. با این حال، رئیس این دانشگاه پیش از این صحبت‌ها توافقی را با کالج آمریکایی ماریتا در اوهایو نهایی کرده است، و این توافق باعث شده است تا برای اولین بار اساتید دانشگاه روابط بین‌الملل فرصت‌های واقعی آموزشی کوتاه‌مدت در کالج ماریتا بدست آورند». زمانی که دانش‌آموزان چینی سال بالاتر برای آمدن به این کالج اقدام کردند، این کالج فرآیند را کارآمدتر کرد. این کالج دفتری را در پکن تاسیس کرد، جایی که ژائوژونگ می‌تواند با دانش‌آموزان و والدین آنها ملاقات کرده و در گرفتن ویزا و حل دیگر مشکلات به آنها کمک کند. درنهایت، او دست از درس دادن کشید و برای حدود یک سال تا حدی به دلایل خانوادگی در چین اقامت کرد.

پدرش در سال ۱۹۹۷ در سن ۹۹ سالگی درگذشت، اما مادرش هنوز آنجا زندگی می‌کرد. تیلور به من گفت که «او از انجام دو شغل و رفت و آمد بین آمریکا و چین خسته شده بود». ژائوژونگ از زمان‌هایی که در پکن حضور داشت برای واپایش کارهای کالج ماریتا در چین استفاده می‌کرد. به گفته یکی از کارکنان پیشین دانشگاه، او برخلاف دیگر هم‌تایان خود در دیگر شعب دانشگاه‌های آمریکایی به‌جای آنکه به معاون مدیریت ثبت‌نام یا مدیر پذیرش گزارش دهد، به رئیس دانشگاه گزارش می‌داد. گهگاهی او استانداردهای معمول دانشگاهی را تقلیل می‌داد. به گفته منتقدانش در دانشگاه، نتیجه این اقدام او ورود برخی دانشجویان چینی بود که آماده نبودند و یا از مهارت زبانی انگلیسی لازم برخوردار نبودند.

به‌عنوان مثال، در دیگر کشورهای خارجی، متقاضیان ورود به این کالج باید امتحان مهارت زبانی استاندارد را از قبیل آزمون زبان انگلیسی کالج بورده^۱ را پشت‌سر می‌گذاشتند. اگرچه استاد جنی ریس میلر^۲ مدیر زبان انگلیسی کالج ماریتا می‌خواست که از دانش‌آموزان چینی هم آزمون تافل گرفته شود، اما ژائوژونگ با او مخالف بود.

1. College Board's Test of English as a Foreign Language

2. Professor Janie Rees-Miller

درعوض، ریس میلر آزمون زبان انگلیسی خودش را برای این کالج طراحی کرد. ریس میلر به من گفت که این آزمون به دقت آزمون تافل نیست، اما از هیچ چیز بهتر است. درحالی که آزمون تافل ۱۵۳ دلار هزینه داشته و جواب دادن به آن چهار ساعت زمان می برد، امتحان کالج مجانی است و تقریباً نیم ساعت زمان می برد. مدیر پذیرش به چین می رفت تا از امتحان مراقبت کند؛ سالن همایش دانشگاه روابط بین الملل برای این امتحان تخصیص داده می شد و در آنجا نیز از متقاضیان مصاحبه به عمل می آمد؛ او همه آنها را در آن سالن می پذیرفت یا رد می کرد. کالج به متقاضیان چینی که نه تنها از پس اندازه های مالی بلکه از اعتبار بورسیه شدن استفاده می کردند مقرری اندکی نیز می داد.

اگرچه شهریه آنها برای کالج مهم بود، اما جیسون ترلی^۱ رئیس پیشین پذیرش، اجباری برای پذیرش متقاضیان چینی نداشت. او می گفت که «در هر سفری که انجام می دادم، تعدادی متقاضی وجود داشتند که پذیرفته نمی شدند. صحبت کردن آنها مناسب نبود و آنها رد می شدند. از رئیس دانشگاه گرفته تا مدیر ارشد مالی هیچ الزامی را برای پذیرش همه آنها نداشتند، در عوض به من گفته می شد که اگر قرار است که آنها را پذیرش کنیم، بهتر است دانش آموزان خوب را انتخاب نماییم».

ژائوژونگ باعث شد که کالج ماریتا در چین توجهات را به سمت خود جلب نماید. یکی از مدیران پیشین گفت که «ژائوژونگ دوست داشت که رئیس و سرپرست دانشگاه را شخصا بیرون ببرد و بچرخاند. با آنها نوشیدنی و شام بخورد و آنها را به آدم های مهم و سرشناس معرفی نماید. او در زد و بند و برقراری ارتباط عالی عمل می کرد».

از بین دوازده دانش آموزی که من در آوریل سال ۲۰۱۶ در کالج با آنها مصاحبه کردم شخص ژائوژونگ تقریباً همه آنها را و تعداد زیادی را نیز از طریق دانشگاه روابط بین الملل بکارگیری کرده بود. عموی ژو هیو یو^۲ دانشجوی سال اول رشته تبلیغات و روابط عمومی، استادی را در دانشگاه روابط بین الملل می شناخت که به او توصیه کرد که با ژائوژونگ حرف بزند. مادر ای سی وانگ^۳ دانشجوی جدیدالورود در دانشگاه روابط بین الملل علوم رایانه تدریس

1. Jason Turley

2. Zi Hui Yu

3. Yi Si Wang

می‌کند و ژائوژونگ را می‌شناخت. عمه ژن زی می^۱ مهندس نفت دوست ایی سی وانگ است. مربی والیبال دبیرستان جی یو سانگ^۲ دانشجوی سال دومی شماره او را به دستیار ایی سی وانگ معرفی کرد.

هنگامی که با دا چوان نی^۳ دانشجوی سال آخر رشته مدیریت مالی از شنزن در بازار خرید ماریتا که یک راهروی سنگی دارد که محیط دانشگاه را به دو نیم تقسیم می‌کند و فضای سبز و میله پرچمی دارد که بالای آن پرچم آمریکا قرار دارد، حرف می‌زدیم به من گفت که «تمامی ما به واسطه ایی سی وانگ اینجا آمدیم».

ژائوژونگ برادر بزرگ‌تر «دا»^۴ را به ماریتا آورده بود. انتخاب اول دا دانشگاه میسوری بود، اما نمره تافلش پایین‌تر از سطح مورد نیاز بود. او به‌همراه تعداد دیگری از دانش‌آموزان در دانشگاه روابط بین‌الملل در امتحان زبان کالج ماریتا شرکت کرد. او به من گفت که «ما همگی امتحان را پشت سر گذاشتیم- اما همچنان دوست داشتیم به میسوری برویم. این شهر بیش از حد کوچک است. بسیار خسته‌کننده است. من هیچ سرگرمی ندارم. من فقط در اتاقم بازی می‌کنم».

یولدانا فنگ^۵ دانشجوی سال اولی رشته زبان انگلیسی که علاقه زیادی به رمان‌های عاشقانه دوره ویکتوریا مانند جین ایر^۶ و بلندی‌های وترینگ^۷ دارد، دانشجوی انتقالی از دانشگاه روابط بین‌الملل بود. ژائوژونگ با او در پکن در تماس بود و او را با خود از فرودگاهی در آمریکا آورد. او به من گفت که «من زندگی آرام اینجا را دوست دارم. من باید وقت زیادی را صرف مطالعه کنم، اما این کار خیلی لذت دارد. فرصت خوبی برای من است تا زبان انگلیسی را برای رشته‌های انگلیسی یا برای افرادی که می‌خواهند تحصیلات خود را در آمریکا دنبال نمایند تمرین کنم».

-
1. Zhen Ze Mi
 2. Jie Yu Song
 3. Da Chuan Nie
 4. Da
 5. Yolanda Feng
 6. Jane Eyre
 7. Wuthering Heights

مثل دیگر کالج‌ها، دانشجویان چینی در ماریتا اغلب با دیگر دانشجویان معاشرت می‌کردند. چندین نفر آنها به من گفتند که آنها برای یک ترم با دانشجویان آمریکایی هم‌اتاق شدند، اما تفاوت‌های فرهنگی و دیگر محدودیت‌های آنها در زبان انگلیسی رابطه آنها را دچار مشکل کرد. همچنین شکاف مالی نیز وجود داشت. دانشجویان چینی معمولاً از دانشجویان آمریکایی ثروتمندتر بودند و ماشین‌های گران‌قیمت‌تری داشتند که این مسئله باعث ایجاد ناراحتی‌هایی می‌شد. معاون دانشجویی پیشین کالج ماریتا به من گفت که آمریکایی‌ها می‌توانستند در فرم‌های خوابگاه درخواست کنند که با دانشجویان بین‌المللی هم‌اتاق شوند، اما این کار احتمالاً چندان کارآمد نبود. برخی دانشجویان چینی با برخی خانواده‌ها آشنا می‌شدند و این خانواده‌ها آنها را برای شام یا جشن تولدها دعوت می‌کردند یا آنها را با خود به کلیسا می‌بردند.

یک موضوع بد در بین دانشجویان چینی و آمریکایی، شهرت دانشگاه روابط بین‌الملل به‌عنوان مدرسه جاسوسی است. متئو هینزمن^۱ فارغ‌التحصیل سال ۲۰۱۴ در رشته مطالعات آسیا و تجارت بین‌الملل به من گفت که آمریکایی‌هایی که زبان چینی را می‌گذراندند و مطالعات آسیا انجام می‌دادند به نوعی می‌دانستند که دانشگاه روابط بین‌الملل مدرسه جاسوسی است. «ما خیلی در این باره با دانشجویان دانشگاه روابط بین‌الملل حرف نمی‌زدیم. این به نوعی موضوع حساسی است». در حقیقت، من این موضوع را با چندین دانشجوی چینی مطرح کردم و خیلی به جزئیات نپرداختم. فنگ به من گفت که «من علاقه زیادی به سیاست ندارم».

مایکل یو^۲ به من گفت که «دانشجویان دانشگاه روابط بین‌الملل دانشجویان عادی هستند. زمانی که آنها فارغ‌التحصیل می‌شوند، برخی از آنها برای... کار می‌کنند» او برای انتخاب کلمه مناسب مکثی کرد. «دولت. دیگران نیز برای خودشان کار می‌کنند».

دانشجویان دانشگاه روابط بین‌الملل نیز به ماریتا رفته‌اند. یکی از آنها به من گفت که او به‌عنوان دانش‌آموز سال آخر دبیرستان بدون آنکه اطلاعات زیادی درباره این دانشگاه داشته باشد، دانشگاه روابط بین‌الملل را انتخاب کرده بود. این دانشگاه در پذیرش‌ها اولویت‌هایی را قائل و بر این اساس نیز او را انتخاب کرده بود، بنابراین او باید می‌رفت.

1. Matthew Heinzman

2. Michelle Yu

او دو سال را به تحصیل در رشته علوم سیاسی در آنجا گذراند و کم‌کم فهمید که به مهندسی و علوم طبیعی علاقمند است، اما امکانات دانشگاه روابط بین‌الملل در این زمینه‌ها ناچیز بود. پس از آنکه در برنامه تابستانی دو هفته‌ای بازدید از ماریتا داشت، تصمیم گرفت تا به‌صورت تمام‌وقت به آنجا بیاید.

او تصدیق کرد که برخی از همکلاسی‌هایش در دانشگاه روابط بین‌الملل می‌خواستند برای وزارت امنیت کار کنند. «اکثر دانشجویان در آن دانشگاه مثل بقیه دانشجویان هستند».

پس از فارغ‌التحصیلی، اکثر دانشجویان چینی ماریتا، چه در آمریکا و چه در چین، برای شرکت‌ها کار می‌کنند. یکی از استثنائات وی تان^۱ فارغ‌التحصیل سال ۲۰۰۴ بود که به دفتر بنیاد کلینتون در چین پیوست و در سفر بیل کلینتون در سال ۲۰۰۵ به استان هوان^۲ مترجم او بود. تان به مجله ماریتا گفت که «حرف‌های زیادی بود که باید ترجمه می‌کردم».

طبق راهنمایی‌های ژائوژونگ، ائتلاف دانشگاه روابط بین‌الملل و کالج ماریتا به فراتر از جذب دانشجو گسترش یافت. در سال ۲۰۰۱، دانشگاه روابط بین‌الملل یک یا دو نفر از اعضای هیئت علمی خود را در هر ترم به ماریتا فرستاد. این اساتید موضوعات متنوعی از جمله هنرهای رزمی و حقوق چین را تدریس می‌کردند.

از سال ۲۰۰۷، به درخواست دانشگاه روابط بین‌الملل، ۲۳ دانشجوی این دانشگاه و دو استاد در هر تابستان از کالج ماریتا بازدید می‌کنند و چیزهایی درباره گروه‌های حافظ منافع، نظرسنجی‌های عمومی و دیگر تاثیرات جهان واقعی بر سیاست خارجی آمریکا یاد می‌گیرند. آنها به دو گروه تقسیم می‌شوند و این مسئله را بررسی می‌کنند که آمریکا و چین چگونه می‌توانند در زمینه‌های بین‌المللی از قبیل ایمنی غذایی با هم همکاری کنند. آنها در اوقات فراغت، از فروشگاه‌های بزرگ خرید می‌کنند.

مارک شافر^۳ مدیر این برنامه در دانشگاه می‌گوید که «این لذت‌بخش‌ترین کاری است که انجام می‌دهم. من می‌خواهم خاطره خوبی از آمریکا و شناخت دقیق‌تری از اینکه آمریکا چگونه کشوری است، برای آنها به‌وجود آورم. اکثر آنها احتمالاً وارد بازار کار می‌شوند».

1. Wei Tan

2. Hunan

3. Mark Schaefer

اینکه کسی جاسوس شود یا برای دولت چین کار کند جالب است. دست کم این است که آنها شناخت بهتری از آمریکا دارند».

در سال ۲۰۱۳، دانشگاه روابط بین‌الملل برنامه تابستانی خود را از پکن آغاز کرد. طبق این برنامه، دانشجویان مقطع کارشناسی می‌توانستند از بین ۴۰ عنوان درسی که اساساً به زبان انگلیسی توسط افراد خارجی و از جمله تعدادی از اساتید ماریتا تدریس می‌شد، انتخاب کنند. این کلاس‌ها ۱۶، ۲۴ یا ۳۲ ساعته بودند و از یک تا سه هفته طول می‌کشیدند و در هر کلاس ۳۰ تا ۶۰ دانشجو حضور داشتند. دانشگاه روابط بین‌الملل به هر استاد در حدود ۱۲۵ دلار برای هر ساعت به اضافه هزینه هواپیما و اقامت مجانی در آپارتمان‌های بزرگ و مجهز را تأمین می‌کرد.

جرمی وانگ به من گفت که «این شایعه وجود دارد که وزارت امنیت برنامه‌های تابستانی را حمایت می‌کند. من به آنجا رفتم، شنیدم که اعضای هیئت علمی می‌گفتند که وزارت امنیت بودجه دروس تابستانی را تأمین کرده است».

درس‌ها به دو دسته تقویتی یا دانشگاهی تقسیم می‌شدند. درس‌های تقویتی آموزش‌هایی درباره بیس‌بال، موسیقی محلی و دیگر مسائل عجیب و غریب ارائه می‌دادند که هر دانشجوی دارای فرهنگ آمریکایی - خصوصاً آنهایی که افسر اطلاعاتی در آمریکا می‌شدند و باید عاملی را در آنجا کنترل می‌کردند - با آنها آشنا بودند. دبوراک مک‌نات^۱ مدرس زبان انگلیسی در ماریتا در دانشگاه روابط بین‌الملل درس «فرهنگ آمریکایی و انگلیسی کاربردی آمریکایی» از قبیل اصطلاحات و عبارات عامیانه را تدریس می‌کند.

طبق طرح درس او که بر روی پایگاه وب دانشگاه روابط بین‌الملل قرار دارد، «هدف آموزش در این درس کمک به دانشجویان خارجی برای فهم بهتر مسائلی است که فرهنگ آمریکایی را می‌سازد. با فهمیدن دلایل رفتاری آمریکایی‌ها، فردی که از کشور دیگر می‌آید می‌تواند کارهای خود را با آگاهی بیشتری انجام دهد». کتاب مورد تدریس عبارتست از: آنچه خارجی‌ها باید درباره آمریکایی‌های بدانند.

1. Deborah McNutt

مک‌نات در قسمت شرح حال مدرس نوشته است که او در تمام طول عمر ساکن ماریتا بوده است. «اگرچه خانه من کوچک است، اما در دو تابستان گذشته من درب خانه خودم را برای دانشجویان مهمان و اساتید دانشگاه روابط بین‌الملل گشودم تا آنها با آنچه مدلی از یک خانه آمریکایی است آشنا شوند».

پروفسور ژاکلین خراسانی^۱ رئیس دانشکده اقتصاد و تجارت کالج ماریتا یک درس دانشگاهی تابستانی در دانشگاه روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد. او به من گفت که «تا زمانی که وزارت امنیت دخالت نکند و من آزادی دانشگاهی برای تدریس هر آنچه می‌خواهم داشته باشم، اهمیتی نمی‌دهم که این وزارتخانه پول من را می‌دهد. من اقتصاد تدریس می‌کنم و اهمیتی ندارد که کجا درس می‌دهم».

اگرچه کسی تدریس‌های خراسانی را سانسور نکرده است، اما اساتید خارجی در دانشگاه روابط بین‌الملل نمی‌توانند آزادی کامل داشته باشند. یکی از آنها متوجه شد که ماموری کلاس‌های او را تحت‌نظر داشت. این معلم پس از آنکه ویدئویی را نمایش داد که در آن دولت‌های آمریکا و چین مورد انتقاد قرار می‌گرفتند، تابستان بعد دیگر دعوت نشد.

ژینگ لی^۲ تمام‌وقت خود را صرف مطالعه زبان‌های خارجی و روابط بین‌الملل در برنامه تحصیلات تکمیلی دانشگاه روابط بین‌الملل کرده بود. زمانی که این دانشگاه او را نپذیرفت، به دانشگاه آلبورگ^۳ دانشگاه کوچکی در شمال دانمارک رفت. آلبورگ که در سال ۱۹۷۴ تأسیس شده است به‌خاطر رویکرد نوآورانه‌اش در حوزه آموزش معروف است: دانشجویان به‌صورت گروهی برای شناسایی و حل مشکلات واقعی زندگی کار می‌کنند.

ژینگ کارشناسی و دکترای خود را از آنجا گرفت و عضو هیئت علمی آلبورگ شد. دانشگاه روابط بین‌الملل شاهد پیشرفت او بود. در سال ۲۰۰۹، به دعوت این دانشگاه، در جشن شصتمین سالگرد دانشگاه روابط بین‌الملل شرکت کرد.

1. Jacqueline Khorassani

2. Xing Li

3. Aalborg University

در سال ۲۰۱۰، این دانشگاه که زمانی او را رد کرده بود از او به‌عنوان استاد افتخاری نام برد. او همچنین مسئولیت برنامه نخبگان درخصوص اندیشمندان خارجی را به‌عهده داشت و برای تدریس در این برنامه، در چین حقوق می‌گرفت.

این جلب حمایت سرانجام ثمر داد: در سال ۲۰۱۱، دانشگاه روابط بین‌الملل همکاری خود را با آلبورگ آغاز کرد که این همکاری باعث شد تا دانشگاه آلبورگ نیز مثل کالج ماریتا در آمریکا برای دانشگاه روابط بین‌الملل به پایگاهی تبدیل شود. بزرگ‌ترین تفاوت این است که درحالی‌که دانشگاه روابط بین‌الملل دانشجویان مقطع کارشناسی را به ماریتا می‌فرستد، ابتکار دانشگاه روابط بین‌الملل و آلبورگ شامل برنامه مقطع تحصیلات تکمیلی در زمینه چین و روابط بین‌الملل می‌شود. دوازده دانشجوی مقطع تحصیلات تکمیلی از هر دانشگاه سال اول را در دانمارک و سال دوم را در چین می‌گذرانند و از هر دو دانشگاه مدرک دریافت می‌کنند. همچنین مرکز تحقیقاتی مشترکی در دانشگاه روابط بین‌الملل قرار دارد و مجله دانشگاهی وجود دارد که سالانه دو جلد، یکی به زبان انگلیسی و یکی به زبان چینی منتشر می‌شود. ژینگ لی سردبیر این مجله است.

هیچ‌کس در آلبورگ در ابتدا درخصوص این همکاری سؤالی نپرسید. دانمارک به‌دنبال روابط نزدیک‌تر با چین است که به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین بازارهای صادراتی اقلام گوناگون از سوسیس گرفته تا انسولین به‌شمار می‌آید. سپس در سال ۲۰۱۴، یکی از اعضای هیئت علمی که در اینترنت جستجو می‌کرد به رابطه دانشگاه روابط بین‌الملل با وزارت امنیت برخورد. شکایت او بحث‌هایی به‌وجود آورد که از دانشکده فرهنگ و مطالعات جهانی ژینگ بیرون رفت و سپس به دانشکده علوم اجتماعی و رئیس دانشگاه رسید.

رئیس دانشگاه با سرویس‌های اطلاعاتی دانمارک مشورت کرد و آنها این پرونده را دارای خطر امنیتی ندیدند. آن بیسلف^۱ هماهنگ‌کننده دانشگاهی برای مدرک کارشناسی‌ارشد مشترک به من گفت که «شنیدم که آنها می‌گفتند بیشتر نگران جاسوسی صنعتی چین هستند. ما می‌دانیم که بین دانشگاه روابط بین‌الملل و وزارت امنیت همکاری وجود دارد. ما از میزان این همکاری خبر نداریم. ما درباره آن با دانشجویان حرف زدیم و به آنها گفتیم».

1. Ane Bislev

ژینگ به من گفت که اگرچه وزارت امنیت کشور برخی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه روابط بین‌الملل را برای آموزش‌های امنیتی بیشتر انتخاب می‌کرد، اما اکثر آنها به‌دنبال دیگر حوزه‌ها می‌رفتند. او در رایانامه‌ای اضافه کرد که «تا زمانی که این برنامه مشترک کاملاً دانشگاهی و حرفه‌ای است، هیچ امکانی برای سیاسی‌کاری وجود ندارد».

از طریق یکی از دوستان ژینگ لی، دانشگاه روابط بین‌الملل اجازه ورود به یک دانشگاه دولتی در آمریکا را پیدا کرد. تیموتی شاو^۱ که برای چهارده سال در پنج قاره سیاست و توسعه بین‌الملل درس داده است سال ۲۰۰۰-۲۰۰۱ را به‌عنوان استاد مهمان در دانشگاه آلبرگ گذراند و در آنجا با ژینگ آشنا شد.

در پاییز سال ۲۰۱۲، شاو مدیر برنامه دکترای حاکمیت جهانی و امنیت انسانی در دانشگاه ماساچوست بوستون^۲ شد. او به من گفت که آینده دانشگاه ماساچوست بوستون در سرمایه‌گذاری در حوزه کشورهای نوظهوری از قبیل چین، بزریل و امارات متحده عربی قرار دارد.

در سال ۲۰۱۳، او موافقت کرد تا میزبان دو استاد مهمان از دانشگاه روابط بین‌الملل به نام‌های ریهان هوانگ^۳ و وانگ هیویی^۴ باشد. او گفت که این تصمیم ساده‌ای بود؛ زیرا تقریباً برای دانشگاه ماساچوست هزینه‌ای در بر نداشت. چین تمامی هزینه‌ها را پرداخت می‌کرد. ریهان به‌عنوان استادیار دانشگاه روابط بین‌الملل مدرک کارشناسی خودش را نیز از آنجا گرفته بود برای مطالعه در زمینه امنیت سایبری با تمرکز بر چین و آمریکا بودجه دولتی گرفته بود. وانگ نیز به‌عنوان دانشیار قدیمی‌تر برای تحقیق در زمینه دیدگاه‌های آمریکا در قبال رشد چین کمک هزینه‌ای از وزارت آموزش دریافت کرده بود.

شاو گفت که آنها دانشگاه ماساچوست بوستون را انتخاب کرده بودند چرا که از ژینگ لی تعریف این دانشگاه را شنیده بودند و می‌دانستند بوستون شهر خوب و بسیار آکادمیک است. آنها همچنین می‌دانستند اگر برای دانشگاه‌هاوارد اقدام کنند، پاسخی دریافت نمی‌کردند.

1. Timothy Shaw
2. University of Massachusetts Boston
3. Rihan Huang
4. Wang Hui

تمامی پول‌ها در اختیار شاو بود و او به آنها هیچ چیز نمی‌داد. ریهان و وانگ هیچ‌یک درس‌هایی در دانشگاه ماساچوست بوستون نگرفتند و در آنجا تدریس نکردند؛ در واقع آنها اتفاقی در دانشگاه نداشتند و به‌ندرت در آنجا حاضر می‌شدند. در عوض، آنها اکثر صبح‌ها از محله چینی‌ها جایی که زندگی می‌کردند با مترو به دیگر موسسات دانشگاهی در منطقه می‌رفتند: دانشگاه بوستون، دانشگاه شمال شرقی^۱، دانشگاه ام‌آی‌تی و خصوصاً دانشکده حکومت‌داری کندی^۲ دانشگاه هاروارد. در آنجا، آنها در سمینارها، همایش‌ها و دیگر رویدادهایی که در اینترنت پیدا می‌کردند شرکت می‌کردند. بعداً، به شاو می‌گفتند که «می‌دانی که هفته پیش در ام‌آی‌تی چه اتفاقی افتاد؟».

البته رفتن به همایش نوعی سرگرمی دانشگاهی محسوب می‌شود. این کار همچنین راهی مرسوم برای سرویس‌های جاسوسی است تا تماس‌هایی را برقرار کرده و اطلاعات باارزش اما غیرمحرمانه‌ای را جمع‌آوری کنند. ماتیس به من گفت که یکی از چیزهایی که نظام اطلاعاتی چین در آن کارآمد است، شیوه جمع‌آوری اطلاعاتی است که از اسناد به‌دست نمی‌آید و شما در رسانه‌ها نمی‌خوانید، بلکه از طریق حضور در این رویدادها و گوش کردن به آنها دسترسی پیدا می‌کنید». شاو خوشحال بود که آنها برای او دردسری نداشتند. او به من گفت که «من نگران بودم که آنها به مقدار زیادی مراقبت نیاز داشته باشند. آنها به کمک نیاز نداشتند. هیچ‌وقت این اتفاق نیفتاد که بیرون بروند و گم شوند. آنها رفتار خاصی انجام نمی‌دادند. من فکر می‌کردم که آنها فقط از شش ماهی که در یک محیط متفاوت زندگی می‌کنند، لذت می‌برند. من خوشحال بودم که آنها آزار و اذیتی برای من ندارند».

وانگ هیوپی شام را با یکی دیگر از اساتید دانشگاه ماساچوست بوستون خورد و درباره موضوع تحقیقش درباره نظر آمریکا درباره چین بحث کرد. وانگ گلایه کرد که هیلاری کلینتون وزیر اور خارجه وقت آمریکا تنها به سوابق حقوق بشر چین حمله کرده است. این استاد با او مخالف بود و به این نکته اشاره کرد که کلینتون رژیم صهیونیستی و دیگر کشورها را هم سرزنش کرده است.

1. Northeastern University

2. Kennedy School of Government

زمانی که شاو به این اساتید مهمان خوشامد می‌گفت دانشگاه ماساچوست بوستون را نیز ترغیب می‌کرد تا رابطه رسمی با دانشگاه روابط بین‌الملل برقرار کند. شویلر کوربان^۱ معاون امور بین‌الملل در اکتبر ۲۰۱۳ به پکن سفر کرد و ملاقاتی با تائو ژیان^۲ رئیس دانشگاه روابط بین‌الملل کرد. آنها کادوهایی را ردوبدل کردند: یک جاقلمی پلکسی‌گلاس^۳ که آرم دانشگاه ماساچوست بوستون بر روی آن نقش بسته بود برای ژیان و یک جعبه مقوایی از چای سبز پاکتی برای کوربان.

کوربان، زیست‌شناس مولکولی، گفت که هیچ‌گونه اطلاعی از ارتباط دانشگاه روابط بین‌الملل با اطلاعات چین نداشته است. او به من گفت که «تمام چیزی که من می‌دانستم این بود که این دانشگاه اعتبار دانشگاهی قوی داشت و ما همه هیئت علمی آنجا هستیم، ما به برنامه‌های دانشگاهی نگاه نمی‌کنیم. البته، علاوه بر آن، ما زمانی که بدانیم که منابع از کجا تامین می‌شوند، به چیزها با دقت بیشتری نگاه می‌کنیم. اگر من از قبل می‌دانستم، من کمی متفاوت به این موضوع نگاه می‌کردم».

در آن ماه دسامبر، شاو برای همایشی به دانشگاه روابط بین‌الملل رفت و تفاهمنامه‌ای که توسط مدیران ارشد دانشگاه روابط بین‌الملل نوشته شده بود را با خود آورد. در مراسمی در مرکز تبادلات دانشجویی دانشگاه روابط بین‌الملل، ژیان رئیس دانشگاه، روبای وانگ^۴ قائم مقام دانشگاه و هائو مین^۵ مدیر تبادلات علمی امضای خود را انجام دادند. شاو و ژینگ لی نیز آنجا بودند.

طبق این توافق پنج ساله، دانشگاه‌ها موافقت کردند تا تبادلات دانشگاهی و دانشجویی، تحقیقات فراملی و دیگر فعالیت‌های مشترک را گسترش دهند. تنها اقدامی که پس از آن انجام شده است این است که شاو در برنامه تابستانی سال ۲۰۱۶ تدریس کرده است.

در سال ۲۰۱۵ ریهان هوانگ پس از بازگشت به دانشگاه روابط بین‌الملل، مقاله‌ای را به‌صورت مشترک با ژی تینگ‌تینگ فارغ‌التحصیل دانشگاه روابط بین‌الملل و محقق موسسه

-
1. Schuyler Korban
 2. Tao Jian
 3. Plexiglas
 4. Rubai Wang
 5. Hao Min

چهار و ناظر پیشین مرکز کارتر در سودان جنوبی و استاد مهمان دانشگاه اموری درباره اینکه چگونه چین می‌تواند از بحران پناهندگان اروپا بهره‌برداری کند، نوشت. آنها تاکید داشتند که «چین باید از این فرصت استفاده کرده و به مدافع سازوکار مدیریت مهاجرت بین‌المللی و قانون‌گذاری در زمینه حاکمیت جهانی تبدیل شود».

این مقاله در مجله «چین و روابط بین‌الملل»^۱ مجله مشترک دانشگاه آلبورگ و دانشگاه روابط بین‌الملل که توسط ژینگ لی استاد آلبورگ ویراستاری می‌شد، به چاپ رسید.

دفتر کالج ماریتا در پکن در یک مجتمع مسکونی اعیانی در یک مایلی از سفارت آمریکا پشت مقر شرکت بی‌امو و کلینیک زیبایی بین‌المللی دونا بلا^۲ قرار دارد. یک ایستگاه نگهبانی در ورودی این مجموعه قرار دارد. در بازدید سرزده‌ای که از این مکان در بعدازظهر چهارشنبه در ماه می ۲۰۱۶ به عمل آمد، بچه‌ها در زمین بازی دوز پلاستیکی با شوق و ذوق تفریح می‌کردند و از وسایل موجود بالا و پایین می‌رفتند و خانمی با سگش از جلوی زمین بازی بستکبال می‌گذشت.

هیچ تابلویی در طبقه چهارم برج بیست و دو طبقه با پنجره‌های بزرگ چهارگوش وجود نداشت که دفتر کالج را مشخص کند و اگر کسی یکبار درب می‌زد، کسی پاسخ نمی‌داد. برای بار دوم، بیست دقیقه بعد، یک زن میانسال چینی درب را باز می‌کرد. داخل دفتر شبیه هر آپارتمان شلوغ دیگری بود که آشپزخانه و اتاق نهارخوری‌اش پر از وسایل بود. یک صفحه از یک روزنامه انگلیسی قاب گرفته شده بود و نزدیک میز نهارخوری روی دیوار بود و در آن عکسی از ایی و عنوانی درباره بهبود روابط با چین دیده می‌شد.

آن زن نخواست اسمش را بگوید یا مصاحبه کند و گفت که کارش فقط این است که با دانشجویان یا والدین که هیچ‌یک آنجا نبودند، حرف بزنند. او گفت که ژائوژونگ به‌ندرت به دفتر می‌آید. زمانی که درباره موفقیت کالج ماریتا در جذب دانشجویان چینی از او سؤال کردم، او آنها را کم اهمیت جلوه داد. او گفت که «ماریتا تنها ماریتا است».

1. China and International Relations
2. Donna Bella International Beauty Clinic

بیکاری چیز غیرمعمولی نیست: کالج ماریتا مثل قبل دانشجویان زیادی را جذب نمی‌کند. تعداد دانشجویان چینی ۳۹ درصد کاهش یافته است و از ۱۴۴ نفر در پاییز سال ۲۰۱۲ به ۸۸ نفر در پاییز سال ۲۰۱۵ رسیده است. این مسئله به طرز نامتناسبی به کاهش کلی ۱۷ درصدی ثبت نام کالج از ۱۴۳۲ به ۱۱۹۳ نفر در همین دوره زمانی کمک کرده است. بحران مالی ایجادشده کاهش بودجه دانشگاه را شدت بخشیده است و باعث استعفای جوزف برونو رئیس دانشگاه شده است.

علاوه بر رقابت بیشتر دیگر دانشگاه‌های آمریکایی، عاملی که در این کاهش دخیل بوده است نامه محرنامه سال ۲۰۰۹ از سفارت آمریکا در پکن به مجلس سنا در واشنگتن بوده است که ویکی‌لیکس^۱ آن را در سال ۲۰۱۱ علنی کرد.

این نامه ۳۷۳۵ لغتی با عنوان «تصویر نخست وزیر شی ژینگ پنگ: بازمانده بلندپرواز انقلاب فرهنگی» مکالمات مختلف از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ را بین یک مامور سیاسی در سفارت و یک رابط بلندمدت در سفارت و دوست قبلی ژو را توصیف می‌کند. این رابط والدین ژو، بچگی و تبعید او به بیرون شهر در زمان انقلاب فرهنگی، کار اولش و همچنین شخصیت و دیدگاه‌های سیاسی او را توصیف کرد.

این منبع ژو را کامل می‌شناخت و احساسات مرددی درباره او داشت. او رئیس‌جمهور آینده را آدمی با اعتماد به نفس، محاسبه‌گر، متمرکز و بسیار جاه‌طلب توصیف کرد که زمانی به حزب کمونیست پیوسته بود که پدرش به‌خاطر جرائم سیاسی در زندان حزب بود. دوستان هوش و ذکاوت شی را دست‌کم می‌گرفتند و زنان او را خسته‌کننده می‌دیدند. این خبرچین دقیقاً پیش‌بینی کرد که اگر شی قدرت را بدست بگیرد او با تمام قوا فساد چین را شاید به قیمت نابودی طبقه جدید ثروتمند این کشور از بین می‌برد.

در این نامه نامی از منبع برده نشده بود، اما سرخ‌هایی به ما می‌داد. او در سال ۱۹۵۳ متولد شد و فرزند یک فرد انقلابی و هم‌عصر مائو بود که اولین وزیر کار جمهوری خلق چین شد. او به دانشگاه عادی پکن^۲ و دانشگاه واشنگتن رفت. او حالا شهروند آمریکا است و در یک دانشگاه آمریکایی علوم سیاسی تدریس می‌کند.

1. WikiLeaks

2. Beijing Normal University

این جزئیات با یک نفر مطابقت داشت: استاد ژیاوژینگ لی. ارزیابی صریح جذب‌کننده دانشجو برای کالج ماریتا از شی برای دولت آمریکا در بین دانشجویان چینی، متقاضیان و والدین پخش شد. ریس میلر^۱ به‌خاطر می‌آورد که «یکی از همکارانی که به چین رفته بود و از برخی خانواده‌ها درباره آن شنیده بود در این باره به من گفت».

پس از آنکه این نامه منتشر شد، متنی در رسانه‌های چینی منتشر شد مبنی بر اینکه نام ژائوژونگ در بین جاسوسان آمریکایی است که این مسئله مشکلی را برای کالج ایجاد کرد. یکی از کارمندان پیشین این کالج به من گفت که «دانشجویان بسیاری در آن زمان آن را دیدند». خصوصاً بعد از آنکه شی در نوامبر ۲۰۱۲ دبیر کل حزب کمونیست چین شد، برخی خانواده‌های چینی از ترس اینکه افشاگریایی باعث آزردن رهبر جدید کشورشان شده باشد یا حتی از ترس اینکه ژائوژونگ برای اطلاعات آمریکا کار کرده باشد، از رفتن به ماریتا اجتناب می‌کردند. پروفیسور تونگ گفت که «من نمی‌خواستم فرزندم را بفرستم. کالج ماریتا مدرسه جاسوسی آمریکاست».

این نامه مدرسه جاسوسی چین و کالج ماریتا را از تقویت همکاری‌ها منصرف نکرد. در اکتبر ۲۰۱۱، آنها همکاری خود را برای پنج سال دیگر تمدید کردند. در سال ۲۰۱۵، برونو و تائو ژیان روسای دو دانشگاه به‌همراه ژائوژونگ و دیگر مقامات ماریتا با هم ملاقات کردند. تعداد تبادلات دانشجویی دانشگاه روابط بین‌الملل با کالج ماریتا از یک تا دو نفر در هر ترم، در بهار ۲۰۱۶ به چهار نفر و در پاییز همان سال به شش نفر افزایش یافت. این کالج مراسمی برای فارغ‌التحصیلان چینی در محوطه دانشگاه روابط بین‌الملل در آوریل ۲۰۱۶ برگزار کرد. برونو به من گفت که مقامات دانشگاه روابط بین‌الملل سخاوتمند بودند که محیط دانشگاه خود را برای برگزاری این مراسم پیشنهاد کردند.

خراسانی رئیس دانشکده اقتصاد کالج ماریتا برنامه بین‌رشته‌ای برای افزایش ثبت‌نام چینی‌ها پیشنهاد کرده است. دانشجویان اقتصاد دانشگاه روابط بین‌الملل دو سال را در آنجا و دو سال را در این کالج می‌گذرانند و از هر دو دانشگاه مدرک می‌گیرند.

1. Rees-Miller

او به من گفت که مدرک ماریتا به آنها کمک می‌کند که وارد دانشگاه‌های تحصیلات تکمیلی آمریکا شوند؛ چون که نشان می‌دهد که آنها می‌توانند زبان انگلیسی را در سطح کالج بخوانند و بنویسند. او اضافه کرد که این برنامه هنوز اجرا نشده است و گفت که «من فکر می‌کنم که این چیزی است که دانشجویان چینی به آن علاقمند می‌باشند». سخنگو پری به من گفت که «این دو موسسه به دنبال گزینه‌هایی برای رشته دوگانه هستند و هنوز در مراحل ابتدایی بررسی قرار دارند».

پس از ارائه دانشجویان وی در مرکز مک‌دونالد درباره روابط بین آمریکا، چین و روسیه، من در راهرو با اینجی لیو^۱ استاد مهمان از دانشگاه روابط بین‌الملل حرف زدم. پس از تعارفات اولیه، اینجی گفت که کالج ماریتا را دوست دارد؛ زیرا هوای تازه آن او را از دست هوای آلوده پکن خلاص کرده است.

من از او پرسیدم که چرا دانشجویان هرگز درباره حقوق بشر و جاسوسی سایبری حرفی نزدند. او گفت که «موضوعات از قبل مشخص شده بودند». «چه کسی مشخص کرده بود؟». «دانشجویان».

من که گیج شده بودم موضوع را تغییر دادم و به روابط دانشگاه روابط بین‌الملل با اطلاعات چین اشاره کردم. او گفت که اگرچه این دانشگاه بودجه از وزارت امنیت دریافت می‌کند، اما حمایت وزارت آموزش از این دانشگاه ظرف سال‌های اخیر افزایش یافته است. او به من گفت که «دانشگاه روابط بین‌الملل دانشگاه عادی است. مثل کالج ماریتا».

1. Yingjie Liu

۵- فریب خورده

گلن دافی شریور^۱ در تابستان پس از سال اول تحصیلش در کالج، عاشق چین شد و هر چند هنوز به زبان چینی صحبت نمی کرد، اما به نظر می رسید که چین هم عاشق او شده است. شریور از بین هجده دانشجوی دانشگاه ایالتی گرند ولی^۲ جوان ترین آنها و اهل مزارع ذرت قدیمی میشیگان غربی بود که در سال ۲۰۰۱ به مدت شش هفته به یک کشور خارجی و بزرگ سفر کرد. یک دانشجوی دیگر به خاطر می آورد که «تعدادی از ما به چین علاقمند شده بودیم. در هفته های اول فشار زیادی بر روی ما از جمله گلن شریور بود. هر جایی که می رفتیم به مشکل برمی خوردیم».

آنها در دانشگاه شرق چین و در بین جمعیت انبوه و آسمان خراش های شانگهای، فلسفه چینی می خواندند، با دانشجویانی چینی که برای یادگیری زبان انگلیسی مشتاق بودند، معاشرت می کردند و خوراک مار و چتر دریایی^۳ می خوردند. آنها یکبار که برای تفریح به دیوار چین و پکن رفتند، در آنجا یک طبیب سنتی چینی آنها را بررسی کرد و از گرمای کبد آنها نتیجه گیری کرد که چندین دانشجو از جمله شریور زیاد نوشیدنی می خورند. دیگران هم همین حرف را به او می زدند.

در یک سفر دیگر، آنها در یک مدرسه ابتدایی یک کلاسه در جنوب غربی چین که در آنجا بچه ها هرگز خارجی ها را ندیده بودند، توقف کردند. آمریکایی ها به آنها رقص خارجی آموزش دادند و میخایل مک کان^۴ دیگر دانشجوی گرند ولی نیز از این صحنه ها فیلم گرفت. او به خاطر می آورد که «برخی از این بچه ها هرگز تصویر خود را بجز در استخر آب در جای دیگر ندیده بودند. فکر نمی کنم که آنها در روستا آینه داشته باشند. من دوربین را روشن کردم و گذاشتم که آنها خودشان را ببینند. آنها فهمیدند که تصویر داخل دوربین خودشان هستند. آنها برای دوربین دست تکان می دادند و خودشان را مخفی می کردند».

1. Glenn Duffie Shriver
2. Grand Valley State University
3. jellyfish
4. Michael McCann

قبل از رفتن، دانشجویان آمریکایی دویست دلار به این مدرسه کمک کردند که معادل سه سال بودجه مدرسه بود.

هشت هزار مایل و یک اقیانوس بین شریور و محل زندگی‌اش فاصله بود و او احساس می‌کرد که یک ستاره راک است و برخی اوقات نیز این‌گونه عمل می‌کرد. او در مسابقات بسکتبال برای رقبای چینی در حیاط دانشگاه چین شرقی گری می‌خواند. او در بحث‌های کلاسی حتی زمانی که نمی‌دانست بحث درباره چه موضوعی است، حرفش را به کرسی می‌نشاند. دانشجویان آگاه‌تر و قدیمی‌تر به او می‌خندیدند و به او می‌گفتند خفه شو، اما او ساکت نمی‌شد.

شریور خوش‌سیمای که در یک مراسم فرهنگی یک اقلیت قومی شرکت کرده بود از بین حضار برای پوشیدن یک لباس سنتی مردم ایی^۱ که در مناطق کوهستانی جنوب غرب چین زندگی می‌کنند، برای حضور بر روی صحنه انتخاب شد. پیمین نی^۲ استاد دانشگاه گزند ولی که رئیس گروه بود گفت که «او شبیه یک شاهزاده جوان موقر بود».

شریور همیشه آماده انجام ماجراجویی بود. یک روز عصر در پکن، او، مک‌کان و دیگر دانشجویان تصمیم گرفتند تا در خیابان‌های دورافتاده پایتخت بدون آنکه مقصد خاصی داشته باشند، گشتی بزنند. مک‌کان به‌خاطر می‌آورد که «ما نمی‌خواهیم چیزهای توریستی را ببینیم. در خیابان‌های شهر پرسه می‌زدیم که یک رستوران و نوشیدنی‌فروشی را پیدا کردیم و در آنجا با دو نفر روس ملاقات کردیم. شب خیلی عالی داشتیم. گلن شریور داشت خودش را می‌کشت. او دوست داشت نوشیدنی بخورد، آواز بخواند و خوش بگذراند».

یک‌روز او خیلی دور رفت. گروه گزندولی گشتی در جنگل سنگی^۳ زدند. جنگل سنگی یک پارک ملی است و سازه‌های آهکی بزرگی دارد که مثل دژهای باستانی بر فراز تپه‌های استان یونان^۴ سر برافراشته‌اند. دیگر دانشجویان به علامت‌هایی که بالارفتن از این ساختارها را ممنوع کرده بود، توجه می‌کردند؛ سازه‌هایی که برای مردم قبایل محلی مقدس است.

1. Yi

2. Peimin Ni

3. Stone Forest

4. Yunnan Province

اما شریور این طور نبود. او از تمامی سنگ‌ها بالا رفت و هم خودش و هم اعتبار دانشگاه را به خطر انداخت، تا اینکه استاد نی از او خواست که این کار را نکند.

دو دختر چینی اطراف شریور و دوستش مایکل ویتس^۱ می‌گشتند. ویتس به‌خاطر می‌آورد، زمانی که این برنامه به پایان رسید، آنها به همراه گروه به فرودگاه رفتند و از اینکه ما داشتیم آنجا را ترک می‌کردیم گریه می‌کردند. از آن به بعد، شریور تصمیم گرفت تا زبان را یاد بگیرد و به چین برگردد و در آنجا کار کند. بعداً، زمانی که او به این قول خود عمل کرد، مجدداً از مسیر امن خارج شد: این بار، او در آغوش اطلاعات چین رفت.

یکی از دوستان او در گزندولی که برای تحصیل به خارج از کشور رفته بود در سال ۲۰۱۵ به من گفت که «زمانی که من خبر را دیدم، خنده‌ام گرفت. فکر می‌کردم که چنین اتفاقی بیفتد. اگر کسی در گروه ما می‌خواست چنین کاری بکند، قطعاً او شریور بود. او خیلی با اعتماد به نفس بود. او اهمیت نمی‌داد که دیگران چه فکری می‌کنند. او ساز خودش را می‌زد. گاهی اوقات این فکر به ذهنم می‌رسید که «جداً، دست از این مسخره‌بازی‌ها برداریم».

در جاسوسی هم مثل ورزش تیم میزبان مزیت‌هایی دارد. دانستن زبان بومی، فرهنگ و جغرافیا، ساختمان‌ها و بیراهه‌ها کار را برای مخفی‌شدن آسان می‌کند. هیچ‌گونه خطری برای دستگیرشدن از جانب مقامات وجود ندارد: در عوض، همکاری آنها می‌تواند عملیات‌های مخفی را تسهیل کند.

به این علت که دانشگاه‌های آمریکایی به برگزاری برنامه‌های مطالعاتی در خارج از کشور و ایجاد شعب، مراکز تحقیقاتی و چیزهایی شبیه به اینها در کشورهای دیگر اقدام کردند در برابر جاسوسی آسیب‌پذیر شدند. حتی اگر مدیران و اعضای هیئت علمی اکثراً آمریکایی باشند، کارمندان - مستخدم‌ها، کارگران کافی‌شاپ‌ها، کتابدارها، پستچی‌ها - محلی خواهند بود. محدودسازی دسترسی دانشجویان خارجی به تحقیقات حساس که در آمریکا به‌اندازه کافی دشوار است در کشور این افراد دشوارتر هم می‌شود. اگر اطلاعات آمریکا بخواهد از شعب خارج از کشور برای جاسوسی استفاده کند، همان‌طور که دایانا مرکوریو از اف‌بی‌آی به دانشگاه فلوریدای جنوبی پیشنهاد کرد، خطر لو رفتن و آبروریزی وجود دارد.

1. Michael Weits

دانشگاه‌های آمریکایی اجازه نداده‌اند که این نگرانی‌ها اختلالی در توسعه بین‌المللی آنها ایجاد نماید. دانشگاه نیویورک که به شبکه پویای جهانی خود می‌بالد، شعب ارائه‌کننده مدرکی را در شانگهای و ابوظبی و مراکز مطالعاتی را در بوینس‌آیرس، پراگ، آکرا^۱ و تلاویو ایجاد کرده است. زمانی که دانشگاه نیویورک از دانشجویان شانگهای می‌خواهد دست‌کم یک ترم را در دیگر شعب این دانشگاه به‌عنوان مثال در منهتن بگذارند و برای دانشجویان ابوظبی نیز چنین مسئله‌ای را مطرح می‌کند در واقع دروازه ورود به آمریکا و دیگر کشورها را برای جاسوسان باز می‌کند.

برای آنکه از قافله عقب نمانند، دانشگاه‌های کورنل، شمال‌غربی، تگزاس، جورج توون، کارنگی ملون^۲ و ویرجینیا همگی شعبی در قطر دارند. کارنگی ملون همچنین مدارکی در موسسات محلی در روواندا^۳، سنگاپور، بانگالای^۴، نانجینگ^۵ و کره جنوبی ارائه می‌دهد. دانشکده بازرگانی دانشگاه شیکاگو به شعب خود در انگلستان و هنگ‌کنگ می‌بالد. شعبه دانشگاه دوک در کونشان^۶ چین اولین کلاس‌های خود را در آگوست سال ۲۰۱۴ آغاز کرد؛ دو ماه بعد، دانشگاه ییل، مرکزی را در پکن به‌عنوان محل گردهمایی و مرکز فکری برای تمامی فعالیت‌های این دانشگاه در چین تاسیس کرد.

تعداد دانشجویان آمریکایی که برای مدرک دانشگاهی به خارج از کشور مسافرت می‌کنند از سال ۱۹۹۳-۹۴ تا سال ۲۰۱۳-۲۰۱۴ به بیش از سه برابر افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۶، کالج گوچر^۷ در مریلند اولین مدرسه هنرهای آزاد در آمریکا شد که از دانشجویان مقطع کارشناسی می‌خواست برای مطالعه به خارج از کشور بروند. چین پنجمین مقصد محبوب و اولین مقصد بعد از اروپای غربی می‌باشد. هدف سال اول رئیس‌جمهور اوباما که در سال ۲۰۰۹ اعلام شد؛ یعنی اعزام ۱۰ هزار دانش‌آموز آمریکایی به چین در سال ۲۰۱۴ محقق شد.

-
1. Accra
 2. Carnegie Mellon
 3. Rwanda
 4. Bologna
 5. Nanjing
 6. Kunshan
 7. Goucher College

این تعداد شامل دانش‌آموزان دبیرستانی و افرادی می‌شود که با هزینه خود تحصیل می‌کنند. در سال ۲۰۱۵، وزارت امور خارجه با هدف گسترش حضور دانش‌آموزان اقلیت و با درآمد پایین دفتر تحصیل در خارج از کشور را تاسیس کرد. بیش از ۳۵۰ کالج و دانشگاه آمریکایی به ابتکار موسسه آموزش بین‌الملل^۱ برای افزایش تعداد آمریکایی‌هایی که در خارج از کشور تحصیل می‌کنند (به ۶۰ هزار نفر تا سال ۲۰۲۰) پیوسته‌اند.

اگرچه تحصیل در خارج از کشور بی‌شک ارزش بین‌المللی دارد، اما می‌تواند همچنین به درآمد دانشگاه‌های آمریکایی کمک نماید. بسیاری از دانشگاه‌های خصوصی آمریکایی از دانشجویی که برای یک ترم یا یک سال به یک موسسه خارجی می‌روند، می‌خواهند تا به صورت منظم شهریه خود را پرداخت نمایند؛ آنها سپس این مبلغ را به دانشگاه دیگر بازپرداخت می‌کنند. اگر شهریه آنها بیشتر از صورتحساب دانشگاه خارجی باشد که معمولاً هم همین‌گونه است، مابه‌التفاوت را در جیب خود می‌گذارند. به علاوه، در برخی مدارس آمریکایی، دانش‌آموزان در زمانی که در خارج از کشور تحصیل می‌کنند باید هزینه بورسیه خودشان را پرداخت نمایند. سرانجام، دانشگاه‌های آمریکایی می‌توانند دانشجویان بیشتری را ثبت‌نام و پذیرش نمایند، مشروط به اینکه درصدی از ثبت‌نامی‌های آنها چندصباحی به خارج از کشور بروند.

شعب دانشگاه‌ها نیز ممکن است وضعیت خوبی داشته باشند. در این شعب نه تنها افراد با حقوق پایین؛ بلکه اساتید مهمان با حقوق بسیار بالا وجود دارند. اما مثل استادیوم‌های فوتبال و بیسبال در آمریکا، آنها از معافیت‌های مالیاتی و دیگر مزایای میزبان‌های سخاوتمند برخوردار می‌شوند. هم در ابوظبی و هم در قطر، خانواده‌های سلطنتی بودجه این شعب دانشگاهی را تامین می‌کنند. اکثر مهاجرین دانشگاهی آن‌چنان جذب محیط‌های جدید خود شده‌اند که اصلاً به این مسئله فکر نمی‌کنند که یک فرد خارجی سخاوتمند یا مهربان بتواند جاسوس باشد. یک افسر پیشین سازمان سیا می‌گفت که «اگر من در دانشگاه فلورانس بودم، آخرین چیزی که به ذهنم می‌آمد این بود که روس‌ها جاسوس هستند. بهتر است که نوشیدنی بخوریم، به دانشگاه برویم و لذت ببریم. دانشجویان نمی‌پرسند که چرا یک روسی برای من نوشیدنی می‌خرد یا من را با خود بیرون می‌برد».

1. Institute of International Education

با این حال، گهگاهی این روابط نزدیک آن قدر واضح و آشکار می‌شوند که نمی‌توان از آنها چشم‌پوشی کرد. یک دانشجوی کارشناسی‌ارشد در دانشگاه کلمبیا که همچنین در یک آکادمی نظامی در آمریکا تدریس می‌کرد در سال ۲۰۱۵ گروهی از دانشجویان دانشگاه افسری را با خود به چین برد و در آن سفر، عوامل اطلاعاتی چین تلاش کردند تا او را به استخدام خود درآورند. فردی که از این واقعه خبر داشت به من گفت که «آنها او را از گروه جدا کردند». آنها برای او توضیح دادند که اگر هر وقت احساس کرد که راضی به انجام کاری نیست می‌تواند آنها را در جریان بگذارد.

در سال ۲۰۰۶-۲۰۰۷ در دانشگاهی در شمال شرقی چین، مدیر دانشکده خارجی برای یک فرد جوان آمریکایی که انگلیسی درس می‌داد هماهنگی‌هایی انجام داد تا با درس‌دادن به یک مرد چینی مسن‌تر پول بیشتری بدست آورد. این معلم در رایانامه‌هایی که به خانه می‌فرستاد نوشت، درس‌ها شامل مکالمه به زبان انگلیسی می‌شد در زمانی که این دانشجوی میانسال همراه با این آمریکایی به اماکن توریستی و رستوران‌های مجلل می‌رفت و غذاهای عجیب و غریب سفارش می‌داد. او فهمید که این فرد پنجاه ساله تلاش می‌کرد تا با این سفرها و ناهارها او را بخرد.

یکبار، یکی از دوستان این دانشجو در یک ضیافت مجلل به آنها ملحق شد. او که خودش را مامور امنیتی معرفی می‌کرد فالون گونگ^۱ را تقبیح کرد و از حملات حزب کمونیست چین به این گروه مذهبی دفاع کرد و این گروه را فرقه خطرناکی خواند که به ثبات اجتماعی آسیب می‌رساند. سپس، او از این آمریکایی خواست تا به مقامات چینی کمک کند تا با این تهدید مبارزه کنند. از او خواسته شد تا زمانی که به خانه برمی‌گردد اطلاعاتی را درباره جامعه تبعیدی فولان گونگ در آمریکا جمع‌آوری کند. به‌عنوان پاداش، این مامور قول داد تا جواهری به او بدهد. این فرد آمریکایی به من گفت که «او به مادرم تعدادی سنگ یشم می‌دهد».

این معلم عصبانی شده بود اما نمی‌خواست گستاخی کند. او گفت که «من واقعاً پاسخ صریحی به آنها ندادم. خندیدم و سرم را تکان دادم و تلاش کردم تا رابطه‌ام را با آنها قطع کنم». او شغل خودش را کنار گذاشت و به یک دانشگاه دیگر در چین که صدها مایل دورتر از

1. Falun Gong

آنجا بود فرار کرد، اما دانش‌آموز سابقش به‌دنبال او آمد و یک روز به‌همراه یک نفر دیگر سر و کلاهش در لابی خوابگاه این معلم پیدا شد. معلم گفت که «او وقت و هزینه زیادی را برای جذب من صرف کرده بود. من باید به شکل بدی با آنان برخورد می‌کردم و به‌صورت ناخوشایندی از انجام این کار امتناع می‌کردم».

لو آنا کی سیمون^۱ رئیس دانشگاه ایالتی میشیگان در اواخر سال ۲۰۰۹ به صورت اضطراری با سازمان سیا تماس گرفت و سؤالی پرسید. شعبه این دانشگاه در ابوظبی به کمک مالی نیاز داشت و یک نفر به‌صورت باورنکردنی قدم پیش گذاشته بود: یک شرکت مستقر در دوبی پیشنهاد تامین پول و دانشجو را داده بود. سیمون وسوسه شده بود. او همچنین نگران بود که این شرکت که سرمایه‌گذاری از ایران داشت و می‌خواست دانشجویانی به آنجا بفرستد مأموریتی از جانب دولت ایران داشته باشد. اگر این‌طور بود، این توافق می‌توانست تحریم‌های تجاری فدرال را زیر پا گذاشته و جاسوسان دشمن را دعوت نماید. سیا نتوانست تایید کند که این شرکت شاخه‌ای از حکومت ایران است. سیمون این پیشنهاد را نپذیرفت و برنامه کارشناسی را در دوبی با ضرری به ارزش ۳,۷ میلیون دلار متوقف کرد.

سرویس‌های اطلاعاتی آگاهانه یا غیرآگاهانه اغلب درگیر کاری هستند که به «تصویر آینه‌ای»^۲ یا وارونه معروف است: به معنای اینکه این سرویس‌ها فرض می‌کنند که همتایان آنها در سراسر جهان به‌همان شیوه‌ای عمل می‌کنند که آنها رفتار و فکر می‌کنند.

بنابراین، کشورهایی که دانشجویان و محققانی را برای جاسوسی از آمریکا می‌فرستند، انتظار دارند که آمریکا نیز همین کار را انجام دهد. در حالی که «تصویر آینه‌ای» اشتباه است؛ چراکه کشورها با هم تفاوت دارند، چنین شک و تردیدهایی اغلب تلاش‌های دانشگاه‌های آمریکایی را برای تاسیس شعب یا انجام تحقیق در خارج از کشور با مشکل مواجه می‌نماید و در صورتی که شعب و آزمایشگاه‌هایی در چین، روسیه یا خاورمیانه گشایش می‌یابد، سرویس اطلاعاتی کشور میزبان احتمالاً آنها را به‌عنوان مقرر احتمالی برای جاسوسی آمریکا در نظر می‌گیرد، و تلاش می‌کند تا به آنان نفوذ نماید.

1. Lou Anna K. Simon

2. mirror-imaging

چین مدت‌ها سیا را مسئول گسترش دانشگاه‌های آمریکا در این کشور می‌دانست. استخدام کارمند برای اولین شعبه دانشگاه آمریکایی در چین نشان‌دهنده این ترس‌ها بود. در سال ۱۹۸۶، دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌المللی دانشگاه جان‌هاپکینز- همان دانشکده‌ای که ولاکوئز، مدتی قبل، آنا بلن مونتس را به عنوان جاسوس برای کوبا استخدام کرده بود- شعبه‌ای را با دانشگاه نانجینگ برای انجام پروژه‌های مشترک تاسیس کرد.

دانشگاه جان‌هاپکینز لئون اسلاوکی^۱ مامور امور فرهنگی سفارت آمریکا در پکن و قبل از آن کنسولگری آمریکا در هنگ‌کنگ را به‌عنوان مدیر مشترک انتخاب کرد. در نوامبر ۱۹۸۴، درحالی‌که برنامه‌ها برای این مرکز در دست انجام بود، روزنامه هنگ‌کنگی چینی زبان اورینتال دیلی^۲ گزارش داد که اسلاوکی برای سیا کار می‌کند.

اسلاوکی به من گفت که این اتهام غلط بود و نتیجه‌گیری اشتباه این روزنامه شاید به این خاطر بود که او یکی از اولین مقامات آمریکایی در هنگ‌کنگ بود که به‌دنبال استخدام رابط‌های کمونیست بود یا به این خاطر بود که یک مامور سیا در یک جای دیگر به‌عنوان مسئول فرهنگی معرفی شده بود.

مدت کوتاهی پس از انتشار این مقاله، اسلاوکی آن را به وانگ ژینگانگ^۳ مدیر چینی نشان داد و به او اطمینان داد که جاسوس نیست. وانگ گفت که «من به او اطمینان داشتم. ما روابط کاری خوبی داشتیم و تمام این سال‌ها با هم دوست بودیم».

با این‌حال، در این مرکز جدید شرایط و وضعیت احتیاط متقابل حاکم شد. برخی آمریکایی‌ها معتقد بودند که چینی‌ها آنها را تحت‌نظر داشتند. اسلاوکی بعداً نوشت که «زمانی‌که میزهای کار بدون هیچ اطلاعی به انتهای هر یک از راهروهای خوابگاه منتقل شدند، آمریکایی‌ها نتیجه‌گیری کردند که این کار با هدف بهتر زیرنظرگرفتن آنها انجام شده است. چینی‌ها توضیح دادند که این کار را برای ارائه بهتر خدمات انجام داده‌اند».

لیود آرمسترانگ معاون هنری و علمی در دانشگاه هاپکینز از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۳ به‌خاطر می‌آورد، «هر کسی از جانب ما که با یک شخص چینی تماس می‌گرفت، تصور می‌کردیم که او

1. Leon Slawewski

2. Oriental Daily

3. Wang Zhigang

یک جاسوس است، فرقی نمی‌کرد که این فرد دانشجو، راننده تاکسی یا فردی باشد که ساختمان‌ها را نظافت می‌کند. من مطمئن هستم که آنها هم فکر می‌کردند که تمامی ما جاسوس هستیم».

چینی‌ها خطوط تلفن مرکز را شنود می‌کردند و تمام رایانامه‌ها را می‌خواندند. آنها همچنان مشکوک بودند که اسلاوکی برای سیا کار می‌کند. زمانی که او بعد از دو سال استعفاء داد، آنها تلاش کردند تا بفهمند که چه کسی این مسئولیت را برعهده خواهد گرفت. آنها بر روی پرفسور لاری انگلמן^۱ به توافق رسیدند. انگلמן کارشناس جنگ ویتنام، اخیراً بازدید از ویتنام که با چین دشمن بود داشت و بسته‌هایی از اسنادی که روی آنها مهر دارای طبقه‌بندی خورده بود را با خود به نانجینگ آورده بود. آنها فاقد طبقه‌بندی بودند، اما مقامات چینی این مسئله را نفهمیدند.

می‌هونگ ژو^۲ افسر اطلاعات نظامی چین در این مرکز ثبت‌نام کرد و دستور داشت تا درباره انگلמן تحقیقاتی انجام دهد. او درس‌هایش را گذراند و با او دوست شد و از فرصت‌های گاه و بیگاهی که دست می‌داد و انگلמן او را در دفتر کارش یا در آپارتمان‌ش تنها می‌گذاشت، استفاده می‌کرد تا مقالات، نامه‌ها و خاطرات او را بخواند. او به‌زودی فهمید که انگلמן جاسوس است. می‌هونگ که متاهل بود عاشق او شد.

ارتش آزادی‌بخش چین که از این مسئله مبهور شده بود او را از آن مرکز بیرون کشید. او را به ستوان یکمی تنزل درجه داد و اخراجش کرد. با اصرار مقامات چینی و اعتراضات اعضای هیئت علمی آمریکایی، انگلמן از شعبه دانشگاه هاپکینز در نانجینگ اخراج شد. ریچارد گالتون^۳ که بعد از اسلاوکی رئیس دانشگاه شده بود گفت که «چینی‌ها چون که او با یک زن متاهل ارتش آزادی‌بخش چین رابطه برقرار کرده بود خواستار اخراجش بودند». انگلמן و می‌هونگ در سال ۱۹۹۰ با هم ازدواج کردند و به کالیفرنیا رفتند، اما طلاق آنها در سال ۱۹۹۹ پایان هالیوودی را رقم زد.

1. Larry Engelmann

2. Meihong Xu

3. Richard Gaulton

زمانی که حضور دانشگاهی آمریکا در چین افزایش یافت، مراقبت‌های چینی‌ها هم افزایش یافت. تا قبل از آنکه اریک شپرد^۱ رقیب دازین پنگ در فلوریدای جنوبی شود، او مامور برنامه ارتباطات آمریکا / چین بود. این برنامه ابتکاری بود که بودجه آن را پنتاگون و اطلاعات آمریکا تامین می‌کرد و هدف آن آموزش زبان چینی به آمریکایی‌های جوان و وصل کردن آنها به کسب و کارها، دانشگاه‌ها و دولت چین بود. این برنامه به دنبال آن بود تا گروهی از افسران آمریکایی شکل بگیرد که بتوانند تصمیم‌گیری چینی‌ها را بفهمند.

این برنامه باعث جلب توجه سرویس‌های امنیتی چین شد که احتمالاً آن را به عنوان دسیسه‌ای از جانب آمریکا برای نفوذ به نهادهای کلیدی می‌دیدند. شپرد که در چین زندگی می‌کرد تعقیب می‌شد و تلفن و رایانامه هایش رصد می‌شدند. او به من گفت که «من دوستان چینی داشتم که از من دوری می‌کردند. او درباره چیزهایی که می‌گفت و می‌نوشت احتیاط می‌کرد و بعد از شش ماه، این پاییدن‌ها به پایان رسید».

اگر استاد‌های آمریکایی مهمان، هرگونه ارتباطی با پنتاگون و سازمان سیا داشتند، اطلاعات چین آنها را برای گرفتن اطلاعات مورد سؤال و جواب قرار می‌داد. اسمیت گانگولی^۲ دانشمند علوم سیاسی دانشگاه ایندیانا و کارشناس هند و پاکستان که چهار یا پنج بار به چین رفته بود گفت که «از لحظه‌ای که به چین می‌آمدم، ماموران دنبال من بودند». آنها خودشان را به عنوان دانشجوی تحصیلات تکمیلی یا کارمند یک موسسه معرفی می‌کردند؛ یکبار زمانی که او داشت در دانشگاه معروف فودان^۳ در شانگهای درس می‌داد، یک مامور در کلاسش حضور داشت.

«آنها شما را اذیت می‌کردند. گاهی اوقات، این کار را خیلی زیرکانه و گاهی هم بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای انجام می‌دادند. آیا شما فکر می‌کنید که در آینده نزدیک اختلافات مرزی هند و پاکستان حل و فصل شود؟ آیا فکر می‌کنید آمریکا موشک‌های بالستیک به هند بفروشد؟ آنها فکر می‌کنند که من همه چیز را می‌دانم». گانگولی چندبار بازجویی امنیتی شد و چینی‌ها حدس می‌زدند او به اطلاعات دارای طبقه‌بندی دسترسی دارد.

1. Eric Shepherd

2. Sumit Ganguly

3. Fudan University

او افزود که «من نمی‌توانستم این کارها را تحمل کنم. نمی‌دانم همکاران من که کارشناس مسائل چین هستند چطور این رفتارها را تحمل می‌کنند. این برای من آزاردهنده بود. من جاسوس نیستم. من استادی هستم که دست بر قضا به اطلاعات آمریکا و آژانس‌های دفاعی مشاوره می‌دهم». گانگولی تعقیب کردن‌ها و اسامی ماموران را به اطلاعات آمریکا گزارش داد. گلن شریور^۱ انرژی، فخرفروشی و خلق و خوی سنت‌شکنانه‌اش را از پدرش به ارث برده بود. جان مایکل شریور با قد شش‌پاییدو متری و وزن نود کیلویی، چشمان آبی و موهای قهوه‌ای خیلی جذاب بود و جذبه خاصی داشت.

او در خانواده مرفهی بزرگ شد و مثل بسیاری از نوجوانان در دهه ۱۹۶۰، به سلطه دولت و والدین معترض بود. او در سال ۱۹۷۲ ازدواج کرد اما یک سال بعد دستگیر شد و در دادگاه ریچموند به‌خاطر فروش هروئین به ده سال زندان محکوم شد. او در زندان درس‌های دانشگاه را گذارند و با معلمش دوست شد. در پشت میله‌های زندان بود که اولین پسرش جان مایل شریور متولد شد و همسرش از او طلاق گرفت.

او در سال ۱۹۸۰ به قید ضمانت آزاد شد و در آوریل ۱۹۸۱ در ریچموند ویرجینیا با خانمی از میشیگان به نام کارن سو داوسون^۲ مجدداً ازدواج کرد. هفت ماه بعد، آنها صاحب بچه‌ای شدند که او اسم این بچه را طبق نام پدر بزرگ مادریش گلن داف داوسون گذاشتند. این زوج در سپتامبر ۱۹۸۳ از هم جدا شدند و کارن همراه با نوزادش به میشیگان برگشت.

لیندا کیمبل^۳ دوست خانوادگی و معلم بازنشسته دبیرستان در کارولینای شمالی می‌گوید که «از نظر یک زن، ازدواج با آدمی مثل جان دشوار بود. من می‌توانم دنیای او را تصور کنم. او زیبا است، آدم دوست دارد با او هم صحبت شود و از زندگی لذت ببرد. اما او خواسته‌های زیادی در زندگی دارد، و یک جا نمی‌نشیند».

دادگاه طلاق در سال ۱۹۸۸ حضانت کارن را به گلن داد و از جان مایکل خواست هفته‌ای پنجاه دلار برای حمایت از بچه پرداخت کند، که اغلب این کار را انجام نمی‌داد. اگرچه دادگاه میشیگان تلاش می‌کرد تا به‌جای دریافت مستقیم این پول از او؛ از حقوقش و از کارفرماهایش

1. Glenn Shriver

2. Karen Sue Dawson

3. Linda Kimble

یعنی شرکت‌های سنتچری دیتا سیستمز^۱ در کارولینای شمالی و هارولد پتوس متال^۲ ویرجینیا دریافت کند، اما جان مایکل تا سال ۱۹۹۳ حدود ۲۲۹۷ دلار به این شرکت‌ها بدهکار بود. دادگاه حکم دستگیری او را صادر کرد. در سال ۱۹۹۸، او به‌علت بی‌تفاوتی در پرداخت پول دستگیر شد، اما به درخواست کارن شریور که دوباره ازدواج کرده بود، بخشیده شد. جان مایکل در نهایت وارد کسب و کار اجناس آنتیک و خرید و فروش مبلمان‌های قدیمی شد.

گلن در تابستان‌ها و تعطیلات کریسمس به دیدار پدر و ناپرداری خود می‌رفت. او چند سالی از دبیرستان را در وایومینگ^۳ می‌شیگان گذارنده بود. زمانی که دانش‌آموز سال اول دبیرستان بود، برای تحصیل در خارج از کشور به بارسلونا مسافرت کرد و اسپانیایی را فراگرفت.

شریور بعداً گفت که «من از قبل می‌دانستم که این کشور به افرادی نیاز دارد که چندین زبان را می‌دانند و می‌توانند کارهای چندملیتی را انجام دهند و من می‌خواستم این کار را انجام بدهم و دادم».

شریور جوان که معاشرتی و به لحاظ فکری کنجکاو بود به راحتی و بدون هیچ مشکلی با بزرگ‌ترها حرف می‌زد. کیمبل به‌خاطر می‌آورد که «او بسیار خوش‌برخورد بود. زمانی که وارد یک جمع چهار تا پنج نفره می‌شد، باعث می‌شد احساس غریبگی نکنید. من می‌دانم که او نقشه‌های بزرگی برای خودش داشت. او می‌خواست متفاوت باشد».

مادرش در سال ۱۹۹۷ با لوئیس چاوز یک مهاجر گواتمالایی ازدواج کرد. خانواده سال بعد به یک خانه یک طبقه در حومه گرند رپیدز^۴ نقل مکان کرد. او و چاوز که برای یک شرکت حمل و نقل کار می‌کردند، در سال ۲۰۰۳ از هم جدا شدند.

گلن به‌عنوان دانش‌آموز سال آخر دبیرستان، استفانی واگنر هم‌کلاسی‌اش در درس تاریخ جهان را تحت‌تاثیر قرار داده بود. او به من گفت که «او تمام جواب‌ها را می‌دانست، من به او غبطه می‌خوردم. همه او را دوست داشتند».

-
1. Century Data Systems
 2. Harold Pettus Metal
 3. Wyoming
 4. Grand Rapids
 5. Stephanie Wagener

او شوخ‌طبع و باهوش بود... او فکر می‌کرد که همه چیز را می‌داند. اما واقعاً می‌دانست. او فکر می‌کرد که مسیر درستی را درپیش گرفته است. من فکر می‌کردم که او راه را اشتباه می‌رود».

او در دانشگاه گرند ولی، جایی که مادرش بیش از سی سال در دفتر حسابداری دانشجویی کار کرده بود، ثبت‌نام کرد. دانشگاه که در سال ۱۹۶۰ تأسیس شده بود در سال ۲۰۰۰ تقریباً ۱۸۵۷۹ نفر دانشجو داشت؛ از آن سال تا امروز تعداد ثبت‌نامی‌های این دانشگاه به ۲۵ هزار نفر افزایش یافته است.

ریکارد دووس پدر شوهر بتسی دووس^۱ با اهدای ۳۶ میلیون دلار به این دانشگاه، ظرف سی سال گذشته، باعث توسعه دانشگاه شده است.

پرفسور نی برنامه دانشگاه را در سال ۱۹۹۵ در چین تدوین کرده بود و تلاش می‌کرد تا دانشجویانی را جذب نماید. او آنها را از نمایشگاه‌ها، کلاس‌های تاریخ یا از طریق حرف‌زدن چهره‌به‌چهره جذب می‌کرد. او به من گفت که «فکر کردن به اینکه دانشجویان در اینجا به چین بروند نیز دشوار است. چین خیلی دور است».

گلن شریور که در سفر تجارب زیادی بدست آورده بود، می‌توانست آن را تصور کند و برای این برنامه ثبت‌نام کرد. پرفسور گلینگ شانگ سرپرست این گروه به دانشجویان هشدار داد تا از مواد مخدر، زنان بدکاره و سیاست دوری کنند. تهدید جاسوسی در ذهن هیچ‌کس نبود.

شریور و چندین نفر دیگر از دانشجویان این دانشگاه که در شانگهای بودند از دبستانی بازدید کردند که در آنجا یک نفر آمریکایی زبان انگلیسی درس می‌داد. این معلم به آنها گفت که آنها هم می‌توانند مسیر او را دنبال کنند و در شانگهای آن‌قدر پول در بیاورند که مثل پادشاه زندگی کنند. چند نفر از جمله شریور این فرصت را غنیمت شمردند و برای مدت کوتاهی در این مدرسه درس دادند.

جیل گانرسون^۲ یکی دیگر از اعضای این گروه گفت که «گلن شریور آدمی بود که می‌گفت «می‌خواهم برگردم و این کار را انجام دهم».

1. Betsy DeVos

2. Jill Gunnerson

دانشگاه به دانشجویان با حداقل نمره میانگین ۲۰۵ اجازه می‌دهد تا سال‌های اول تحصیل خود را در خارج از کشور سپری کنند و شریور در سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳ به دانشگاه شرق چین برگشت. در آنجا، او زبان چینی خود را تقویت کرد و در یک تبلیغ نوشتنی به زبان چینی که بروی بیلبوردهای دانشگاه نمایش داده می‌شد، ایفای نقش کرد.

پرفسور شانگ گفت که «او درحالی‌که پشت یک ماشین کروکی نشسته بود یک شیشه نوشیدنی در دست داشت. هر باری که ما وارد آسانسور می‌شدیم، او با یک شیشه نوشیدنی ظاهر می‌شد. من همیشه به او اشاره می‌کردم: او از دانشگاه گرند ولی آمده است و حالا کار تجاری انجام می‌دهد».

شریور زمانی‌که برای اتمام سال آخر تحصیلش به دانشگاه برگشت، درس تاریخ جدید چین را با پرفسور پاتریک شان^۱ گذراند. شان گفت که «شریور حرف‌های بسیار نافذی می‌زد و مقالاتش بسیار سازماندهی شده و خردمندانه بودند». پس از کلاس، او و شان به دفتر این استاد می‌رفتند و چینی حرف می‌زدند تا شریور بتواند مهارت‌های زبانی خود را بهبود بخشد.

شان به خاطر می‌آورد، «او دانشجوی با استعدادی بود، او می‌توانست استاد خوبی شود. او بسیار با اعتماد به نفس است. گاهی اوقات، شما می‌توانستید او را بیش از حد با اعتماد به نفس توصیف کنید. او در کلاس خیلی حرف می‌زد. من کاملاً حضور او را به خاطر دارم».

شریور در سال ۲۰۰۴ پس از آنکه مدرکش را در رشته روابط بین‌الملل گرفت، به شان گفت که علاقمند است که تحصیلات خود را در مقطع تحصیلات تکمیلی ادامه دهد. شان او را توصیه کرد، اما شریور رد شد. او به شانگهای برگشت.

دیوید بورن^۲ رئیس کمیته اطلاعاتی از جلسه‌ای درباره ذخیره‌سازی مواد معدنی بیرون آمد و به سنا رفت. او با خودش فکر می‌کرد که ایجاد بانکی از افراد با استعداد که بتوانند زبان‌ها و فرهنگ‌های خارجی را بفهمند، چقدر می‌تواند مهم باشد. بسیاری از شکست‌های اطلاعاتی در سال‌های گذشته از بی‌اطلاعی آمریکا از جهان به وجود آمده است. او عنوان اصلاحیه‌ای را بر روی یک پاکت قهوه‌ای رنگ پاره‌شده با دست خط بد نوشت و در اختیار اعضای سنا گذاشت و اعتراض آنان را به دنبال داشت؛ چرا که آنها معتقد بودند که این کار طبق روال معمول سنا

1. Patrick Shan

2. David Boren

انجام نشده است. این سناتور اوکلاهاما سپس در سال ۱۹۹۱ آن را بدون هیچ‌گونه جلسه بررسی از طریق به گروگرفتن کل بودجه اطلاعاتی به قانون تبدیل کرد.

بنابراین او چیزی را ایجاد کرد که به نام پایه‌گذارش بورسیه بورن^۱ نام گرفت. این برنامه که بودجه آن از بودجه دفاعی و اطلاعاتی توسط مجلس تامین می‌شود و هیئتی که رئیس سیا نیز عضو آن است بر آن نظارت می‌کند، مبلغی به میزان ۲۰ هزار دلار به دانشجویان مقطع کارشناسی و ۳۰ هزار دلار به دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی می‌دهد تا در خارج زندگی کرده و زبان‌های کم رایج‌تری که در مناطقی مورد استفاده قرار می‌گیرند که برای امنیت آمریکا حیاتی می‌باشند را یاد بگیرند. پس از آن، دریافت‌کنندگان باید برای حداقل یک‌سال در زمینه امنیت ملی با اولویت پنتاگون، وزارت امور خارجه، وزارت امنیت کشور و جامعه اطلاعاتی کار کنند.

بورن گفت که «مهم‌ترین چیزی که شما می‌توانید داشته باشید گروهی از افراد بسیار باهوش است که خیلی خوب تعلیم دیده‌اند، فرهنگ‌ها را می‌فهمند، به زبان‌های مختلف حرف می‌زنند، به داخل این کشورها می‌روند و از آمریکا طرفداری می‌کنند، برنامه‌های ما را اجرا می‌کنند، اطلاعات جمع‌آوری می‌کنند، همه کارهایی که ما برای امنیت ملی خود نیاز داریم را انجام می‌دهند». به قولی دیگر، دانشجویان امروز ما در خارج کشور جاسوسان فردای ما خواهند بود.

این ایده اعتراضاتی را در بین متخصصان دانشگاهی در آفریقا، آمریکای لاتین و خاورمیانه برانگیخت که به فکر اعتبار خودشان و امنیت دانشجویانشان بودند. بسیاری از دولت‌هایی که تحقیقات این اساتید و متخصصان دانشگاهی به حسن‌نیت آنها وابسته بود، از سیا نفرت داشتند و نمی‌خواستند جاسوسان آمریکایی را پرورش دهند. موسسات تحقیقاتی آنها هشدار دادند که «ایجاد ارتباط بین تحقیق دانشگاهی با سازمان‌های امنیت ملی آمریکا حتی به‌صورت غیرمستقیم فرصت‌های تحقیقاتی که پیش از این نیز اندک بود را محدود خواهد کرد؛ باعث به‌خطراتادن امنیت فیزیکی اساتید و دانشجویانی می‌شود که در خارج تحصیل می‌کنند و همکاری و امنیت افرادی که ما با آنها در این مناطق همکاری می‌کنیم را به‌خطر می‌اندازد».

1. Boren Awards

اگرچه الزامات این برنامه در اصل ساده‌تر از آن چیزی بود که تصور می‌شد و قانون، کسانی را که کمک هزینه دریافت می‌کردند و از بورسیه بورن استفاده می‌کردند از جمع‌آوری اطلاعات برای دولت آمریکا منع می‌کرد، اما بسیاری از اساتید دانشجویان خود را برای این برنامه توصیه نمی‌کردند و دانشگاه‌های معروف درباره اینکه از این برنامه حمایت کنند یا خیر بحث داشتند. دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، از این برنامه انصراف دادند، درحالی‌که دانشگاه مینه‌سوتا و دانشگاه پنسیلوانیا به افراد متقاضی درباره ریسک‌های این برنامه هشدار دادند.

پس از آنکه بورن در سال ۱۹۹۴ از عضویت در سنا استعفاء داد و رئیس دانشگاه اوکلاهاما شد، محصول فکری‌اش در آستانه نابودی قرار داشت. رابرت سلینر در ژانویه ۲۰۱۶ و زمان صرف قهوه در رستوران پانرا برد^۱ در حومه واشنگتن به من گفت که «من دیگر اعصابی برایم باقی نمانده است». از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۰، اسلینر مدیر برنامه آموزش امنیت ملی بود که بر برنامه بورن و دیگر برنامه‌هایی که هزینه آنها توسط پنتاگون و اطلاعات تامین می‌شوند نظارت می‌کرد. «ما همیشه در روزنامه‌ها تیتروهای می‌دیدیم: «یک دانشجوی بورسیه بورن در روسیه به اتهام جاسوسی بازداشت شده است».

او ادامه داد که «هر کاری که می‌توانستیم انجام دادیم تا از یکپارچگی دانشگاهی حفاظت به‌عمل آوریم. هیچ‌راهی برای آرام‌کردن این افراد وجود ندارد. اساتید جوان‌تری که اعتقادی به این نظرات نداشتند کار خود را به‌خطر نمی‌انداختند... چه اشکالی دارد که یک فرد جوانی که در لبنان تحصیل می‌کند و زبان عربی یاد می‌گیرد، برگردد و برای سیا کار کند؟».

اعتبار برنامه بورن به سبب افزایش افرادی که در خارج تحصیل می‌کردند و روابط دوستانه‌تر دانشگاه‌ها با سازمان‌های اطلاعاتی پس از حملات یازده سپتامبر، کاهش پیدا نکرد و به آرامی مورد پذیرش قرار گرفت. حتی از آن تاریخ به بعد این بورسیه به شکل روزافزونی مشهورتر و گزینشی‌تر شده است: در سال ۲۰۱۴، تنها ۲۷۱ نفر از ۱۳۶۵ متقاضی یا ۱۹٫۹ درصد پذیرش شدند. هنوز برخی از منتقدان وجود دارند.

درحالی‌که دانشگاه آمریکایی^۲ در واشنگتن با ۲۳ نفری که برای برنامه بورن پذیرش کرد در سال ۲۰۱۴ پیشرو بود، اما سارا دومونت^۱ مدیر اجرایی برنامه‌های مطالعاتی خارج از کشور این

1. Panera Bread

2. American University

دانشگاه معتقد است که باید به خانواده‌های میزبان در خارج از کشور هشدار داده شود که آنها به جاسوسان آینده سکنی می‌دهند. او گفت که «من دوست دارم به این خانواده‌ها بگویم که مراقب این دانشجویان باشید. بعداً، ممکن است که آنها از شما و خانواده شما استفاده کنند. زمانی که هدف اصلی کاری آنها این است که جاسوس سیاه شوند، من نگران اصول اخلاقی هستم که ما در برنامه‌های مطالعاتی در خارج از کشور انجام می‌دهیم».

به نقل از یک تحقیق پیمایشی در سال ۲۰۱۴، از بین فارغ‌التحصیلان برنامه بورن در مشاغل فدرال، ۷٫۵ درصد برای سیا یا دیگر سازمان‌های اطلاعاتی کار می‌کنند، که این میزان به نسبت افرادی که در وزارت امور خارجه (۳۴ درصد) و وزارت دفاع (۲۲ درصد) کار می‌کنند خیلی کمتر است. این اعداد احتمالاً خیلی کمتر از درصد واقعی هستند، چرا که می‌توان توقع داشت که جاسوسان زیادی وجود داشته باشند که در این آمارها شرکت نکرده باشند یا از پوشش جاسوسی خود استفاده نکرده باشند. دیوید جی کمپ^۲ که از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۱ افراد متعددی در دانشگاه شیکاگو را توصیه می‌کرد به من گفت که دو سوم از آنها می‌خواستند که از این بورسیه برای ورود به مشاغل اطلاعاتی استفاده کنند.

یکی از پاسخ‌دهندگان به پیمایش سال ۲۰۱۴ نوشت که «این برنامه تجربه‌ای است که می‌تواند زندگی را تغییر دهد و دیدگاه من را نسبت به دنیا گسترش دهد و من را وارد مسیری نماید که مسئولیت‌های چرخشی سازمان اطلاعاتی را در خارج از کشور انجام دهم».

اگر این سازمان‌ها فشار بیشتری برای استخدام آنها می‌آوردند، فارغ‌التحصیلان بیشتری از برنامه بورن به جوامع اطلاعاتی می‌پیوستند. این دو اداره سیا به استیون ای کوک^۳ پس از بورسیه‌اش در سال ۱۹۹۹ پست‌های تحلیل‌گری را پیشنهاد کردند. اما مصاحبه‌های امنیتی و کاغذبازی‌های دیگر آن قدر زمان برد که او راهی شورای روابط بین‌الملل شد و حالا او کارشناس ارشد مطالعات خاورمیانه و آفریقا است.

کوک به من گفت که «سیا می‌توانست فرصت عالی باشد. می‌توانستم از کارکردن در آن‌جا لذت ببرم. به نظر من، باتوجه به مهارت‌ها و سابقه‌ام به صورت طبیعی باید آنجا می‌رفتم».

1. Sara Dumont
2. David J. Comp
3. Steven A. Cook

کوک گفت که ترس از این مسئله که ارتباط با سازمان‌های اطلاعاتی پذیرفته‌شدگان بورن را به‌خطر بیندازد، از بین رفته بود. «در مصر و ترکیه، جاهایی که من برای انجام تحقیقات میدانی رفتم، اگر می‌گفتم که بورسیه بورن هستم، هیچ‌کس نمی‌دانست که درباره چه چیزی حرف می‌زنم».

هرچند بورن و دیگر برنامه‌های آموزش امنیت ملی بیشتر به رسمیت شناخته می‌شوند، برخی از آن نگرانی‌های اولیه دارند به واقعیت می‌پیوندند. مایکل نوگنت^۱ جانشین اسلیتر در برنامه آموزش امنیت ملی در اکتبر ۲۰۱۳ قرار بود برای گروهی از روسای دانشگاه‌ها درباره این واقعه حرف بزند که گروهی از دانشجویان برنامه‌اش توسط یک سرویس اطلاعاتی دشمن یعنی سرویس اطلاعاتی ایران به‌شدت مورد هدف قرار گرفته بودند و انتخاب‌هایی که او باید انجام می‌داد، ارائه‌ای داشته باشد.

سپس در سال ۲۰۱۴، دو دانشجوی بورن ظاهراً با بازدیدی که از کنسولگری‌های آمریکا در روسیه داشتند و رایانامه‌هایی که به دامنه‌های gov و mil زدند اطلاعات روسیه را هوشیار کردند. اطلاعات محلی تصور می‌کرد که آنها دستوراتی برای جاسوسی دریافت کرده‌اند. در واقع، این دانشجویان به‌دنبال مشاغل امنیت ملی می‌گشتند، هر چند که طبق مقررات بورن، آنها باید ابتدا بورسیه خود را به اتمام می‌رساندند و به خانه برمی‌گشتند. یکی از آنها دوست داشت به نیروهای مسلح بپیوندد؛ دیگری می‌خواست برای دولت فدرال کار کند. هر دو زبان روسی را در یک دانشگاه دولتی در شمال غرب روسیه می‌خواندند.

عوامل روسیه پایگاه وب بورن را بررسی کردند و درباره نیازمندی‌های این سرویس، اطلاعاتی کسب کردند که باعث شد شک و تردیدهای آنها افزایش یابد. آنها با این دو نفر در اتاقشان در خوابگاه مصاحبه‌ای انجام دادند، درباره شغلشان سؤالاتی پرسیدند، آنها پرسیدند که چرا به کنسولگری رفته بودند، یا اینکه آیا آنها وظایف امنیتی داشتند و خیلی سؤالات دیگر. به گفته شخصی که از این واقعه خبردار بود، آنها تهدید کردند که یکی از دانشجویان بورن را بازداشت می‌کنند. این عوامل به او گفتند که «شما قرار است که فردا اینجا را ترک کنید».

1. Michael Nugent

اگر شما می‌خواهید که چنین اتفاقی نیفتد، بهتر است حالا با ما حرف بزنید، بهتر است حقیقت را بگویید. ما افرادی که ما را فریب می‌دهند دوست نداریم».

پس از دو ساعت سؤال پرسیدن، به او اجازه داده شد تا برود و درحالی که اندکی آشفته‌شده بود به اتاقش برگشت. صبح روز بعد در فرودگاه، رایانه‌اش ضبط شد.

شاید با این فرضیه که آنها بخشی از حلقه جاسوسی هستند، اطلاعات روسیه از نفر سوم از دانشجویان بورسیه بورن در همان منطقه بازجویی کرد. او ظرف ده روز دوبار توسط سه عامل سرویس امنیتی فدرال^۱ که میراث‌دار کاگب اتحاد جماهیر شوروی است، مورد بازجویی قرار گرفت. این پذیرفته شده بورسیه بورن به من گفت که «آنها فکر می‌کردند که من جاسوس هستم. آنها چندبار به‌صراحت از من پرسیدند که «آیا شما برای دولت کار می‌کنید؟ آیا شما برای سرویس امنیتی کار می‌کنید؟».

این عوامل از او درباره پایان‌نامه‌اش درباره نیروی دریایی روسیه سؤالاتی پرسیدند. او زمانی که فهمید که موضوع پایان‌نامه‌اش صرفاً تاریخی است، آن را کنار گذاشت. آنها شماره‌های موجود در موبایلش را بررسی کردند. سپس آنها یک برگه سفید آوردند و توافق عدم‌افشاء نوشتند و او را مجبور کردند تا آن را امضاء کند. زمانی که او از انجام این کار امتناع کرد و گفت که این توافق هیچ جایگاه قانونی ندارد، آنها تهدید کردند که حتی اگر همکاری نکنند، می‌گویند که او همکاری کرده است و این مسئله باعث می‌شود که او در نهایت نتواند شغلی به‌دست آورد. او آن توافق را امضاء کرد. در آگوست سال ۲۰۱۴، برنامه بورن بدون سر و صدا از روسیه خارج شد. به پذیرفته‌شدگان دیگر اجازه داده نمی‌شد که در آنجا تحصیل کنند؛ حالا آنها زبان روسی را در کشورهای همسایه از قبیل قزاقستان یاد می‌گیرند. گلن شریور با استعدادی که در یادگیری زبان‌ها داشت، می‌توانست بورسیه بورن را دریافت نماید و در نهایت برای اطلاعات آمریکا کار کند. در عوض، او مسیر دیگری را در پیش گرفت.

او که در شانگهای دچار مشکل بی‌پولی شده بود، در اکتبر ۲۰۰۴ در یک پایگاه‌وب به یک آگهی تبلیغاتی به زبان انگلیسی پاسخ مثبت داد که دستمزدی را در ازای نوشتن مقالات سیاسی توسط افرادی که پیش‌زمینه‌ای در مطالعات شرق آسیا دارند، پرداخت می‌کرد.

1. Federal Security Service

زن جوانی که خودش را آماندا^۱ معرفی می‌کرد با او تماس گرفت و به او ۱۲۰ دلار برای نوشتن مطلبی درباره تنش‌های بین آمریکا و چین بر سر تایوان و کره شمالی داد. او کار شریور را تحسین کرد و مقالات بیشتری به او داد و او به زودی به دوست نزدیک آن خانم جوان تبدیل شد. در نهایت، او شریور را به شرکایش یعنی آقای وو^۲ و آقای تانگ^۳ در پنت‌هاوس یک هتل معرفی کرد. آنها کارت‌های ویزیت خود را که تنها نام و تلفنشان بر روی آن نوشته شده بود، به او دادند.

اگرچه آنها خود را کارمند دولت محلی شانگهای معرفی می‌کردند، اما آماندا، وو و تانگ برای سرویس اطلاعات چین کار می‌کردند. این زن جذاب، مقالاتی که بابت آنها پول پرداخت می‌شد، کارت‌های ویزیتی که نام کارفرما بر روی آنها نیامده بود و قرار ملاقات در هتل همگی جزئی از بازی ابزار جاسوسی هستند که در سراسر جهان توسط سازمان‌های اطلاعاتی برای فریب دانشجویان و محققان مورد استفاده قرار می‌گیرند. دیوید میجر مامور ویژه اف‌بی‌آی موسس و رئیس مرکز سی‌آی^۴ شرکت آموزش ضداطلاعات می‌گوید که «بازرگانان در هتل ملاقات نمی‌کنند، اما جاسوسان این کار را انجام می‌دهند. در هنگام نوشتن مقالات و ملاقات در اتاق هتل هوشیار باشید».

شریور خوش‌رو، جذاب و آشنا به چندزبان، احتمالاً عوامل چینی را به‌عنوان موشکی انسانی که می‌شد آن را به‌سوی بالاترین رده‌های دولتی در آمریکا هدایت کرد، تحت‌تاثیر قرار داده بود. فیلیپ بویکان^۵ افسر بازنشسته ضداطلاعات سیا که برای یازده سال بر روی موضوعات مرتبط با چین کار کرده و پرونده شریور را بررسی کرده بود، به من گفت که «شریور می‌توانست خودش را به‌خوبی عرضه نماید، او نسبتاً فصیح حرف می‌زد، او زبان چینی را به‌خوبی صحبت می‌کرد، و با چینی‌ها به شکلی روشن احساس نزدیکی می‌کرد. شریور در ظاهر آدم زیبا و ظاهراً کاملاً آمریکایی بود. طبق طرز فکر اطلاعات چین، شریور کاندیدای خوبی برای نفوذ به دولت آمریکا بود زیرا او اصالتاً چینی نبود.

1. Amanda
2. Mr. Wu
3. Mr. Tang
4. CI Centre
5. Philip Boycan

اطلاعات چین بی‌شک فکر می‌کرد که احتمال اندکی وجود دارد که شریور به نسبت افرادی که در چین به دنیا آمده‌اند یا حتی یک شهروند آمریکایی که اصالتی چینی داشت مورد سوءظن یا تحت‌مراقبت قرار گیرد».

بویکان اضافه کرد، «شریور همچنین هیچ‌گونه شغل دائمی یا وسیله‌ای برای پشتیبانی نداشت و مشخصاً نیازمند روشی برای درآمدزایی بود. او به‌خاطر دسترسی‌اش، آسیب‌پذیری مالی و به‌نظر من، ویژگی‌های شخصیتی، فرصت منحصربفردی برای اطلاعات چین بود... انگیزه او کسب درآمد بود و به‌نظر من نسبت به تمجیدهایی که بی‌شک از جانب چینی‌ها دریافت می‌کرد آسیب‌پذیر بود».

وو و تانگ می‌گفتند که تمایل دارند به آمریکایی‌های خوش‌آئیه درخصوص درآمدهای زندگی آنان کمک کنند و به شریور پول بیشتری می‌دادند. طی یکسری از ملاقات‌ها، که آنها از او خواستند که محرمانه باقی بماند، سؤالاتی درباره برنامه‌های شغلی او پرسیدند و او را تشویق کردند تا برای سازمان‌های دولتی آمریکا خصوصاً وزارت امور خارجه یا سیا کار کند. آنها گفتند که اگر او این کار را انجام دهد، «ما می‌توانیم دوستان صمیمی باشیم».

آرام‌آرام، شریور فهمید که آنها واقعاً چه کسی هستند. فقط برای اینکه مطمئن شود، او از آنها پرسید، «شما دقیقاً چه کاری می‌خواهید انجام دهید؟».

آنها به او گفتند که «اگر ممکن باشد، ما از تو می‌خواهیم تا مقداری اخبار و اطلاعات دارای طبقه‌بندی به‌دست بیاوری».

شریور این کار را رد نکرد. پول عامل وسوسه‌کننده اصلی بود؛ او همچنین ممکن است به صورت ناخودآگاه به دنبال این بود که ازطریق حقه‌زدن به دولت آمریکا پدر مخالف تشکیلاتش را شاد کند. در آوریل سال ۲۰۰۵، او در امتحانی در شانگهای شرکت کرد تا کارمند سرویس خارجی وزارت امور خارجه شود. اگرچه او در این امتحان موفق نشد، اما وو و تانگ به او ۱۰ هزار دلار پول دادند. یک سال بعد، او دوباره در امتحان رد شد، اما ۲۰ هزار دلار پول دریافت کرد. میجر می‌گوید، چنین پرداخت‌های پیشاپیشی برای اطلاعات چین بی‌سابقه هستند. «این نشان می‌دهد که آنها تا چه حد تهاجمی شده‌اند». نمراتش در آزمون نشان می‌داد که شریور شاید آن‌قدر که خودش تصور می‌کرد، باهوش نبود.

او نفهمید که سرویس اطلاعاتی چین حالا دیگر مالک او شده بود. اگر او شغلی در وزارت امور خارجه یا سیا به‌دست می‌آورد و سپس از جاسوسی برای چینی‌ها امتناع می‌ورزید، آنها می‌توانستند از او اخاذی کنند.

شریور توانست در یک شرکت تامین وسایل تتو در لس‌آنجلس کاری را بدست آورد. زمانی‌که با رابط‌های چینی‌اش تماس می‌گرفت، او اسم مستعار دوفی^۱ که نامی مرسوم در چین است و همچنین به‌نوعی مرتبط با اسم وسطش یعنی دافی بود را روی خودش گذاشت. در ژوئن سال ۲۰۰۷، او به‌صورت آنلاین برای سرویس مخفی سیا اقدام کرد. در همان ماه سپتامبر، او به شانگهای رفت جایی‌که به افسران اطلاعاتی چینی درباره اقدامش برای استخدام در سیا گفت و درخواست ۴۰ هزار دلار کرد که آنها این مبلغ را به پول رایج آمریکا به او دادند. او توافق ناگفته را فهمیده بود: اگر او موفق به نفوذ در سیا می‌شد و اطلاعات دارای طبقه‌بندی را در اختیار چینی‌ها قرار می‌داد، آنها همچنان به او پول می‌دادند.

بویکان گفت که «این همه هزینه‌ای که آنها برای شریور می‌کردند برای اطلاعات چین غیرمعمول و ولخرجانه بود. اگر شریور چیزی نخواست بود، من شخصاً شک دارم که آنها در یک ملاقات این مقدار پول به او می‌دادند. با این حال، این حقیقت که آنها این مقدار پول می‌پرداختند نشانگر این بود که چینی‌ها ارزش بالقوه زیاد و احتمال موفقیت بالقوه بالایی برای عملیات شریور قائل بودند». شریور مبلغ ۴۰ هزار دلار را به شکم خودش بست و در زمان برگشت به آمریکا قاچاقی آن را از گمرگ رد کرد. او بخشی از این پول را به پدر و برادرش داد و توضیح داد که این پول حاصل بخشی از سودی است که از مدرسه زبان انگلیسی که باز کرده بود بدست آورده است. برای بیش از دو سال خبری از سازمان سیا نشد. در این زمان، او به کره جنوبی نقل مکان کرد و در آنجا مشغول تدریس زبان انگلیسی شد. در دسامبر ۲۰۰۹، سیا با او تماس گرفت، از او دعوت کرد تا بهار سال آینده برای طی مراحل نهایی استخدام به واشنگتن بیاید. این احتمال وجود دارد که سیا پس از مدت‌ها درخواست استخدام او را دریافت کرده بود و از آنجایی‌که نفهمیده بود که او ارتباطاتی با اطلاعات چین دارد، وانمود کرده بود که می‌خواهد او را جذب نماید. این سازمان داشت برای او تله می‌گذاشت.

1. Du Fei

شریور فریب خورد. آماندا از او خواسته بود تا در شانگهای یا هنگ‌کنگ با او ملاقاتی داشته باشد، اما او آماندا را سرکار گذاشت. او برای آماندا نوشت، «من پیشرفت می‌کنم. اما الان زمان مناسبی برای ملاقات نیست. شاید مناسب باشد شش ماه صبر کنی. ظرف شش ماه، من خبرهای خوبی برای تو دارم، به قولی دیگر در سیا استخدام خواهیم شد».

از هفتم تا چهاردهم ژوئن ۲۰۱۰، سیا با شریور مصاحبه کرد. در آزمون‌های دروغ‌سنجی از او پرسیده شد که آیا تماسی با یک سرویس اطلاعاتی خارجی داشته یا پولی از آن گرفته است؟ او هربار دروغ می‌گفت. بار بعد، نوبت اف‌بی‌آی بود. زمانی که او داشت از مقر سیا بیرون می‌رفت، اف‌بی‌آی با او تماس گرفت و به او گفت که از خروجی بعدی خارج شده و به هتل برود. در آنجا عوامل اف‌بی‌آی با او روبرو شدند و او اعتراف کرد.

این اداره کاملاً مطمئن نبود که چطور با او رفتار کند. برخلاف جاسوسانی که در دولت هدف گیر می‌افتادند، شریور هیچگاه این‌قدر جلو نرفت. به‌رغم گرفتن بیش از ۷۰ هزار دلار از اطلاعات چین، او هیچ دسترسی امنیتی نداشت، هرگز دسترسی به جامعه اطلاعاتی آمریکا یا دیگر اطلاعات طبقه‌بندی‌شده پیدا نکرد، و ادعا کرد که هرگز نمی‌خواسته است که به کشورش خیانت کند. او به عامل اف‌بی‌آی گفت که «پدرم می‌گوید، اگر من به تو هزار دلار برای خرید مواد مخدر بدهم، اما تو مواد مخدر نخری، جرمی مرتکب شده‌ای؟». (شریور یا پدرش در اشتباه بودند؛ این مسئله می‌تواند نوعی همدستی مجرمانه باشد).

اطلاعات آمریکا می‌خواست از شریور برای جاسوسی از رابط‌هایش در چین استفاده کند. بویان گفت که «استخدام شریور به‌عنوان عامل دوجانبه توسط برخی افراد پیشنهاد شد، اما من با این مسئله به‌شدت مخالف بودم».

بویان احساس می‌کرد که به‌منظور جلوگیری از دیگر تلاش‌ها برای نفوذ در سیا، شریور باید زندانی شود. «من همچنین معتقد بودم که کارایی شریور علیه چینی‌ها اندک خواهد بود».

درحالی‌که اف‌بی‌آی و سیا با دقت جوانب کار را می‌سنجیدند، شریور تصمیم خودش را گرفت. در ۲۲ ژوئن سال ۲۰۱۰، او می‌خواست با هواپیما از دترویت به کره جنوبی برود که مأمورین اف‌بی‌آی وارد هواپیما شدند و او را دستگیر کردند. او در اکتبر ۲۰۱۰ به جرم ارتکاب جاسوسی برای یک دولت خارجی محاکمه و به چهار سال زندان محکوم شد.

او در ژانویه ۲۰۱۱ در زمان محاکمه‌اش به قاضی گفت که «فکر می‌کنم که حرص و طمع من را به انجام این کار واداشت. منظورم مقدار زیاد پولی بود که جلوی من بود و اینکه آنها می‌گفتند که «هی، نگران نباش، نمی‌خواهد در قبال این پول‌ها کاری انجام بدهید».

هرچه افبی‌آی و سیا بیشتر پرونده شریور را بررسی می‌کردند، بیشتر نگران می‌شدند. شریور زیرک و باهوش بود، اما نه بیش از تعداد زیاد آمریکایی‌های جوانی که در چین تحصیل می‌کنند. شاید اطلاعات چین پیشنهادهایی نیز به آنها بکند. در حقیقت، هشت تا ده دانشجوی آمریکایی در چین گزارش دادند که زنی با مشخصات آماندا اما با نامی متفاوت به آنها نیز نزدیک شده بود. شخصی که با پرونده شریور آشنایی داشت به من گفت که دانشجویان مرد این خانم را بسیار وسوسه‌انگیز می‌دانستند، و دست‌کم یک دانشجوی زن نیز حدس می‌زد که این زن داشت او را استخدام می‌کرد. می‌گرفت. این شخص به من گفت که وزارت امنیت کشور چین برای استخدام دانشجویان غربی در این کشور، واحد جداگانه‌ای را ایجاد کرده بود.

یکی دیگر از افراد درون‌سازمانی گفت که «من مشکوک هستم که افراد دیگری به غیراز شریور به این تبلیغ پاسخ داده باشند». کسی که تازه از کالج فارغ‌التحصیل شده است، بسیار جوان، و حساس است و در استخدام جایی هم نیست. این مسئله باعث شده است که این پرونده جالب باشد. این‌طور نبود که او کارمند دولت آمریکا باشد یا به آنجا سفر کرده باشد. حقیقت این است که شما یک صفحه سفید دارید که با کمک آن درنهایت می‌توانید به سرویس دولتی نفوذ نمایید.

بازرسان حتی به تبانی در دانشگاه گزندولی نیز مشکوک بودند. یکی از دوستان شریور در برنامه تابستانی در دانشگاه عادی شرق چین نیز برای پیوستن به سیا و همچنین افبی‌آی اقدام کرد. این اداره به این فکر افتاد که شاید برنامه‌ریزان این برنامه، دانشجویان آسیب‌پذیر را که علاقه‌ای به خدمت در دولت آمریکا دارند را شناسایی کرده باشند و آنها را برای استخدام به سمت چین هدایت کرده باشند. پس از دستگیری شریور، پرفسور نی و شانگ توسط افبی‌آی مورد بازجویی قرار گرفتند و زمانی که می‌خواستند از گمرگ فرودگاه به همراه افراد همراهشان عبور کنند، بازرسی شدند.

نی به من گفت که «چند سالی بود که هرباری که می‌خواستم از گمرگ آمریکا عبور کنم کاملاً بازرسی می‌شدم. آنها همه چیز، تمام چمدان‌هایم و حتی کیف دستی‌ام را باز می‌کردند،

پرونده‌هایم را باز می‌کردند، تمام صفحات آن را می‌خواندند و می‌پرسیدند که این چیست؟، آن چیست؟». یکبار که می‌خواستم از طریق سان‌فرانسیسکو آمریکا را ترک کنم، «تمامی اطلاعات دانشجویان و کارهای آنها در کیفم بود. آنها پرسیدند که چرا کپی پاسپورت دانشجویان را با خودم می‌برم. من گفتم، به این خاطر که مبدا دانشجویان پاسپورت خودشان را گم کنند».

«من از مامور اف‌بی‌آی پرسیدم، او بعداً پیش من آمد و درباره پرونده شریور با من حرف زد، او گفت که این تنها نوعی بازرسی تصادفی است، ربطی به هم ندارند. شخصاً، من فکر نمی‌کنم که این کارها نوعی بازرسی تصادفی باشد».

شانگ گفت که بازرسان گمرک خیلی گستاخ بودند. «آنها همه چیز را باز می‌کردند حتی برنامه درسی». مثل نی، شانگ به عوامل اف‌بی‌آی درخصوص نوع رفتاری که با او می‌شد شکایت کرد. شانگ به آنها گفت که «هم نی و هم من در چین مخالف بودیم. پس ما داریم برای دموکراسی مبارزه می‌کنیم، ما داریم برای آزادی می‌جنگیم. چیزی که ما به دانشجویان خود آموزش می‌دهیم این است که اول دنیای واقعی و چین واقعی را تجربه کنند و بعد قضاوت خودشان را داشته باشند».

هیچ‌یک از این اساتید متهم به انجام کار خلافی نشدند و مقامات مسئول مهاجرت در نهایت دست از آزار و اذیت آنها برداشتند. این اداره تصمیم گرفت تا به تمامی دانشگاه‌ها در سطح کشور هشدار دهد که سازمان‌های اطلاعاتی خارجی ممکن است دانشجویان آنها را در خارج از کشور جذب نمایند.

مامور توماس بارلو^۱ که از شریور اعتراف گرفته بود بیش از بیست‌بار درباره این پرونده خصوصاً در محیط‌های دانشگاهی سخنرانی کرد. اف‌بی‌آی همچنین یک شرکت تولید فیلم با نام گروه راکت مدیا^۲ را استخدام کرد تا درباره این موضوع فیلم بسازند. «بازی پیاده‌نظام‌ها: داستان گلن دافی شریور»، فیلم نیمه واقعی با بازی آماندا، وو، تانگ و شریور است که خود شریور هم شخصیت اصلی و هم تعریف‌کننده داستان می‌باشد. صدای فلوت چینی نیز در پس‌زمینه شنیده می‌شود.

1. Thomas Barlow

2. Rocket Media Group

این فیلم با این جمله که متاسفانه یادآور فیلم‌های قدیمی چارلی چان^۱ است شروع می‌شود، «یک ضرب‌المثل چینی وجود دارد که می‌گوید زندگی مثل بازی شطرنج است که با هر حرکت تغییر می‌کند. و برای آنکه بازی را ببرید، باید اغلب پیاده نظام‌ها را قربانی کنید».

این فیلم دائماً به بازی شطرنج اشاره می‌کند. یک عامل اف‌بی‌آی درحالی نشان داده می‌شود که از شریور سؤال می‌کند که «آیا فکر می‌کنی چینی‌ها می‌گذاشتند که تو به آنها پاسخ منفی بدهی؟ آیا فکر نمی‌کنید که آنها تمام ملاقات‌هایی که با آنها داشتی را ضبط کرده باشند؟ اگر تو با رضایت خودت چیزهایی که می‌خواستند را به آنها نمی‌دادی، آنها از آن فیلم‌ها برای اخاذی از تو استفاده می‌کردند. تو فقط یک پیاده‌نظام بودی، یکی از چندین نفر».

درحالی‌که بخش تقدیر و تشکرها در انتهای فیلم نمایش داده می‌شد، شریور خودش خطاب به بینندگان از داخل زندان حرف می‌زد. «استخدام‌ها همچنان ادامه دارد. خودتان را گول زنید. جذب و استخدام همچنان فعال است و هدف آن جوانان است. پول زیادی جلوی آنها بیندازید و ببینید که چه اتفاقی می‌افتد. جاسوسی جرم بسیار بزرگی است. شما با زندگی مردم سروکار دارید و به این خاطر است که جرم بزرگی است».

اگرچه دعوت اف‌بی‌آی برای اکران اولیه این فیلم در سال ۲۰۱۳ آن را به‌عنوان یک فیلم واقعی معرفی می‌کرد، اما این فیلم تاحدی فیلم تبلیغاتی است. این فیلم دو عنصر مهم در داستان شریور را به تصویر می‌کشد و تلاش می‌کند تا به دانشجویان نشان‌دهد که این اتفاق می‌تواند برای آنها هم رخ دهد.

نخست، این فیلم این برداشت را القاء می‌کند که شریور زمانی که چین او را استخدام کرد در کالج بود، نه اینکه تازه فارغ‌التحصیل شده باشد. دوم، شریور سینمایی خیلی بیشتر از شریور واقعی زمان می‌برد تا بفهمد که اطلاعات چین او را استخدام کرده است. او به نسبت همتای واقعی‌اش از تجربه پایین‌تر و غرور کمتری برخوردار بود.

شان پاول مورفی^۲ فیلم‌نامه‌نویس به من گفت که «ما تلاش کردیم که شریور را از آنچه هست بهتر و دلسوزتر نشان بدهیم».

1. Charlie Chan

2. Sean Paul Murphy

این اداره اعضای شورای مشورتی آموزش عالی را به نمایش اولیه فیلم دعوت کرد و از کالج‌ها در سراسر کشور خواست تا این فیلم را برای دانشجویانی که می‌خواهند به خارج از کشور بروند نمایش دهند. با این حال، تبلیغ این فیلم توسط افبی‌آی به‌جای آنکه دانشگاه‌ها را نسبت به تهدید جاسوسی هوشیار نماید، بی‌اعتمادی دانشگاهی نسبت به اطلاعات آمریکا را به‌خاطر نفوذ این سازمان‌های اطلاعاتی به برنامه‌های مطالعاتی در خارج از کشور که دو دهه قبل با برنامه بورسیه بورن به‌وجود آمده بود، احیاء کرد. دانشگاه‌های زیادی از نمایش این فیلم امتناع کردند و به این مسئله اعتراض کردند که این فیلم ملودرام و خیلی طولانی بوده و دغدغه اصلی آنها مسائل جاسوسی نیست.

در آوریل ۲۰۱۴ در دانشگاه فلوریدای جنوبی، جایی که افبی‌آی داژین پنگ را برای جاسوسی از چین تحت فشار قرار داده بود، دبلیو رابرت سولینز^۱ رئیس اداره تحصیلات کارشناسی از آماندا مارور^۲ مدیر آموزش خارج از کشور پرسید، «تصمیمی درباره فیلم بازی پیاده نظام‌ها گرفته‌اید؟».

مارور پاسخ داد که «من این فیلم را به دانشجویانی که برای برنامه‌های تابستانی می‌روند نشان نداده‌ام. فکر می‌کنم که می‌توانیم این فیلم را برای دانشجویان دوره‌ای نشان دهیم (ما زمان آشناسازی بیشتری برای آنها داریم). اما من می‌خواهم این فیلم را برای تعدادی از کارمندان نمایش دهیم. من می‌دانم که یکی از اعضای هیئت علمی قویاً معتقد است که این فیلم به دانشجویانی که می‌خواهند در خارج از کشور تحصیل کنند، پیام غلطی می‌دهد».

سولینز پاسخ داد که «من هم فکر می‌کنم که این فیلم می‌تواند پیام منفی داشته باشد، در آن کمی افراط شده است».

زمانی که یکی از عوامل افبی‌آی این فیلم را برای مدیران دانشگاه آکرون^۳ نمایش داد و آنها را تشویق کرد تا آن را هم در مراسم در سطح دانشگاه و هم در مراسم ویژه افرادی که می‌خواهند برای تحصیل به خارج از کشور بروند نشان دهند، استیون کوک^۴ موافق بود.

1. W. Robert Sullins

2. Amanda Maurer

3. University of Akron

4. Steven Cook

سپس کوک معاون مدیر تحصیلات خارج از کشور که نسبتی هم با کارشناس بورن با همین نام نداشت و تحقیقاتی در زمینه پرونده شریور انجام داده بود فیلم را دید و تناقض‌های آن را مشخص کرد. کوک به من گفت که «شریور می‌دانست که چه اتفاقی می‌افتد. او عامل بدبختی خودش بود. این فیلم او را طوری نشان می‌داد انگار که او فریب خورده بود». با هماهنگی‌هایی که انجام شد، کوک و اف‌بی‌آی در مراسمی که برای دانشجویانی که می‌خواستند به خارج از کشور بروند ترتیب داده شد، درباره شریور حرف زدند: این فیلم نشان داده نشد.

دانشگاه مینه‌سوتا نیز از اکران این فیلم سرباز زد. استیسی سنتیر^۱ گفت که مطمئناً اف‌بی‌آی هم فشاری نیاورد. «آنها دستوری از اداره مرکزی داشتند تا این فیلم را در اختیار دانشگاه‌ها قرار داده و برای دانشجویان به نمایش بگذارند. ما دی‌وی‌دی را از فردی که در اداره اف‌بی‌آی کار می‌کرد دریافت کردیم، آن‌را دیدیم و چندین صفحه بازخورد درباره اینکه چرا این فیلم به درد دانشجویان ما نمی‌خورد، فرستادیم».

او گفت که لازم بود مینه‌سوتا دانشجویانی که به خارج از کشور می‌رفتند را درباره موضوعاتی از قبیل خوردنی، نوشیدنی، بهداشت روانی و تطبیق فرهنگی و نه جاسوسی مطلع نماید. «در بافت دانشگاه که هزاران دانشجو را سالیانه به خارج از کشور می‌فرستد و قبل از عزیمتشان چندین ساعت را باید صرف دادن اطلاعاتی درباره مسائل بهداشتی و ایمنی کنیم، این مسئله در صدر فهرست ما قرار ندارد. آمارهای ما نشان نمی‌دهد که سرویس‌های اطلاعاتی به دانشجویان ما نزدیک شده باشند. من کاملاً معتقدم که این مسئله اتفاق می‌افتد، اما تحلیل هزینه-فایده‌ای وجود دارد که شما به‌عنوان استاد باید انجام بدهید.

عوامل اف‌بی‌آی با عینک اطلاعاتی به دنیا نگاه می‌کنند که برای ما ارزشمند است. اما ما با عینک متفاوتی به دنیا نگاه می‌کنیم».

دامونت حامی نمایش کامل این فیلم در دانشگاه‌های آمریکایی بود. او به یک مامور گفت که اگر اف‌بی‌آی واقعاً می‌خواست از دانشجویان حفاظت نماید، باید به آنها هشدار می‌داد که در خارج از کشور ممکن است نه‌تنها اطلاعات خارجی بلکه اطلاعات آمریکا نیز به آنها نزدیک شود. او به‌خاطر می‌آورد، من به اف‌بی‌آی گفتم: «اینکه درباره سازمان‌های امنیتی خارجی هشدار

1. Stacey Tsantir

بدهید چیز بدی نیست. من تنها از شما می‌خواهم تا درباره سازمان‌های امنیتی داخلی نیز به آنها هشدار دهید». این مامور اف‌بی‌آی گفت که «این به ما مربوط نمی‌شود».

دومونت^۱ از روی تجربه حرف می‌زد. از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰، دانشگاه آمریکایی دانشجویان مقطع کارشناسی خود را برای تحصیل به مدت یک نیم‌فصل به دانشگاه هاوانا می‌فرستاد. دولت جورج بوش تبادلات آموزشی با کوبا را محدود کرده بود و دانشگاه آمریکایی یکی از چند دانشگاهی بود که مجوز اعزام دانشجو به آنجا را داشت.

یک سال، افسران سیا در واشنگتن قبل از آنکه این گروه هاوانا را ترک‌کند، پیش هماهنگ‌کننده این برنامه آمدند. یک دانشجوی مقطع تحصیلات تکمیلی در دانشگاه آمریکایی که هماهنگ‌کننده بود زبان اسپانیایی را خیلی سلیس حرف می‌زد و ارتباطات زیادی در کوبا داشت.

این عوامل درخواست کردند که ناهار را با او بخورند؛ آنها گفتند که فقط می‌خواهند حرف بزنند، اما او فهمید که آنها علاقمند هستند که او را جذب نمایند. اگرچه آنها اصرار می‌کردند، اما او درخواست آنها را رد کرد. دومونت به من گفت که «او خیلی عصبی بود. آنها گفتند، می‌توانیم در رستورانی نزدیک آپارتمان شما با هم ملاقات داشته باشیم. این حرف او را برآشفته کرد: چطور آنها می‌دانستند که او کجا زندگی می‌کند؟».

این تنها زمانی نبود که دولت آمریکا به‌دنبال استفاده از دانشجویان برای جاسوسی از کشورهای متخاصم در آمریکای لاتین به‌ویژه رژیم‌های مارکسیستی در کوبا و ونزوئلا بود. الکساندر ون شایک^۲ بورسیه فول‌برایت در بولیوی بود و برای پروژه تحقیقاتی‌اش در زمینه اجاره زمین با رهبران دهقانان مصاحبه می‌کرد که در نوامبر سال ۲۰۰۷ یک مقام آمریکایی در سفارت آمریکا در آن کشور به او گفت که اسامی، نشانی‌ها و فعالیت‌های هر دکتر کوبایی یا ونزوئلایی که او با آنها ملاقات کرده بود را ارائه دهد. برنامه فول‌برایت که بودجه‌اش توسط وزارت امور خارجه تامین می‌شود، حقوق ثابتی را برای آموزش و تحقیقات در نظر می‌گیرد؛ و محققان از ورود به فعالیت‌های سیاسی در کشورهای میزبان منع می‌شوند.

1. Dumont

2. Alexander van Schaick

این مقام سفارت به وان شایک که این کار را انجام نمی‌داد گفت که «ما می‌دانیم که ونزوئلایی‌ها و کوبایی‌ها اینجا هستند و ما می‌خواهیم آنها را تحت‌نظر داشته باشیم».

مارک گالوتی^۱ استاد امور جهانی در دانشگاه نیویورک و مشاور ویژه پیشین اداره خارجی بریتانیا گفت که افسران سیا شاید تحت‌پوشش سرویس خارجی هر از چندگاهی با اساتید در شعب دانشگاه‌های آمریکایی در خارج از کشور حرف بزنند. «شما سرویس اطلاعاتی غربی هستید. در چه جایی می‌توانید افرادی را پیدا کنید که با محیط خارج از کشور آشنا هستند و از مهارت‌های زبانی لازم نیز بهره‌مندند؟».

در مراسم تابستانی اعزام به خارج دانشگاه گرند ولی، پرفسور نی و شانگ پرونده شریور را مطرح کردند. دانشجویی در همین برنامه- به قول نی، «جوان خوب و اندکی بی‌تجربه مثل اکثر دانشجویان دیگر» - زمانی توسط اطلاعات چین برای جاسوسی از آمریکا جذب گردید. نی به آنها گفت که پس هوشیار باشید. و به‌خاطر داشته باشید که هیچ جایزه‌ای مجانی نخواهد بود.

آنها فیلم «بازی پیاده‌نظام‌ها» را نشان نمی‌دهند. اگرچه در این فیلم اسمی از گرندولی نیامده است، اما مشکل این فیلم در این است که مشخص نکرده است شریور فارغ‌التحصیل شده بود و بعد به تبلیغ آماندا پاسخ داد و از این بابت هر دو استاد را ناراحت کرد.

همچنین، این فیلم از دانشگاه شرق چین که شریور سال‌های اول تحصیلش را در آنجا گذارید اسم می‌برد. مقامات در این دانشگاه که هنوز میزبان دانشجویان دانشگاه گرندولی هستند به نی و شانگ اعتراض کرده بودند که این فیلم به اعتبار دانشگاه آنان آسیب می‌رساند.

هیچ‌استادی با گلن شریور تماس ندارد. آخرین باری که شانگ با افبی‌آی حرف زد، درباره گلن شریور سؤال پرسید.

این عامل گفت که گلن شریور خوب است و قول داد که سلام شانگ را به او برساند. شانگ به من گفت که «چرا او نباید شانس دیگری برای انجام کار مثبتی داشته باشد؟ او توانایی، استعداد و شخصیت دارد. او فقط یک اشتباه احمقانه انجام داده است. ما دوستان خوبی هستیم. من برای او اهمیت قائل هستم».

1. Mark Galeotti

شریور مدرک کارشناسی ارشد خود را در تجارت بین الملل در زندان گرفت و در دسامبر سال ۲۰۱۳ آزاد شد. پس از آن، او با لیندا کیمبل دوست خانوادگی و معلم دبیرستان ملاقات کرد که سرطان داشت. کیمبل گفت که «او تغییر کرده بود و این مسئله مهمی است». مادرش در رایانامه‌ای در سپتامبر سال ۲۰۱۵ که وکیلش در اختیار من قرار داد، نوشت که «گلن و من زندگی خوبی داریم. اگر من از آینده خبر داشتم در گذشته این همه استرس تحمل نمی کردم».

زمانی که من از شریور از طریق مادرش درخواست یک مصاحبه را کردم؛ پاسخش من را به یاد آسیب‌پذیری‌اش در برابر رشوه‌هایی که از جاسوسان چینی گرفت انداخت. او پاسخ داد که «این مسئله چقدر می‌ارزد؟». او گفت که قصد شوخی داشته است.

بخش دوم

عملیات‌های مخفی آمریکا در آموزش عالی

۶- یک جاسوس ناقص

من برای اولین بار در سال ۲۰۱۱ یعنی زمانی اسم داژین پنگ را شنیدم که موسسات کنفوسیوس مورد حمایت مالی چین در محیط‌های دانشگاهی آمریکا در حال رشد و توسعه بودند. گزارشی در روزنامه سن پترزبورگ تایمز^۱ دیدم مبنی بر اینکه دانشگاه فلوریدای جنوبی او را به‌عنوان مدیر موسسه کنفوسیوس این دانشگاه به‌خاطر دریافت هزاران دلار تحت‌عنوانین مختلف و به‌خاطر زیرپا گذاشتن قوانین مهاجرتی از کار معلق کرده است.

زمانی که پرسیدم که چرا پنگ به شکل شدیدتری مجازات نشد، مایکل هود^۲ سخنگوی دانشگاه به امنیت شغلی او به‌عنوان استاد تمام وقت اشاره کرد. در سرمقاله دیگری که بعد از این به چاپ رسید از دانشگاه خواسته شد تا او را اخراج کند. در این سرمقاله آمده بود که «شغل تمام وقت نباید سپری در برابر رفتار غیراخلاقی باشد».

روزنامه تایمز هیچ‌گونه توضیحی از استاد پنگ به‌خاطر مشکلاتی که ایجاد کرده بود نخواست. پنگ به این روزنامه گفت که «اف‌بی‌آی من را مجبور کرد که برای آمریکا جاسوسی کنم. این برنامه از رئیس جمهور اوباما نشأت می‌گیرد».

1. St. Petersburg Times

2. Michael Hoad

اگرچه این حرف مسخره است، اما کنجکاوی من را برانگیخت. من رایانامه‌ای به پنگ فرستادم و او پاسخی نداد. همچنین به هود تلفن زدم و پرسیدم که آیا افبی‌آی نقشی در پرونده پنگ داشته است یا خیر؟

هود به من گفت که «تا آنجایی که من می‌دانم دانشگاه فلوریدای جنوبی هیچ تماسی با افبی‌آی نداشته است. واکنش ما به این موضوع این است که کسی که جاسوس است نباید درباره این مسائل با روزنامه‌ها حرف بزند». او گفت که پنگ ناامید و افسرده است.

سال‌ها بعد، پس از ترک دانشگاه، هود به‌خاطر اینکه من را گمراه کرده بود از من عذرخواهی کرد. او گفت که این کار را عمدی انجام نداده است؛ او فکر نمی‌کرد که افبی‌آی در این مسئله نقشی داشته باشد، زیرا وکلای دانشگاه که با او حرف زده بودند هیچگاه به این مسئله اشاره‌ای نکرده بودند. «حدس من این است که آنها به من چیزی نگفتند، به‌خاطر این دلیل ساده که اگر چیزی می‌گفتند من باید با صداقت به این سؤال پاسخ می‌دادم».

هود افزود، دانشگاه فلوریدای جنوبی به‌عنوان یک موسسه دولتی در برابر فشارهای سازمان‌های امنیت ملی آسیب‌پذیر است. «دانشگاه دولتی در برابر افبی‌آی به شدت محترمانه عمل می‌کند». من مجدداً با هود حرف زدم زیرا پنگ در ماه می سال ۲۰۱۴ با من تماسی گرفت و گفت که می‌خواهد درباره داستان حرف بزند و مدارک کلیدی از جمله رایانامه‌هایی از افبی‌آی برای تایید حرف‌هایش دارد. پس از خواندن رایانامه‌ها، من فهمیدم که تجربه پنگ تصویر بی‌نظیری از تلاش‌های روبه‌افزایش اطلاعات آمریکا برای همکاری با دانشگاه‌های آمریکایی است.

من بلیط هواپیمایی برای رفتن به فلوریدا رزرو کردم.

ملاقات با پنگ آسان نبود. زمانی که خواستم قرار ملاقاتی با او ترتیب دهم، او با رایانامه پاسخ داد، «من اجازه ندارم از دفترم استفاده کنم چون که مورد سوءظن هستم. فکر نمی‌کنم فکر خوبی باشد که در آپارتمان من با هم ملاقات داشته باشیم، زیرا می‌ترسم حرف‌هایم شنود شوند. به همین دلیل هم خوب نیست که در رستوران هم همدیگر را ببینیم». زمانی که در فرودگاه تامپا فرود آمدیم، از فرودگاه با او تماس گرفتم.

او پیشنهاد کرد که در پارکینگ والگرنز^۱، جایی که ماشینش را پارک کرد او را ببینم، شاید به این خاطر که می‌ترسید مبادا او را تعقیب کنند. ما با ماشین اجاره‌ای من به یک رستوران چینی که توسط یکی از دوستانش اداره می‌شد رفتیم. آنجا او من را به اتاق غذاخوری در پشت مغازه که بر روی دیوارهایش هیچ چیزی وجود نداشت و تنها یک تلویزیون، تخت و یک میز در اتاق وجود داشت برد و درب را بست. پیشخدمت هر وقت که وارد می‌شد درب می‌زد.

پس از این نمایش ماهرانه، پنگ آرام شد. او پیراهن سفیدی بر تن داشت که آستین‌هایش را تا آرنج بالا زده بود و تلفن سامسونگی در جیب جلویش قرار داشت. چشم‌هایش قرمز و بادکرده بودند شاید دلیلش بی‌خوابی به‌علت مسافرت طولانی بود. او تازه به‌همراه پدرش از طریق دبی و کیپ‌تاون از پکن برگشته بود.

درحالی‌که داشت غذا برای هر دوی ما انتخاب می‌کرد، انگلیسی را با لهجه حرف می‌زد و خیلی خوش‌صحبت بود و خونگرم و صمیمی بودنش من را مجذوب خود کرد. من بعداً فهمیدم که جذابیت او مثل رنگی بود که اختاپوس از خودش متصاعد می‌کرد؛ پوششی برای دوری از شکارچیان بود. دوران بچگی‌اش در چین به او ارزش فریب‌دادن و جریمه‌شدن به‌خاطر مطرح‌کردن هر آنچه در ذهن آدم می‌گذرد را آموخته بود. حتی پرفسور امریتوس هاروی نلسن^۲ حامی و نزدیک‌ترین دوستش در دانشگاه فلوریدای جنوبی که به او کمک کرده بود تا در آنجا استخدام شود قبول دارد که پنگ را به‌خوبی نمی‌شناسد.

نلسن که خودش تحلیل‌گر پیشین اطلاعات آمریکا در زمینه چین بوده است می‌گوید که «او صادق اما مرموز است. او دستش را رو نمی‌کند».

پنگ که طلاق گرفته بود و دو پسر در دانشگاه‌های مطرح آمریکایی دارد به‌همراه ژیانپو ژئی^۳ پدرش زندگی می‌کردند. ژیانپو بدون آنکه دست خودش باشد در اکثر دوران نوجوانی پنگ حضور نداشت و هویتش برای پسرش همیشه عجیب بوده است. ژیانپو به‌عنوان افسر برای ارتش ملی چیانگ کایشک^۴ خدمت کرده بود. پس از آنکه کمونیست‌های چین تحت رهبری مائو،

1. Walgreens
2. Emeritus Harvey Nelsen
3. Xianyu Zhi
4. Chiang Kaishek

زدونگ چیانگ را در سال ۱۹۴۸ سرنگون کردند، او در ووهان^۱ معلم شد و کتابی را در زمینه جغرافیا به صورت مشترک نوشت. ووهان به عنوان بزرگترین شهر در مرکز چین و پایتخت استان هوبی^۲ در محل تلاقی رودخانه های یانگ تسه^۳ و هاژیانگ^۴ قرار دارد و در اوایل و اواسط قرن بیستم به لحاظ سیاسی و اقتصادی شهر مهمی محسوب می شد، هرچند که بعداً در همین قرن موج اقتصادی کشور این شهر را عقب راند.

زمانی که مائو در سال ۱۹۵۶ دعوت کرد تا سیاست هایش به صورت منصفانه مورد ارزیابی قرار گیرد و از مردمش خواست تا امکان آن را فراهم آورند تا صدها گل شکوفا شوند و صدها مکتب فکری با هم رقابت کنند، ژیانپو به شکل نابخردانه ای حرف او را باور کرد و از حکومت در جلسه مدرسه انتقاد کرد. او نفهمید که بردباری ظاهری دبیرکل حزب نقشه ای برای نمایان شدن مخالفان بود. ژیانپو دستگیر و به کمپ کار اجباری فرستاده شد، و زن حامله اش لیژین پنگ^۵ را تنها در خانه رها کرد. لیژینگ که مدیر و معلم دبیرستان بود آن قدر به خاطر موفقیتش در آماده کردن دانش آموزان برای رفتن به دانشگاه مشهور بود که در سال ۱۹۵۶ حکومت چین او را برای همایشی در پکن دعوت کرد، و در آنجا او با ژو انلای^۶ نخست وزیر و ژو ده^۷ معاون دبیر کل و فرمانده پیشین ستاد مشترک ارتش ملاقات کرد.

ده روز پس از تولد پسرشان در سال ۱۹۵۸، لیژین مجبور شد برای آنکه شغلش را از دست ندهد، شغلی که برای حمایت از خانواده اش به آن نیاز داشت از ژیانپو جدا شود. نام خانوادگی مادری بر روی این پسر گذاشته شد و اسم کوچک داژین به معنای «جهش بزرگ به سمت جلو» برای وی انتخاب شد که به لحاظ سیاسی با برنامه صنعتی شدن فاجعه باری که مائو در همان سال اعلام کرد، ارتباطی مناسب داشت. حکومت، ژیانپو را مجبور کرد تا گاری ذغال سنگی را در محله اش در ووهان بکشد و بدین وسیله او را تحقیر کرد.

-
1. Wuhan
 2. Hubei Province,
 3. Yangtze
 4. Hanjiang
 5. Lixin Peng
 6. Zhou Enlai
 7. Zhu De

زمانی که او داشت از خیابان‌ها کشان‌کشان عبور می‌کرد، گاهی اوقات به دنبال پرسر می‌گشت و به او آبنبات می‌داد و بدین‌صورت ممنوعیت عدم تماس با خانواده‌اش را زیر پا می‌گذاشت. یا لیژین که داژین را در بغل می‌گرفت، با شوهر سابقش به‌صورت مخفیانه در خانه یکی از دوستان ملاقات می‌کرد. او همچنان ژیانو را حتی پس از آنکه مقامات او را در زمان ارتقاء شغلی‌اش جریمه کردند، می‌دید. آنها می‌خواستند که او بداند که تحت‌نظر است و اینکه شغل و آزادیش در معرض خطر قرار دارد. مادر که همیشه می‌ترسید که مبادا پرسر قرار ملاقات‌های ممنوع‌شده را برملاء کند به داژین می‌گفت که ژیانو دوستش است و پدرش نیست. این سردرگمی باعث شد که او با این حس ناامنی در تمام طول زندگی‌اش مواجه باشد. این ماجرا اولین درس را درباره سرویس‌های اطلاعاتی و آسیبی که این سرویس‌ها می‌توانند به زندگی مردم عادی وارد نمایند به او داد. پنگ به من گفت که «من گیج شده بودم. پدرم با کارهایی که انجام می‌داد می‌گفت که پدرم است. من هم می‌دانستم که او پدرم است. به این خاطر در زمان بچگی رنج زیادی بردم. دوستانم به من می‌خندیدند، و نمی‌دانستم چطور به این مسئله واکنش نشان دهم». این معما تا زمانی که او به سن هشت سالگی رسید حل نشد. یک روز، ژیانو برای او و مادر بزرگش شیرینی خرید. پس از آنکه ژیانو رفت، مادر بزرگ پنگ گفت که «او پدرت است». مادر و مادر بزرگ، این بچه باهوش و معاشرتی را به‌شدت دوست داشتند، و او را مجبور کردند تا به دانشگاه برود و جایگاه خانواده را احیاء نماید. مادرش مدیر مدرسه بوون^۱ در ووهان بود که توسط کشیش‌های آمریکایی تأسیس شده بود. پس از آنکه داژین برای یک‌ونیم‌سال تحصیلی در این مدرسه حضور یافت، متوجه شد که معلمان به‌خاطر مادرش به او سخت نمی‌گیرند و مادرش مجبور شد او را به مدرسه دیگری منتقل نماید. در مدرسه جدید هم هم‌کلاسی‌ها او را مسخره می‌کردند و به او زور می‌گفتند. او تلاش کرد تا آنها را نادیده بگیرد یا دست‌کم بدترین ضربات فیزیکی و کلامی آنها را با پناه‌بردن به دنیای خودش، دفع نماید. سرگرمی مورد علاقه او تنهائی بود: نگاه کردن به ستارگان و صور فلکی در آسمان شب. عظمت آنها باعث می‌شد که غم و غصه او به‌نظر ناچیز برسد. او که حافظه خوبی داشت، اسامی را کاملاً به‌خاطر می‌سپرد.

1. Boone

مادرش هماهنگی‌های لازم را انجام داده تا او بتواند از کتابخانه بوون استفاده نماید، جایی که او دائماً در حال مطالعه بود و در خوابگاه مدرسه می‌خوابید. از سن ۱۲ تا ۲۰ سالگی او اغلب در آنجا می‌ماند، و مسحور نقشه‌های روی دیوار کتابخانه درباره چین و جهان می‌شد.

پس از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان، پنگ درحالی که به تنهایی درس می‌خواند در مدرسه راهنمایی درس می‌داد و امیدوار بود که به کالج برود. در زمان انقلاب فرهنگی با حذف خونین تجدیدنظرطلبان توسط مائو، حکومت امتحان ورودی دانشگاه را لغو و پذیرش در دانشگاه را به وفاداران به حزب کمونیست محدود کرد. در سال ۱۹۷۷ پس از آنکه چین امتحان ورودی دانشگاه را از سر گرفت، پنگ این امتحان را به‌راحتی پشت سر گذاشت و توانست وارد دانشگاه ووهان شود. حتی در آن زمان، دانشگاه تعلل می‌کرد و به‌خاطر رسوایی پدرش، نامه درخواست او را در دسته‌بندی ویژه قرار داده بود. در سال ۱۹۷۸، زمانی که دنگ ژیاوپنگ قدرت خود را مستحکم کرد و به لیبرال کردن چین اقدام نمود، به والدین پنگ اجازه داده شد تا مجدداً ازدواج کنند. آنها به‌رغم جدایی و سختی‌ها، همچنان به‌هم وفادار مانده بودند و رابطه آنها به پنگ درس بزرگی داد: می‌شد ذکاوت به‌خرج داد و در برابر فشارهای دولتی مقاومت کرد.

پنگ زبان انگلیسی را در دانشگاه ووهان خواند. به‌عنوان پاداشی برای تلاش و سخت‌کوشی، او مسئول کلاس شد و وظیفه هماهنگ کردن رقابت‌های علمی در کلاس را برعهده گرفت. سپس برای دو سال در کالج مالی و اقتصاد در ووهان درس داد. در همین مدت، او قرار ملاقات‌هایی را با ژيانا می^۱ که در ووهان بزرگ شده بود و زبان‌های خارجی را در دانشگاه ووهان خوانده بود، هماهنگ کرد. آنها در سال ۱۹۸۵ ازدواج کردند.

هانگشان لی^۲ یکی از همکلاسی‌های پیشین که حالا استاد دانشگاه ایالتی کنت^۳ است گفت که در ووهان همسرش او را در مراحل اولیه تحسین می‌کرد و از او مراقبت می‌کرد. یکبار، وقتی که لی به آپارتمان ما آمده بود، می یک ظرف آب آورد و پاهای پنگ را شست. «این کاری است که اکثر زنان جلوی دیگران انجام نمی‌دهند. کل خانواده باهم تلاش می‌کردند تا او موفق شود. من به او به‌خاطر داشتن چنین همسری غبطه می‌خوردم».

1. Xianai Mi

2. Hongshan Li

3. Kent State University

در سال ۱۹۸۴، پنگ به‌عنوان دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد در جایی که در آن زمان به موسسه روابط بین‌الملل معروف بود ثبت‌نام کرد یعنی همان مدرسه جاسوسی که بعداً با کالج ماریتا در اوهایو همکار شد.

فارغ‌التحصیلان این موسسه ترجیح می‌دادند تا در وزارت امنیت استخدام شوند و اساتید و مدیران این موسسه نیز ارتباطاتی با بالاترین سطوح حکومت چین داشتند. استاد راهنمای خود پنگ رئیس یکی از بخش‌های دولت بود که اقتصاد آمریکا را بررسی می‌کرد. رهبران چین، از جمله مائو و ژئو^۱ به‌صورت منظم با او مشورت می‌کردند. پنگ گفت که «تا حالا، استاد راهنمای من که در دهه هشتاد از زندگی‌اش قرار دارد هنوز مشاوره‌هایی درباره اقتصاد آمریکا به حکومت چین می‌دهد».

زمانی که پنگ شاگرد او شد، استاد راهنمایش به تازگی از یک مأموریت تحقیقاتی در مرکز تجارت جهانی در دالاس تگزاس برگشته بود. در آنجا افسران اطلاعات آمریکا به سراغ او رفته بودند. پنگ به من گفت که «اف‌بی‌آی و سیا که از اهمیت او با خبر بودند تلاش کردند تا او را به خدمت بگیرند و پیشنهادهای خیلی سخاوتمندانه‌ای به او دادند. استاد راهنمای من پیشنهادهای آنها را رد کرد؛ زیرا او فقط می‌خواست یک محقق باشد و نمی‌خواست برای کسی جاسوسی کند، چه برسد برای یک کشور خارجی. او همچنین به من نصیحت کرد که برای سرویس اطلاعاتی کار نکنم. این حرف خیلی بر روی من تاثیر گذاشت و تا حدودی نیز به این خاطر بود که تلاش کردم تا حدممکن از اف‌بی‌آی دوری کنم».

متقاضیان ورود به دانشکده تحصیلات تکمیلی موسسه روابط بین‌الملل یکی از این دو مسیر شغلی را در پیش می‌گرفتند: یا در این موسسه استاد می‌شدند و یا در مرکز خواهرخوانده این موسسه یعنی مرکز روابط بین‌الملل معاصر چین محقق می‌شدند. موسسه روابط بین‌الملل معاصر چین که در سال ۱۹۶۵ تأسیس شد بخشی از وزارت امنیت بود و همچنان هم هست. معاون مدیر تحقیقات آمریکا در دوره پنگ، گنگ هویچانگ^۲ بود که از سال ۲۰۰۷ وزیر امنیت کشور چین بوده است.

1. Zhou Enlai

2. Geng Huichang

پنگ مسیر موسسه روابط بین‌الملل چین را درپیش گرفت، اما پس از آنکه مدرک کارشناسی‌ارشد خود را اخذ نمود تنها برای یک ماه آنجا کار کرد. در سال ۱۹۸۶، او چین را برای ادامه تحصیلاتش در آمریکا ترک کرد. همسرش یک سال بعد به او ملحق شد و والدینش برای خداحافظی به فرودگاه پکن آمدند. این اولین باری بود که می‌دید مادرش گریه می‌کند. او راهی دانشگاه آکرون در اوهایو شد که به او بورسیه کامل داده بود. اندکی بعد از آنکه به اوهایو رسید، افبی‌ای برای اولین بار با او مصاحبه کرد.

زمانی که از او درباره موسسه روابط بین‌الملل پرسیده شد، پنگ شوخی مورد علاقه‌اش درباره جایی که درس خوانده بود را مطرح کرد: «می‌دانید که چرا نگهبان‌هایی را در جلوی درب می‌گذارند؟ آنها نمی‌خواهند مردم بدانند که هیچ رازی داخل آنجا وجود ندارد». در آکرون، پنگ مدرک کارشناسی‌ارشد دیگری این‌بار در رشته اقتصاد گرفت. سپس او درخواست دکتری در سه دانشگاه را داد و در سال ۱۹۸۹ در دانشکده روابط عمومی و بین‌الملل وودرو ویلسون^۱ دانشگاه پرینستون پذیرفته شد.

پنگ که از جایگاه لیگ آیویی لذت می‌برد، با اشتیاق کار بر روی موضوع پایان‌نامه‌اش با عنوان «افزایش همکاری اقتصادی در بین ملل آسیای پاسفیک» را شروع کرد. لین وایت یکی از اساتید دانشکده ویلسون گفت که «او دانشجوی خوبی بود و تسلطش بر زبان چینی و ژاپنی در نوع تحقیقی که داشت انجام می‌داد مفید بود».

زندگی خانوادگی پنگ هم شکوفا شد. پسرهایش در سال ۱۹۹۱ و ۱۹۹۴ به دنیا آمدند. آنها دو زبانه بزرگ شدند، درخانه با والدین پنگ که در سال ۱۹۹۰ از چین آمدند چینی حرف می‌زدند. مادر پنگ غذا می‌پخت و از بچه‌ها نگهداری می‌کرد، درحالی‌که همسرش در رستوران پیش‌خدمتی می‌کرد. کیت ژئو^۲ همکلاسی پنگ در کالج، دانشکده ویلسون تحصیل می‌کرد می‌گوید، «ژیانا می‌همه چیزش را برای این آدم فدا کرد. روزی که بچه دومش به دنیا آمد؛ او هنوز در رستوران کار می‌کرد». پنگ در زمان صرف نهار یک همراه هم داشت: مامور ویژه افبی‌ای نیکلاس اباید^۳. پنگ چندین بار به هزینه افبی‌ای با اباید ناهار خورده بود.

1. Woodrow Wilson School of Public and International Affairs

2. Kate Zhou

3. Nicholas Abaid

او فکر می‌کرد که رد کردن درخواستش کار غیرمودبانه‌ای است، زیرا او در دانشگاه پرینستون بورسیه بود و به‌خاطر حسن نیت آمریکا توانسته بود ویزای دانشجویی بگیرد. پنگ به‌خاطر می‌آورد، «ما دوستان خوبی بودیم». ابید درباره دیگر دانشجویان چینی و دسترسی آنها به تحقیقات حساس از پنگ سؤال می‌پرسید. «او به من می‌گفت که دانشجویان چینی می‌خواهند به فناوری آمریکا دسترسی پیدا کنند. او خیلی درباره این مسئله نگران بود». نیک ابید در اداره ترنتون اف‌بی‌آی بود و از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۹ در دانشگاه پرینستون کار ضداطلاعاتی انجام می‌داد. ابید مهربان بود و موهای سفیدی داشت و به‌خاطر جراحی زانو اندکی می‌لنگید. او دانشگاه و همچنین تمام راهنماهای رسمی سفرهای توریستی را می‌شناخت، اما شناخت او از منظر منحصر بفرد شخصی بود که شغل اصلی‌اش جذب و استخدام دانشجویان چینی به‌عنوان جاسوس بود.

او که طبق فهرست دانشجویان بین‌المللی وزارت امور خارجه کار می‌کرد، منابعی را در بین کارمندان دانشگاه پرینستون پیدا کرده بود که اطلاعاتی درباره پیش‌زمینه خانوادگی افراد تازه‌وارد، مسائل مرتبط با سازگاری، نیازها و خواسته‌های آنها در اختیار او می‌گذاشتند. ابید زمانی که ما در دانشکده ویلسون محل تحصیل قدیمی چنگ قدم می‌زدیم گفت که «دانشگاه‌ها انتقادهای غیرمنطقی علیه اف‌بی‌آی و سیا دارند. اگر دانشگاه‌ها می‌توانند از کشور ما محافظت نمایند، پس این کار را انجام دهند».

زمانی که ما سری به اتاق ناهارخوری دانشکده زدیم ابید با رئیس حراست دانشگاه پرینستون ملاقات کرد و شکایت کرد که ابلاغ اصلاحیه باکلی^۱ در سال ۱۹۸۴ که دانشگاه‌ها را از ارائه اطلاعات دانشجویان بدون اجازه آنها -به‌جزء اطلاعات اولیه منع می‌کند، باعث شده است تا کارش سخت‌تر شود. جوابی که گرفت حساسی او را شاد کرد.

رئیس امنیتی دانشگاه گفت که «اگر شما درست این کار را انجام بدهید، و آنرا مخفی نگه دارید، شاید بتوانید اطلاعات بیشتری به‌دست آورید. دانشگاه‌ها نمی‌خواهند به‌خاطر کارهای بد دانشجویان خود دچار مشکل شوند. بنابراین آنها مایلند تا آنجایی که ما در کارشان فزولی نکنیم با ما همکاری کنند».

1. Buckley Amendment

ما قدم‌زنان به ساختمان ناسو^۱، قدیمی‌ترین ساختمان دانشگاه پرینستون رفتیم. ارتش جورج واشنگتن از راهروهای این ساختمان برای بازی بولینگ استفاده کرده بود. ما از پله‌ها به سمت مقصدمان یعنی دفتر رئیس دانشجویان خارجی که ابید اغلب به آنجا می‌رفت بالا رفتیم. او از اینکه فهمید این اتاق حالا اتاق انتظار یکی از معاونین دانشگاه شده است، تعجب کرد. رفتار آرام و مهربانانه ابید تاثیر خوبی روی دانشجویان چینی گذاشته بود. او به آنها کمک می‌کرد تا حساب بانکی باز کنند، بخش نورمن راکول^۲ آمریکا را به آنها نشان می‌داد و آنها را برای پیک‌نیک و بازی‌های لیگ بیس‌بال دعوت می‌کرد. او به آنها می‌گفت که در آمریکا برخلاف چین آنها آزادی انتخاب دارند. آنها آینده خود را مدیریت می‌کردند و می‌توانستند تصمیم بگیرند که با او همکاری کنند یا نه. اغلب، آنها این کار را می‌کردند. از بین دویست دانشجوی خارجی دانشگاه پرینستون، که اکثراً چینی‌ها بودند و در زمان کارش با آنها مصاحبه کرده بود، در حدود پنجاه نفر به‌صورت کوتاه‌مدت کمک کردند و حدود ده نفر نیز به خبرچینان بلندمدت مفیدی تبدیل شدند. او می‌گفت که «استخدام منابع از جمله قواعد بازی کار ما تلقی می‌شود».

با این حال، مهم‌ترین موفقیت او جذب یک چینی یا یک دانشجو نبود، بلکه یک فیزیکدان هسته‌ای خارجی بود که به‌عنوان استاد مهمان به دانشگاه پرینستون آمده بود. این فیزیکدان که درجه نظامی نیز داشت، نپذیرفته بود که در خارج از کشور با سازمان سیا همکاری کند، بنابراین سیا از اف‌بی‌آی خواسته بود تا در دانشگاه پرینستون به او نزدیک شود. براساس اطلاعاتی که این دانشگاه درباره تحقیقات، شخصیت و خانواده او داده بود، اف‌بی‌آی عملیات مخفی خود را روی وی متمرکز کرده بود. عاملی که وانمود می‌کرد فروشنده روزنامه است با این دانشمند که خیلی نوشیدنی می‌خورد ارتباطاتی برقرار کرد. چون که این دانشمند می‌خواست پایه‌پای این مامور نوشیدنی بنوشد، معمولاً زمانی که ابید عصرها او را تخلیه اطلاعاتی می‌کرد مست بود. این فیزیکدان سرانجام به این مامور گفت که «من فکر می‌کنم که تو از جانب سیا آمده‌ای». او انکار کرد. سپس این دانشمند با گفتن این حرف او را متعجب کرد، «خب، من می‌خواهم با سیا حرف بزنم».

1. Nassau Hall

2. Norman Rockwell

این عامل درحالی‌که پوشش خود را حفظ کرده بود گفت که «من عضو سیا نیستم، اما دوستی در اف‌بی‌آی دارم. اشکالی ندارد؟».

این دانشمند یک شرط برای همکاری گذاشت: پسرش باید در یک دانشگاه آمریکایی درس بخواند. اف‌بی‌آی و سیا موافقت کردند و مسیر را هموار کردند، اما آن بچه آن‌قدر باهوش بود که خودش بتواند پذیرش بگیرد. ابید و دیگر عوامل برای چند هفته به‌مدت شانزده ساعت با او مصاحبه کردند. این مصاحبه‌ها در زمان‌ها و مکان‌های مختلف اتفاق افتاد تا از هویت این فرد حفاظت شود. زمانی‌که سؤالات آنها تمام شد، دیگر سازمان‌های فدرال ازجمله وزارت امور خارجه و پنتاگون سؤالاتی دیگری پرسیدند. این دانشمند بسیاری از عوامل اطلاعاتی را در بین عوامل دیپلماتیک کشورش شناسایی کرد و اطلاعات به‌روزی درباره فناوری نظامی کشورش ارائه داد. ابید گفت که «او بسیار به ما کمک کرد. او خودش جاسوس نبود، اما این عوامل را می‌شناخت چون که آنها او را آگاه‌سازی کرده بودند».

درنهایت، اف‌بی‌آی او را تحویل سیا داد و این سازمان نیز او را به خانه بازگرداند تا اطلاعات بیشتری جمع‌آوری نماید. زمانی‌که عوامل اف‌بی‌آی از او پرسیدند که چه چیز می‌خواهد به‌عنوان سوغات با خود ببرد، او پیشنهاد یک ساعت برای همسرش را داد. آنها به او کاتالوگی شامل تعداد زیادی ساعت نشان دادند، اما همه آنها خیلی کوچک بودند. این فیزیکی‌دان گفت که «مچ زن من به اندازه فیل است». آنها در عوض برای او یک گردنبند خریدند. پنگ از موفقیت‌های ابید محسوب نمی‌شد.

او که از سازمان‌های امنیتی آمریکا و چین هراس داشت، از سؤالات این مامور طفره می‌رفت. در سال ۱۹۹۴، یک سال قبل از آنکه پنگ مدرک دکترای خود را در دانشگاه پرینستون کامل نماید، استاد دانشگاه فلوریدای جنوبی شد. زمانی‌که ابید از او خواست تا با اف‌بی‌آی در تامپا هماهنگ شود، پنگ جرات به‌خرج داد و از انجام این کار امتناع کرد. پنگ به‌همراه همسر، والدین و فرزندان لیگ آیوی را به مقصد یک دانشگاه ایالتی خوش‌آتیه که مملو از درختان نخل بود، ترک کرد. دانشگاه فلوریدای جنوبی که در سال ۱۹۵۶ یعنی ۲۱ سال قبل از دانشگاه پرینستون تاسیس شده است و به یکی از بزرگ‌ترین دانشگاه‌های دولتی در آمریکا تبدیل شده است. این دانشگاه ۴۸۴۰۰ دانشجوی مقطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد به‌همراه ۳۳۰۰ دانشجوی بین‌المللی از بیش از ۱۳۰ کشور جهان را درخود جای داده است.

محوطه اصلی دانشگاه در تامپا - به همراه دیگر محوطه‌ها در سن پیترزبورگ و ساراسوتا^۱ - شبیه پارک بزرگ اداری است که مراکز تحقیقاتی و خوابگاه‌ها توسط فضای سبز حفاظت شده از هم جدا شده است. این دانشگاه به تحقیقات و نوآوری معروف است و از جهت تعداد ثبت اختراع در آمریکا معمولاً در بین پانزده دانشگاه برتر جهان قرار دارد.

تخصص تامپا در زمینه امنیت ملی است. این شهر محل استقرار فرماندهی مرکزی آمریکا^۲ و فرماندهی عملیات‌های ویژه آمریکا^۳ که هر دو در پایگاه هوایی ماکدیل^۴ قرار دارند و صنایع نظامی ۱۴ میلیارد دلاری دارد که در همه چیز از امنیت سایبر گرفته تا توانمندسازی کهنه‌سربازان تخصص دارد. ۹ پیمانکار از ۱۰ پیمانکار برتر دفاعی آمریکا از رایتون^۵ گرفته تا هانی‌ول^۶ تاسیساتی در منطقه بندری تامپا دارند. زمانی که پنگ در دانشگاه فلوریدای جنوبی مشغول تدریس شد، افشاگری‌ها درباره روابط بین دو عضو هیئت علمی و تروریسم خاورمیانه باعث شد تا روابط این دانشگاه با جامعه اطراف دچار مشکل شود. یکی از این افراد رمضان شلح^۷ مدیر موسسه مطالعات جهان و اسلام^۸ بود. در سال ۱۹۹۵، شالاح رهبر جنبش جهاد اسلامی فلسطین^۹ در دمشق سوریه شد، گروهی که مورد حمایت ایران است. نفر بعدی سامی امین العریان^{۱۰} استاد رسمی مهندسی رایانه بود که در سال ۱۹۹۰-۱۹۹۱ موسسه مطالعات جهان و اسلام را پایه‌گذاری کرد. پرونده ادامه‌دار او توجهات ملی را به سمت خود جلب کرد و باعث شد تا ارتباطات بین اف‌بی‌آی و دانشگاه فلوریدای جنوبی تقویت شود. پس از آنکه یک برنامه مستند تلویزیونی، سامی امین العریان که اصالتاً فلسطینی بود اما در کویت به دنیا آمده بود را به کسب درآمد از تروریسم متهم کرد، اف‌بی‌آی تحقیقات درباره او را شروع کرد.

-
1. Sarasota
 2. U.S. Central Command
 3. U.S. Special Operations Command
 4. MacDill Air Force Base
 5. Raytheon
 6. Honeywell
 7. Ramadan Shallah
 8. World and Islam Studies Enterprise
 9. Palestinian Islamic Jihad
 10. Sami Al-Arian

جی‌ای کرنر^۱ که در آن زمان مسئول ضداطلاعات و ضدتروریسم در اداره تامپا بود می‌گوید به این دلیل که کسی که عربی بلد باشد و بتواند ده‌ها هزار سند ضبط‌شده از خانه سامی امین و همچنین شنود حرف‌های او را ترجمه کند وجود نداشت، این بازرسی خیلی طولانی شد. اتهامات علیه سامی امین العریان دانشگاه را مجبور کرد تا ارزش‌های متضاد امنیت ملی و آزادی دانشگاهی را بیشتر مورد توجه قرار دهد. بتی کاسترو^۲ رئیس دانشگاه و سناتور پیشین دموکرات که در برابر فشارها برای اخراج او مقاومت می‌کرد به او مرخصی با حقوق داد و منجر به این شد که نتیجه بررسی‌های اف‌بی‌آی به‌حالت تعلیق درآید. در سال ۱۹۹۸، پس از آنکه بررسی انجام‌شده توسط یک هیئت دانشگاهی هیچ‌گونه تخلفی را پیدا نکرد، به او اجازه داده شد تا برگردد و کارهای دانشگاهی خود را از سر بگیرد.

از آنجایی که اکثر مدارک علیه سامی امین العریان دارای طبقه‌بندی بودند، اف‌بی‌آی نمی‌توانست آنها را در اختیار کاسترو قرار دهد. کرنر در سپتامبر ۲۰۱۵ به من گفت که «ما تا آنجایی که می‌توانستیم به او گفتیم، اما نمی‌توانستیم تمامی چیزهای بالارزشی که در اختیار داشتیم را به او بدهیم». او افزود، «من برای بتی ناراحت شدم زمانی که انتقاد مخالفانش مبنی بر اینکه او نسبت به هزینه‌ای که تروریسم می‌تواند ایجاد نماید بی‌تفاوت است باعث شد تا او در سال ۲۰۰۴ صندلی خود را در سنای آمریکا از دست بدهد».

طرز فکر دانشگاه پس از حملات ۱۱ سپتامبر و حضور دو هفته بعد سامی امین العریان در برنامه اوریلی^۳ شبکه فاکس‌نیوز تغییر کرد. بیل اوریلی فیلم ضبط‌شده‌ای را از شعار «مرگ بر اسرائیل و زنده باد اسلام» سامی امین العریان در سخنرانی سال ۱۹۹۸ پخش کرد و گفت که «اگر من جای سیا بودم، هر جایی که می‌رفتی دنبال تو می‌آمدم». اوریلی گمان کرد که دانشگاه فلوریدای جنوبی ممکن است جایی برای پرورش شبه‌نظامیان عرب باشد. سامی امین العریان پاسخ داد که منظورش مرگ بر اشغال‌گری، مرگ بر آپارتاید و مرگ بر ظلم و ستم بوده و نمی‌خواسته است که زندگی کسی را تهدید نماید. از آنجایی که شکایات و تهدیدات بسیاری به‌سمت این دانشگاه سرازیر شد، باعث شد تا عصر روز بعد ساختمان علوم رایانه تخلیه شود.

1. J. A. Koerner

2. Betty Castor

3. O'Reilly

در دسامبر ۲۰۰۱، اعضای هیئت امنای دانشگاه به جودی گنشافت^۱ که به‌عنوان رئیس دانشگاه جایگزین کاسترو شده بود دستور دادند تا آنجایی که فرآیندهای دانشگاهی اجازه می‌دهد هرچه زودتر سامی امین‌العریان را اخراج نماید.

گنشافت امتناع نورزید. او که قبلاً در دانشگاه ایالتی اوهایو و دانشگاه ایالتی نیویورک مدیر بود تازه به فلوریدا آمده بود، اما ساختار اساساً جمهوری‌خواه این ایالت و افراد داخل شورای دانشگاه او را آدم قابل اعتمادی می‌دیدند.

مدیر پیشین دانشگاه فلوریدای جنوبی گفت که اگرچه گنشافت به هیچ حزبی تعلق نداشت، اما زمانی که به آنجا رفت به‌عنوان یک جمهوری‌خواه شناخته می‌شد. «او این شغل را گرفت، چونکه به مردم گفته بود که جمهوری‌خواه است». او مدیر شرکت خانوادگی بسته‌بندی گوشت در اوهایو است که توسط پدرش ایجاد شده است و توسط برادرش نیل گنشافت اداره می‌شود. او هزاران دلار نیز به نامزدهای جمهوری‌خواه از جمله جورج بوش، میت رومنی^۲ و نمایندگان کنگره از قبیل جیمز رناچی^۳ و کیرک شوریگ^۴ اهداء کرده بود.

با این حال، مبنای حقوقی برای اخراج سامی امین‌العریان ناکافی بود. در یکی از صبح‌های ماه نوامبر سال ۲۰۰۲، دانشگاه موافقت کرد تا به‌رغم اعتراضات احتمالی مردمی مبنی بر کمک‌کردن به یک تروریست، به او مبلغ یک میلیون دلار بدهد تا سامی امین‌العریان استعفاء دهد. دوشنبه هفته بعد، این توافق نیز لغو شد. رابرت مک‌کی که در آن زمان وکیل سامی امین‌العریان بود به من گفت که او به این مسئله مشکوک بود که افبی‌آی ممکن است در این تغییر موضع دخیل بوده باشد. نظریه‌اش این است که این اداره درباره این موضوع از طریق شنود مکالمات اطلاع پیدا کرده بود و به دانشگاه هشدار داد که سامی امین‌العریان به زودی محاکمه می‌شود و در نتیجه شرایط را برای دانشگاه فلوریدای جنوبی فراهم کرد تا او را اخراج کند. در حقیقت، عوامل افبی‌آی بعداً به پنگ گفتند که مقامات دانشگاه از این اداره به‌خاطر دور کردن مشکلات از آنها و معاف‌کردن آنها از دادن پول به سامی امین‌العریان، متشکر بودند.

1. Judy Genshaft
2. Mitt Romney
3. James Renacci
4. Kirk Schuring

با این حال، سامی امین العریان در یک مصاحبه رادیویی در سال ۲۰۰۷ گفت که ریچارد بیرد^۱ رئیس هیئت امنای دانشگاه فلوریدای جنوبی با این توافق به سبب اعتراضات سیاسی که احتمال می‌رفت رخ دهد مخالفت کرد. بیرد سپس تایید کرد که او با این موضوع مخالفت کرده بود: «من این مسئله را نوعی پرداخت باج می‌دانستم». همچنین کری میرز^۲ عامل بازنشسته افبی‌ای که بر جنبه محرمانه تحقیقات نظارت می‌کرد به من گفت که او هیچگاه درباره محکومیت این شخص از قبل به دانشگاه فلوریدای جنوبی حرفی نزده بود. «من شوکه می‌شوم اگر بفهمم کسی به دانشگاه رفته باشد و بدون اطلاع من در این باره حرفی زده باشد».

سامی امین العریان و هفت نفر دیگر دستگیر و در فوریه سال ۲۰۰۳ به جرم همدستی و کلاهبرداری محاکمه شدند.

در دسامبر سال ۲۰۰۵، قاضی او را از هشت اتهام از مجموع هفده اتهام، تبرئه کرد و درخصوص نه مورد بعدی به مشکل خورد. فوریه بعد، او به خاطر همدستی در کمک به جهاد اسلامی فلسطین محکوم شناخته شد و به ۵۷ ماه زندان محکوم شد. پس از کشمکش‌های حقوقی بعدی، او در سال ۲۰۱۵ به ترکیه تبعید شد.

این آزمون دشوار، گنشافت را ترساند. یکی از مدیران پیشین دانشگاه فلوریدای جنوبی می‌گوید، «زمان دشوار و دردناکی برای دانشگاه و خصوصاً رئیس دانشگاه بود. او بسیار حساس است. او نمی‌خواهد دوباره در این موقعیت قرار بگیرد».

دانشگاه فلوریدای جنوبی به دنبال آن بود تا با کمک موسسان اصلی خود مشکلات به وجود آمده را برطرف نماید. در سال ۲۰۰۹، این دانشگاه یک ژنرال سه ستاره بازنشسته نیروی دریایی آمریکا به نام مارتین آر استیل^۳ که همکاری‌های نظامی را ترتیب می‌داد و بر راهکارهای تحقیقاتی در زمینه سلامتی کهنه‌سربازان نظارت می‌کرد را بکارگرفت. در سال ۲۰۱۱، دانشگاه فلوریدای جنوبی تفاهمنامه‌ای را با فرماندهی مرکزی آمریکا به منظور همکاری در زمینه فعالیت‌های مورد علاقه طرفین از قبیل کارگاه‌ها، همایش‌ها، سخنران‌های مهمان و تبادل استاد به امضاء رسانید.

1. Richard Beard

2. Kerry Myers

3. Martin R. Steele

در همان سال، این دانشگاه به یکی از بیست دانشگاه مشخص شده توسط دفتر مدیر اطلاعات ملی به عنوان مراکز جامعه اطلاعاتی در زمینه تعالی دانشگاهی تبدیل شد. این دانشگاه تقریباً دو میلیون دلار را برای تربیت دانشجویان برای دریافت گواهی‌نامه‌هایی در زمینه اطلاعات ملی و رقابتی دریافت کرده است و کارآموزانی را در سازمان اطلاعات دفاعی، کاخ سفید و نیروی مخفی و وزارت امور خارجه دارد. در سال ۲۰۱۴، ایالت فلوریدا مرکز امنیت سایبری را در دانشگاه فلوریدای جنوبی ایجاد کرد که به اعضای هیئت علمی کمک می‌کند تا بودجه‌هایی را برای پروژه‌های تحقیقاتی فاقد طبقه‌بندی جذب نمایند. این مرکز همچنین با اساتید این دانشگاه برای ایجاد دوره امنیت سایبری در مقطع کارشناسی ارشد همکاری می‌کند. والتر آندریوژین^۱ کارمند پیشین وزارت امور خارجه که دوره گواهی‌نامه اطلاعاتی را در دانشگاه فلوریدای جنوبی برگزار می‌کند می‌گوید که «این دانشگاه دوره گذار خوبی از دانشگاهی که مخالف فعالیت‌های نظامی و اطلاعاتی بود به دانشگاهی که به این نوع از همکاری‌ها علاقمند شده را طی کرده است». به سبب هیاهویی که به خاطر پرونده سامی امین العریان به راه افتاد، «برخی افراد در آنجا شروع کردند به اینکه چیزها را به شکل دیگری ببینند».

پنگ در دانشگاه فلوریدای جنوبی رشد کرد. او دوره‌هایی را در اقتصاد سیاسی بین‌المللی، تجارت ژاپنی، روابط چین - آمریکا و دیگر موضوعات ارائه می‌داد که باعث شد به یک استاد رسمی تبدیل شود و در سال ۲۰۰۱ به مرتبه دانشیاری ارتقاء یابد و حتی به خاطر تدریس عالیش جایزه‌ای را نیز دریافت نماید. او دانشجویان را با حافظه خارق‌العاده‌اش شگفت زده می‌کرد. می‌توانست جمعیت و پایتخت هر کشوری که دانشجویان می‌خواستند را بگوید. در پایگاه وبی که به اساتید نمره می‌داد، دانشجویان پنگ را با ویژگی‌هایی نظیر مطلع، کمک حال و در نمره‌دادن ساده‌گیر ارزیابی کرده بودند، هر چند برخی غرزه بودند که او بی‌نظم و بی‌اطلاع از موضوعات است. نمونه‌ای از این اظهارنظرها عبارتند از:

«او یکی از استادهای محبوب من در دانشگاه فلوریدای جنوبی می‌باشد. او مطالب را بلد است و به دانشجویان اهمیت زیادی می‌دهد. من درس «ثروت و قدرت» را با او گذراندم و کلاس او خیلی خوب بود. او سؤالات و اصطلاحات را قبل از امتحان به شما می‌داد.

1. Walter Andrusyszyn

نمره زیادتری نیز می‌داد. آدام خوبی است و لهجه غلیظی دارد، اما او از این مسئله مطلع است و گاهی اوقات به این خاطر، خودش را مسخره می‌کند. با او درس بگیرید!!!».

«پنگ آدام خوبی است. او خیلی مرتب نیست، و هرگز پست الکترونیکی خود را بازبینی نمی‌کند، اما رفتار دوستانه‌ای دارد و واقعاً از شما می‌خواهد که به‌خوبی کار کنید. کلاسش خشک نیست. او خیلی منعطف است.»

«دکتر پنگ یکی از مطلع‌ترین و پویاترین اساتیدی است که من تا به‌حال داشته‌ام. بله، او از موضوع منحرف می‌شود، اما اکثراً این مسئله باعث می‌شود که کلاس خسته‌کننده نشود.»

«پنگ نمی‌تواند بر روی موضوع تمرکز کند و بی‌برنامه است. به‌طور کلی، من بیشتر از تدریس او از کتاب یاد گرفته‌ام. با این حال، من روشی که او مطالب کلاسی را به رویدادهای کنونی ربط می‌داد دوست داشتم». او در سال ۲۰۰۰ شهروند آمریکا شد و با افتخار وفاداری خود را به آمریکا اعلام داشت. (شش سال بعد، پدرش نیز همین راه را درپیش گرفت).

پنگ وقتش را بین سرزمین جدید و قدیمش تقسیم می‌کرد. با بهره‌گیری از برنامه منعطف دانشگاه، از طریق تدریس نیمه‌وقت به دانشجویان بازرگانی در چین موفق به دریافت حقوقی بیشتر از دانشگاه فلوریدای جنوبی شد و در سال ۲۰۰۵، همکاری خود را با دانشگاه نانکای^۱ شروع کرد و سپس دانشگاه‌های دیگر نیز از جمله سه دانشگاه در زادگاهش ووهان نیز به این موضوع اضافه شدند.

پول تنها انگیزه برای پذیرش فشار کاری در آن سوی پاسفیک نبود. او با مدرک دکترایش از دانشگاه پرینستون دوستان بی‌وفایی که خانواده‌اش را در زمانی که پدرش به اردوگاه کار اجباری رفته بود تحقیر کرده بودند را تحت‌تاثیر قرار می‌داد. با هر سفری که می‌کرد، احساس می‌کرد که انگار برای نام خانواده‌اش پرستیژ و احترام به‌دست می‌آورد.

همکارش ژو^۲ که حالا در دانشگاه هاوایی استاد است می‌گفت که رفت و آمد بین‌المللی پنگ در بین نسلی از اساتیدی که در چین به‌دنیا آمده‌اند معمول است. «آنها آمریکا را دوست دارند، اما می‌خواهند از رشد چین نیز سود ببرند».

1. Nankai University
2. Zhou

سفرهای او به چین حواسش را از مشکلات خانوادگی‌اش پرت کرده بود. در سال ۲۰۰۴، مادرش از بیماری سرطان درگذشت و پنگ و همسرش نیز از هم جدا شدند. طبق شرایط طلاق در سال ۲۰۰۵، دو پسر در ابتدا با «می» زندگی می‌کردند و دوبار در هفته پنگ را می‌دیدند. بالاخره، آن فرصتی که تنها یکبار در کار رخ می‌دهد نمایان شد. ماریا کرومت^۱ معاون روابط بین‌الملل دانشگاه فلوریدای جنوبی در سال ۲۰۰۷ از پنگ خواست تا از روابطش با چین برای تأسیس اولین موسسه کنفوسیوس در این دانشگاه استفاده کند.

پیرو این درخواست، پنگ باید دانشگاهی در چین را که خواهان همکاری باشد پیدا می‌کرد و سپس تاییدیه دانشگاه هانبان^۲ را نیز که به وزارت آموزش چین وابسته است و موسسه‌های کنفوسیوس در سراسر جهان را اداره می‌کند اخذ می‌کرد. پنگ به سرعت و با تایید دانشگاه نانکای و هانبان همکاری را شروع کرد. هانبان موافقت کرد تا بودجه ۱۰۰ هزار دلاری را که در سال دوم به ۲۰۰ هزار دلار افزایش می‌یافت به همراه حقوق کارمندان و محتوای مطالب آموزشی را تأمین نماید. نانکای مدیر مشترک و کارمندان این موسسه را تأمین می‌کرد.

کرومت در آگوست ۲۰۰۷ در قالب رایانامه‌ای به پنگ نوشت که «من معتقدم که شما قدرت جادویی دارید. با تمام قدرت و توان به جلو بروید و آنها را متقاعد کنید که دانشگاه فلوریدای جنوبی موسسه مناسبی است و ما متعهد به انجام این کار می‌باشیم».

پنگ در مارس ۲۰۰۸ مراسم افتتاحیه را که شامل صرف نهار در اطراف فانوس دریایی، شعبده‌بازی، گشت‌وگذار با قایق در خلیج تامپا و سفر به موزه سالوادور دالی^۳ در سن پترزبورگ بود به دقت برگزار کرد. سرکنسول چین از هاستون^۴ و مهمانانی از دانشگاه نانکای و سفارت چین در واشنگتن نیز آنجا بودند. هنرمند مشهور چین فان ژنگ^۵ تصویری از کنفوسیوس را اهداء کرد. رالف ویلاکس^۶ رئیس دانشگاه در رایانامه‌ای به پنگ و کرومت گفت که «از برنامه‌ریزی و اجرای چنین رویداد افتتاحیه خوبی متشکرم. شما کار من را ساده کردید؛ سلام

1. Maria Crummett
2. Hanban
3. Salvador Dalí Museum
4. Houston
5. Fan Zeng
6. Ralph Wilcox

من را به مهمانان در خارج از شهر برسانید و به آنها اطمینان بدهید که دانشگاه فلوریدای جنوبی در جامعه خلیج تامپا می‌درخشد؛ و به‌طور کلی دانشگاه را خیلی خیلی خوب نشان دادید».

در بیرون از دانشگاه فلوریدای جنوبی، نظرات درباره موسسه‌های کنفوسیوس چندان مساعد نبود. این برنامه در سال ۲۰۰۴ شروع شد و با بودجه یک میلیاردی چین به‌سرعت رشد پیدا کرد. تا انتهای سال ۲۰۱۵، هانبان ۵۰۰ موسسه کنفوسیوس را در سراسر جهان که ۱۰۹ موسسه از آنها در آمریکا بود تاسیس کرد. این دانشگاه همچنین ۱۰۰۰ کلاس کنفوسیوسی فعال برای دانش‌آموزان مقاطع ابتدایی و متوسطه داشت.

بیش از یک‌سوم این تعداد یعنی ۳۴۷ کلاس در آمریکا هستند. در سال ۲۰۱۳ به تنهایی، چین ۲۷۸ میلیون دلار برای موسسه‌های کنفوسیوس هزینه کرد.

همان‌گونه که هو جینتائو^۱ رئیس‌جمهور پیشین چین در سال ۲۰۰۷ این موسسه‌ها را به‌عنوان ابزار قدرت نرم توصیف کرد، موسسه‌های کنفوسیوس معمولاً آموزش‌هایی در زمینه زبان، تاریخ و هنرهای سنتی چین از قبیل خطاطی نیز ارائه می‌دهند.

با وجود اینکه برخی از آنها در حوزه‌های خاصی چون تحقیق، تجارت و توریسم تخصص دارند؛ اما آنها مسیر مشخص‌شده توسط حکومت چین را دنبال می‌کنند و از موضوعاتی از قبیل رفتار چین با تبتی‌ها یا سرکوب اعتراضات دانشجویی در میدان تیان‌آنمن در سال ۱۹۸۹ اجتناب می‌کنند.

جاناتان لیپمن^۲ استاد تاریخ چین در کالج مونت هولیوک^۳ هادلی جنوبی^۴ در ماساچوست در سال ۲۰۱۱ به من گفت که «موسسه‌های کنفوسیوس با اشاعه مطالعه زبان چینی در حقیقت حکومت چین را به‌شکل قدرتمندانه‌ای به دانشگاه‌های آمریکایی آورده‌اند. الگوی کلی کاملاً واضح است. آنها می‌گویند که «ما به شما این پول را می‌دهیم، شما برنامه چین را خواهید داشت و هیچ‌کس درباره تبت حرف نمی‌زند».

1. Hu Jintao

2. Jonathan Lipman

3. Mount Holyoke College

4. South Hadley

به‌عنوان مثال، هانبان بندی را در پیشنهاد ۴ میلیون دلاری خود به دانشگاه استنفورد برای میزبانی از موسسه کنفوسیوس آورده بود که اساتید نمی‌توانند درباره مسائل بحث‌برانگیزی از قبیل تبت حرف بزنند. استنفورد تسلیم شد و از این بودجه برای ایجاد کرسی شعر کلاسیک چین استفاده کرد. در سال ۲۰۱۴، انجمن اساتید دانشگاهی آمریکایی^۱ از دانشگاه‌ها خواست تا از دخالت در موسسه‌های کنفوسیوس اجتناب کنند. مگر اینکه آنها بتوانند کنترل این موسسات را در تمامی موضوعات دانشگاهی به‌دست بگیرند.

انجمن اعضای هیئت علمی دانشگاه بر این باور است که «موسسه‌های کنفوسیوس به‌عنوان بازوی کشور چین عمل می‌کنند و مجاز هستند تا آزادی دانشگاهی را نادیده بگیرند». به‌دنبال این موضوع، دانشگاه شیکاگو و دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا روابط خود را با موسسه‌های کنفوسیوس قطع کردند.

سازمان‌های اطلاعاتی غربی دغدغه‌ای متفاوت درخصوص موسسه‌های کنفوسیوس دارند؛ جاسوسی. مارک گالتوتی^۲ استاد امور جهانی دانشگاه نیویورک گفت که «به هیچ وجه نمی‌شود این حقیقت را نادیده گرفت که این موسسه‌ها پایگاه‌های کشور چین و مکان‌های مشخصی برای استخدام جاسوس هستند. این موسسه‌ها ایده‌آل‌اند زیرا نگاه آنها به بیرون است. هدف کلی این است که افراد بیشتری وارد شوند. این موسسه‌ها مکان‌هایی هستند که برای جذب افراد مورد استفاده قرار می‌گیرند».

سرویس اطلاعات امنیت کانادا مشکوک بود که این موسسه‌ها می‌توانند به‌عنوان پوششی برای سامانه عظیمی باشد که تحقیقات علمی سایر افراد را از کشور خارج نماید.

به گفته یک مقام پیشین فدرال، اف‌بی‌آی درنظر داشت تحقیقاتی درباره تمامی موسسه‌های کنفوسیوس در آمریکا شروع کند، حتی زمانی که دلایل کافی برای این کار نیز وجود نداشت. این فرد گفت که این اداره به‌دنبال یافتن ارتباطاتی بین این موسسه‌ها و منافع تجاری چین بود. این مقام پیشین گفت که «ما فکر می‌کنیم که این عملیات می‌تواند تاثیرگذار باشد. در بدترین حالت، می‌تواند مشکلاتی را به‌وجود آورد». درحالی که هنگشان لی^۳ دوست پنگ که در

1. American Association of University Professors

2. Mark Galeotti

3. Hongshan Li

کالجی در ایالت کنت درس می‌دهد در مراسم فارغ‌التحصیلی پسرش در دانشگاه هاروارد شرکت کرده بود، کسی با گوشی همراهش تماس گرفت. آن فرد عامل اف‌بی‌آی بود و سؤالاتی از او درباره تلاش‌هایش برای کمک به ایالت کنت برای تأسیس موسسه کنفوسیوس پرسید. او گفت که «من به وضوح به آنها گفتم که دانشگاه از من خواسته است تا این کار را انجام دهم. من با شما حرف نمی‌زنم. اگر اطلاعاتی می‌خواهید با آنها حرف بزنید».

اف‌بی‌آی همچنین با یکی از همکاران هیئت علمی لی تماس گرفت. دانشگاه ایالتی کنت با دانشگاه شانگهای برای تأسیس این موسسه همکار شد، اما این مسئله محقق نشد. لی گفت که «به نظر من، بهتر شد. اگر این موسسه تأسیس می‌شد، من هم دخیل می‌شدم و این کار وقت زیادی از من می‌گرفت».

به‌نظر دور از ذهن می‌رسید که وزارت آموزش چین از موسسه‌های کنفوسیوس برای جاسوسی استفاده نماید، زیرا افشای این مسئله می‌توانست برنامه‌ای که بر روی آن سرمایه‌گذاری زیادی شده بود را به‌خطر بیندازد. محتمل‌تر است که سرویس‌های امنیتی قوی چین یا با کنارزدن مقامات آموزشی و یا با مستولی‌شدن بر آنها مستقیماً کارمندان و معلمان موسسه را جذب نموده باشند - درست همان‌گونه که اف‌بی‌آی تلاش کرد تا پنگ را استخدام نماید. ژائو چنگ چو^۱ مدیر موسسه کنفوسیوس در دانشگاه ایندیانا به من گفت که «اطلاعات چین موسسه‌های کنفوسیوس را به‌عنوان راهی برای جمع‌آوری اطلاعات نمی‌بیند. قصد و نیت هان‌بان و مرکز این نیست. سازمان‌های مختلف دستورالعمل‌های مختلفی دارند. سرویس‌های جاسوسی می‌توانند به معلم، دانش‌آموز و یا هرکس دیگری نزدیک شوند».

من با چو عصب‌شناس دانشکده پزشکی دانشگاه ایندیانا، پس از آنکه درباره مدیران موسسه‌های کنفوسیوس در آمریکای شمالی اظهارنظری کرده بود تماس گرفتم. مدیر دیگری مقاله من را در فوریه سال ۲۰۱۵ در خبر بلومبرگ درباره پنگ پخش کرده بود و چو به آن پاسخ داد. او نوشت، «مطمئنم که اف‌بی‌آی با خیلی از ما تماس گرفته است. ما در قانون توجه سیاست و سرویس مخفی دو کشور قرار گرفته‌ایم». چو به من گفت که هم اف‌بی‌آی و هم اطلاعات چین با او تماس گرفته بودند.

افبی‌آی دست‌کم دوبار خصوصاً درباره معلمان فرستاده‌شده توسط دانشگاه سان یاتسن^۱ در گوانژو سؤالاتی از او پرسیده بود. او به افبی‌آی گفت که «آنها استاد هستند. من آنها را می‌شناسم. من از سابقه آنها اطلاع دارم».

در سال ۲۰۱۳، چو برای برنامه خارج از کشور موسسه کنفوسیوس بازدیدی از چین داشت. در این مدت، کسی از او خواست که با او ناهار بخورد، و به او گفت که یک دوست مشترک هم به آنها ملحق می‌شود. مشخص شد که این دوست مشترک از اطلاعات چین است، هرچند که او این حرف را نزد «من چینی هستم. من می‌دانم او کجا کار می‌کند. من صریح حرفم را می‌زنم. من نمی‌خواهم جاسوس باشم. من نمی‌خواهم این کار را انجام دهم. من آدم سیاسی نیستم. آنها دیگر من را برای قهوه، چای یا ناهار دعوت نکردند».

مثل دیگر ادارات افبی‌آی، اداره تامپا در حوزه اختیاراتش بر روی موسسه کنفوسیوس و شعبه آن در دانشگاه فلوریدای جنوبی متمرکز شده است. کرنر رئیس پیشین ضداطلاعات در تامپا می‌گوید که «دغدغه‌های زیادی درباره موسسه‌های کنفوسیوس وجود دارد. هربار به دلیلی ارتباطی بین حکومت چین و جمعیت دانشجویان برقرار می‌شود. مقامات چین از کنسول‌گری هاستون برای مهمانی‌ها و دیگر رخدادهای می‌آیند یا فیلمی درباره چین نشان می‌دهند، اما آنها در واقع دانشجویان را بازبینی می‌کنند. آنها می‌خواهند بر جامعه دانشجویان کنترل داشته باشند. چه کسی دارد مشکل درست می‌کند؟ افراد وابسته به گروه فولان گونگ؟ افراد دارند علیه رژیم حرف‌های بد می‌زنند؟ آنها به کسی نیاز دارند تا فردی که مشکل درست می‌کند را شناسایی و ارزیابی کند. سفارت نیاز دارد بداند که در حوزه‌های فناورانه بر روی کدام دانشجو می‌تواند اتکا کند. چه کسی را می‌تواند جذب کند و پیش‌زمینه خانوادگی آنها چیست. چه کسی معترض است و باید از او دوری کرد».

پنگ که از هرگونه بازرسی افبی‌آی بی‌اطلاع بود، برنامه جاه‌طلبانه‌ای را آغاز کرد. او دوره‌های این موسسه را گردآوری و یک مرکز فرهنگی باز کرد. رهبران جامعه اطلاعاتی تامپا را ترغیب کرد تا کمیته‌ای تشکیل دهند و به این موسسه بیش از ده هزار دلار اهداء کنند که در جهت آموزش معلمان زبان چینی و حمایت مالی از رویدادهای فرهنگی استفاده شود.

1. Sun Yat-sen University

او همچنین به ژیاونونگ ژانگ^۱ استاد بازرگانی نانکای که در سال ۲۰۰۷ به‌عنوان استاد فوق‌دکتر به دانشگاه فلوریدای جنوبی آمده بود نزدیک شد. سپس به استاد مهمان موسسه کنفوسیوس تبدیل شد و بعداً مدیر نیم‌سال بهاره سال ۲۰۰۹ شد.

در آن زمان او و همسرش که استاد نانکای بود در حال جدایی از هم جدا بودند. پنگ بعداً درباره رابطه‌اش با ژانگ نوشت که «با توجه به ظرفیت استثنایی من به لحاظ آکادمیک و مدیریتی، زنان بسیاری من را تحسین می‌کردند. این حقیقت که مجرد بودم، متأسفانه فضا را برای خیال‌پردازی توسط افراد آماده می‌کرد».

طی سفرهای مکرر پنگ، آنها رایانامه‌های عاشقانه‌ای با هم رد و بدل کردند و یکدیگر را «فیل دریایی کوچک» و «فیل دریایی بزرگ» خطاب می‌کردند.

پیغام‌های او طولانی‌تر و عاطفی‌تر از رایانامه‌های پنگ بود. او در دسامبر ۲۰۰۷ برای پنگ نوشت، «دیروز، من نامه‌هایمان را خواندم و چیز خاصی را در قلبم احساس کردم. شاید این همان چیزی است که می‌گویند احساس باگذشت زمان بیشتر می‌شود. من احساسی که در زمان حرف‌زدن با تو دارم را دوست دارم. من زمانی که در خانه کاملاً تنها هستم احساس تنهایی می‌کنم. دلم خیلی برای تو تنگ شده است و من از تمام خاطرات مشترکی که با هم داریم لذت می‌برم. دوستت دارم».

زمانی که پنگ در مارس ۲۰۰۸ به ژاپن رفت، او نوشت، «فیل دریایی عزیز: تو دوباره من را برای مدتی طولانی ترک کردی. زمانی که ما با هم خداحافظی کردیم، غم در قلب من نشست. شاید جدایی به ما کمک کند که واقعاً نسبت به عشقی که بین ما وجود دارد و ارزش یکدیگر آگاه شویم».

پس از آنکه او پاسخ داد که من سالم رسیده‌ام و دلم برای تو تنگ شده است، او نوشت، «دلم برای تو خیلی تنگ شده است، عزیزم. زمانی که تنها هستم همیشه دلم برای مهربانی، لبخندها و با تو بودن تنگ می‌شود... بدون تو، احساس می‌کنم که اتاق خیلی سرد و شب خیلی ساکت است و نمی‌دانم که چه کاری باید انجام دهم».

1. Xiaonong Zhang

پنگ پاسخ داد، «فیل دریایی کوچک، خیلی خوشحالم که رایانامه عاشقانه تو را دریافت کردم. دلم در توکیو خیلی برای تو تنگ شده است. باید تو را یکبار در آینده نزدیک به اینجا بیاورم. توکیو غذای عالی دارد. فردا ما یک عالمه غذای ژاپنی می‌خریم و با خود به چین و آمریکا می‌آوریم. من مطمئنم که تو آنها را به‌خصوص سوپ ژاپنی را دوست خواهی داشت.» ژانگ پاسخ داد، «امروز بعدازظهر چرت خوبی زدم (تصور کردم که بالش کنارم تو هستی). خیلی خوشحالم که تو همیشه در لحظات شاد بیدار من هستی و از منظر روانشناسی عاشقانه، این نشان می‌دهد که تو من را خیلی دوست داری.»

پنگ: «بله، من واقعاً آرزو می‌کنم که باهم بودیم. امیدوارم که خیلی زود دوباره در کنار یکدیگر باشیم.»

در نهایت، آنها به شکل شدیدی با هم اختلاف پیدا کردند. پنگ می‌گوید او عصبانی بود زیرا او پیشروی‌های ژانگ را رد کرده بود. ژانگ می‌گوید که فهمید که پنگ شخصیت بدی دارد: متقلب، حقه‌باز، خودخواه، و از خودراضی و ازدواج قبلی خود را از سرگرفت.

در اوایل مارس ۲۰۰۹، یک سال بعد از آنکه موسسه کنفوسیوس افتتاح شد، ژانگ برنامه‌ریزی کرد تا ماریا کرومت معاون امور بین‌الملل و رئیس پنگ در استارباکس^۱ در کتابخانه دانشگاه فلوریدای جنوبی ملاقاتی داشته باشد. او شکایت کرد که پنگ تمام دانشکده را در دست گرفته است، و از آنها می‌خواهد تا همیشه در زمان‌های کاری در دفترهایشان باشد و در جلسات عصرها و آخر هفته شرکت نماید، از آنها می‌خواهد تا ماشین و دفترش را تمیز کنند و نظرات نامناسبی درباره معلمان زن می‌دهد. ژانگ گفت که او از یک استاد خانم به نام بائوجینگ سانگ^۲ خواسته بود تا پس از آنکه همه رفتند در دفترش بماند و عصرها هم با سانگ تماس می‌گرفته است. کرومت با ویکاکس رئیس دانشگاه مشورت کرد. اما اقدامی نکرد. سپس، در ۲۷ مارس، شوها ليو کریسل^۳ نزد اریک شپرد^۴ استاد زبان ژاپنی در دانشگاه فلوریدای جنوبی رفت تا از پنگ شکایت کند. کریسل در استان شاندونگ^۵ در ساحل شمال شرقی چین

1. Starbucks
2. Baojing Sang
3. Shuhua Liu Kriesel
4. Eric Shepherd
5. Shandong Province

به‌دنیا آمده بود جایی که در آنجا پدرش معلم بود و به دانشگاه واشنگتن در سیاتل رفته بود. او در سال ۲۰۰۶ به تامپا نقل مکان کرد و در آنجا معاون مدرسه چینی بود و در موسسه کنفوسیوس به‌عنوان هماهنگ‌کننده پروژه‌های چین کار می‌کرد. پنگ تازه او را اخراج کرده بود؛ آخرین روز کاریش ۲۴ مارس بود.

کریسل در زمان صرف شام با شیرد، پنگ را متهم کرد که در زمان کار با رایانه، به او تکیه می‌کرده است یا دستش را دور کمرش می‌انداخته است و از او می‌خواسته است که برایش لباس بخرد، ظرف‌ها را بشوید و غذا برای او درست کند. مثل ژانگ، او نگرانی خود را از رفتار پنگ در قبال سانگ مطرح کرد. سانگ همچنین مسئله تخلفات احتمالی مالی را مطرح کرد و گفت که پنگ درخواست کرده بود تا او بودجه موسسه کنفوسیوس را دستکاری کند. در اول آوریل، ژانگ به دفتر شیرد رفت و بسیاری از همین شکایت‌ها و وقایعی که کریسل گفته بود را مطرح کرد.

آیا اینکه دو خانم ظرف پنج روز با شکایت‌های مشابه نزد یک استاد بروند تصادفی بود؟ شیرد می‌گوید که هرکدام از آنها به‌صورت مستقل با او حرف زدند. شیرد در آگوست سال ۲۰۱۵ در حالی که ما در اتاق همایش دانشگاه فلوریدای جنوبی باهم حرف می‌زدیم به من گفت که «یا اینکه آنها در مخفی‌کردن این مسئله که همه چیز را با هم هماهنگ کرده بودند خیلی خیلی ماهر بودند، یا نمی‌دانستند که دیگری نیز پیش من آمده است». شیرد افزود، آنها او را به‌خاطر اینکه سلیس زبان بومی آنها را حرف می‌زدند انتخاب کرده بودند. «کارمندان از حرف‌زدن با من احساس راحتی می‌کردند. آنها می‌ترسیدند که برای آنها بد شود. آنها می‌خواستند نگرانی‌های خود را به زبان چینی بگویند».

ژانگ و کریسل همچنین ممکن است به سراغ شیرد رفته باشند چون که انتظار داشتند که او آدم دلسوزی باشد. اختلاف بین پنگ و شیرد چیز مخفی نبود. در دنیای کوچک متخصصان چین در دانشگاه فلوریدای جنوبی هر دو ستاره‌های نوظهوری بودند و از این‌رو رقیب یکدیگر محسوب می‌شدند. شیرد زبان چینی را در دانشگاه ایالتی اوهایو خوانده بود و مدرک کارشناسی‌ارشد و دکترای خود را از آنجا دریافت کرده‌بود. او گفت که «برای من واضح است که چینی‌ها مزیت راهبردی دارند». آنها از فرصت‌های تجاری و فناورانه در آمریکا بهره‌برداری می‌کنند، اما آمریکایی‌ها توانایی زبانی را برای جبران در چین ندارند.

پس از تدریس در دانشگاه ایالتی آیوا و اوهایو، او در سال ۲۰۰۸ به فلوریدای جنوبی آمد و به‌خاطر مهارتش در تدریس زبان چینی از طریق هنر داستان‌گویی سنتی کوایشو^۱ معروف شد. شپرد فکر می‌کرد که پنگ به‌عنوان متخصص سیاست و بازرگانی بین‌المللی آدم نامناسبی برای تقبل مسئولیت موسسه زبان و فرهنگ است.

مثل موسسه پنگ، برنامه مطالعه خارج از کشور شپرد نیز برای دانشجویان دانشگاه فلوریدای جنوبی در چین بودجه‌ای از هانبان دریافت می‌کرد. شپرد گفت که از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲، هانبان به هر دانشجویی بورسیه می‌داد. «می‌دانم انگیزه آنها چه بود. دانشجویان ما زمانی که از این برنامه بیرون می‌آمدند دیدگاه خوبی درباره چین بدست می‌آوردند.» در سال ۲۰۱۰، کریسل برای یک نیم‌سال تحصیلی به‌عنوان دستیار تدریس شپرد فعالیت کرد.

پنگ استدلال می‌کند که اف‌بی‌آی او را به این کار گماشته بود. این اداره افرادی را که با او خصومت داشتند را تعیین می‌کرد. او چنین سناریویی را مطرح می‌کند. اف‌بی‌آی که درحال بررسی موسسه‌های کنفوسیوس در سراسر کشور بود، متوجه شده بود که مدیر موسسه فلوریدای جنوبی در زمانی که در پرینستون بود با این اداره تماس داشته است. از آنجایی که پنگ تمایلی برای همکاری نداشت و در دانشگاه پرینستون از همکاری طفره می‌رفت و بعداً هم نمی‌خواست با این اداره در تماس باشد، نیاز بود اهرمی ازقبیل تهدید جایگاهش در دانشگاه فلوریدای جنوبی در مورد او به‌کار برده شود.

پنگ حدس می‌زند که این اداره ابتدا کریسل را جذب کرد. او به‌صورت داوطلبانه در جامعه آمریکایی-چینی تامپا فعال بود، در کلیسای چینی شرکت می‌کرد و در رویدادهای موسسه چینی-آمریکایی خلیج تامپا حضور می‌یافت، بنابراین اف‌بی‌آی او را آدم مفیدی می‌دانست. از این جهت، او شاید در ابتدا نمی‌خواست که با این اداره درخصوص پنگ همکاری کند، اما زمانی که پنگ شروع به انتقاد از کارهایش نمود با این مسئله موافقت کرد. او فرضیه‌بافی می‌کند که با تحریک این اداره، ژانگ ترغیب شد تا به کرومیت شکایت کند. اما کرومیت کار چندانی نکرد و اف‌بی‌آی نگران بود که مدیریت دانشگاه فلوریدای جنوبی ژانگ را به‌عنوان دوست دختر قدیمی پنگ که از دست او ناراحت است درنظر بگیرد.

1. kuaishu

پنگ حدس می‌زند، این اداره کریسل را ترغیب کرد تا جلو بیاید. کریسل ممکن است به افبی‌آی گفته باشد که دانشگاه باید پنگ را مجازات می‌کرد.

پنگ همچنین مشکوک است که این موجی که علیه او راه افتاده است خیلی خوب زمانبندی شده بود. او کمتر از یک ماه قبل از آنکه دانشگاه از مادام لین ژو^۱ مدیرعامل هانبان و مدیر قرارگاه موسسه‌های کنفوسیوس در پکن با «جایزه رهبری جهانی»^۲ در مراسم افتتاحیه تقدیر کند او را اخراج نمود. پنگ می‌گوید، اگر او همچنان مدیر این موسسه در دانشگاه فلوریدای جنوبی بود، می‌توانست هماهنگی‌ها را برای بازدید مادام ژو انجام داده و روابط با او را تحکیم بخشد و در نتیجه افبی‌آی دیگر نمی‌توانست موقعیت او را به‌خطر بیندازد. در عوض به پنگ که مادام ژو را به فلوریدای جنوبی دعوت کرده بود اجازه داده نشد تا با او ملاقات نماید.

فهرست تماس‌های تلفن دانشگاه که از طریق درخواست دسترسی به اطلاعات عمومی بدست آمد نیز به شک و تردیدها دامن می‌زند. آنها نشان می‌دهند که دایان مرکوریو مامور ویژه افبی‌آی در ژانویه و فوریه سال ۲۰۰۹ مدت اندکی قبل از آنکه ژانگ و کریسل شکایت‌کنند، دوازده‌بار با گوشی همراه خود با خطوط داخلی دانشگاه فلوریدای جنوبی تماس گرفته است. دانشگاه شماره‌هایی که او با آنها تماس گرفته بود را سانسور کرد و به بندی در قانون مدنی فلوریدا اشاره کرد که افشای این اطلاعات می‌تواند یکی از خبرچینان محرمانه را لو دهد.

ژانگ به من گفت که او هرگز با مامور افبی‌آی حرف نزده است و هرگز نام مرکوریو را نشنیده است. من دوبار از منزل کریسل در حومه تامپا بازدید کردم و امیدوار بودم تا همین سؤالات را از او بپرسم. اولین‌بار در سال ۲۰۱۴ شوهرش به من گفت که او درحال استراحت است و نمی‌خواهد مزاحم او شود. زمانی‌که در سال ۲۰۱۵ بازگشتم، با مردی مواجه شدم که در دریاچه پشت خانه درحال ماهیگیری بود. او به من گفت که این خانه را از خانواده کریسل اجاره کرده است و آنها به تگزاس نقل مکان کرده‌اند و اینکه شوهر او وقت زیادی را در چین سپری می‌کند. او نشانی الکترونیکی آنها را به من داد که من هم نامه‌ای فرستادم، اما پاسخی دریافت نکردم. پرفسور بائوجینگ سانگ که ژانگ و کریسل او را هم متهم کردند که از جانب پنگ مورد بدرفتاری قرار گرفته است، معمای دیگری است.

1. Madame Lin Xu
2. Global Leadership Award

زمانی که من در سال ۲۰۱۴ با او تماس گرفتم، او به چین برگشته بود. او پنگ را استاد راهنمای دلسوزی توصیف کرد که زمانی با یکی از دوستانش هماهنگ کرده بود تا مادر و خواهرش را به فرودگاه و به پارک والت دیزنی^۱ ببرد. او گفت که «شاید او مدیر خوبی نباشد، اما استاد خوبی است. من به خاطر مشکلاتی که برای او به وجود آمده است، بسیار متاسفم».

او نمی‌دانست که ژانگ و کریسل از او در شکایت‌های خود نام برده‌اند. «آنها نباید درباره من حرف می‌زدند. چه کسی به آنها اجازه داده است تا درباره من حرف بزنند؟».

با این حال، در ژوئن سال ۲۰۱۵، او رایانامه‌ای به من فرستاد و از این مسئله که من دفاع او از پنگ را در مقاله‌ام در بلومبرگ چاپ کرده بودم، شکایت کرد. او بدون اینکه توضیحی دهد نوشت که «فکر می‌کنم شما باید بدانید که پنگ چه نوع آدمی است».

شپرد پس از حرف‌زدن با کریسل و ژانگ، سریع وارد عمل شد. او به کرومیت اطلاع داد و به‌همراه ژانگ پیش جانشین دانشگاه رفت. در روز هفتم آوریل، کرومیت پنگ را به دفترش احضار کرد و به او مرخصی اداری همراه با حقوق داد.

شپرد که با غیبت پنگ وارد خلایی شده بود تاثیرگذاری بیشتری در موسسه کنفوسیوس دانشگاه فلوریدای جنوبی پیدا کرد. در ملاقاتی که در جولای سال ۲۰۰۹ از پکن داشت، او در خصوص مأموریت این موسسه با مدیر کل هانبن حرف زد و دیدگاه‌های او را که با علایق خودش در تربیت دبیر هماهنگی داشت را به کرومیت و رئیس دانشگاه منتقل کرد. او به آنها گفت که لین ژو از دانشگاه فلوریدای جنوبی می‌خواهد به مرکز اصلی کلاس‌های کنفوسیوس در مدارس ابتدایی و متوسطه فلوریدا تبدیل شود و اینکه می‌تواند تعداد نامحدودی از مدرسان را اعزام نماید. دانشگاه فلوریدای جنوبی بررسی‌هایش در زمینه آزار و اذیت جنسی را متوقف کرد. زیرا ژانگ و کریسل دیگر این اتهامات را دنبال نکردند. ژانگ به من گفت که «من از اینکه این حقایق ناخوشایند را بایستی بارها و بارها تکرار می‌کردم، خسته شده بودم».

باز هم بررسی‌های دانشگاه حجم بالایی از فعالیت‌های سؤال‌برانگیز از جمله گرایش به هرزه‌گی^۲ را بر ملا کرد. درحالی‌که اداره بازرسی دانشگاه داشت لپ‌تاپ پنگ را بررسی می‌کرد، حجم بالایی از مطالب جنسی که محتویات بدی داشتند را پیدا کرد.

1. Walt Disney

2. pornography

به گفته یکی از دوستان خانوادگی، علاقه پنگ به هرزه‌گری از زمان حضورش به‌عنوان محقق فوق‌دکتر در دانشگاه واسدای^۱ توکیو در سال ۱۹۹۷-۱۹۹۸ نشأت می‌گیرد. پنگ می‌گفت که این مطالب که شامل تصاویری از زنان باندپیچی شده بودند با موضوع تحقیق دانشگاهی او مرتبط بودند. «تصاویر زنان برهنه بخش مهمی از فرهنگ ژاپن هستند و بدون آنها نمی‌توانید به‌طور کامل فرهنگ ژاپن را بفهمید».

ویلیکاکس رئیس دانشگاه با گفتن این حرف که این کشف باعث شد که درایت شما برای خدمت در یک جایگاه مدیریتی زیر سؤال برود، پنگ را در آگوست سال ۲۰۰۹ از مدیریت موسسه کنفوسیوس برکنار کرد، هرچند که سمت استادی او همچنان باقی بود.

ذخیره‌کردن فیلم و عکس‌های هرزه در رایانه یک کارمند نقض قانون نیست؛ اگر این‌طور بود زندان‌ها مملو از زندانی بود. اما دزدی نوعی نقض قانون است. متأسفانه در مورد پنگ، بازرسان هزینه‌های او را بررسی کردند و او را به کلاهبرداری ۱۵۹۵۰ دلاری در مخارج مسافرتی و تفریحی و وانمودکردن به شرکت در همایش‌ها و انجام تحقیقات در زمانی که در تعطیلات بود و در دانشگاه‌های چینی داشت درس می‌داد متهم کردند.

پاسخ پنگ آمیزه‌ای بی‌نظیر از پذیرش و انکار بود: «چه کسی گفته که شما نمی‌توانید در یک سفر تحقیقاتی شنا کنید؟».

در اکتبر ۲۰۰۶، دانشگاه فلوریدای جنوبی مبلغ ۱۲۲۰ دلار را به‌خاطر هزینه‌هایی پرداخت کرد که پنگ می‌گفت که ژانویه قبل برای ارائه در کارگاه بین‌المللی در زمینه اقتصاد سیاسی شرق آسیا^۲ در دانشگاه پرکینگ^۳ داشته است. بازرسان ادعا کردند که چنین کارگاهی برگزار نشده است و اینکه پنگ دعوت‌نامه را شش ماه بعد بر روی لپ‌تاپش جعل کرده است. در روزهای ژانویه که برای این کارگاه ذکر شده بود، او در واقع داشت در دانشگاه نانکای درس می‌داد و این دانشگاه هم به او حقوق می‌داد و هم هزینه سفرش را پرداخت می‌کرد.

هرچند که تفاوت‌هایی در تاریخ‌ها و عناوین همایش‌ها وجود داشت، اما این و دیگر کارگاه‌های مورد بحث در چین برگزار شده بودند.

1. Waseda University

2. International Workshop on East Asian Political Economy

3. Peking University

دلیل این تفاوت‌ها هم این بود که او به خودش زحمت نمی‌داد که یکبار دیگر آنها را بازبینی کند. او همچنین می‌گفت که او خودش دعوت‌نامه‌ها را نوشته است. زیرا هماهنگ‌کنندگان کارگاه چندان به انگلیسی خود اعتماد نداشتند. او پذیرفت که باید درآمد بیرونی خود از دانشگاه‌های چینی را به اطلاع دانشگاه فلوریدای جنوبی می‌رساند.

پنگ همچنین مدعی بود که او هزاران دلار از پول خودش را برای پیشرفت موسسه کنفوسیوس، برای سرگرم کردن مهمانان تاثیرگذار از چین و برای اینکه مطمئن شود که مقامات دانشگاه فلوریدای جنوبی که از پکن بازدید می‌کردند به درستی پذیرایی می‌شوند هزینه کرده است. او در پاسخ به بازرسان نوشت که «اندکی درست است که من رویه‌های دانشگاه را به خوبی نمی‌دانم و یک دانشگاه را از یک شرکت خصوصی به خوبی تشخیص نمی‌دهم. با این حال، من تمام این کارها را برای دانشگاه انجام دادم و کار زیاد من مزایای زیادی را برای دانشگاه به ارمغان آورده است».

پنگ نتوانست دانشگاه و شرکت خصوصی را به روش دیگری از هم مجزا کند. بازرسان دریافتند که او نامه‌های رسمی را برای دعوت دوستان و آشنایان از چین برای تحصیل در دانشگاه فلوریدای جنوبی جعل کرده است. نامه‌های پنگ به دانشجویان و اساتید چینی، حقوقی که دانشگاه فلوریدای جنوبی باید به آنها پرداخت می‌کرد را بیشتر ذکر می‌کرد و در نتیجه شانس دریافت ویزای آنها را افزایش می‌داد. اگرچه معمولاً این وظیفه رئیس دانشکده است که چنین دعوت‌نامه‌هایی را صادر نماید، اما پنگ به یک دریافت‌کننده گفته بود که نامه رئیس را نادیده بگیرد و از نامه او برای دریافت ویزا استفاده نماید.

کیت هد^۱ که حسابرسی موسسه کنفوسیوس را به عنوان مدیر حسابرسی انجام داده بود در ۳۱ جولای ۲۰۰۹ به همراه یک بازرس پلیس و یک مامور مهاجرت و گمرک با من ملاقات کرد. مامور مهاجرت بعداً گزارش داد که لطف‌هایی که پنگ به برخی از هم‌تایان چینی خود کرد باعث شد که او در آنجا استخدام شود و او تلاش کرد تا به نحوی این مسئله را جبران نماید. او با غلوکردن درباره صلاحیت‌های برخی افراد به آنها کمک کرد تا سمت‌هایی در دانشگاه فلوریدای جنوبی بدست آوردند و ویزا بگیرند.

1. Kate Head

لطف‌های پنگ به تازه‌وارد‌های چینی در مرز آمریکا خاتمه نمی‌یافت. در یک بررسی جداگانه، دانشکده پنگ در دانشگاه فلوریدای جنوبی یعنی دانشکده اداره امور بین‌الملل برای سه سال مانع تدریس او در دوره‌های تحصیلات تکمیلی شد. زیرا او پاسخ‌های امتحانات قبلی کارشناسی‌ارشد را به دو دانشجوی چینی که برای این امتحان آماده می‌شدند، داده بود. پنگ گفت که قانونی وجود ندارد که این کار را منع کند، این مسئله در چین امری متداول است و این دانشجویان به‌خاطر مهارت‌های ضعیفشان در زبان انگلیسی به کمک نیاز داشتند. در تمام مدت، اف‌بی‌آی بررسی بازرسان را تحت‌نظر داشت. مرکوریو سه‌بار در ۲۰ اکتبر ۲۰۰۹ که یکبار آن با شماره تلفن کیت هد بود، با اداره بازرسی تماس گرفت. روز ۱۲ نوامبر، دو تماس از شماره هد با مرکوریو گرفته شد.

مرکوریو و پنگ چندین‌بار با هم شام خورده بودند. او از پنگ خواست تا ارتباطش را مجدداً با هم‌مدرسه‌ای‌ها و همکارانش در سرویس امنیت چین برقرار کند تا اطلاعاتی درباره راهبردهای سیاست خارجی چین جمع‌آوری کند. اما او پیشنهادهایش را رد کرد و با نشانی الکترونیکی که به او داده بود تماس نگرفت. او امیدوار بود که بازرسان او را از اتهامات مبرا کنند تا بتواند دوباره به موسسه کنفوسیوس برگردد.

اما این‌قدر خوش‌شانس نبود. گزارش اولیه ۱۸۷ صفحه‌ای اداره بازرسی بسیار تند بود. این گزارش به‌طور کامل سوءاستفاده پنگ از بودجه‌های دانشگاه فلوریدای جنوبی و ارائه دعوت‌نامه‌های جعلی توسط او را توضیح داده بود و نتیجه‌گیری کرده بود که این فعالیت‌ها مطابق با تعاریف حقوقی از دزدی و کلاهبردای است و آنها را برای بررسی مجرمانه به پلیس ارجاع داده بود.

مقامات دانشگاه ترسیده بودند. استیون ونزل^۱ وکیل پنگ و رئیس پیشین شورای دانشگاه فلوریدای جنوبی بعداً به او گفت که گنشافت و ویلکاکس و استو پریواکس^۲ رئیس شورا می‌خواستند او را به‌خاطر آنچه در گزارش‌ها آمده بود به زندان بیندازند. بازگشت پنگ به موسسه کنفوسیوس به نظر به اندازه شکست چین توسط تایوان بعید به نظر می‌رسید.

1. Steven Wenzel
2. Steven Prevaux

استادی و حتی آزادی او در معرض خطر بودند. به رغم رفتار شجاعانه‌اش، او فهمید که انتخاب ناچیزی دارد. تنها افبی‌آی می‌توانست او را نجات دهد.

این اداره سریع برای بهره‌برداری از مشکل وی، وارد عمل شد. در ۱۷ نوامبر، یک هفته بعد از آنکه پیش‌نویس گزارش برای پنگ ارسال شد، مرکوریو و یک عامل دیگر او را برای شام بیرون بردند. آنها درباره بازرسی بحث کردند و خصوصاً مطالبی درباره دعوت‌نامه‌ها مطرح شد. زمانی که پنگ گفت که نمی‌دانسته که ارسال نامه‌های غلط برای ویزا جرم محسوب می‌شود، مرکوریو به او گفت که «اینکه بگویند قانون را بلد نبودم دفاع محسوب نمی‌شود. بلکه اینکه چطور با تخطی از قوانین برخورد می‌شود اهمیت دارد. تمام اینها به این بستگی دارد که مقامات این مسائل را دنبال کنند یا خیر». پیغام بیان‌نشده این بود که او به دوستان قوی مثل افبی‌آی نیاز دارد.

پنگ متوجه شد. او بعداً نوشت که «من از آنها پرسیدم که آیا آنها می‌توانند کمک کنند یا خیر». او قول داد تا فهرستی از دانشجویانش در چین به آنها بدهد. در عوض، «مرکوریو نیز موافقت کرد که در این مسئله کمک کند، هرچند که مطمئن نبود که بتواند کاری کند». پنگ روز بعد به آن نشانی الکترونیکی که مرکوریو به او داده بود نوشت، «از اینکه در این زمان دشوار به من کمک می‌کنید بسیار ممنونم. اگر گزارش نهایی خیلی بد باشد و من به شکل جدی مجازات شوم، دیگر نمی‌توانم به شما کمک کنم؛ زیرا مطمئناً شهرتم را در چین از دست خواهم داد و دیگر از من دعوت نخواهد شد. پس دیگر کاری نمی‌توانم برای شما انجام دهم. اگر شما بتوانید به من کمک کنید و جایگاه و شهرتم حفظ شود، قول می‌دهم که خیلی به شما کمک کنم. خواهش می‌کنم اطمینان داشته باشید که اکثر مشکلات به خاطر تفاوت‌های فرهنگی رخ داده است و من واقعاً آدم شایسته‌ای هستم».

مرکوریو که کاملاً او را تحت کنترل داشت و مشخصاً نمی‌خواست قول کتبی بدهد که برخلاف مقررات دانشگاه باشد، زیاد این حرف‌ها را جدی نگرفت. او پاسخ داد که «همان‌طور که در زمان صرف شام گفتم، نمی‌دانم آیا می‌توانم کاری برای تو انجام بدهم یا خیر. ما قطعاً در تماس خواهیم بود و بعداً به این مسائل می‌پردازیم. از آنجایی که مشکلات تو هیچ ربطی به کمکی که می‌خواهید به اداره من نکنید ندارد، پس من نمی‌توانم کار زیادی انجام دهم. با این حال، اگر بتوانم کمکی کنم، حتماً انجام می‌دهم».

۷- رئیس دانشگاه مورد علاقه سازمان سیا

بعدازظهر سرد و خشک روز ۲۶ نوامبر سال ۲۰۰۷، ماشینی سیاه‌رنگ، گراهام اسپانیر^۱ رئیس دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا را در فرودگاه بین‌المللی دولز^۲ واشنگتن سوار کرد و به‌سرعت به مقر سازمان سیا در لانگلی ویرجینیا برد. با استفاده از کارت شناسایی‌اش که هلوگرام و چیپ رایانه‌ای بر روی آن وجود داشت، از بازرسی عبور کرد و مورد استقبال رئیس بخش منابع ملی^۳ یا همان سرویس مخفی داخلی سیا قرار گرفت. آنها به اتاق همایش رفتند؛ جایی که دوازده نفر از روسای ایستگاه‌ها و دیگر افسران اطلاعاتی سازمان سیا منتظر آنها بودند.

اسپانیر قرار بود جلسه‌ای را درباره کار شورای مشورتی امنیت ملی آموزش عالی^۴ یعنی همان سازمانی که او رئیسش بود، و آن را به‌وجود آورده بود و گفتگوی بین سازمان‌های اطلاعاتی و دانشگاه را تقویت می‌کرد، برگزار کند. ابتدا، سیا او را شگفت‌زده کرد. در این مراسم توجیهی محرمانه، این سازمان مدال وارن^۵ را به او اهداء کرد که به قول اسپانیر بالاترین مدال افتخار برای افرادی است که در سازمان سیا مشغول به‌کار نیستند. این مدال که نام رئیس دستگاه قضایی پیشین ارل وارن^۶ را بر خود دارد و در یک جعبه زیبا کنده‌کاری شده قرار داده شده بود، در حدود چهار اینچ قطر داشت و شبیه یک سکه طلای بزرگ بود. روی سکه تصویری از یک عقاب و جمله «به‌خاطر خدمت برجسته به ایالات متحده» حک شده بود. روی دیگر این سکه عبارت «برای دکتر گراهام اسپانیر. به‌خاطر کمک‌های برجسته به امنیت ملی ایالات متحده آمریکا. سپاس از جانب ملت قدرشناس» نوشته شده بود.

این مدال افتخار از تلاش‌های اسپانیر برای هشدار به مدیران دانشگاه‌ها درباره تهدیدات جاسوسی انسانی و سایبری و بازکردن درهای دانشگاه‌ها در سراسر کشور بر روی این سازمان قدردانی می‌کرد. اسپانیر قبلاً روانپزشک خانواده و مجری یک برنامه گفتگو محور تلویزیونی بود. او رفتاری آرام و عاطفی داشت و دارای ویژگی‌هایی از قبیل صورت گرد، موی سفید و چشمان

-
1. Graham Spanier
 2. Dulles International Airport
 3. National Resources Division
 4. National Security Higher Education Advisory Board
 5. Warren Medal
 6. Earl Warren

آبی بود، ویژگی‌هایی که همگی ما را به یاد فیل دوناهو^۱ می‌اندازد. او بسیاری از نگرانی‌های دانشگاه‌ها درباره همکاری با سیا و اف‌بی‌آی را از بین برد.

از آنجایی که سرویس اطلاعاتی قرار بود به هر طریق ممکن مداخله کند، اسپایر استدلال کرد که آنها باید این کار را با اطلاع و رضایت روسای دانشگاه‌ها انجام دهند. او به من در آوریل ۲۰۱۶ گفت که «احساس من این بود که اگر یک نفر جاسوس، یک تروریست بالقوه یا یک عضو هیئت علمی مهمان در دانشگاه من وجود دارد که فکر می‌کنید عامل خوبی نیست، می‌دانم که شما او را تعقیب می‌کنید. این همان کاری است که باید انجام دهید. به جای آنکه وارد اتاق او شوید، پیش من بیایید، من مسئولیت خیلی سری دارم و به من قانون مراقبت اطلاعات خارجی^۲ را نشان دهید و من درب را برای شما باز می‌کنم».

مدال سیا برای اسپایر و مدال مشابهی از اف‌بی‌آی در یک سال بعد نشان‌دهنده آشتی بین سرویس‌های اطلاعاتی و دانشگاه‌ها بود. این رابطه به نقطه اولیه بازگشته است؛ از رابطه دوستانه در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ به دشمنی و خصومت در طول جنگ ویتنام و دوره‌های حقوق بشری که من از زمان جوانیم در آمهرست ماساچوست به‌خاطر می‌آورم و سپس همکاری پس از حملات ۱۱ سپتامبر. هرچند، این همکاری‌ها نابرابر و به سود حکومت است. اطلاعات آمریکا از این حسن‌نیت احیاء شده و فرش قرمز پهن شده توسط اسپایر و دیگر مدیران دانشگاهی برای گسترش نه‌تنها حضور علنی‌اش در محیط‌های دانشگاهی بلکه عملیات‌های مخفی و حمایت مالی از تحقیقات سری کمال استفاده را کرد. یک مورد استثناء فیلم Game of Pawns بود که توسط اف‌بی‌آی درباره گلن شریور ساخته شد و با مقاومت محدودی از جانب دانشگاه‌ها مواجه شد.

این دو فرهنگ متضاد یکدیگر هستند: دانشگاه مکانی باز و بین‌المللی است، درحالی‌که سرویس‌های اطلاعاتی مخفی و ملی‌گرا هستند. پس از آنکه تروریست‌های بنیادگرای اسلامی مرکز تجارت جهانی را ویران کردند، دانشگاه‌ها به بخشی از دستگاه امنیت ملی تبدیل شدند. غرفه‌های عضوگیری در جلسات نهادهای دانشگاهی یکی از نشانه‌های بارز این مسئله است.

1. Phil Donahue

2. Foreign Intelligence Surveillance Act

سیا در اجلاس سالانه مجمع آمریکایی آموزش زبان‌های خارجی^۱ در سال ۲۰۰۴ حضور داشت، و اف‌بی‌آی و ناسا هم در این سال همین کار را انجام دادند. از سال ۲۰۱۱، اف‌بی‌آی، اداره مدیریت اطلاعات ملی و ناسا در هیئتی در انجمن زبان مدرن^۲ به نام «استفاده از توانایی زبانی و تخصص فرهنگی در مشاغل حکومت فدرال» حضور یافته‌اند.

دانشگاه‌های آمریکایی امروز طبق روال همیشگی رشته‌هایی را در زمینه امنیت ملی و دوره‌هایی در زمینه جاسوسی و سرقت سایبری برگزار می‌کنند و برای حضور در «مراکز جامعه اطلاعاتی متولی تعالی دانشگاهی و مراکز ملی تعالی دانشگاهی در عملیات‌های سایبری» با هم رقابت می‌کنند. آنها از سازمان‌های ناشناس فدرال مانند «برنامه پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته اطلاعاتی»^۳ بودجه‌های تحقیقاتی دریافت می‌کنند.

این موسسه که در سال ۲۰۰۶ تأسیس شد براساس اظهار پایگاه اطلاعاتی مربوط، از تحقیقات با ریسک بالا/پربازدهای حمایت مالی می‌کند که این پتانسیل را دارند که مزایای اطلاعاتی زیادی را برای کشور ارمغان بیاورند. تا امروز، این مرکز از تیم‌های تحقیقاتی از ۱۷۵ موسسه دانشگاهی که اکثر آنها در آمریکا هستند، حمایت مالی به‌عمل آورده است.

درحالی‌که تمامی پروژه‌های این مرکز فاقدطبقه‌بندی هستند، اما دانشگاه‌ها به‌شکل روزافزونی تحقیقات سری دولتی اما پرسودی را در تأسیسات محافظت‌شده انجام می‌دهند. دو سال بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، دانشگاه مریلند^۴ مرکزی را تأسیس کرد که برای پنتاگون و سازمان‌های اطلاعاتی، تحقیقات دارای طبقه‌بندی در زمینه زبان انجام می‌دهد.

ادوارد اسنودن^۵ در سال ۲۰۰۵ به‌عنوان محافظ امنیتی در آنجا کار می‌کرد، یعنی هشت سال قبل از آنکه به شرکت بووز آلن همیلتون^۶ پیمانکار دولتی ملحق شود و پرونده‌های دارای طبقه‌بندی را در زمینه مراقبت‌های ناسا افشاء نماید. این مرکز در بیرون از دانشگاه قرار دارد. دانشگاه مریلند مثل بسیاری دیگر از دانشگاه‌ها انجام تحقیقات سری را در محیط دانشگاهی

1. American Council on the Teaching of Foreign Languages

2. Modern Language Association

3. Intelligence Advanced Research Projects Activity

4. University of Maryland

5. Edward Snowden

6. Booz Allen Hamilton Inc

ممنوع اعلام کرده است، اما شفافیتش در بیرون از محوطه چمن به خوبی تزیین شده دانشگاه به پایان می‌رسد. کریستال برون^۱ مسئول ارتباطات دانشگاه مریلند به من گفت که «تحقیقات دارای طبقه‌بندی در بیرون دانشگاه انجام می‌شوند تا از یکپارچگی کار حساسی که در حال انجام است اطمینان حاصل گردد. البته، هرگونه تحقیقی که در محیط دانشگاهی انجام می‌شود از روح آزادی و فضای باز دانشگاهی حفاظت می‌کند».

دانشگاه‌های دیگر از چنین معذوریت‌هایی برخوردار نیستند. خبرگزاری VICE در سال ۲۰۱۵ گزارش داد، «تحقیقات دارای طبقه‌بندی در محیط دانشگاه که زمانی بسیار بحث‌برانگیز بودند دوباره از سر گرفته می‌شوند». سازمان امنیت ملی در سال ۲۰۱۳ تقریباً ۶۰ میلیون دلار به دانشگاه ایالتی کارولینای شمالی^۲ داد، که بیشترین میزان کمک مالی تحقیقاتی در تاریخ دانشگاهی می‌باشد تا آزمایشگاهی را برای تحلیل داده در محیط دانشگاه تاسیس نماید. یک گزارش خبری دانشگاهی گفت که «به سبب میزان بالای طبقه‌بندی که برای این کار نیاز بود، میزان دقیق بودجه، اعضا و جزئیات تاسیسات را نمی‌توان بیان کرد. دسترسی فیزیکی به خود آزمایشگاه محدود به افرادی است که توسط دولت آمریکا مأموریت امنیتی دارند».

موسسه پلی‌تکنیک^۳ و دانشگاه ایالتی ویرجینیا واقع در جنوب غرب شهر ویرجینیا یک شرکت غیرانتفاعی خصوصی را در دسامبر ۲۰۰۹ برای انجام تحقیقات محرمانه و خیلی محرمانه در زمینه‌های اطلاعات، امنیت سایبری و امنیت ملی تاسیس کردند. دو سال بعد، این دانشگاه وارد جامعه اطلاعاتی شد و مرکز تحقیقاتی در آن سوی رودخانه پوتوماک^۴ در بالستون^۵ ویرجینیا در کنار پیمانکاران سیا و پنتاگون افتتاح کرد. این مرکز تاسیساتی دارد که تحقیقات حساسی را از جانب جامعه اطلاعات ملی انجام می‌دهد.

این اقدام دانشگاه ویرجینیا باعث شد تا دانشگاه جورج واشنگتن در واشنگتن نیز درخصوص محدودیت‌هایش در زمینه انجام تحقیقات - چه داخل و چه خارج از دانشگاه - که با مبادله آزاد دانش سازگار نیست، بازنگری نماید.

-
1. Crystal Brown
 2. North Carolina State University
 3. Polytechnic Institute
 4. Potomac River
 5. Ballston

دانشگاه جورج واشنگتن در سال ۲۰۱۳ برنامه‌ای را به تصویب رسانید و بر اساس آن تعدیل سیاست خود را مورد بررسی قرار داد تا تعدادی از دانشکده‌ها و اعضای هیئت علمی بتوانند در تحقیقات دارای طبقه‌بندی کار کنند. این دانشگاه همچنین در نظر دارد تاسیسات دارای طبقه‌بندی را در محیط دانشکده علم و فناوری دانشگاه در آشبورن^۱ ویرجینیا بسازد. لئو چاپولا^۲ معاون تحقیقات دانشگاه جورج واشنگتن به روزنامه سان بالتیمور^۳ گفت که «بودجه زیادی در این زمینه وجود دارد و ما نمی‌خواهیم برای دریافت این بودجه رقابت کنیم». مثل بسیاری از دانشگاه‌های دولتی در سراسر کشور، دانشگاه ویسکانسین^۴ به دنبال منابع درآمدی برای جبران کاهش تخصیص‌های ایالتی می‌باشد. ویسکانسین پس از کاهش حمایت‌های دانشجویی به میزان تقریباً ۲۰ درصد، از سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳ تا ۲۰۱۲-۲۰۱۳ نظامی را برای دانشگاهی ایجاد کرد که براساس آن، قراردادهای دارای طبقه‌بندی در سطح وسیعی پذیرفته شد و محدودیت‌هایی که در نتیجه اعتراضات دانشگاهی علیه جنگ ویتنام ایجاد شده بود، تغییر پیدا کرد.

این دانشگاه سپس برای ساخت آزمایشگاه امنیت سایبری در پارک تحقیقاتی مدیسون^۵ به شرکت‌های خصوصی ملحق شد. در حدود همین دوره زمانی، پارک تحقیقاتی مدیسون از ثبت نام دانشجویان بین‌المللی و خارج از ایالت که بیشتر از دانشجویان خود ایالت شهریه پرداخت می‌کردند استقبال می‌کرد. به نظر می‌رسید که هیچ‌کس متوجه این مسئله نبود که ترکیب تحقیقات طبقه‌بندی و ثبت نام بدون محدودیت از دانشجویان خارجی باعث می‌شد تا امکان جاسوسی افزایش یابد.

اطلاعات آمریکا اغلب به صورت غیررسمی با مقامات دانشگاهی ملاقات می‌کند و ارائه‌هایی نیز برای اعضای هیئت علمی درخصوص تهدید جاسوسی برگزار می‌کند. رایانامه‌هایی که از طریق درخواست دسترسی آزاد به سوابق دریافت شدند تعاملات با موسسه فناوری نیوجرسی^۶

1. Ashburn
2. Leo Chalupa
3. Baltimore Sun
4. University of Wisconsin
5. Madison
6. New Jersey Institute of Technology

در نیوارک^۱ را نشان می‌دهند. این موسسه ۱۱۳۲۵ دانشجوی مقاطع کارشناسی و تحصیلات تکمیلی دارد.

در فوریه ۲۰۱۱، گلن گافنی^۲ مدیر علوم و فناوری سیا و دانش‌آموخته موسسه فناوری نیوجرسی با مدیران و اعضای شورا ملاقاتی داشت. رئیس دانشکده مهندسی موسسه فناوری نیوجرسی بعداً برای سیا نوشت که «من منتظرم تا بحث‌ها در زمینه تمامی موضوعاتی که درباره آنها بحث شد از جمله فرصت‌ها برای دانشجویان، اعضای هیئت علمی و محققان ادامه یابد».

سخنگوی سیا به من گفت که «ملاقات آقای گافنی با دانشگاهش فرصت بزرگی برای او بود تا بازدید مجددی از محیط دانشگاه داشته باشد، او در مراسمی که برای استخدام دانشجویان ترتیب داده شده بود، شرکت کرد تا از دوره علوم مهندسی که او را برای موفقیت در کارش در سیا آماده کرده بود قدردانی به عمل آورد».

ماه بعد، یک مامور اف‌بی‌آی با روسای دانشکده‌های مهندسی علوم رایانه و مدیریت موسسه فناوری نیوجرسی دور یک میز اختصاصی در رستوران پرتغالی دون پپ^۳ نزدیک ادارات این سازمان در نیوارک ناهار خوردند. این مامور به روسای دانشکده‌ها توصیه کرد که مواظب دانشجویان و اساتید خارجی خصوصاً آنهایی که از چین می‌آیند، باشند.

رابرت انگلیش^۴ رئیس موقت دانشکده مدیریت که به درخواست این مامور این مهمانی ناهار را هماهنگ کرده بود گفت که «اساتید مهمان زیادی وجود دارند، و دغدغه اف‌بی‌آی این است که درصد زیادی از آنها عوامل اطلاعاتی باشند. آنها می‌خواهند دانشگاه‌ها را درخصوص عوامل بالقوه‌ای که به این دانشگاه‌ها می‌آیند، آگاه سازند و آنها می‌خواهند تا به اعضای هیئت علمی هشدار دهند که اگر مشغول هرگونه تحقیقی هستید، مطمئن شوید زمانی که به آنجا می‌روید، این تحقیقات بر روی ذخیره‌سازه^۵، ذخیره نشده باشد». سه سال بعد از آن مهمانی ناهار در رستوران دون پپ، این اداره میزبان برنامه‌ای در خصوص آشنایی با مشاغل در اداره نیوارک

-
1. Newark
 2. Glenn Gaffney
 3. Don Pepe
 4. Robert English
 5. hard drive

برای دانشجویان مقطع تحصیلات تکمیلی از دانشگاه‌های منطقه بود. اگرچه اف‌بی‌آی تنها شهروندان آمریکا را به خدمت می‌گیرد، اما موسسه فناوری نیوجرسی را به‌خاطر ۳۰ دانشجوی برنامه علوم رایانه‌اش که تقریباً کاملاً از خارجی‌ها خصوصاً از چین و هند تشکیل شده بودند، تحت فشار قرار داد.

جیمز گلر^۱ که در آن زمان رئیس دانشکده علوم رایانه موسسه بود به‌خاطر می‌آورد که «آنها خیلی من را تحت فشار قرار دادند». او تمام تلاش خود را به‌کار بست تا این سهمیه را تکمیل نماید و حدود ۱۸ دانشجو که همگی خارجی بودند را اعزام کرد. به درخواست اف‌بی‌آی، او تاریخ و محل تولد و شماره گذرنامه آنها را ارائه داد. گلر در ژوئن ۲۰۱۴ به اف‌بی‌آی رایانامه‌ای فرستاد که «در فایل ضمیمه تمامی اطلاعات دانشجویان خارجی که موسسه در اختیار من قرار داده است وجود دارد». ممکن است که اف‌بی‌آی می‌خواسته تا آنها را به‌عنوان کارمندان بالقوه به دیگر سازمان‌های اطلاعاتی و پیمانکاران معرفی نماید، فعالیت‌های آنها را تحت نظر بگیرد و بالاتر از همه، از آنها به‌عنوان خبرچین استفاده کند.

گلر به من گفت که «من متعجب شده بودم که آنها مایل بودند دانشجویان خارجی را به برنامه خود بیاورند».

اگر دانشجویان خارجی همکاری می‌کردند، به آنها جایزه داده می‌شد. در سال ۲۰۱۴-۲۰۱۵، عوامل اف‌بی‌آی دوبار با یک دانشجوی مقطع کارشناسی مهندسی برق ایرانی در دانشگاه نوادا^۲ در رنو^۳ ملاقات کردند و از او سؤالاتی درباره زیرساخت و برنامه هسته‌ای ایران پرسیدند. به‌صورت اتفاقی یا غیراتفاقی، این دانشجو مدت اندکی بعد در برنامه بخت‌آزمایی گرین‌کارت برنده ویزای آمریکا شد و شهروند دائمی آمریکا شد. شانس موفقیت او کمتر از یک‌درصد بود. دانشگاه‌ها در مرحله ایجاد سیا نیز حضور داشتند. به گفته مک‌جورج باندی^۴ افسر اطلاعاتی زمان جنگ جهانی دوم و مشاور امنیت ملی کندی و جانسون روسای جمهور آمریکا، اداره سرویس‌های راهبردی^۵ شکل اولیه سیا که در سال ۱۹۴۲ تأسیس شد، نیمی

-
1. James Geller
 2. University of Nevada
 3. Reno
 4. McGeorge Bundy
 5. Office of Strategic Services

پلیسی و نیمه دانشگاهی بود. اداره سرویس‌های راهبردی عمدتاً دژ لیگ آیوی بودند. این اداره در سال اولش بیش از ۱۳ استاد از دانشگاه ییل به‌همراه ۴۲ دانشجوی این دانشگاه را جذب نمود. استادیار دانشگاه ییل تحت‌پوشش بدست‌آوردن نسخ خطی برای کتابخانه دانشگاه، مسئول اداره سرویس‌های راهبردی در استانبول شد.

زمانی‌که سیا در سال ۱۹۴۷ تاسیس شد، نفوذ آیوی نیز به آن سازمان منتقل شد. اکسیپ والز^۱ مربی ملوانان ییل از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۰ به‌عنوان نشانگر سیا هم فعالیت می‌کرد و از هر کارفرما هر سال حقوقی معادل ده هزار دلار دریافت می‌کرد. هر سه هفته، او اسامی ورزشکاران ییل را به‌همراه اطلاعات دانشگاهی و اجتماعی آنها در اختیار عامل سیا که در محل بنای یادبود لینکلن^۲ در واشنگتن با هم ملاقات می‌کردند قرار می‌داد. در سال ۱۹۶۳، اتحاد جماهیر شوروی فردریک بارگورن^۳ استاد تاریخ دانشگاه ییل را که متهم به جاسوسی برای سازمان سیا شده بود، اخراج کرد. اگرچه سیا به آرامی استخدام از دیگر دانشگاه‌ها را گسترش داد، اما ۲۶ درصد از دانش‌آموختگان کالج که در طول دولت نیکسون به استخدام سیا درآمدند، مدارکی از لیگ آیوی داشتند. این سازمان به ایجاد اتاق‌های فکر و مراکز تحقیقاتی در چندین دانشگاه برجسته از قبیل مرکز مطالعات بین‌الملل دانشگاه ام‌آی‌تی در سال ۱۹۵۲ کمک کرد. براساس اطلاعات پایگاه‌وب این مرکز، سیا بودجه اولیه این مرکز را برای دو سال اول تامین کرد و تا سال ۱۹۶۶ از پروژه‌های تحقیقاتی مختلفی حمایت مالی به‌عمل آورد.

سیا تقریباً از همان بدو تاسیس، بر روی دانشجویان خارجی سرمایه‌گذاری می‌کرد و ارزشمندی آنها را به‌عنوان خبرچینان و مسئولان دولتی آینده در سرزمین مادری خود تشخیص داده بود. سیا نه‌تنها از طریق اساتید این دانشجویان بلکه از طریق موسسه ملی دانشجویی که بودجه آن‌را سیا تامین می‌کرد و بزرگ‌ترین گروه دانشجویی در آمریکا محسوب می‌شد، اطلاعاتی بدست می‌آورد. سیا برای شناسایی خبرچینان بالقوه چه در خانه و چه در خارج از میان ۲۶۴۳۳ نفر دانشجوی بین‌المللی که در سال ۱۹۵۰ در آمریکا به سر می‌بردند، به این موسسه متکی بود.

1. Skip Walz

2. Lincoln Memorial

3. Frederick Barghoorn

این رقم در حدود سه درصد از کل دانشجویانی است که امروز در آمریکا هستند. سیا که از موسسه دانشجویی به‌عنوان جایگزین غیرکمونستی برای سازمان‌های دانشجویی مورد حمایت شوروی حمایت می‌کرد در انتخابات مسئولین این موسسه دخالت می‌کرد و حتی از فعالان آن، از قبیل گلوریا استینم^۱ فمینیست معروف آینده، برای برهم‌زدن فستیوال‌های جوانان استفاده می‌کرد.

استینم در سال ۱۹۶۷ به مجله نیوزویک^۲ گفت که «در سیا، من سرانجام گروهی را پیدا کردم که اهمیت مطرح‌کردن نظرات دولت در فستیوال‌های کمونستی را درک می‌کردند. اگر حق انتخاب داشتیم، دوباره این کار را انجام می‌دادم».

اعضای موسسه ملی دانشجویان به سیا درباره هزاران گرایش سیاسی، ویژگی‌های شخصیتی و آمال و آرزوهای دانشجویان خارجی گزارش می‌داد. سیا به تاسیس انجمن‌های دانشجویان ایرانی، پاکستانی و افغانستانی در آمریکا و همچنین پروژه رهبری دانشجوی خارجی^۳ که دانشجویانی را از آسیا، آمریکای لاتین و خاورمیانه برای یک سال در یک دانشگاه آمریکایی ثبت‌نام می‌کرد، کمک کرد. با کمک سیا، تعداد دانشجویان خارجی در آمریکا از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ دو برابر شد.

سپس همه اینها برملا شد. رمپارتس^۴ مجله ماهانه‌ای که با جنگ ویتنام مخالف بود در سال ۱۹۶۶ گزارش داد که در فهرست افراد حقوق‌بگیر برنامه ایالت میشیگان برای تربیت پلیس ویتنام جنوبی، پنج مامور سیا قرار دارد. یک سال بعد، رمپارتس دخالت سیا در موسسه ملی دانشجویی را برملاء کرد و به اعتراضات ملی گسترده‌ای دامن زد. دولت جانسون با ممنوع اعلام‌کردن هرگونه کمک مالی مخفی فدرال به هرگونه سازمان داوطلب خصوصی یا آموزشی، به این مسئله واکنش نشان داد. جانسون به شکلی ویژه رد پای جهان کمونیسم- یعنی شوروی و/یا چین- را هم در گزارش رمپارتس و هم در اعتراضات ضدجنگ دنبال می‌کرد و به اف‌بی‌آی و سیا دستور داد تا این مسئله را ثابت نمایند.

-
1. Gloria Steinem
 2. Newsweek
 3. Foreign Student Leadership Project
 4. Ramparts

هر دو سازمان زندگی شخصی کارمندان رمپاتس را زیر و رو کردند و «یازده افسر سیا موه‌ای خود را بلند کردند، ادبیات چپ جدید^۱ را یاد گرفتند و به گروه‌های طرفدار صلح در آمریکا و اروپا نفوذ کردند». مراقبت و نفوذ اف‌بی‌آی از جمله شنوهای غیرقانونی و جستجوهای بدون اجازه در زمان نیکسون نیز ادامه یافت، اما هیچ‌گونه سندی دال بر کمک مالی خارجی بدست نیامد.

فشار دولت بر منتقدان دانشگاهی خود به همراه اشتباهات سیا مانند عملیات خلیج خوک‌ها^۲ علیه کوبا در سال ۱۹۶۱ باعث از بین رفتن دوستی بین سازمان‌های اطلاعاتی و دانشگاه‌ها شد. در سال ۱۹۶۸ به تنهایی، ۷۷ مورد از اعتصاب و تجمع ایستاده و نشسته و دیگر اعتراضات دانشجویی علیه نشانگران سیا برگزار شد. در سال ۱۹۷۷، از ارتقا و استخدام رسمی یک استاد علوم سیاسی در کالج بروکلین ممانعت به عمل آمد. این فرد همکاران خود را دلخور کرده بود که به سیا اجازه داده بود تا پس از یک سفر تحقیقاتی به اروپا برای ۱۵ دقیقه از طریق تلفن از او گزارش بگیرد.

این ناراضیتی دوجانبه بود. درست همان‌طور که دانشجویان لیگ آیوی شک و تردیدهایی درباره پیوستن به سیا داشتند، به همان شکل هم فارغ‌التحصیلان قدیمی که شغل خود را فدای سازمان‌های اطلاعاتی کرده بودند نیز از رفتارهای ضدتشکیلاتی در محیط دانشگاه‌ها ناراحت بودند. رابین وینکس^۳ تاریخ‌نگار دانشگاه ییل نوشت که «این مسئله درست نیست که دانشگاه‌ها، جامعه اطلاعاتی را رد کردند؛ این جامعه اطلاعاتی بود که دانشگاه‌ها را از قبل‌تر کنار زده بود». دشمنی بین سرویس‌های اطلاعاتی و دانشگاه‌ها با گزارش سال ۱۹۷۶ کمیته منتخب سنا درباره مطالعه عملیات‌های حکومتی از منظر فعالیت‌های اطلاعاتی^۴ که به خاطر سناتور فرانک چرچ^۵ از ایداهو^۶ به کمیته چرچ^۷ معروف است، بالا گرفت.

1. New Left

2. Bay of Pigs Invasion

3. Robin Winks

4. Senate Select Committee to Study Governmental Operations with Respect to Intelligence Activities

5. Frank Church

6. Idaho

7. Church Committee

این کمیته در جامع‌ترین بررسی که تا این زمان درخصوص سازمان‌های اطلاعاتی انجام شده است فهرست هولناکی از سوءاستفاده‌هایی را که برخی با دستور رئیس‌جمهور و دیگر افراد انجام شده بود را ارائه داد. سیا ماده ال‌اس‌دی^۱ و دیگر مواد مخدر را بر روی زندانیان و دانشجویان آزمایش کرده بود؛ این سازمان ۲۱۵۸۲۰ نامه را که از طریق تجهیزات و امکانات پست شهر نیویورک منتقل شده بودند را باز کرده و تلاش کرده بود تا فیدل کاسترو رهبر کوبا و دیگر رهبران خارجی را به قتل برساند. اف‌بی‌آی نیز تظاهرات‌کنندگان علیه جنگ ویتنام و حقوق بشر را از طریق شنود حرف‌هایشان تحت فشار قرار داده بود و با ارسال نامه‌های بی‌نام و نشان برای والدین، همسایگان و کارفرمایانشان آبروی آنها را برده بود.

این کمیته همچنین ارتباطات مخفی بین سیا و آموزش عالی را افشاء کرد. سیا از چند صد عضو هیئت علمی در بیش از صد کالج آمریکا برای تامین خبرهای دست اول و گهگاهی هم برای معرفی افراد برای اهداف اطلاعاتی و بدون آنکه کسی در محیط دانشگاه از این ارتباط مطلع شود، استفاده می‌کرد.

کمیته به‌خاطر اصرارهای سیا مبنی بر حفاظت از عوامل و منابع خود، اسامی اساتید یا کالج‌هایی که آنها در آنجا تدریس می‌کردند را ذکر نکرد. معمولاً این اساتید در امر جذب دانشجویان خارجی کمک می‌کردند. یک استاد، دانشجویان بین‌المللی را اغلب از کشورهای بلوک شوروی یا شاید از ایران به دفترش دعوت می‌کرد تا با هم آشنا شوند. این دانشجو که به‌خاطر توجه این استاد نرم می‌شد، نمی‌دانست که به‌عنوان خبرچین بالقوه سیا مورد بررسی قرار می‌گیرد. این استاد سپس هماهنگی‌های لازم را انجام می‌داد تا این دانشجو با یکی از دوستان ثروتمندش در زمینه چاپ و سرمایه‌گذاری ملاقات نماید. این دوست برای این دانشجو شام می‌خرد و به شکل سخاوتمندانه‌ای پولی را برای مقاله‌ای که در زمینه کشورش و تخصص تحقیقاتی خود نوشته بود پرداخت می‌کرد. این دانشجوی سیاست‌گذار که نمی‌دانست که گول می‌خورد، یکی پس از دیگری مقاله می‌نوشت و در قبال آنها پول خوبی دریافت می‌کرد. زمانی که دوست این استاد می‌گفت که عامل سیا است و از او می‌خواست که جاسوسی کند، دانشجوی فریب‌خورده، دیگر هیچ گزینه دیگری به‌غیر از اطاعت نداشت.

1. LSD

او نمی‌توانست این مسئله را به اطلاع کشورش برساند؛ زیرا پذیرش پول از سیا می‌توانست آبرویش و شاید هم آزادیش را در کشورش به خطر بیندازد.

مورتون هالپرین^۱ پس از صحبت‌هایی که با کمیته چرچ انجام داده بود و تحقیقاتی که کرده بود می‌دانست که فریب خورده است. او این مسئله را کاملاً بد می‌دانست و قصد داشت تا آن را یکبار و برای همیشه خاتمه دهد. گزارش این کمیته مسیر را به او نشان داد.

هالپرین از قفسه کتابخانه دفترش در بنیاد جامعه باز^۲ در واشنگتن که او مشاور ارشد آنجا به‌شمار می‌آید، اولین جلد از کتاب گزارش کمیته چرچ را بیرون آورد. او به سراغ بخشی از کتاب رفت که چهل سال پیش زیرش را خط کشیده بودند: «این کمیته معتقد است که این مسئولیت موسسات خصوصی و خصوصاً جامعه دانشگاهی آمریکاست تا استانداردهای حرفه‌ای و اخلاقی را برای اعضای خود مشخص نمایند». این جمله او را واداشت تا از دانشگاه‌ها بخواهد تا در برابر سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا بایستند و با فعالیت‌های مخفیانه در محیط‌های دانشگاهی خود مقابله نمایند. ماموریتش باعث شد تا تقابل بی‌سابقه‌ای بین سیا و معروف‌ترین دانشگاه‌های کشور در بگیرد. نتیجه این کار رابطه بین اطلاعات آمریکا و دانشگاه‌ها را شکل داد و هنوز هم پیامدهایی دارد.

هالپرین سابقه بسیار عالی در لیگ آیوی داشت؛ مدرک کارشناسی خود را از دانشگاه کلمبیا و مدرک دکترای خود را از دانشگاه ییل گرفته بود و پس از آن به‌مدت شش سال عضو هیئت علمی دانشگاه هاروارد بود. هالپرین که در زمان جوانی در کاخ سفید بسیار معروف بود و قبل از آنکه به سی سالگی برسد در دولت جانسون یکی از مقامات بلندپایه پنتاگون بود و سپس در زمان دولت نیکسون، عضو شورای امنیت ملی شد، خودش به‌خاطر نگرانی‌هایی که درخصوص جنگ ویتنام داشت مورد هدف عملیات‌های مخفی دولت آمریکا قرار گرفت. دولت نیکسون با تایید استادش هنری کسینجر که در آن زمان مشاور امنیت ملی بود، به‌خاطر سوءظنی که به هالپرین داشت و فکر می‌کرد که اطلاعات سری درخصوص بمباران کامبوج را در اختیار خبرنگاران قرار داده است در سال ۱۹۶۹ تلفن خانه او را شنود کرد. همچنین او در صدر فهرست دشمنان نیکسون قرار گرفت.

1. Morton Halperin

2. Open Society Foundations

هالپرین همچنین با سیا بر سر موضوع سانسور دچار اختلاف شده بود. این سازمان استدلال می‌کرد که کتاب «سیا و فرقه اطلاعاتی»^۱ «نوشته ویکتور مارچتی»^۲ و جان مارکس^۳ که هالپرین مشاوره‌هایی به آنها داده بود، اطلاعات طبقه‌بندی درباره روش‌های فنی برای جمع‌آوری اطلاعات را افشاء کرده است. یک قاضی فدرال دستور حذف ۱۶۸ مورد از متن را داد و به درخواست سیا «دستور سکوت»^۴ را برای هالپرین در سال ۱۹۷۴ صادر کرد و او را از افشای اطلاعات محرمانه منع کرد.

هالپرین به‌عنوان مدیر مرکز مطالعات امنیت ملی^۵، به‌عنوان پروژه اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا^۶ با کنگره برای ایجاد کمیته چرچ لابی کرده بود. او در جلسات استماع آن شرکت کرده و در مقابل آن شهادت داده بود و خواستار ایجاد ممنوعیت برای عملیات‌های مخفی شده بود؛ زیرا آنها خارج از نظارت‌های دولت و کنگره هستند و با ارزش‌های دموکراتیک ناسازگار می‌باشند. او با کمک توصیه‌ای که از جانب کمیته چرچ شده بود به دانشگاه هاروارد رفت و خواستار وضع قوانینی برای فعالیت سیا در محیط دانشگاه شد.

او انتظار داشت که اعمال محدودیت توسط قدیمی‌ترین و معروف‌ترین دانشگاه کشور علیه سیا باعث شود تا دیگر دانشگاه‌ها هم همین مسیر را در پیش گیرند.

دنیل استینر^۷ عضو شورای دانشگاه هاروارد که هالپرین ابتدا با او تماس گرفت موافق این مسئله بود و از درک باک^۸ رئیس دانشگاه خواست تا به این مسئله رسیدگی کند. فدریک شوارز^۹ رئیس شورای دانشگاه دوست خانوادگی و دانشجوی پیشین حقوق باک بود. باک عمل‌گرایی سیاسی او را خصوصاً در زمینه حقوق بشر تحسین می‌کرد. شوارز در سال ۱۹۶۰، به‌عنوان یک دانشجوی سی ساله حقوق، در کمبریج و در حمایت از اعتصاب سیاه‌پوستان در

-
1. The CIA and the Cult of Intelligence
 2. Victor Marchetti
 3. John Marks
 4. gag order
 5. Center for National Security Studies
 6. American Civil Liberties Union
 7. Daniel Steiner
 8. Derek Bok
 9. Frederick Schwarz

غذافروشی فروشگاه وولورث^۱ در گرینزبورو^۲ کارولینای شمالی که از دادن خدمات به این افراد خودداری می‌کرد اعتراضاتی را ترتیب داده بود.

باک در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۱۵ گفت که «من هنوز به‌خاطر دارم که در یک روز بارانی به میدان هاروارد رفتیم. آنجا در جلوی فروشگاه وولورث، شوارز و یکی دیگر از دانشجویان حضور داشتند و به‌خاطر امتناع وولورث از دادن خدمات به سیاه‌پوستان اعتصاب کرده بودند».

باک همچنین با چارلز مارتیاس^۳ عضو کمیته چرچ و سناتور جمهوری‌خواه از مریلند و ویلیام میلر^۴ رئیس هیئت مدیره ملاقات کرده بود و در این باره که آیا این کمیته باید خواستار قانون فدرال برای ممنوعیت جمع‌آوری اطلاعات مخفیانه در محیط‌های دانشگاهی شود یا خیر، بحث کرده بود. دانشگاه‌ها معمولاً با ارجح بودن قدرت فدرال بر تصمیمات دانشگاهی مخالف هستند. باک که با این نظر موافق بود در آن جلسه به ماتیاس و میلر گفت که کالج‌ها باید در محدودسازی عملیات‌های مخفیانه پیشرو باشند. آنها پذیرفتند.

باک چهار نفر از افراد خبره هاروارد را تعیین کرد تا استاندارهایی را طبق مشاوره کمیته چرچ تنظیم نماید. آنها استینر و آرچیبالد کاکس^۵ استاد حقوق هاروارد را که در سال ۱۹۷۳ رئیس‌جمهور نیکسون او را به‌عنوان دادستان ویژه به‌خاطر رسوایی واترگیت^۶ اخراج کرد و این ماجرا که به «قتل عام شنبه شب» معروف شد را نیز وارد این گروه کردند. استینر با مقامات ارشد سیا از جمله کورد میر^۷ که بر نقش مخفی سیا در موسسه ملی دانشجویی نظارت می‌کرد، ملاقات کرد. استینر برای میر نوشت که «من نتیجه‌گیری می‌کنم که سیا احساس می‌کند که استفاده از اعضای هیئت علمی و مدیران دانشگاه، چه در قبال پرداخت پول یا بدون پول، برای اهداف عملیاتی از قبیل جمع‌آوری اطلاعات به درخواست سیا و به‌عنوان متولی مخفی جذب نیرو در محیط‌های دانشگاهی کار درستی است».

-
1. Woolworth
 2. Greensboro
 3. Charles Mathias
 4. William Miller
 5. Archibald Cox
 6. Watergate
 7. Cord Meyer

افراد خبره هاروارد با این نظر مخالف بودند. دستورالعمل آنها در سال ۱۹۷۷، دانشجویان و اعضای هیئت علمی را از انجام عملیات‌های اطلاعاتی برای سیا منع کرد، با این حال، امکان برگزاری جلسات گزارش‌گیری برای سیا پس از بازگشت از سفر خارجی، فراهم بود. آنها نوشتند که «استفاده از حرفه دانشگاهی و موسسات علمی به‌عنوان پوششی برای فعالیت‌های اطلاعاتی، می‌تواند فرآیند دانشگاهی را مختل کرده و کاهش اعتبار عمومی موسسات دانشگاهی را به‌دنبال داشته باشد».

همچنین کمک به سیا برای دریافت خدمات ناخواسته یکی از اعضای جامعه هاروارد یا به گفته دیگر، جذب دانشجویان خارجی به بهانه‌های واهی ممنوع اعلام شد. به نظر باک و مشاورانش، این مسئله در اعتماد بین استاد و دانشجو که آموزش عالی بر پایه آن بنا نهاده شده است، اختلال ایجاد می‌کرد.

یک استاد ممکن است که وانمود کند که یک مشاور باتجربه است و از این طریق دیدگاه‌های دانشجویان خارجی در زمینه روابط بین‌الملل را مورد بررسی قرار دهد یا درباره وضعیت مالی این دانشجو اطلاعاتی به‌دست آورد و از این اطلاعات نه برای کمک به او بلکه برای کمک به سیا در ارزیابی و ثبت‌نام او استفاده نماید و زمانی که دانشجو به دام افتاد، سیا ممکن است از او بخواهد تا قوانین کشورش را زیرپا بگذارد.

باک در سال ۱۹۷۸ به سنا گفت که «بسیاری از دانشجویان بسیار آسیب‌پذیر هستند. آنها معمولاً جوان و بی‌تجربه هستند و پول اندکی دارند و برای اولین بار است که از کشور خود دور شده‌اند. آیا خوب نیست به این موضوع فکر کنیم که اعضای هیئت علمی ظاهراً به نفع دانشجویان کار کنند، اما در واقع بخشی از فرآیند جذب این دانشجویان در فعالیت‌هایی هستند که می‌تواند خطرناک بوده و احتمالاً طبق قوانین کشورهایشان غیرقانونی می‌باشد؟».

کمیته هاروارد پذیرفت که این قوانین کار سیا را دشوارتر می‌کند. این کمیته گفت که «این صدمه باعث بروز مشکلاتی برای یک جامعه آزاد می‌شود». سیا دلیلی نمی‌دید که از این مسئله آسیب ببیند. دریا سالار استانسفیلد ترنر^۱ مدیر سیا از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱ معتقد بود که سیا باید از حضور دانشجویان خارجی در خاک آمریکا کمال استفاده را ببرد.

1. Stansfield Turner

او در زندگینامه‌اش نوشت که از آنجایی که جذب خارجی‌ها در کشورهای خودکامه دشوار است، «اینکه تلاشی برای شناسایی افراد همفکر، به‌ویژه، زمانی که آنها در کشور ما هستند نکنیم، احمقانه است. کارمندان دانشگاه می‌توانند گاهی اوقات به سیا در این شناسایی کمک کنند، هرچند که مشخصاً تضادی بین انجام این کار و انجام وظیفه مراقبت از منافع دانشجویان در داخل و بیرون کلاس توسط مسئولین دانشگاه وجود دارد».

ترنر دستورالعمل‌های هاروارد و همچنین دیگر توصیه کمیته چرچ درخصوص روابط مخفی در محیط‌های دانشگاهی که سیا به روسای دانشگاه‌ها اطلاع دهد را رد کرد و تاکید کرد که سیا هیچ‌گونه قصد و نیتی برای دنبال کردن این‌گونه مسائل ندارد.

ترنر در تماسی که با باک برقرار کرد استدلال کرد که اگر اساتید می‌خواهند به سیا کمک کنند، به‌عنوان شهروند آمریکا این مسئله جزو حقوق آنها و اختیاری یا موضوعی است که به وجدان آنها مربوط می‌شود. ترنر ادامه داد، درحالی که سیا اساتید را تشویق می‌کند تا دانشگاه خود را در جریان ارتباطشان با سیا قرار دهند، بسیاری از این افراد تمایل به انجام این کار ندارند زیرا می‌ترسند که این مسئله به شغلشان آسیب برساند.

«این روابط غالباً با اصرار خود افراد محرمانه نگه‌داشته می‌شوند. آنها می‌ترسند که به‌خاطر استفاده از حقشان در کمک به حکومتشان در معرض فشار یا دیگر عواقب منفی قرار گیرند».

به گفته او، اساتید دانشگاه که جاسوس می‌شوند بیش از دانشجویانی که آنها جذب می‌کنند در معرض خطر قرار خواهند داشت. او نتیجه‌گیری کرد که «سیاست هاروارد دانشگاه‌ها را از آزادی کامل انتخاب درخصوص ورود به فعالیت‌های اطلاعاتی باز می‌دارد».

سیا با تبعیت از این دستورالعمل که حمله خوب بهترین دفاع است، «مقررات روابط با جامعه دانشگاهی آمریکا^۱» را رسماً اعلام کرد، مقرراتی که امروزه نیز کاربرد دارند.

این مقررات یک صفحه‌ای که توسط جان ریزو^۲ وکیل جوانی که به تازگی از وزارت خزانه‌داری به سیا آمده بود، نوشته شده و وضعیت فعلی را تایید و به سیا اجازه می‌داد تا به انعقاد قراردادهای خدمات شخصی و برقراری دیگر روابط ادامه‌دار با کارمندان تمام‌وقت و اعضای هیئت علمی اقدام کند».

1. Regulation on Relationships with the U.S. Academic Community

2. John Rizzo

سیا پیشنهاد کرد که کارمند یا عضو هیئت علمی به مسئول ارشد دانشگاه اطلاع دهد، «مگر اینکه ملاحظات امنیتی یا شخصی مانع از چنین افشاگری شود».

از زمانی که کمیته چرچ دغدغه‌هایی درباره روابط سیا با روزنامه‌نگاران و کشیشان مطرح کرده است، ریزو قوانینی نیز برای پرداختن به آنها نوشته است. عاقلانه‌تر بود که او همان استانداردهایی را که برای دانشگاه‌ها نوشت، برای استفاده مخفیانه از روزنامه‌نگاران و کشیشان نیز پیاده کند؛ زیرا شباهت‌های مشخصی بین این سه گروه وجود دارد. از هر سه گروه انتظار می‌رود تا بدون توجه به منافع ملی، حقیقت را دنبال نمایند. همگی آنها افرادی را در اختیار دارند که به آنها اعتماد دارند، افرادی از قبیل دانشجویان، خوانندگان و منابع و پرستش‌کنندگان. این مسئله باعث می‌شود این افراد به‌صورت بالقوه مستعد عضوگیری باشند.

با این حال، ریزو ممنوعیت بالاتری برای روزنامه‌نگاران و کشیشان قرار داده است. برخلاف اساتید، استفاده از آنها نیازمند تایید رئیس سیا می‌باشد. ریزو در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۱۵ گفت که این استاندارد دوگانه کاملاً عملگرایانه بود.

از بین این سه گروه، اساتید از اهمیت بیشتری برای سیا برخوردار بودند. طبق تخمین کمیته چرچ، سیا در مقایسه با چندصد عضو هیئت علمی، تنها با ۵۰ روزنامه‌نگار و تعدادی کشیش در ارتباط بود.

ریزو قبل از آنکه در سال ۲۰۰۹ فعالیت خصوصی خود را آغاز نماید در سیا سمت وکیل رسمی داشت گفت که «اعضای هیئت علمی در محیط‌های دانشگاهی زیادی فعال هستند. این‌گونه استدلال شد که رئیس سیا نمی‌تواند تک تک آنها را مورد تایید قرار دهد».

هاروارد و سیا با نگاه به جماعتی که می‌خواستند تحت‌تاثیر قرار دهند، یعنی بقیه دانشگاه‌ها، با هم جروب‌بحث می‌کردند. یک دانشگاه بدون توجه به جایگاهش نمی‌توانست سیا را کنار بزند. اما اگر دیگر دانشگاه‌ها پشت سر هاروارد صف می‌کشیدند، سیا دیگر به سختی می‌توانست مقاومت کند. ریزو گفت که «من فکر می‌کردم که سیاست هاروارد می‌تواند احساس دلسردی ایجاد کند. ما فکر می‌کردیم که این تازه اول کار است و کار این دانشگاه می‌توانست بر روی دیگر دانشگاه‌ها هم تاثیر بگذارد».

بنابراین، هالپرین مثل جانی اپل‌سید^۱ تلاش کرد تا دستورالعمل‌های هاروارد را در سراسر کشور اشاعه دهد. اما با کمال تعجب دید که فضا اصلاً مساعد نیست. دیگر دانشگاه‌ها تمایلی نداشتند که بدون سند دقیقی مبنی بر روابط مخفی بین دانشگاه و سیا که کمیته چرچ آن‌را محکوم کرده بود، از هاروارد تبعیت کنند. روسای دانشگاه‌ها نامه‌هایی برای سیا نوشتند و از افراد خاصی درباره همکاری با اعضای هیئت علمی سؤالاتی پرسیدند، اما سیا از پاسخ به این سؤالات امتناع ورزید.

برخی اساتید شکایت کردند که قوانین هاروارد می‌تواند آزادی دانشگاهی آنها را به خطر بیندازد. استینر وکیل هاروارد از وکلای دانشگاه‌های مهم کمک خواست، اما موفقیتی به دست نیاورد. پس از آنکه ترنر رئیس سیا با اعضای هیئت علمی دانشگاه میشیگان لابی کرد، آنها دستورالعمل‌های پیشنهادشده را رد کردند.

تنها ۱۰ دانشکده سیاست هاروارد را آن هم به شکل دگرگون‌شده‌ای پذیرفتند. ترنر بعداً نوشت که «خوشبختانه، تعداد اندکی از دانشگاه‌ها از مدل دانشگاه هاروارد تبعیت کردند و این مسئله به مشکل ادامه‌داری تبدیل نشد».

ریزو از این مسئله که سیاست هاروارد هیچ‌گونه جذابیتی نداشت، تعجب‌زده شد. این سیاست حتی نتوانست مانع فعالیت‌های مخفیانه در خود دانشگاه هاروارد شود، دانشگاهی که اساتید به‌خاطر افشای ارتباطشان با سیا مجازات می‌شدند. ریزو گفت که «من چیزی درباره این مسئله که افرادی که در هاروارد با سیا همکاری می‌کردند از دستورالعمل‌های باک ترسیده باشند نشنیدم».

چهل سال بعد، هالپرین هنوز سردرگم است. او گفت که «من فکر می‌کردم که زمانی که هاروارد این کار را انجام دهد، دیگر دانشگاه‌ها هم از آن تبعیت می‌کنند. هیچ کسی این کار را نکرد. این باعث ناامیدی بزرگی بود. اگر ما می‌توانستیم این را به روالی در محیط دانشگاه‌های مهم تبدیل کنیم، می‌توانست تاثیرگذار باشد. من گیج، سردرگم و مایوس شدم. سرانجام تسلیم شدم». این شکست در تعمیم دستورالعمل‌های دانشگاه هاروارد به کل کشور، آخرین شانس برای ایجاد دیوار آشتی بین اطلاعات آمریکا و دانشگاه‌ها را از بین برد.

1. Johnny Appleseed

منتقدان عضوگیری مخفیانه در محیط‌های دانشگاهی شتاب خود را از دست دادند. حتی زمانی که دانشجویان چینی نیز به سمت آمریکا سرازیر شدند و اف‌بی‌آی تلاش خود را برای عضوگیری در محیط‌های دانشگاهی را افزایش داد، این واکنش منفی از جانب دانشگاه‌ها خصوصاً پس از حمله شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ از بین رفت. ائتلافی که از مشخصه‌های دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ بود دوباره ظاهر شد.

در سال ۱۹۷۷، یک سال بعد از انتشار گزارش چرچ، یک مامور سیا مستقر در بوستون با یک فیزیکدان دانشگاه ام‌آی‌تی در دفترش ملاقاتی داشت. این ملاقات شروع رابطه طولانی‌مدت و ظرفیتی بود که طبق آن این فیزیکدان با سیا همکاری می‌کرد و محدودیت‌هایی نیز برای آنکه تا کجا این همکاری می‌تواند ادامه یابد، قرار داده بود.

این استاد مسئول پروژه منع گسترش بود که دانشگاه ام‌آی‌تی بودجه آن را تأمین می‌کرد و به تقاضای دولت آمریکا آگاه‌سازی امنیتی نیز برای او انجام شده بود.

این عامل توضیح داد که سیا مشتاق است تا با کارشناسان دانشگاهی در زمینه مسائل هسته‌ای مشورت کند. این مامور گفت که «افراد زیادی در دانشکده شما هستند که پیش از این با ما همکاری کردند. شما به خارج از کشور سفر می‌کنید و با دانشمندان خارجی تعامل دارید».

این فیزیکدان پس از مشورت با یکی از همکارانش در ام‌آی‌تی که گفت که او هم پیش از این به سیا مشاوره می‌داده است با درخواست این مامور موافقت کرد، اما به این شرط که کمکش داوطلبانه باشد. او در سال ۲۰۱۵ گفت که «من مخالف گسترش تسلیحات هسته‌ای بودم، اما نمی‌خواستم کارمند سیا شوم».

«من احساس کردم که تکثیر تسلیحات هسته‌ای مشکل جدی است و ممکن است که بخواهم کمکی انجام دهم، اما اشتباهاتی انجام دادم». او به دیگر اعضای هیئت علمی یا مدیران درباره نقش جدیدش حرفی نزد. «من درباره آن حرفی نزد. شما این احساس را دارید که عده زیادی از افراد دیگر در ام‌آی‌تی نمی‌خواهند چیزی بدانند».

زمانی که او از سفرهایش به کشورهای نظیر اتریش، آلمان، ژاپن و اندونزی برمی‌گشت، سیا او را می‌خواست و سؤالاتی از او می‌پرسید. با چه کسی ملاقات کردید؟ آیا درباره این موارد حرفی زدید؟ چه چیزی یاد گرفتید؟

هرچند که پولی به این استاد داده نمی‌شد، اما داشتن ارتباط با سیا می‌توانست مفید باشد. به‌عنوان مثال، زمانی که این فیزیکدان می‌خواست اطلاعاتی درباره برنامه هسته‌ای عراق بدست آورد، به دفتر مخفی سیا در یک ساختمان تجاری در جنوب شهر بوستون می‌رفت. در آنجا با استفاده از یک خط تلفن امن که برای تبادل اطلاعات دارای طبقه‌بندی استفاده می‌شد، به دانشمندی در آزمایشگاه ملی اوک ریج^۱ در تنسی که در زمینه روش‌های قدیمی ساخت بمب مورد علاقه عراق اطلاعاتی داشت بحث و گفتگو می‌کرد.

از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶، زمانی که از دانشگاه ام‌آی‌تی مرخصی گرفته بود و به‌عنوان استاد مهمان سازمان کنترل تسلیحات و خلع سلاح آمریکا همکاری می‌کرد، گهگاهی به مأموریت‌های حساس فرستاده می‌شد.

یکبار، او با رئیس مقر سازمان سیا در وین که پوشش دیپلماتیک و اتاق بسیار بزرگی در سفارت آمریکا داشت مشورت کرد. این مسئول که لباس سه تیکه بسیار زیبایی بر تن داشت به استقبال مهمانش رفت، در اتاق را قفل کرد و پشت میز کارش رفت و دکمه‌ای را فشار داد. دیواری که روی آن قفسه کتابخانه قرار داشت چرخید و اتاقی با محوطه بزرگ نیم‌دایره‌ای که دیوارهای آن با آهن پوشانده شده بود نمایان شد. این فیزیکدان درحالی که یاد فیلم‌های جاسوسی که تا آن زمان دیده بود افتاده بود خندید و گفت که «می‌توانید این کار را یکبار دیگر انجام دهید؟».

رئیس ایستگاه او را وارد قفسی کرد، جایی که می‌توانستند بدون ترس از هرگونه دستگاه شنودی درباره مسائل اطلاعاتی حرف بزنند. رئیس ایستگاه که عذرخواهی می‌کرد توضیح داد که او از خانواده سیا آمده است- پدرش برای سیا کار کرده بود و همسرش هم همین‌طور- اما دانش علمی چندان زیادی نداشت. این فیزیکدان گفت که می‌فهمد و اطلاعاتی که بدست آورده بود را به زبان عامیانه برای او توضیح داد.

زمانی که به ام‌آی‌تی برگشت، دوباره سفر رفت و جلسات سؤال‌پرسیدن از سر گرفته شد. تعامل با دانشجویان ایرانی که برای تحصیل در رشته مهندسی هسته‌ای در دهه ۱۹۷۰ قبل از سقوط شاه ایران در سال ۱۹۷۹ به ام‌آی‌تی فرستاده شده بودند برای سیا اهمیت داشت.

1. Oak Ridge National Laboratory

چندین نفر پس از روی کارآمدن حکومت جدید در ایران به این کشور برگشتند و برنامه هسته‌ای که در زمان شاه به‌حالت تعلیق درآمده بود، دوباره از سر گرفته شد. سیا می‌خواست که این فیزیکدان توانمندی‌های آنها را ارزیابی کند.

سپس، در اواخر دهه ۱۹۸۰، از او خواسته شد تا مستقیماً برای سیا کار کند. به هند برود و به‌منظور جمع‌آوری اطلاعاتی که سیا می‌خواست با تعدادی از دانشمندان در آنجا ارتباط برقرار کند. از نظر این دانشمند، این مسئله خط قرمز را رد می‌کرد. او تمایل داشت تا درباره سفرهایش به سیا گزارش دهد و اطلاعات علمی خود را در اختیار سیا قرار دهد، اما نمی‌خواست این کار را بپذیرد یا از جایگاه دانشگاهی به‌عنوان پوششی برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده نماید. او گفت که «من از انجام این کار خودداری کردم. من تمایلی نداشتم تا به‌عنوان عامل سیا عمل کنم. این آخرین باری بود که به‌طور رسمی با سازمان ارتباط برقرار کردم».

با این حال، او یکبار دیگر به‌صورت غیررسمی با سیا ارتباط برقرار کرد. در فوریه ۲۰۰۵، او عضو گروه کوچکی از دانشمندان هسته‌ای آمریکا بود که در منهتن با محمّدجواد ظریف نماینده دائمی ایران در سازمان ملل و درحال حاضر وزیر امور خارجه این کشور دیدار کرد. این دانشمندان دولت آمریکا را در جریان این ملاقات قرار نداده بودند، ملاقاتی که به‌دنبال زمینه مشترکی درخصوص برنامه هسته‌ای ایران بود.

مدت اندکی پس از آنکه این فیزیکدان از این ملاقات بازگشت، تماسی تلفنی با او برقرار شد. یک خانم گفت که «ما می‌دانیم که شما با ظریف ملاقات داشته‌اید.

ما می‌خواهیم در این زمینه حرف بزنیم». در رستورانی در کمبریج، او به سؤالاتی درباره بحث‌هایش با ظریف و برداشتش از او جواب داد. او نپرسید که چطور او درباره این ملاقات اطلاع پیدا کرده است.

سیا تلاش کرد شکاف در دانشگاه‌ها را ترمیم کند. در سال ۱۹۸۲، این سازمان ۱۴ رئیس دانشگاه را به مقرش در لانگلی آورد تا با مدیر و دیگر مقامات ارشد ملاقات داشته باشند.

در سال ۱۹۷۷، سیا برنامه «استاد مقیم»^۱ را شروع کرد که طبق آن، با استادهایی که فرصت مطالعاتی از دانشگاه‌های خود دریافت می‌کردند قراردادهایی برای مشاوره به تحلیل‌گران

1. scholars-in-residence

سیا بسته می‌شد و بدین‌وسیله، سیا به اطلاعاتی دسترسی پیدا می‌کرد که هرگز در محیط‌های دانشگاهی قابل دسترس نبودند. در سال ۱۹۸۵، سیا برنامه «مامور مقیم»^۱ را هم اجرایی کرد که طبق آن ماموران در آستانه بازنشستگی به خرج سیا در دانشگاه‌ها مستقر می‌شدند.

برایان لاتل^۲ تحلیل‌گر پیشین سیا که مسئول این برنامه از سال ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ بود گفت که کارآمدی برنامه مامور مقیم بسیار متغیر بود. برخی در محیط دانشگاه می‌چرخیدند و کاری برای انجام‌دادن نداشتند. لاتل استانداردها را مشخص کرده بود؛ مامورها بایستی مدارک بالا و اجازه تدریس می‌داشتند.

برخی دانشگاه‌ها از حضور در این برنامه خودداری کردند. لاتل به‌دنبال آن بود تا یک افسر دارای صلاحیت که مدرک دکترا و تجربه تدریس داشت را در دانشگاه بیل منصوب کند. او از اعضای ارشد هیئت علمی، طلب کمک کرد؛ اعضای که کاملاً روزهایی را که اساتید و دانش‌آموختگان بیل اداره سرویس‌های راهبردی را ایجاد کردند، به‌خاطر می‌آوردند. لاتل گفت که با این حال، ریچارد لوین^۳ رئیس دانشگاه این پیشنهاد را رد کرد. زمانی که درباره این ماجرا از لوین سؤال کردم، او گفت به سختی آن‌را به‌خاطر می‌آورد.

در دانشگاه کالیفرنیا، کم‌حرفی و مخفی‌کاری سانتا باربارا^۴ مامور مقیم سیا که این کار بیشتر مناسب کارهای سری بود تا فرهنگ باز دانشگاهی باعث بروز انتقادهایی شد. طبق تاریخچه این برنامه در سیا، «این مسئله که آیا او در عدم ارائه اظهارنظر یا امتناع از حرف‌زدن درباره موضوعات زیاده‌روی می‌کرد یا خیر فرقی نمی‌کند، اما او ظاهراً احساس می‌کرد که باید کمتر در معرض دید باشد و کمتر حرف بزند».

اعضای هیئت علمی عریضه‌هایی علیه او نوشتند و اعتراضات دانشجویی منجر به دستگیری چندین نفر و شعله‌ور شدن اعتراضاتی شد که دانشگاه میزبان و سیا اصلاً دوست نداشتند. او به‌جای آنکه حس اعتماد را افزایش دهد، سوءظن‌ها را زیاد کرده بود و در نتیجه سریعاً آنجا را ترک کرد.

1. officers-in-residence

2. Brian Latell

3. Richard Levin

4. Santa Barbara

این برنامه در زمان اوج در بیش از دوازده دانشگاه مامورانی را به‌شکل مقیم در دانشگاه پوشش می‌داد، اما سیاه سال‌های اخیر این تعداد را کمتر کرده است. آرت هالنیک^۱ احساس می‌کرد، سیاه و کالج‌های برتر ارزش زیادی برای این برنامه قائل نبودند. سیاه به‌ندرت این ماموران را دعوت می‌کرد تا درباره زندگی در محیط دانشگاهی حرف بزنند، این درحالی بود که دانشگاه‌های اصلی از قبیل هاروارد و ام‌آی‌تی نیز این افراد را دارای صلاحیت لازم برای تدریس نمی‌دیدند.

دانشگاه بوستون چنین تردیدهایی نداشت. هالنیک^۲ پس از دو دهه کار در سیاه به‌عنوان تحلیل‌گر، تنظیم‌کننده متن سخنرانی برای دو مدیر، همکاری با دولت آلمان و هماهنگ‌کننده امور دانشگاهی، در سال ۱۹۸۹ مامور مقیم در دانشگاه بوستون شد.

این دانشگاه دفتری در طبقه چهارم به او داد – مسئول دانشکده‌اش به شوخی می‌گفت که «در صورتی که آنها به داخل ساختمان هجوم بیاورند، دستشان به تو نخواهد رسید». او دروسی را در زمینه راهبرد اطلاعاتی تدریس می‌کرد. زمانی که ماموریت سه ساله‌اش در این برنامه به پایان رسید، به سیاه برگشت. در عوض، به دانشکده روابط بین‌الملل دانشگاه بوستون پیوست و تا قبل از بازنشستگی در سال ۲۰۱۵ دو کتاب و چندین مقاله به رشته تحریر درآورد.

هالنیک پس از کلاس، برای تجدید قوا، معمولاً با دانشجویانش به رستوران کورن‌وال^۳ در میدان کنمور^۴ می‌رفتند. او احساس می‌کرد که برخی از آنها جاسوس خارجی بودند که برای اینکه در ضمن تحصیل آموزش هم ببینند درس او را انتخاب کرده بودند. هالنیک در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۱۵ در اتاق نشیمن خانه‌اش در بوکلین ماساچوست که نقشه‌هایی بر روی دیوارهایش و پیانویی در گوشه وجود داشت که گهگاهی با زدن انگشت بر روی دکمه‌هایش صدایی از آن درمی‌آورد، گفت که اطلاعات خاصی وجود دارد. آنها تلاش می‌کردند بفهمند که از نظر آمریکایی‌ها اطلاعات چگونه باید کار کند». به‌عنوان مثال، یک دانشجوی روس که اهل تایلند بود و زبان تایلندی را سلیس حرف می‌زد، تمامی مشخصات یک افسر کاگب را داشت.

1. Art Hulnick

2. Hulnick

3. Cornwall

4. Kenmore Square

هالنیک باید برای یک روس دیگر به عنوان جایزه برای رمزگشایی پیغام رمزی که بر روی تخته سیاه نوشته بود نوشیدنی می خرید.

«او ارتباطات خانوادگی با مافیای روسیه داشت و بسیاری از آنها قبلاً عضو کاگب بودند. او از چنین دنیایی می آمد».

همانند با دانشگاه ها، سیا هم هیچگاه فارغ التحصیلانش را فراموش نمی کند. یک روز، بخش منابع ملی^۱ از هالنیک پرسید که آیا دانشجوی مناسبی را می شناسد.

هالنیک می گوید که «من گفتم، من فقط می توانم افراد را معرفی کنم، فقط همین». او ملاقات ها را ترتیب نمی داد. «آنها گفتند، ما این کار را از اینجا انجام می دهیم. من نمی توانستم به جز معرفی دانشجو کار دیگری انجام دهم».

دانشجویی که هالنیک برای سیا در دهه ۱۹۹۰ معرفی کرده بود از خانواده حاکم کویت می آمد. «او در کلاس من بود. ما درباره آن حرف زدیم. من اسم او را پیدا کردم. از او پرسیدم و او گفت که بله من یک شاهزاده هستم».

سیا نه تنها استاد بلکه دانشجو را نیز تامین می کرد و بدین شکل در قلمروی خاص دانشگاه یعنی در موضوع پذیرش هم دخالت می کرد. در برخی موارد، او برای برخی از خبرچینان خارجی آسیب پذیر که در معرض خطر بودند و باید به آمریکا فرار می کردند، هماهنگی های لازم برای ورود به دانشگاه را نیز انجام می داد. هنری کرامپتون^۲ رئیس پیشین بخش منابع ملی سیا می گوید که «اتباع خارجی که سال ها برای ما کار کرده بودند و خدمات قهرمانانه ای انجام داده بودند، زمانی می رسید که باید از کشورشان خارج می شدند. در هنگام اسکان مجدد این افراد، سیا تلاش زیادی می کرد تا آنها با یک هویت جدید زندگی جدیدی را شروع نمایند. بخش مهمی از این مسئله یافتن شغل است که نیازمند آموزش بیشتر برای این عامل پیشین است که از کشور و خانواده اش دور شده است».

در موارد دیگر، سیا جبران خدمات عوامل خارجی را با انجام هماهنگی لازم برای ورود بچه ها یا نوه هایشان به یک کالج آمریکایی و پرداخت مقرری به آنها معمولاً از طریق یک سازمان پوششی انجام می داد.

1. National Resources Division

2. Henry Crumpton

گن کوپل^۱ که به‌عنوان مامور مقیم سیا به دانشگاه ایندیانا آمد، می‌گوید که «زمانی که شما یک خارجی را جذب می‌گیرید، نگاه می‌کنید که چه کاری می‌توانید برای او انجام دهید؟ گاهی اوقات این فرد می‌گوید که چه می‌خواهد».

او در سال ۲۰۰۶ از سیا بازنشسته شد و حالا استاد دانشگاه ایندیانا می‌باشد و درس‌هایی در زمینه امنیت ملی و تاریخ جاسوسی ارائه می‌دهد.

«پاسخ ممکن است این باشد که «ما می‌توانیم بورسیه‌ای برای او از جامعه آردواک^۲ بوستون بگیریم». به‌جای اینکه به پدر پول نقد بدهیم، و او مجبور شود که توضیح دهد که از کجا این پول را بدست آورده است، دخترش بورسیه‌ای از جامعه آردواک می‌گیرد».

در حالی که سیا می‌تواند در موقع لزوم با دانشگاه‌های درجه یک هماهنگی‌های لازم را انجام دهد، برخی از خبرچینان درخواست کالج‌های با رتبه پایین را مطرح می‌کنند. یک مامور پیشین سیا به‌خاطر می‌آورد که درخواست یک منبع به راحتی مورد پذیرش قرار گرفت؛ پسرش می‌خواست به دانشگاه استریر برود، کالجی که هر کسی که مدرک دبیرستان را دارد قبول می‌کند. این مامور پیشین به‌خاطر می‌آورد که «ما تعداد زیادی از اعراب را به دانشگاه‌های ایالتی در جنوب غرب فرستادیم. «آنها همگی می‌خواستند مهندسی نفت بخوانند. در این دانشگاه‌ها عرب زبان‌ها وجود داشتند و آنها در آنجا احساس راحتی می‌کردند».

درجه استادی در حال تغییرات گسترده‌ای است. عضو هیئت علمی رسمی که رتبه‌های دانشگاهی را پشت سر گذاشته است، جای خود را به معلمان غیررسمی و اساتید پاره‌وقت می‌دهد که پیش‌زمینه دولتی یا تجاری دارند. در نتیجه، تعداد بیشتری از اعضای هیئت علمی تجربه امنیت ملی دارند. برخی به‌عنوان استعدادیاب عمل می‌کنند و دانش‌آموزانی که می‌توانند تحلیل‌گران یا عوامل خوبی شوند را معرفی می‌کنند.

دکتر جرولد پست^۳ یکی از افراد پیشرو این نسل روبه افزایش به‌شمار می‌آید. او که در هر دو پایگاه جایگاهی داشت، تعداد زیادی از دانشجویان آینده‌دار را راهی اطلاعات آمریکا کرد. پست به‌عنوان دانشجوی پزشکی در دانشگاه ییل علاقه زیادی نشان می‌داد در اوقات بیکاریش

1. Gene Coyle

2. Aardvark Society

3. Dr. Jerrold Post

رمان‌های جیمز باند اثر یان فلمینگ^۱ را در کتابخانه دانشگاه مطالعه نماید. سپس به‌عنوان دانشجوی تخصصی در رشته روانپزشکی در دانشگاه هاروارد، به‌طور دائم در هنگام استفاده از ماشین تحریرش مرتکب اشتباه فرویدی می‌شد و کلمه psychiatrist به معنای روانپزشک را به اشتباه spychiatrist به معنای جاسوس‌پزشک تایپ می‌کرد.

به‌رغم این نشانه، پست به نظر دوست داشت به‌دنبال حرفه سنتی خود برود، تا اینکه مسیر زندگی‌اش به‌صورت غیرمنتظره‌ای تغییر کند.

پست به‌خاطر می‌آورد، پس از آنکه پیشنهاد دانشکده روانپزشکی هاروارد را پذیرفت، تماسی از جانب شخصی به نام هرب^۲ که اصلاً نمی‌شناخت دریافت کرد، کسی که دو سال قبل از او وارد دانشکده پزشکی ییل شده بود. هرب گفت که «من می‌دانم که سال آینده تو شغلی نداری». پست گفت که «واقعاً، من دارم». اما او موافقت کرد تا با هرب در هیکوری هرس^۳ در محله جورج توون واشنگتن ناهار بخورد.

صحبت‌های مطرح‌شده در زمان صرف ناهار پست را گیج کرد. آن حرف‌ها شبیه مصاحبه شغلی بودند که در آن مصاحبه‌کننده هیچگاه نمی‌گوید که شغل مورد نظر چیست.

هرب درباره پست اطلاعات زیادی داشت و اطلاعات بیشتری نیز بدست آورد. سرانجام، پست پرسید: «هرب، آیا اینجا آمده‌ایم که درباره شغل حرف بزنیم؟».

پس از آنکه هرب دندان‌هایش را محکم به هم فشار داد انگار نمی‌خواهد که کس دیگری از روی لب‌هایش حرفی را بخواند، گفت «آرام باش، من نمی‌خواهم درباره آن اینجا حرف بزنم». پست کرکره چوبی را با دستش گرفت. او گفت که «نگاه کن، اینجا هیچ دستگاه شنود الکترونیکی وجود ندارد. هرب لبخندی زد. «تو به این جور چیزها علاقه داری؟ چرا دنبال من به داخل ماشینم نمی‌آیی؟».

هرب از پل کی^۴ گذشت و به ویرجینیای شمالی رفت و در یک محل دور از دید پارک کرد. پست هم به دنبال او رفت. ماشین پلیس هم به دنبال آنها آمد. هرب شرمند شد.

1. Ian Fleming
2. Herb
3. Hickory Hearth
4. Key Bridge

او گفت که «قبلاً هم این مسئله اتفاق افتاده بود». پست با خودش فکر کرد که هرب نمی‌داند که به برقراری ارتباط با جنس مخالف علاقمند بوده و می‌خواهد پیشنهاد رابطه به او بدهد.

در مکان بعدی، آنها تنها بودند. هرب دستش را داخل جیبش کرد و یک توافقنامه حفظ اسرار سیا را بیرون آورد. او گفت که «قبل از اینکه حرف بزنیم، من می‌خواهم که تو این را امضاء کنی». پست امضاء کرد. به‌زودی آنها توافق کردند تا برنامه آزمایشی در زمینه تدوین ارزیابی‌های روانشناختی از رهبران جهان برای رئیس‌جمهور و وزرای دفاع و امور خارجه انجام دهند. این اتفاق در سال ۱۹۶۵ رخ داد. طی ۲۱ سال بعد، پست مسئول مرکز تحلیل شخصیت و رفتار سیاسی^۱ بود که بر مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان، دانشمندان علوم سیاسی و روانشناسان اجتماعی و سازمانی و دیگر روانپزشکان نظارت می‌کرد. دستاوردهای او عبارتند از تهیه شرح حالی از انور سادات رئیس‌جمهور مصر و مناخم بگین^۲ نخست وزیر رژیم صهیونیستی قبل از توافقات تاریخی صلح کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸. پست به جیمی کارتر رئیس‌جمهور هشدار داد که از بحث درباره تاریخ انجیل با بگین خودداری کند؛ زیرا هر دو نفر تصور می‌کردند که در این زمینه کارشناس هستند.

پست از نوعی ماجراجویی فکری که خودش آن را نوع جدیدی از هوش می‌دانست بهره می‌برد، و روسای جمهور و اعضای کابینه دوست داشتند درباره عادات عجیب شخصیتی افراد مقابلشان اطلاعاتی داشته باشند. هنوز، پست جنجالی بود و مدیران سیا همیشه پذیرای او نبودند. رابرت جرویس^۳ استاد سیاست بین‌الملل در دانشگاه کلمبیا و مشاور باسابقه سیا می‌گوید که «کاری که او انجام می‌داد طرفدار نداشت. افراد زیادی فکر می‌کردند که این کار نوعی حقه‌بازی است». در سال ۱۹۸۶، پست به دانشگاه جورج واشنگتن منتقل شد، دانشگاهی که به‌دنبال روابط نزدیک‌تر با حکومت فدرال بود. او به‌عنوان استاد روانپزشکی، روانشناسی سیاسی و روابط بین‌الملل، مسیر مستقلی را ایجاد کرد. برنامه روانشناسی سیاسی را تاسیس کرد و در آن دروس جذابی در زمینه رهبری و روانشناسی تروریسم ارائه می‌داد.

1. Analysis of Personality and Political Behavior

2. Menachem Begin

3. Robert Jervis

او که از مدت‌ها پیش از مخفی‌کاری سیا خسته شده بود، از معروف‌شدنی که به‌خاطر مصاحبه‌های مکرر با شبکه‌های سی‌ان‌ان، ام‌اس‌ان‌بی‌سی و دیگر شبکه‌ها بدست آورده بود، لذت می‌برد. پس از آنکه عراق در سال ۱۹۹۰ به کویت حمله کرد، او شرح‌حالی از صدام حسین به درخواست یک روزنامه تهیه کرد و در مقابل کنگره درباره رهبر عراق شهادت داد.

در کنار این کار، از دفترش در منزل خود به سازمان‌های اطلاعاتی مشاوره می‌داد که در آنجا، دستیاران تحقیق وی باید با دو سگ پاکوتاه او به نام‌های کوکو^۱ و امیلی^۲ بر سر نشستن بر روی کاناپه رقابت می‌کردند.

آن‌گونه که لوریتا دنی^۳ دانشجو و دستیار تحقیق پیشین او به‌خاطر می‌آورد، دنیای دوگانه او زمانی به‌درد می‌خورد که شاگردانش می‌خواستند به استخدام فدرال درآیند. دنی که حالا یک سمت امنیت ملی در دولت آمریکا را در اختیار دارد می‌گوید، «من فرد دیگری را که ارتباط با دیگران داشته باشد نمی‌شناسم. او درها را برای دانشجویان باز می‌کرد».

او در سپتامبر ۲۰۱۵ در قالب رایانامه‌ای اضافه کرد که «جری بخشی از احیای رابطه تاریخی بین جامعه دانشگاهی و جامعه اطلاعاتی بوده است. دسترسی جری به دانشجویان و توانایی او در ایجاد شبکه و حفظ ارتباط با همکاران قبلی قطعاً فاصله مهمی را از پر می‌کند».

پست به من گفت که او تنها دانشجویانی که درباره پیش‌زمینه او در سیا اطلاع داشتند و از او راهنمایی می‌خواستند را معرفی می‌کرد. او گفت که «آن‌قدر که افراد سراغ من می‌آمدند، من سراغ آنها نمی‌رفتم. من فقط می‌خواستم به دانشجویانی که به‌دنبال شغلی دولتی می‌گشتند، کمکی کرده باشم».

خاطرات یک دانشجوی پیشین برداشت متفاوتی را در اختیار ما قرار می‌دهد. جان کیراکو^۴ به‌خاطر می‌آورد که در سال ۱۹۸۸ پست از او خواست که یک روز پس از کلاس منتظر بماند. کیراکو که درحال تحصیل در مقطع کارشناسی‌ارشد بود به‌تازگی شغلی در دفتر مدیریت کارمندان آمریکا^۵ به‌دست آورده بود.

1. Coco
2. Emily
3. Laurita Denny
4. John Kiriakou
5. Office of Personnel Management

پست که دو دهه پیش از شغل دیگری بیرون آمده بود تا به سیا ملحق شود می‌خواست تا کیراکو را نیز ترغیب به انجام چنین کاری کند.

کیراکو نوشت که «من شنیده بودم که او شهرت زیادی به‌عنوان یک کارشناس در حوزه خودش دارد. آنچه من نمی‌دانستم این بود که او کارمند پیشین سیا بود».

پست از کیراکو پرسید که آیا هرگز فکر کرده است که برای سیا کار کند. کیراکو گفت که هرگز به این مسئله فکر نکرده است. «مشخص شد که دکتر پست به‌خاطر علاقه‌ای که به سیا داشت تلاش می‌کرد تا از بین دانشجویان مقطع کارشناسی و خصوصاً کارشناسی‌ارشد در دانشگاه جورج واشنگتن افراد توانمند را برای معرفی به سیا شناسایی کند.

او به من گفت تحت‌تاثیر مهارت‌های تحلیلی و نوشتاری من در کلاسش قرار گرفته است و به‌نظر می‌رسد که علاقه زیادی به انجام امور خارجی و سیاست بین‌الملل دارم. او نمی‌دانست که آیا سازمان سیا و من به‌درد هم می‌خوریم یا نه، اما ممکن بود که کار در این سازمان برای من جالب باشد. دست‌کم، حرف‌زدن با آدم‌های سیا به من آسیمی نمی‌رساند».

کیراکو موافقت کرد و پست فوراً با سیا تماس گرفت. ظرف نیم‌ساعت، کیراکو داشت زنگ یک دفتر بی‌نام و نشان در یک ساختمان بی‌نام و نشان در حومه ویرجینیا را برای انجام مصاحبه می‌زد. پس از استخدام، او با ارسال یک شیشه نوشیدنی از پست تشکر کرد.

دو سال بعد، زمانی که پست داشت برای سیا سخنرانی می‌کرد، کیراکو و چند مامور جوان دیگر جمع شدند تا از او تشکر کنند. کیراکو نوشت که «ما همگی مشاغل خود را به این مرد بزرگ مدیون هستیم».

کیراکو غالب دوران حرفه‌ای خود را در سرویس مخفی گذراند؛ به‌عنوان نمونه زمانی که وی رئیس تیم ضدتروریسم در پاکستان بود ابو زبیده^۱ را که در آن زمان به اشتباه تصور می‌شد که از مقامات ارشد نظامی بن‌لادن است، دستگیر کرد. کیراکو که به‌خاطر استفاده سیا از روش‌های پیشرفته بازجویی چون القای حس غرق‌شدن^۲ و دیگر روش‌ها بر روی زندانیانی از قبیل زبیده هوشیار شده بود، در سال ۲۰۰۴ استعفاء داد.

1. Abu Zubaydah
2. water boarding

او بعداً دوسال در زندان فدرال به منظور تغییر هویت از یک مامور مخفی سیا به یک روزنامه‌نگار خدمت کرد.

پست به برقراری ارتباط بین سیا و دانشجویان ادامه داد تا اینکه در سال ۲۰۱۵ بازنشسته شد. زمانی که دو خانم جوان در سال ۲۰۱۳ از اف‌بی‌آی پیشنهاداتی دریافت کردند، او به آنها در جلوی کلاس تبریک گفت.

او به آنها گفت که «من فقط می‌خواستم که به‌خاطر داشته باشید که من نامه‌های خیلی قوی برای شما نوشتم. در این لحظه، من ۲۸ دانشجو دارم که شغل‌هایی در جامعه اطلاعاتی بدست آورده‌اند. من فکر می‌کنم که کار بزرگی انجام داده‌ام. زمانی که من اشاره می‌کنم؛ وقت حمله است». وقتی رنگ از رخسار این افراد به شکل مشهودی پریده بود، پست به سرعت گفت که «شوخی کردم».

تغییر نسل هم به افزایش روابط بین جامعه اطلاعاتی و دانشگاه‌ها کمک کرده است. اساتیدی که پس از جنگ جهانی و هم‌زمان با افزایش نرخ زاد و ولد به دنیا آمدند و با اعتراض به مصیبت‌های ایجاد شده به اقدامات سیا در دهه ۱۹۶۰ از خلیج خوک‌ها تا جنگ ویتنام بزرگ شده بودند، در حال بازنشستگی بودند و افرادی جایگزین آنها می‌شدند که حمله شوروی به افغانستان، جنگ اول خلیج فارس و حوادث ۱۱ سپتامبر را تجربه کرده بودند. اعضای هیئت علمی جوان به احتمال فراوان جمع‌آوری و غربال‌گری اطلاعات را به‌عنوان ابزاری حیاتی برای ملت در معرض تهدید و وظیفه وطن‌پرستانه سازگار و حتی مطلوب برای تحقیقات دانشگاهی می‌دانند. باربارا والتر^۱ آموزش به سیا را خدمتی دولتی می‌داند. این دانشمند علوم سیاسی دانشگاه کالیفرنیا سانتیاگو بدون دریافت پول مطالبی در زمینه تخصصش یعنی جنگ‌های مدنی در اتاق‌های فکر که برای سیا کار می‌کنند و گاهی اوقات برای حضاری که اسامی نوشته‌شده آنها تنها شامل اسم کوچکشان می‌شود ارائه می‌دهند. زمانی که نشانگران سیا از دانشگاه کالیفرنیا بازدید داشتند، او به آنها کمک کرد تا شبیه‌سازی‌هایی از بحران‌های سیاست خارجی برای دانشجویان انجام دهد تا آنها بتوانند توانایی‌های تحلیلی آنها را اندازه‌گیری نمایند.

1. Barbara Walter

او حتی نقش یکی از مقامات سیا را هم ایفاء کرد. او با غرور می‌گوید که «من نقش یکی از روسا را بازی کردم».

با این حال، او می‌داند که برخی از همکاران قدیمی‌تر عضو هیئت علمی دانشگاه از این کارها ناراحت هستند. او می‌گوید که «چیزی که برای من جالب است این است که همکاران ارشدتر من اصلاً دوست نداشتند به سیا یا سازمان‌های اطلاعاتی مشاوره بدهند.

هرکسی که جنگ ویتنام را به‌خاطر می‌آورد و با آن در ارتباط بوده است این واکنش درونی را دارد». گراهام اسپاینر از نظر والتر یک استثناء بود. جنگ ویتنام باعث نشده بود که نظر منفی علیه سازمان‌های اطلاعاتی داشته باشد.

اسپاینر به من گفت که زمانی که دانشجوی مقطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد در دانشگاه ایالتی آیوا بود، آدم تندروی تشکیلاتی بود. اسپاینر به‌خاطر اینکه دانشجو بود و معافیت پزشکی داشت در جنگ شرکت نکرده بود، رهبر تظاهرات‌های مسالمت‌آمیز و قانونی علیه جنگ بود، اما با راهکنش‌های خشن‌تر از قبیل اشغال ساختمان‌های دولتی مخالف بود. یکبار، زمانی که جمعیت تهدید کردند که برخلاف قانون عمل می‌کنند، او یک بلندگوی پلیس را قرض گرفت تا آنها را تشویق به آرامش کند.

او گفت که «من احترام زیادی برای اجرای قانون قائل بودم. من همیشه برای تغییر پیش‌قراول بودم، اما معتقد بودم که این کار باید از طریق یک نظام ویژه انجام شود. من می‌خواستم پشت میز باشم و تغییر ایجاد کنم تا اینکه بیرون ساختمان باشم و فریاد بزنم و هیچ‌تاثیری نداشته باشد». زمانی که او در کارش پیشرفت کرد و صاحب صندلی در میز مدیرانی شد که سیاست دانشگاهی را تدوین می‌کردند، توجه اندکی به کمیته چرچ یا فعالیت‌های سیا و اف‌بی‌آی کرد. سپس در سال ۱۹۹۵، به‌عنوان رئیس دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا^۱ انتخاب شد. از آنجایی که دانشگاه پنسیلوانیا تحقیقات دارای طبقه‌بندی را در آزمایشگاه تحقیقات کاربردی خود انجام می‌دهد، اسپاینر باید به لحاظ امنیتی توجیه می‌شد.

در حالی که اسپاینر داشت به‌طور دقیق مورد ارزیابی قرار می‌گرفت، او گزارشات روزنامه‌ها درخصوص ارتباط اسامی امین العریان استاد و رمضان شلح استاد پاره‌وقت دانشگاه فلوریدای

1. Penn State University

جنوبی را با جهاد اسلامی پاکستان که یک گروه تروریستی مورد حمایت ایران می‌باشد را خواند. (داژین پنگ استاد دیگر دانشگاه فلوریدای جنوبی که در خارج از کشور متولد شده بود، در آن زمان تازه به دانشکده آمده بود و بعداً مورد توجه افبی‌آی قرار گرفت).

اسپاینر از اینکه بتی کاسترو رئیس دانشگاه فلوریدای جنوبی نمی‌دانست که سامی امین العریان داشت برای تروریست‌ها بودجه جمع‌آوری می‌کرد و اینکه افبی‌آی هیچ‌گونه خبری در این خصوص نداده بود، تعجب کرده بود.

از شلح به‌عنوان رئیس جهاد اسلامی یاد می‌شد و او مخالف اسرائیل بود. از قول مدیر مرکز مطالعات بین‌الملل در دانشگاه فلوریدای جنوبی نقل می‌شود که «خیلی تعجب کرده بودیم».

اسپاینر تصمیم خودش را گرفت، «هیچگاه نباید متعجب شد». به‌عنوان رئیس دانشگاه، او فکر کرد که «من می‌خواهم اولین نفری باشم که می‌دانم نه آخرین نفر».

او با هر سازمان دولتی که تحقیقاتی درباره دانشگاه ایالتی پنسیوانیا انجام می‌داد از افبی‌آی و سیا گرفته تا سرویس تحقیقات جنائی دریایی (دانشگاه تحقیقاتی دریایی انجام می‌دهد) و واحدهای پلیس ایالتی و محلی در اتاق همایشش جلسه‌ای برگزار کرد. «آنچه من به آنها گفتم این بود که اگر هرگونه موضوع مهم امنیت ملی یا اجرای قانونی در محیط دانشگاه رخ بدهد، شما می‌توانید به من اعتماد کنید. من اهمیت و حساسیت چنین موضوعاتی را می‌دانم. من از شما می‌خواهم که با من احساس آرامش کنید و به‌جای آنکه بدون اطلاع من کار کنید پیش من بیایید و در این باره با من حرف بزنید».

آنها موافقت کردند که با او در تماس باشند. از آن زمان به‌بعد، یک عامل افبی‌آی و یک مامور سیا و یا معمولاً هر دو باهم ماهی یکبار برای سؤال پرسیدن یا مشاوره‌دادن غالباً درباره مسائل ضداطلاعاتی و امنیت سایبری در رابطه با دانشجویان و بازدیدکنندگان خارجی سراغ او می‌رفتند.

در سال ۲۰۰۲، دیوید دبیلیو زادی^۱ دستیار مدیر ضداطلاعات افبی‌آی شد. ۲۵ سال پیش، او به‌صورت مخفی با پوشش یک شیمی‌دان که می‌خواهد با دانشجویان روس دوست شود وارد دانشگاه پیتزبورگ شد. حالا، مثل اسپاینر، او می‌خواست روابط بین سازمان‌های اطلاعاتی و

1. David W. Szady

دانشگاه‌ها را سر و سامان دهد. مقامات اف‌بی‌آی از اسپایر خواستند تا تجربه دانشگاه پنسیلوانیا را در سراسر کشور به سرعت گسترش دهد. نتیجه این مسئله، شورای مشورتی امنیت ملی آموزش عالی بود که در سال ۲۰۰۵ با ریاست اسپایر تأسیس شد. این شورا در آن زمان مثل حالا از ۲۰ تا ۲۵ نفر؛ شامل رئیس دانشگاه و مدیران آموزش عالی تشکیل می‌شد، هرچند که برخی از این مسئله که عضویت آنها فاش شود، نگران بودند و می‌ترسیدند که این مسئله از جانب دانشگاه پیامدهای منفی به دنبال داشته باشد. اسپایر با مشورت اف‌بی‌آی و سازمان سیا اعضا را در درجه اول از دانشگاه‌های تحقیقاتی معتبر انتخاب کرد.

زادی می‌گوید، در اف‌بی‌آی، «هیچ‌کس فکر نمی‌کرد که بتوانیم این شورا را راه بیندازیم و هدایت کنیم» زیرا تصور می‌شد که دانشگاه‌ها واکنش خصمانه‌ای به این مسئله نشان دهند. اعضای شورای مشورتی امنیت ملی آموزش عالی دسترسی امنیتی داشتند و به‌منظور شرکت در جلسات توجیهی طبقه‌بندی به‌صورت دوره‌ای به ادارات اف‌بی‌آی و سازمان سیا می‌آمدند. به‌عنوان مثال، دستور جلسه ملاقات اکتبر ۲۰۱۳ در مقر اف‌بی‌آی شامل این موارد می‌شد: بررسی افشای اسناد طبقه‌بندی‌شده سازمان امنیت ملی توسط ادوارد اسنودن، بمب‌گذاری در مسابقه ماراتن بوستون، تهدیدات روسیه علیه آزمایشگاه‌ها و تحقیقات و دانشجویانی که با بورسیه وزارت دفاع به خارج می‌روند و به‌شدت از جانب اطلاعات ایران مورد هدف قرار می‌گیرند. پس از آن، اف‌بی‌آی مهمانی شامی را برای اعضای شورای مشورتی امنیت ملی آموزش عالی در یک رستوران ایتالیایی عالی در پایین شهر واشنگتن ترتیب داد. دیوید لیبرون^۱ رئیس دانشگاه رایس^۲ و یکی از اعضای شورای مشورتی امنیت ملی آموزش عالی می‌گوید که «بین آنچه اف‌بی‌آی و سیا انجام می‌دهند و صداقت بین‌المللی که برای دانشگاه ضروری و ارزشمند است تنش واقعی وجود دارد. اما ما نمی‌خواهیم یک روز از خواب بیدار شویم و دریابیم که افرادی در محیط دانشگاهی ما حضور دارند و در حال سرقت اسرار تجاری ما هستند و کشور ما را به‌خطر می‌اندازند. شاید نتوانیم با هم سرکنیم، اما باید راه‌حلی برای این مسئله پیدا کنیم».

1. David Leebron

2. Rice University

رهبران افبی‌آی اسپاینر را تحت‌تاثیر قرار داده بودند. او می‌گوید که «آنها با تاریخچه و شهرت افبی‌آی که به هوور برمی‌گردد آشنا هستند. آنچه من دیدم تقریباً برعکس این مسئله بود. آنها به این افراد در میدان و در سراسر قرارگاه‌ها تاکید می‌کردند که نسبت به مسایلی از قبیل تنظیم شرح‌حال درباره دانشجویان با ملیت و مذهب خاص بسیار حساس باشند».

افبی‌آی و اسپاینر به توافقی رسیدند مبنی بر اینکه این سازمان، او یا اعضای شورا را از تحقیقاتی که در دانشگاه‌های آمریکا درحال جریان بود، آگاه سازد.

این اداره زمانی که متوجه یکسری پیام‌های اینترنتی از جانب یکی از دانشجویان دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا شد که از اعضای جهاد اسلامی می‌خواست تا با حمله به ایستگاه‌های پلیس، دفاتر پست، مدارس یهودیان، مهدکودک‌ها و دیگر اهداف میراث خود را با خونشان بنویسند به قول خود وفا کرد.

اسپاینر می‌گوید که «افبی‌آی پیش من آمد تا بگوید که آنها یک نفر را زیرنظر گرفته‌اند. آنها حرف‌هایی را در اینترنت شنیده بودند. این حرف‌ها خیلی تهدیدآمیز بودند». زمانی که عوامل افبی‌آی خواستند از این دانشجو در ژانویه سال ۲۰۱۱ در پارکینگی سؤالاتی بپرسند، او سراغ یک تفنگ ساچمه‌ای پر از گلوله در لباسش رفت و دستگیر شد. او به‌خاطر تشویق تروریسم و حمله به عوامل افبی‌آی به ۱۰۲ ماه زندان محکوم شد.

اسپاینر برای آنکه همچنان در جریان امور باشد درها را برای افبی‌آی در سراسر دانشگاه باز کرد. او سمینارهایی با حمایت مالی افبی‌آی برای مدیران دانشگاه‌های ام‌آی‌تی، دولتی میشگان، استنفورد و دیگر دانشگاه‌ها و همچنین هیئت امناء و وکلای موسسات ملی آموزش عالی برگزار کرد. اسپاینر به من گفت که «آنها با تردید به حرف‌های من گوش می‌کردند». اسپاینر با نشان‌دادن کارت عضویتش در اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا تلاش کرد تا اثبات کند که او نیز به آزادی دانشگاه متعهد است و به آنها اطمینان داد که افبی‌آی از زمان ادگار هوور که در پرونده‌های دانشجویان سرک می‌کشید، تغییر کرده است. پس از مرور چالش‌های روابط افبی‌آی و دانشگاه ازقبیل فرهنگ‌ها و دیدگاه متفاوت درخصوص حاکمیت، او توضیح داد که چگونه شورای مشورتی محلی را برای ارتباط و تفاهم به‌وجود آورده است.

سپس به دغدغه‌های این اداره درخصوص دانشجویان خارجی و بازدیدکنندگان خارجی پرداخت، مطالبی که در ابتدا پذیرش آنها توسط حضار دانشگاهی که نگران بودند که افبی‌ای اطراف کلاس‌هایشان پرسه بزند، کار دشواری بود.

او همچنین به‌عنوان واسطه بین سیا و روسای دانشگاه‌ها که در شورای امنیت ملی نبودند، فعالیت می‌کرد. «آنچه یک مامور سیا نمی‌تواند انجام دهد این است که با دفتر رئیس دانشگاه تماس بگیرد و زمانی که منشی تلفن را برمی‌دارد بگوید، من از سیا تماس می‌گیرم و یک وقت ملاقات می‌خواهم. این مسئله کارایی ندارد و باورکردنی نیست. قبل از آنکه هرکسی تماس بگیرد، من به رئیس دانشگاه تلفن می‌زدم. همه روسای دانشگاه‌ها من را می‌شناسند. آنها به تلفن من جواب می‌دهند. من می‌گویم، «شخصی از سیا می‌خواهد پیش شما بیاید، درحال حاضر هیچ مسئله‌ای در محیط دانشگاهی شما رخ نداده است» - گهگاهی مسئله‌ای رخ داده است - اغلب مواقع این جلسه برای آشناسدن بود. گاهی اوقات من فقط اسم کوچک این مامور را می‌گفتم. کسی به نام «باب» از شما کمک می‌خواهد. این کار صددرصد جواب می‌داد».

اسپایر معرفی سیا به روسای دانشگاه کارنگی ملون^۱ و دانشگاه ایالتی اوهایو را تسهیل کرد و یک مامور سیا مستقر در پترزبورگ از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۳ یکبار یا دوبار در سال دیدارهایی با جارد کوهن^۲ رئیس دانشگاه کارنگی ملون انجام می‌داد. کوهن می‌گوید که «من می‌دانم که کارهایی به‌صورت مستقیم با تعدادی از اعضای هیئت علمی انجام می‌شد. آنها علاقمند بودند بفهمند که اعضای هیئت علمی زمانی که به همایش‌های خارجی می‌روند چه چیزی را مشاهده کرده‌اند. طبق آنچه از سیا شنیده بودم، برداشتم این بود که این کارها بیش از آنکه تهاجمی باشند تدافعی بودند. تلاش می‌شد تا از این مسئله اطمینان حاصل شود که اعضای هیئت علمی توسط یک قدرت خارجی بکارگیری نمی‌شوند».

او اضافه می‌کند که «من با این مسئله راحت نبودم، احساس خوبی ندارم. من بچه دهه شصت هستم و تمام اعتراضات در محیط‌های دانشگاهی را به‌خاطر دارم. ایده حضور سیا در محیط دانشگاه می‌توانست افراد را عصبانی کند. شرایط، خیلی تغییر کرده‌است».

1. Carnegie Mellon

2. Jared Cohon

در سال ۲۰۱۰ با تحریک اسپاینر، مامور ویژه اف‌بی‌آی در اوهایوی جنوبی و مرکزی در ملاقات با گوردون گی^۱ رئیس وقت دانشگاه ایالتی اوهایو مهمانی را با خود آورد. این غریبه کارت ویزیتش را به گی داد، کارتی که روی آن فقط اسم کوچک و شماره تلفنش نوشته شده بود. گی گفت که «به من بگویید که چه کاری انجام می‌دهید».

این فرد تازه‌وارد گفت که «من برای سیا کار می‌کنم». گی به‌خاطر می‌آورد، این جاسوس در رشته تئاتر تخصص داشت و خیلی شوخ طبع بود. هدف او این بود که به گی بگوید که سیا دارد در محیط دانشگاه نه تنها از آمریکایی‌ها بلکه از خارجی‌ها هم عضوگیری می‌کند. گی می‌گوید که «فکر می‌کنم که این به‌خاطر تعداد چشمگیر دانشجویان خارجی در دانشگاه ایالتی اوهایو بود. در سی سال گذشته این اولین باری بود که من با کسی از سیا ملاقات می‌کردم».

اسپاینر معمولاً به خارج سفر می‌کرد و از چین، کوبا، اسرائیل، عربستان سعودی و دیگر کشورهای مورد علاقه سیا بازدید می‌کرد. در برگشت، سیا سؤالاتی از او می‌پرسید. او به من گفت که «من همیشه همراه روسای جمهور، نخست‌وزیران، مدیران شرکت‌ها و دانشمندان مشهور بوده‌ام. این مسئله سطحی از تجربه در زندگی در اختیار شما قرار می‌دهد که شما هرگز به‌عنوان مامور یا حتی کارمندان وزارت امور خارجه آن را نخواهید داشت».

من پرسیدم که آیا اطلاعات آمریکا هرگز به او دستور داده بود تا اطلاعات جمع‌آوری کند؛ به قولی دیگر، آیا او هرگز به‌عنوان عامل اطلاعاتی فعالیت کرده است. او لبخندی زد و گفت که «من نمی‌توانم در این باره حرف بزنم».

به‌طور کلی ارتباطات خوبی که اسپاینر داشت به او کمک می‌کرد تا بودجه‌های تحقیقاتی فدرال را به سمت دانشگاه‌ها و به‌خصوص دانشگاه ایالتی پنوسیلوانیا هدایت کند. زمانی که در دسامبر ۲۰۰۶ رابرت گیتس^۲ که به‌عنوان رئیس دانشگاه ای.اند.ام تگزاس^۳ در شورای مشورتی همکار نزدیک اسپاینر بود، وزیر دفاع آمریکا شد، آنها درباره نقش دانشگاه‌ها در دفاع ملی با هم مشورت می‌کردند.

1. Gordon Gee

2. Robert Gates

3. Texas A&M University

نتیجه این همفکری ابتکار مینروا^۱ با بودجه پنتاگون بود که از تحقیقات علوم اجتماعی در مناطق حائز اهمیت برای امنیت آمریکا حمایت می‌کند.

اسپایر در ملاقات‌هایی که با دانشمند اصلی سیا یا مسئول شاخه علوم و فناوری اف‌بی‌آی داشت همیشه می‌پرسید که «بیشترین نیاز شما چیست؟». سپس او نزد مدیر لابراتوار دانشگاه پنسیلوانیا می‌رفت و توضیح می‌داد که پنتاگون و سیا چه چیزی می‌خواهند و می‌گفت که «چرا شما نزد آنها نمی‌روید و با آنها صحبت نمی‌کنید؟».

اسپایر در نوامبر سال ۲۰۱۱ به‌خاطر اعتراضاتی که درخصوص سوءاستفاده جنسی از یک بچه توسط کمک مربی پیشین بسکتبال رخ داد از ریاست دانشگاه پنسیلوانیا و مدت اندکی بعد از مدیر شورای مشورتی استعفاء داد. هیئت امنای دانشگاه، لوئیس فری^۲ را استخدام کرد تا در این زمینه تحقیق کند. او و اسپایر سال‌ها با هم دوست بودند. زمانی که اسپایر به این اداره اجازه داد تا وارد دانشگاه پنسیلوانیا شود، فری مدیر اف‌بی‌آی بود. فری یک نسخه از خاطراتش را به نام «اف‌بی‌آی من» را با نوشتن این جمله به اسپایر اهداء کرد: بهترین آرزوها و قدردانی من از شما به‌خاطر رهبری، آینده‌نگری و صداقت.

در جولای ۲۰۱۲ گزارش فری اسپایر را کاملاً به شکل متفاوتی به تصویر کشید. این گزارش او را به مخفی‌کردن اتهامات سوءاستفاده جنسی از هیئت امناء و مقامات متهم کرد که هیچ‌گونه ابراز همدردی هم با قربانیان نکرده بود. اسپایر این اتهامات را رد کرد و به‌صورت جداگانه از فری و دانشگاه پنسیلوانیا شکایت کرد و مدعی شد که آنها او را قربانی کرده بودند. دانشگاه نیز به شکل متقابل از او شکایت کرد. در مارس ۲۰۱۷، قاضی در هاریس‌برگ^۳ پنسیلوانیا اسپایر را به‌خاطر عدم گزارش سوءاستفاده جنسی متهم شناخت. وکیل اسپایر گفت که درخواست تجدیدنظر می‌کند. به لطف اسپایر، حالا عوامل سیا و اف‌بی‌آی می‌توانستند از درب اصلی وارد محیط دانشگاه شوند، به‌صورت شخصی با روسای دانشگاه‌ها قرار ملاقات بگذارند و با اعضای هیئت علمی و دانشجویان دیدار داشته باشند. اما، احتمالاً به‌جزء در دانشگاه پنسیلوانیا، آنها هنوز هروقت لازم بدانند بدون سر و صدا کار خود را انجام می‌دهند و

1. Minerva

2. Louis Freeh

3. Harrisburg

توافقی که با اسپایر داشتند مبنی بر اینکه روسای دانشگاه‌ها را درباره تحقیقاتشان در محیط‌های دانشگاهی آگاه سازند، نادیده می‌گیرند.

به‌عنوان مثال، افبی‌آی طی بهار عربی [اسلامی] در سال ۲۰۱۱ زمانی که از دانشجویان لیبیایی در سراسر کشور از جمله فرهات^۱ دانشجوی مقطع کارشناسی‌ارشد در دانشگاه ایالتی نیویورک در برینگهامتون^۲ سؤالاتی پرسید، اطلاعی به روسای دانشگاه‌ها نداد.

فرهات در نوامبر ۲۰۱۵، در برینگهامتون که یک شهر صنعتی در بین تپه‌های نزدیک مرز پنسیلوانیا است، به مدت دو ساعت درباره خودش و ملاقات‌هایی که با افبی‌آی داشت حرف زد. او با شور و حال حرف می‌زد و اصلاً مکث نمی‌کرد و از حرکات بدنش برای نقطه‌گذاری استفاده می‌کرد. او به من گفت که «من آدم پرحرفی هستم. من خیلی صادق هستم. من از مخفی‌کاری بدم می‌آید». او که متاهل و دارای سه بچه بود – بچه بزرگ‌تر یک دختر بود که در لیبی به‌دنیا آمده بود و دو بچه دیگر در آمریکا متولد شده بودند – با مشکلات پزشکی، عاطفی و مالی زیادی دست و پنجه نرم می‌کرد. چشم چپ وی در بچگی در یک حادثه در حیاط مدرسه کور شده بود و از بیماری دیابت و افسردگی رنج می‌برد.

فرهات که فرزند یک اندیشمند اسلامی و پسر خواهر یک ژنرال لیبیایی بود در زلیتن^۳ شهری در یک صد مایلی شرق طرابلس بزرگ شده بود. او مهندسی برق را در کالج فنی خواند، اما از آن خسته شد و فهمید که در زبان انگلیسی استعداد دارد. ظرف چندسال، او در هر سطحی از دبیرستان تا کالج مشغول تدریس زبان انگلیسی شد.

زمانی که سیف‌الاسلام قذافی پسر معمر قذافی فرمان داد که حکومت لیبی پنج هزار نفر بورسیه به خارج از کشور اعزام کند، فرهات از موقعیت استفاده کرد. او در دسامبر سال ۲۰۰۸ وارد آمریکا شد و پس از یک سال خواندن زبان انگلیسی در پیتزبورگ در دانشگاه ایالتی نیویورک ثبت‌نام کرد.

در سال ۲۰۱۱ که قیام‌های دموکراتیک در سراسر جهان عرب رخ داد، فرهات درس‌هایش را به مدت یک‌نیم‌سال تحصیلی حذف کرد و به گروه‌های سایبری مخالف رژیم قذافی پیوست.

1. Farhat

2. Binghamton

3. Zliten

در حدود ۱۱۰۰ دانشجوی لیبیایی در آمریکا وجود داشتند و فرهات بسیاری از آنها را می‌شناخت. به‌زودی دوستان با او تماس گرفتند و او را مطلع کردند که اف‌بی‌آی با آنها مصاحبه کرده است و او هم باید منتظر چنین ملاقاتی باشد.

فرهات نگران با الن بجر^۱ که در آن زمان مدیر اداره دانشجویان بین‌المللی دانشگاه ایالتی نیویورک بود تماس گرفت. او تمایل نداشت که پرسش‌های اف‌بی‌آی را پاسخ دهد.

زمانی که یک دانشگاه یک دانشجوی خارجی یا استاد مهمانی را می‌پذیرد، مدارک لازم برای صدور ویزای او را صادر می‌کند. این دانشگاه همین اطلاعات را به‌صورت الکترونیک به وزارت‌خانه‌های امور خارجه و امنیت داخلی و نه اف‌بی‌آی می‌فرستد و اف‌بی‌آی برخلاف دو وزارتخانه دیگر هیچ‌گونه قدرت نظارتی بر این گروه از دانشجویان ندارد. زمانی که اف‌بی‌آی احضاریه ارسال کند، بجر تنها می‌تواند طبق قانون حقوق و حریم آموزشی فدرال، اطلاعات ثبت‌شده شامل داده‌های اصلی دانشجو از قبیل تاریخ حضور و غیاب، مدارک تحصیلی و حوزه مطالعاتی را ارائه دهد.

بجر می‌گوید که «کاملاً مشخص بود که آنها به دوستانه‌ترین شکل ممکن می‌خواهند با من حرف بزنند و از هر نوع اطلاعاتی که من به آنها می‌دادم خوشحال می‌شدند. من هم به شکل دوستانه‌ای پاسخ دادم و چیزی به آنها نگفتم. ماجرا از این قرار بود».

او به فرهات اطمینان داد که اف‌بی‌آی احتمالاً ابتدا سراغ او می‌آید و او می‌داند چکار کند. در عوض، اف‌بی‌آی بجر را دور زد. یکی از عوامل داخلی به من گفت که از آنجایی که سیا آگاهی چندانی از اطلاعات موجود در لیبی نداشت، اف‌بی‌آی مامور شده بود تا درباره وضعیت آنجا اطلاعاتی از دانشجویان بپرسد.

به عوامل دستور داده شده بود تا از دانشجویان لیبیایی در بیرون از محیط دانشگاه و بدون اطلاع اساتید و مدیران سؤالاتی بپرسند. این اداره برای آنکه مانع افشای هویت خبرچینان شود، می‌خواست تا حد ممکن مخفیانه این کار را انجام دهد. اف‌بی‌آی اطلاعات باارزشی بدست آورد. دانشجویان منطقه واشنگتن در شناسایی افسران اطلاعاتی در بین هیئت دپلماتیک لیبی حاضر در آمریکا کمک کردند.

عاملی درب آپارتمان فرحات را در یک ساختمان سه طبقه در غرب دانشگاه زد، کارت شناسایی خود را نشان داد و گفت که می‌خواهد وقتی را تعیین کند تا با هم حرف بزنند. فرحات اصلاً نتوانست از انجام این کار امتناع کند.

او می‌گوید که «من هیچ اطلاعاتی از حقوق ندارم. این جزیی از فرهنگ من نیست. به نظر من افبی‌آی قدرت اصلی است».

دو مامور صبح روز تعیین‌شده ظاهر شدند. کفش‌هایشان را به نشانه احترام به فرهنگ اسلامی درآوردند و دور میز آشپزخانه نشستند و یک نقشه سیاه و سفید لیبی را باز کردند و از او پرسیدند که او اهل کجای لیبی است.

این اولین ملاقات از پنج ملاقات افبی‌آی در یک دوره دو ماهه بود و هرکدام بیش از یک ساعت به طول انجامید. یک مامور محلی همیشه می‌آمد و همراه او دو مامور باتجربه بودند که یکی از آنها اندکی عربی بلد بود. در مصاحبه اولیه، آنها توضیح دادند که می‌خواهند مطمئن شوند که او لیبیایی‌های طرفدار قذافی را تهدید کرده است یا از جانب آنها مورد تهدید واقع شده است یا خیر؟

این مأموریت نشان‌دهنده این دغدغه افبی‌آی بود که از آنجایی که اکثر دانشجویان لیبیایی با بورسیه دولتی به آمریکا آمده بودند، ممکن بود برخی از آنها به قذافی وفادار باشند و به‌خاطر پشتیبانی آمریکا از انقلاب بر علیه قذافی بخواهند اقدامات تروریستی در این کشور انجام دهند. مشخص شد که این نگرانی بی‌پایه و اساس بوده است. این عامل داخلی به من گفت که «دانشجویان از قذافی متنفر بودند. من نمی‌خواهم بگویم که این کار وقت تلف‌کردن بود، بلکه ما خودمان را قانع کردیم که تهدیدی از جانب دانشجویان لیبیایی وجود ندارد».

این عوامل برای جمع‌آوری اطلاعات به سراغ اهداف خود رفتند. آنها از فرحات درباره جامعه، رسومات و زندگی‌اش از دبیرستان به بعد سؤالاتی پرسیدند. آیا او به موسسات یا گروه‌های اسلامی کمک کرده بود نه؟ آیا پول به لیبی فرستاده بود؟ یکبار برای پرداخت یک قرض. آیا به ارتش ملحق شده بود؟ خیر. آیا او در مدرسه فنی یاد گرفته بود که چگونه مدار الکترونیکی بسازد؟ خیر، او به شوخی گفت که فقط می‌تواند یک لامپ را عوض کند.

او می‌گوید که «آنها خیلی اطلاعات از من گرفتند».

آنچه که فرهات را بیشتر ناراحت کرد سؤالاتی بود که آنها درباره دوستان و بستگان خودش و همسرش پرسیدند. این عوامل نام، نشانی الکترونیکی و شماره تلفن می‌خواستند. از آنجایی که این عوامل به او گفتند که نشانی الکترونیکی و مشخصات فیس‌بوک وی را می‌دانند، او شماره‌هایی که بیشتر با آنها تماس می‌گرفت را در اختیار آنها گذاشت؛ چونکه فکر می‌کرد که به هر حال آنها این تماس‌ها را رهگیری می‌کنند.

او می‌گوید که «چیزی که من را خیلی اذیت می‌کرد این بود که آنها وارد فیس‌بوک من شده بودند. آنها همه چیز را می‌دانستند. من راه فراری نداشتم. من این کار را دوست ندارم». فرهات می‌گوید که در ملاقات چهارم، «من ناراحت شدم». او تصمیم گرفت، نوبت بعدی آخرین بار خواهد بود.

او به خودش قول داد که «من به آنها خواهم گفت که دیگر نمی‌خواهم این کار را انجام دهم». همان‌گونه که مشخص بود، او هیچ‌وقت جرات لازم را برای مخالفت با آنها نداشت؛ زیرا در جلسه پنجم، آنها رفتند و دیگر هرگز برنگشتند.

فرهات به بجر چیزی درباره این عوامل نگفت. او می‌گوید که «واکنش من پشیمانی بود. آنچه شما در موقعیتی شبیه به این می‌خواهید انجام دهید این است که مطمئن شوید که دانشجویان از حقوق خود مطلع هستند. آنها نباید به هیچ سؤالی پاسخ دهند. آنها می‌توانند چنین ملاقات‌هایی را نپذیرند. آنها می‌توانند شرایط بگذرانند؛ من می‌خواهم که مدیر امور بین‌الملل هم اینجا باشد. من می‌خواهم یکی از اعضای هیئت علمی نیز اینجا باشد. آنها بر اوضاع تسلط دارند».

۸- ضربه‌ها و بریده‌ها

مامور سیا به آرامی درب اتاق هتل را زد. پس از سخنرانی افراد شاخص، بحث‌های گروهی و صرف ناهار، افراد حاضر در همایش شب را به استراحت پرداختند. رصد صوتی و تصویری از اتاق نشان می‌داد که محافظان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی این دانشمند هسته‌ای خواب بودند، اما خود او هنوز بیدار بود. او درب را باز کرد.

سیا ماه‌ها بود که داشت این ملاقات را برنامه‌ریزی می‌کرد. از طریق یک شرکت تجاری پوششی، از این همایش حمایت مالی کرده و آن را در یک موسسه تحقیقات علمی خارجی دور از ذهن ترتیب داده بود. سخنران‌ها و مهمانانی را دعوت کرده بود و مامورانی را در بین کارکنان آشپزخانه و دیگر کارمندان قرار داده بود، فقط برای آنکه بتواند این کارشناس هسته‌ای را اغواء کند تا به خارج از ایران بیاید، او را برای چند دقیقه از محافظانش جدا کرده و رودرو با او حرف بزند. مشکل دقیقه آخری تقریباً برنامه‌ها را بهم ریخت؛ فرد مورد نظر هتلس را تغییر داده بود زیرا هتلی که از جانب همایش مشخص شده بود ۷۵ دلار هزینه داشت و این مبلغ مورد تایید روسای این فرد در ایران نبود. این عامل برای آنکه صداقت و حسن نیت خود را نشان دهد دستش را روی قلبش گذاشت. او گفت که «سلام دوست من. من از سیا آمده‌ام و از شما می‌خواهم که با من سوار هواپیما شوی و به آمریکا بیایی».

عامل می‌توانست عکس‌العمل فرد ایرانی را از روی صورتش بخواند؛ آمیزه‌ای از تعجب، ترس و کنجکاوی. او براساس تجربه افراد فراری می‌دانست که هزاران سؤال به ذهن این دانشمند خطور کرده است: خانواده‌ام چه می‌شوند؟ چطور می‌خواهید از من محافظت نمایید؟ کجا باید زندگی کنم؟ چطور باید هزینه‌های خودم را تامین کنم؟ چطور باید ویزا بگیرم؟ آیا فرصت جمع کردن وسایلم را دارم؟ اگر پاسخ منفی دهم چه اتفاقی می‌افتد؟

این دانشمند شروع به پرسیدن اولین سؤال کرد، اما عامل حرف او را قطع کرد. او گفت که «اول سطل یخ را بردار».

«چرا؟»

«در صورتی که هرکدام از محافظین شما از خواب بیدار شدند، بتوانی بگویی که داری می‌روی مقداری یخ بگیری». سیا شاید در متهورانه‌ترین و دقیق‌ترین یورش خود به دانشگاه‌ها

به صورت مخفیانه میلیون‌ها دلار را صرف برگزاری همایش‌ها در سراسر جهان کرده است. هدف سیا فریب‌دادن دانشمندان هسته‌ای و بیرون آوردن آنها از کشورشان و حضور آنها در یک جای در دسترس بود، جایی که ماموران اطلاعاتی بتوانند به صورت رودررو به او نزدیک شوند و او را برای فرار کردن تحت فشار قرار دهند. به قولی دیگر، سیا به دنبال آن است تا از بین‌المللی بودن دانشگاه‌ها بهره‌بردار کرده و از موسساتی که میزبان همایش‌ها و اساتیدی هستند که در آنها شرکت و سخنرانی می‌کنند، به عنوان ابزاری برای فریب استفاده نمایند تا در برنامه هسته‌ای ایران تاخیر ایجاد نماید. شرکت‌کنندگان در همایش مثل قهرمان فیلم «نمایش ترومن»^۱ ساخته سال ۱۹۹۸ اصلاً هیچ اطلاعی ندارند که در نمایش نامه‌ای شرکت می‌کنند که شبیه واقعیت است، اما توسط یک قدرت بزرگ‌تر و از دور مورد واپایش واقع می‌شود. اینکه آیا ماموریت امنیت ملی بهره‌برداری از اساتید را مجاز می‌شمرد یا خیر، محل بحث است. اما شکی وجود ندارد که اکثر آنها نمی‌خواهند توسط سیا فریب داده شوند.

همایش‌ها بیش از دیگر مکان‌های دانشگاهی به محلی برای جاسوسی تبدیل شده‌اند. این مراسم‌های اجتماعی و فکری که به خاطر جهانی‌سازی متداول شده‌اند وسعت زیادی هم پیدا کرده‌اند. مثل محل‌های برگزاری مسابقات جهانی تنیس یا گلف، آنها در هر جایی که شرایط مساعد باشد به اجرا گذاشته می‌شوند. جمعیت زیادی را نیز به طرف خود جلب می‌کنند. اگرچه محققان همیشه به صورت الکترونیکی با هم حرف می‌زنند، اما ملاقات‌های مجازی نمی‌تواند جایگزینی برای دورهم جمع شدن دوستان، حرف زدن درباره کارها، بررسی تازه‌ترین پیشرفت‌ها و ارائه مقالاتی باشد که بعداً در مجلات همایش به چاپ خواهند رسید.

دیوید لاج^۲ رمان‌نویس انگلیسی در کتاب «دنیای کوچک»^۳ اقتباسی از زندگی دانشگاهی در سال ۱۹۸۴ نوشت که «جذابیت محیط همایش این است که می‌توانید کار را به بازی تبدیل کنید، حرفه‌ای‌گرایی را با گشت‌وگذار تلفیق کنید و همه اینها به هزینه فرد دیگری است. مقاله بنویسید و دنیا را ببینید». اهمیت یک همایش را می‌توان نه تنها از طریق تعداد برندگان جایزه نوبل یا تعداد اساتیدی که دانشگاه آکسفورد جذب می‌کند، بلکه با تعداد جاسوسانی که در آن

1. The Truman Show
2. David Lodge
3. Small World

شرکت می‌کنند، مشخص کرد. ماموران اطلاعاتی آمریکایی و خارجی به‌همان دلیلی که در همایش‌ها حاضر می‌شوند که وکلا به دنبال آمبولانس‌ها می‌روند و نشانگران ارتش بر روی مناطق با درآمد کم متمرکز می‌شوند؛ این همایش‌ها بهترین مکان برای شکار هستند. همان‌گونه که ویلی ساتن^۱ زمانی که از او پرسیده شد که چرا از بانک سرقت کرده است؟ گفت که «زیرا بانک همان جایی است که پول در آنجا وجود دارد». درحالی‌که محیط دانشگاهی تنها یک یا دو استاد مورد علاقه سرویس اطلاعاتی دارد، همایش مناسب به‌عنوان مثال در زمینه فناوری پهباد یا شاید داعش، می‌تواند چندین نفر از این افراد را در خود داشته باشد. اگر جاسوس کاری برای انجام‌دادن نداشته باشد، این احتمال وجود دارد که کارت ویزیت جعلی در جیبش بگذارد و راهی نزدیک‌ترین همایش شود.

یک مامور پیشین سیا می‌گوید که «همه سرویس‌های اطلاعاتی در دنیا همایش‌ها را برنامه‌ریزی و از آنها حمایت مالی می‌کنند و به‌دنبال راهی می‌گردند تا افراد را به همایش‌ها بیاورند». پروفیسور مارک گالتوتی از دانشگاه نیویورک اضافه می‌کند که «عضوگیری فرآیند طولانی از فریبکاری است. اولین مرحله این است که درست در همان کارگاهی باشی که فرد مورد هدف آنجاست. اگر تنها چیزهای پیش‌پاافتاده را با هم ردو بدل کنید، بار بعد می‌توانید بگویید، من شما را در استانبول دیدم؟».

همایش‌ها همچنین اطلاعات باارزش فاقد طبقه‌بندی در زمینه فناوری و سیاست دولت، قبل از آنکه منتشر شوند، ارائه می‌دهند. همچنین گروه‌های کارشناسی در این همایش‌ها وجود دارند که می‌توانند سوءبرداشت‌ها یا ابهامات را مرتفع سازند. طبق کتابچه «منابع و روش‌های دریافت اطلاعات علوم و فناوری دفاع ملی^۲» (۱۹۹۱) معروف به «راهنمای جاسوسی چین^۳»، «از آنجایی که بازخورد در ارتباطات کلامی سریع است، زمانی که مطلبی وجود دارد که شما نمی‌فهمید، درباره آن سؤال می‌کنید و آن را مشخص می‌کنید و زمانی که اطلاعاتی جدیدی را پیدا می‌کنید، شما می‌توانید به دنبال آنها بروید».

-
1. Willie Sutton
 2. Sources and Methods of Obtaining National Defense Science and Technology Intelligence
 3. China's Spy Guide

افبی‌آی در سال ۲۰۱۱ به دانشگاه‌های آمریکایی هشدار داد که با در نظر گرفتن این سناریو در همایش‌ها مراقب باشند. «محقق‌ی دعوت‌نامه ناخواسته‌ای را برای ارسال مقاله به یک همایش بین‌المللی دریافت می‌کند. او مقاله را ارسال می‌کند و پذیرش می‌گیرد. در همایش، میزبانان، نسخه‌ای از ارائه او را در خواست می‌کنند. میزبانان حافظه‌ای را به لپ‌تاپش متصل می‌کنند و بدون اطلاع او هر فایل و داده‌ای که در رایانه‌اش قرار دارد را دانلود می‌کنند».

افبی‌آی و سیا نیز به همایش‌ها هجوم می‌آورند. یک مامور پیشین افبی‌آی می‌گوید که در گردهمایی‌ها در آمریکا، ماموران اطلاعات خارجی تلاش می‌کنند تا اطلاعاتی از آمریکایی‌ها جمع‌آوری کنند؛ ما تلاش می‌کنیم تا این اطلاعات را جمع‌آوری کنیم. سیا دست‌کم به چهار شیوه در همایش‌ها حضور پیدا می‌کند: ماموران خود را به همایش‌ها می‌فرستند، به عنوان حامی در مدیریت همایش‌ها نقش ایفا می‌کند و یا از طریق موسسات پوششی همایش برگزار تا جامعه اطلاعاتی بتواند به اعضاء و فراریان بالقوه از کشورهای متخاصم دسترسی پیدا کنند.

دیوید آلبرایت موسس و رئیس موسسه علوم و امنیت بین‌الملل و کارشناسی تکثیر هسته‌ای گفت که سازمان سیا همایش‌های آتی را در سراسر جهان رصد می‌کند و آن افرادی که مورد نظر هستند را مشخص می‌کند. فرض کنید که قرار است همایش بین‌المللی در پاکستان در زمینه فناوری سانتریفیوژ برگزار شود. سیا عوامل خود را به صورت مخفی اعزام یا استادی را ثبت‌نام می‌کند تا به این همایش برود و گزارش دهد. اگر سیا بفهمد که یک دانشمند هسته‌ای ایرانی در این همایش شرکت کرده، ممکن است که تلاش کند تا او را در جلسه بعدی در سال آینده جذب نماید.

اطلاعات برگرفته از همایش‌های علمی می‌تواند به سیاست‌های آینده رهنمون شوند. این دست از اطلاعات به دولت جورج بوش کمک کرد تا متقاعد شود که صدام حسین هنوز در حال توسعه تسلیحات کشتار جمعی در عراق است – هرچند که بعداً مشخص شد که اشتباه بوده است. – جان کیریاکو^۱ مامور پیشین مقابله با تروریسم در خاطراتش در سال ۲۰۰۹ نوشت که «البته آنچه جاسوسان و خبرنگاران ما متوجه شده بودند، این بود که دانشمندان عراقی متخصص در زمینه‌های شیمی، زیست‌شناسی و تا حد کمتری انرژی هسته‌ای در همایش‌های

1. John Kiriakou

بین‌المللی دائماً شرکت می‌کردند. آنان مقالاتی ارائه می‌دادند، به ارائه‌های دیگران گوش می‌دادند و یادداشت‌های زیادی برمی‌داشتند و به اردن برمی‌گشتند و از آنجا از راه زمینی به عراق می‌رفتند».

ممکن است که برخی از این جاسوسان اشتباه نتیجه‌گیری کرده باشند؛ زیرا آنها مدارک پیشرفته‌ای در شیمی، زیست‌شناسی یا انرژی هسته‌ای نداشتند. عوامل فاقد تخصص ممکن است موضوعات را اشتباه متوجه شوند یا به‌عنوان کلاهبردار لو بروند. گن کوپل^۱ که برای سیا از سال ۱۹۷۶ تا ۲۰۰۶ کار کرده است، می‌گوید که در همایش‌ها که به میزبانی سازمان بین‌المللی انرژی اتمی در وین در زمینه‌هایی از قبیل هیدرولوژی ایزوتوپ و انرژی همجوشی برگزار می‌شود، «احتمالاً ماموران اطلاعاتی بیشتری به نسبت دانشمندان واقعی در راهرو وجود دارند. یک مشکل کوچک وجود دارد. اگر شما بخواهید مامور سیا را برای شرکت در یکی از این همایش‌ها بفرستید، او باید بتواند به‌خوبی درباره موضوعات حرف بزند. خیلی دشوار است که یک استاد تاریخ را شما بفرستید. بلکه تخصص من در فیزیک پلاسما است. همچنین، دنیا بسیار کوچک است. همه می‌دانند که چه موسساتی وجود دارند. اگر شما از موسسه فرمی^۲ در شیکاگو آمده باشید، شما باید باب^۳، فرد^۴ و سوزی^۵ را بشناسید».

کوپل می‌گوید که در عوض، سیا ممکن است استاد مناسبی را از طریق واحد منابع ملی که رابطه کاری با تعدادی از دانشمندان دارد، جذب نماید. واحد منابع ملی، این افراد را در تمامی پایگاه‌های اینترنتی که از همایش‌های ماه‌های آتی خبر می‌دهند، ثبت‌نام می‌کند. اگر آنها همایشی را در وین ببینند، ممکن است بگویند، «پرفسور اسمیت، به نظر ما طبیعی است که شما در این همایش شرکت نمایید». «اسمیت می‌گوید، من در این همایش شرکت می‌کنم، من به شما می‌گویم که با چه کسی حرف زدم. اگر با یک ایرانی برخورد کنم، مسیرم را تغییر نمی‌دهم».

-
1. Gene Coyle
 2. Fermi Institute
 3. Bob
 4. Fred
 5. Susie

اگر او بگوید، من دوست دارم شرکت کنم، اما دانشگاه برای پرداخت هزینه‌های مسافرت بسیار سخت می‌گیرد، افسی‌آی و سیا ممکن است بگویند، خب، ممکن است که ما بتوانیم هزینه بلیط شما را تامین کنیم».

ابراز علاقه یک جاسوس به یک استاد اغلب به ظاهر با چند ملاقات تصادفی- که در جاسوس‌بازی به نام تماس معروف است- در یک همایش علمی شروع می‌شود. یک مامور پیشین سیا در خارج از کشور برای من توضیح داد که چگونه این کار انجام می‌شود. اجازه دهید اسم او را «آر» بنامیم. آر به من گفت که «من افراد زیادی را در همایش‌ها استخدام کردم. من در این کار تبحر داشتم و کار سختی نیست».

در بین ماموریت‌ها، او فهرستی از همایش‌های آتی را بررسی می‌کرد، یکی را انتخاب می‌کرد و دانشمند مدنظری که احتمال داشت شرکت کند. زیرا دست‌کم دوبار در سال‌های قبل در همین رویداد شرکت کرده بود را تعیین می‌کرد. آر کارآموزانی در سازمان سیا و ناسا را تعیین می‌کرد تا شرح حالی از فرد موردنظر از قبیل به کدام کالج رفته است، اساتیدش چه کسانی بودند و غیره را تهیه کنند. سپس، او پیغامی برای مقرر می‌فرستد و از آنها تقاضای بودجه سفر می‌کند. ترفند این بود که این پیغام به اندازه کافی وسوسه‌کننده باشد تا پول هزینه‌شده را توجیه کند، اما نباید هم آن‌قدر قانع‌کننده باشد که دیگر عواملی که آن را می‌خواندند و به همایش نزدیک‌تر هستند قبل از او وارد عمل شوند.

سپس او پوششی به‌عنوان مثال، یک تاجر برای خودش درست می‌کرد. او نام شرکتی را اختراع می‌کرد، پایگاه‌وبی را درست می‌کرد و کارت‌های ویزیتی را چاپ می‌کرد. او صورت حساب، تلفن، سوابق کارت اعتباری برای شرکتی که وجود خارجی نداشت درست می‌کرد. یکی از هفت نام مستعارش را هم انتخاب می‌کرد. آر دانشمند نبود. برخلاف دوست فیزیک‌دانش، او نمی‌توانست از جمله «فکر می‌کنید آنها دارند تلاش می‌کنند تا فرضیه ریمن^۱ را حل کنند» برای آغاز آشنایی استفاده کند. در عوض، از آنجایی که می‌دانست اکثر دانشمندان به لحاظ اجتماعی آدم‌های تنبل و درون‌گرایی هستند. در حاشیه همایش به این دانشمند نزدیک می‌شد و می‌گفت که «آیا به اندازه من از شلوغی بیزارید؟». سپس به مسیرش ادامه می‌داد.

1. Riemann hypothesis

آر می‌گوید، «این برخورد خیلی سریع انجام می‌شود. شما فقط تصویری از خودتان را در ذهن این فرد برجای می‌گذارید».

فرد دیگری نباید این برخورد را ببیند. این یک اشتباه مبتدیانه است که به فرد هدف در مقابل دیگر افراد نزدیک شوید. این افراد ممکن است محافظین این استاد باشند که از طرف کشورش برای رصد او مامور شده باشند. آنها ممکن است که این مکالمه را گزارش دهند، حفاظت امنیتی این استاد را افزایش داده و کاری کنند که او دیگر تمایلی به شرکت در رویدادهای بعدی نداشته باشد یا حتی دیگر نتواند شرکت کند.

آر برای بقیه زمان همایش مثل دیوانه‌ها آن اطراف می‌چرخید و در هر فرصتی برخوردی با این دانشمند داشت. با هر تماسی، که در زبان سیا «زمان تماس و ملاقات» نامیده می‌شود و معیاری برای سنجش عملکرد شغلی عامل محسوب می‌شود، او خودش را در دل این دانشمند جای می‌کرد. به‌عنوان مثال، آر که تمامی کارهای این دانشمند را خوانده بود می‌گفت که مقاله بسیار جالبی درباره فلان موضوع خوانده است اما نام نویسنده‌اش را به‌خاطر نمی‌آورد. این دانشمند در حالی که حالت شرمساری به‌خود می‌گرفت اذعان می‌کرد، «آن فرد من بودم».

پس از چند روز، آر این دانشمند را برای ناهار یا شام دعوت می‌کرد و کار را تمام می‌کرد. شرکتش علاقمند به تحقیق یا مشاوره در حوزه کاری این دانشمند است و می‌خواهد از کار او حمایت کند. «هر استادی که من تا به‌حال دیده‌ام همیشه در تلاش بوده است تا کمک هزینه‌هایی را برای ادامه‌دادن تحقیقات خود دریافت کنند. همه آنها درباره این مسئله حرف می‌زنند». آنها درخصوص یک پروژه و مبلغ خاص توافق می‌کنند که این دو فاکتور باتوجه به کشور دانشمند متغیر است: «صدهزار تا پنج هزار دلار برای پاکستانی‌ها. بیشتر برای کره‌ای‌ها». زمانی که سیا پولی به یک استاد خارجی پرداخت می‌کند، حتی اگر این فرد در ابتدا منبعی که پول را پرداخت کرده است را شناسد، او را تحت‌نظر می‌گیرد زیرا افشای این رابطه می‌تواند شغل یا حتی زندگی او را در کشورش به‌خطر بیندازد. زمانی که همایش به پایان می‌رسد، و این استاد درحال برگشت به خانه است، آر درخصوص اقدامات احتیاطی امنیتی دستوراتی به او می‌دهد: به کافی‌نت برو، از فلش خودت استفاده کن، از گذرواژه‌ات محافظت کن. «هدف مشکوک می‌شود. چرا من باید سی دقیقه وقت بگذارم و به کافی‌نت بروم؟». پاسخ احتمالی: شرکت آر درباره رقبایی که می‌خواهند اسرار تجاری را به سرقت ببرند نگران است.

کارستن گیر^۱ گفت که «من بسیار تعجب می‌کنم که تعداد زیادی از افراد اطلاعاتی در این همایش‌ها حضور دارند. افراد زیادی با اسامی مستعار زیادی آن اطراف می‌چرخند».

من و گیر رئیس سیاست امنیت سایبری در اداره خارجی آلمان داشتیم در ششمین همایش سالانه بین‌المللی در زمینه تعهد سایبری^۲ که آوریل سال ۲۰۱۶ در دانشگاه جورج‌تاون در واشنگتن برگزار می‌شد، با هم حرف می‌زدیم. هنر مذهبی به‌کار رفته در سالن گاستون^۳ به‌همراه پنجره‌هایی با شیشه‌های رنگی و جملات کلاسیک بر روی دیوارها، مدیران ناسا و اف‌بی‌آی را طوری مخفی کرده بود. انگار که آنها سخنرانان اصلی در زمینه مبارزه با بزرگ‌ترین چالش‌های قرن بیستم یعنی حملات سایبری هستند.

رمزشکن ارشد پیشین ناسا نیز مثل رئیس قبلی شورای امنیت ملی، معاون وزارت امنیت ایتالیا و مدیر مرکزی که تحقیقات دارای طبقه‌بندی برای اطلاعات سوئد انجام می‌دهد نیز سخنرانی کرد.

اسامی نشان می‌دهد که تقریباً تمامی هفتصد شرکت‌کننده برای دولت آمریکا، سفارت‌خانه‌های خارجی، پیمانکاران اطلاعاتی یا فروشندگان لوازم سایبری کار می‌کنند و یا در دانشگاه‌ها تدریس می‌کنند.

شاید تمام این حضور اطلاعاتی این‌قدر هم شفاف نبود. رسماً چهل کشور از برزیل گرفته تا موریس، از صربستان گرفته تا سری‌لانکا نمایندگانی در همایش داشتند، اما روسیه حاضر نبود. با این حال، در پشت بالکن مرد جوان لاغری بود که کیف دستی داشت و این‌طرف و آن‌طرف می‌رفت و به بحث‌های تخصصی گوش می‌کرد. نامش بر روی سینه‌اش نوشته نشده بود. من به او نزدیک شدم، خودم را معرفی کردم و اسمش را پرسیدم. پس از اندکی مکث، او گفت که «الکساندر بلوسوف^۴». «همایش خوب بود؟». او در حالی که تلاش می‌کرد تا از سؤالات بعدی من ممانعت به‌عمل آورد گفت که «نه، من از سفارت روسیه آمده‌ام. هیچ‌نظری ندارم. فقط می‌خواهم بیشتر بدانم، فقط همین».

1. Karsten Geier

2. Sixth Annual International Conference on Cyber Engagement

3. Gaston Hall

4. Alexander Belousov

من کارت ویزیتم را به او دادم و کارت ویزیتش را خواستم که بی نتیجه بود. «من تنها یک ماه است که اینجا هستم. کارت‌های من هنوز چاپ نشده‌اند». من اصرار کردم و درباره شغلش در سفارت روسیه پرسیدم. (بررسی بعدی دفترچه راهنمای دیپلماتیک نشان داد که او منشی دوم سفارت بود). او نگاهی به ساعت خود انداخت. «ببخشید، من باید بروم».

در این همایش فاقد طبقه‌بندی، هیچ‌گونه اسراری وجود ندارد. در عوض، سخنرانی‌ها و بحث‌های تخصصی گنجی هستند که در زبان اطلاعاتی «منبع آشکار» نامیده می‌شود. اطلاعات در دسترس همه که خصوصاً زمانی که مثل قطعات پازل در کنار دیگر حرف‌ها و نکات قرار می‌گیرند، می‌توانند سیاست‌های دولتی یا علوم پیشرفته را مشخص کنند. چنین منابعی برای سازمان‌های اطلاعاتی اهمیت بسیاری دارند. رای ون هوت^۱ در بیرون از سالن اجتماعات به من گفت که «من یک سامانه اپن سورس برای سیا درست کردم». او معمار سامانه برای یک پیمانکار امنیت ملی به نام CACI در آرلینگتون ویرجینیا است.

سامانه او به سیا کمک می‌کند تا فرضیات خود را در زمینه موضوعاتی از قبیل همکاری بین ایران و کره شمالی به بوته آزمایش بگذارد. او افزود، چینی‌ها در جمع‌آوری مطالب این نوع سامانه استاد هستند. «آنها هزاران نفر را در اختیار دارند که هر روز این کار را انجام می‌دهند». این همایش همچنین فرصت و بهانه‌ای برای ایجاد شبکه است. چندین سال قبل، وابسته نظامی یک سفارت خارجی رایانامه‌ای به کاترین لوتریونت^۲ هماهنگ‌کننده همایش و استاد دانشگاه جورج تاون و دستیار پیشین وکیل سازمان سیا فرستاد و از او خواست تا با او حرف بزند. این فرد توضیح داد که در همایش اول حاضر بوده است، اما بیشتر همایش‌های اخیر را از دست داده است و می‌خواهد عقب‌افتادگی خود را جبران نماید. این وابسته نظامی سه بار در همان سال با او ملاقات کرد. او برای کاترین کادوهابی از قبیل شکلات، سکه‌های طلایی که نشان افتخار کشورش بر روی آن حک شده بود را آورد و سؤالاتی درباره رویدادها و کارشناسان امنیت سایبری در آمریکا پرسید. لوتریونت که به لحاظ امنیتی توجیه شده بود، مواظب بود که تنها اطلاعات فاقد طبقه‌بندی را در اختیار او قرار دهد.

1. Ray Van Houtte

2. Catherine Lotrionte

سپس، سازمان اطلاعاتی آمریکا به او گفت که در حال تحقیقات درخصوص این وابسته می‌باشد. او نه دیپلمات و نه عاشق موضوعات سایبری بود (به همین خاطر هم بود که سؤالاتش آن قدر ابتدایی بودند). او جاسوسی بود که از جانب روسای ارشد نظامی دولتش برای جمع‌آوری اطلاعات درباره امنیت سایبری خصوصاً از کاترین مامور شده بود.

مامور آمریکایی با پرسیدن سؤالاتی درباره اینکه آیا آن جاسوس خوش‌قیافه است، کاترین را گیج کرده بود. «من گفتم، شما او را زیر نظر گرفته‌اید، آن وقت نمی‌دانید قیافه او چطور است؟». او خواست تا به این آشنایی پایان دهد، اما مامور گفت نه. در عوض، فهرستی از سؤالات را برای پرسیدن از این وابسته به او داد. این عامل با این سؤالات می‌خواست اطلاعاتی درباره فرماندهی سایبری در کشور وابسته به دست آورد و به کاترین آموزش داد که بپرسد که امنیت سایبری در آنجا چگونه انجام می‌شود.

لوتریونت نخواست کمک کند. او گفت که «آنها از من می‌خواستند که به جای آنها کار کنم». او هرگز از نتیجه بررسی مطلع نشد، اما آن وابسته دیگر با او تماس نگرفت. زمانی که سیا نظر جان بوث^۱ را بخواهد، با او تماس می‌گیرد تا مطمئن شود که برای سخنرانی در همایش حاضر است یا خیر؛ اما نام سیا در هیچ کجای دعوت‌نامه رسمی و برنامه همایش نیامده است.

سیا با مخفی کردن نقش خود، کار را برای بوث و دیگر اندیشمندان برای تبادل اطلاعات در همایش‌های تحت حمایت مالی سیا آسان‌تر می‌کند. آنها بدون آنکه افشا کنند که به سیا مشاوره داده‌اند و بدون آنکه همکاران دانشگاهی و همچنین کشورهای که در آنجا تحقیقات خود را انجام می‌دهند را با خود دشمن کنند، اعتبار رزومه خود را با ارائه‌هایی که در این همایش‌ها دارند، افزایش می‌دهند. بوث به عنوان استاد بازنشسته علوم سیاسی در دانشگاه تگزاس شمالی در زمینه مطالعات آمریکای لاتین تخصص دارد، همان منطقه‌ای که تاریخش به مسئولانش آموزش داده است که مواظب سیا باشند.

در مارس ۲۰۱۶ بوث به من گفت که «اگر شما قصد داشتید که به آمریکای لاتین بازگردید، بسیار مهم است که نشانی از این ارائه‌ها در رزومه شما نباشد.

1. John Booth

زمانی که شما به یکی از این همایش‌ها می‌روید، اگر مسئولان دفاعی و اطلاعاتی در آنجا حضور داشته باشند، در رزومه شما چندان مشهود نخواهد بود. این همایش پوششی برای شرکت‌کنندگان است.»

«هنوز نوعی تعصب در دانشگاه‌ها علیه این مسئله وجود دارد. من به جلسات مطالعات آمریکای لاتین نمی‌روم که بگویم در همایشی که توسط سیا ترتیب داده بود شرکت کردم». سیا همایش‌هایی را در زمینه مسائل سیاست خارجی ترتیب می‌دهد تا تحلیل‌گرانش که بسیار درگیر جزئیات دارای طبقه‌بندی هستند، بتوانند از اساتیدی که تصویر بزرگ را می‌فهمند و با منابع در دسترس عموم آشنا هستند، چیزهایی را یاد بگیرند. اساتید شرکت‌کننده معمولاً هزار دلار به‌عنوان پاداش به‌همراه دیگر هزینه‌ها دریافت می‌کنند. این جلسات که در آنها ارائه‌های اندیشمندان به‌همراه پرسش و پاسخ وجود دارد شبیه جلسات دانشگاهی هستند، بجز در این مورد که بسیاری از شرکت‌کنندگان که احتمالاً تحلیل‌گر سیا هستند، کارت‌های شناسایی را روی سینه خود نصب کرده‌اند که تنها اسم کوچکشان بر روی آن نوشته شده است.

از بین ده‌ها همایش سازمان اطلاعاتی که بوث طی این سال‌ها در آنها شرکت کرده است و تازه‌ترین آن جلسه‌ای در سال ۲۰۱۵ درباره موج بچه‌های مهاجر آمریکای مرکزی بود که به سمت آمریکا سرازیر شده‌اند، سیا و مدیریت اطلاعات ملی متولی اصلی یکی یا دو همایش بوده است. بقیه نیز به شرکت فناوری سنترا^۱ سردمدار مجموعه روبه‌رشدی از شرکت‌های میانجی در بلتوی^۲ یا در زبان جاسوسی همان «واسطه‌ها^۳» برون‌سپاری شده است و این شرکت همایش‌ها را برای سیا برگزار می‌کند. گالتوتی به من گفت که «همیشه باید واسطه‌ای وجود داشته باشد». سیا بودجه و فهرستی از افراد دعوت‌شده را در اختیار سنترا قرار می‌دهد. این افراد در مرکز همایش سنترا نزدیک ایستگاه مترو بالستون^۴ در آرلینگتون ویرجینا جمع می‌شوند. به نقل از پایگاه وب سنترا، مرکز همایش این شرکت مکان ایده‌آلی برای همایش‌ها، ملاقات‌ها و فعالیت‌های مشترک مشتریان می‌باشد.

1. Centra Technology Inc

2. Beltway

3. cutouts

4. Ballston Metro

رابرت جرویس مشاور باسابقه سیا گفت که «اگر شما از این چیزها مطلع باشید، زمانی که سنترا را می‌بینید، می‌فهمید که سنترا احتمالاً همان سیا یا مدیریت اطلاعات ملی است. آنها احساس می‌کنند که برای برخی از اساتید یک پوشش نازک مفید است».

سنترا که در سال ۱۹۹۷ تاسیس شد، از طریق قراردادهای دولتی بیش از ۲۰۰ میلیون دلار بدست آورده است که ۴۰ میلیون دلار آن از سیا برای پشتیبانی مدیریتی بوده است. به‌عنوان مثال، این شرکت قراردادی با کمیته اطلاعات سنا منعقد کرد تا برای تحقیق پنج ساله این کمیته، پیغام‌ها و اسناد دارای طبقه‌بندی را درخصوص برنامه شکنجه سیا جمع‌آوری و تنظیم نماید. رده‌های مدیریتی این شرکت مملو از مقامات پیشین اطلاعاتی است. هارولد روزنباوم^۱ موسس و مدیر این شرکت مشاور علوم و فناوری سیا بود. ریک بوگوسکی^۲ نائب رئیس این شرکت رئیس بخش کره در سازمان اطلاعاتی دفاعی بود. جیمز هریس^۳ معاون تحقیقات، به‌مدت ۲۲ سال برنامه‌های تحلیلی را در سیا مدیریت می‌کرد. پگی لایونز^۴ مدیر دسترسی جهانی، مدیر و مامور سیا در سفرهای زیادی به شرق آسیا بود. دیوید کنین^۵ مدیر تحلیلی سنترا ۳۱ سال به‌عنوان تحلیل‌گر سیا فعالیت کرد. سامیت گنگولی^۶ استاد علوم سیاسی دانشگاه ایندیانا هم مثل بوث در چندین همایش سنترا سخنرانی کرده است. او گفت که «هرکسی که با سنترا کار می‌کند می‌داند که درحقیقت برای دولت آمریکا کار می‌کند. اگر این شرکت اعلام کند که همان سیا است، افرادی وجود دارند که از این مسئله نگران شوند. من این مسئله را به وضوح برای همکارانم بیان نمی‌کنم. من احساس می‌کنم که باید بهترین مشاوره را در اختیار دولت قرار دهم».

یک استاد علوم سیاسی دیگر که پنج ارائه برای سنترا داشته است گفت که به او گفته شده است که سنترا نماینده مشتریان نامشخصی است. او نمی‌دانست که این مشتریان همان سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا هستند تا اینکه متوجه شرکت‌کنندگانی در همایش‌ها شد که بر

-
1. Harold Rosenbaum
 2. Rick Bogusky
 3. James Harris
 4. Peggy Lyons
 5. David Kanin
 6. Sumit Ganguly

روی کارت شناسایی آنها تنها اسم کوچکشان نوشته شده بود. او بعداً هم با یک یا دو نفر از همین افراد در همایش‌های دانشگاهی برخورد کرد. آنها کارت شناسایی بر روی سینه خود نچسبانده بودند و اسم آنها نیز در برنامه ثبت نشده بود. در این همایش تنها سخنران‌ها مشخص شده بودند و افراد کمکی هستند که می‌دانند این افراد تحلیل‌گران اطلاعاتی می‌باشند. سنتر تلاش می‌کند تا ارتباطات خود با سیا را مخفی نگه دارد. این شرکت شرح حال مدیران خود را در سال ۲۰۱۵ از پایگاه وب خود حذف کرد. در بخش «مشتریان شاخص»، وزارت امنیت داخلی، اف‌بی‌آی، ارتش و ۱۶ بخش دیگر از دولت فدرال حضور دارند، اما نامی از سیا نیست. زمانی که من با روزنامه تماس گرفتم و درباره برگزاری همایش توسط سنتر برای سیا سؤال پرسیدم، او گفت که «شما اشتباه تماس گرفتید. ما هیچ‌کاری در این زمینه انجام نمی‌دهیم» و سپس قطع کرد.

بعداً، به دفاتر سنتر در طبقه پنجم ساختمان در برلینگتون ماساچوست در حومه شمالی بوستون سری زدم. از بازدیدکنندگان برگه ثبت‌نام می‌خواستند تا تابعیت و نوع ملاقات خود را مشخص کنند. مسئول پذیرش رفت و دایانا کولپیتس^۱ مدیر روابط عمومی را با خود آورد. او به شکل مودبانه‌ای حرف‌های من را شنید و با روزنامه هماهنگ کرد و به من گفت که سنتر در این خصوص نظری ندارد. او گفت که «به صراحت بگویم، مشتریان ما دوست ندارند که ما با رسانه‌ها حرف بزنیم».

بنیاد رند^۲ از باسابقه‌ترین مراکز در زمینه مخفی کردن همایش‌های سیا می‌باشد. این بنیاد که از یک تولیدکننده هواپیماهای نظامی در سال ۱۹۴۸ منشعب شد و به‌خاطر تحقیقات دفاعی که با بودجه فدرال انجام می‌شود، شناخته می‌شود چند دهه است که بدل سیا محسوب می‌شود. به‌عنوان مثال، در ۱۴ جولای ۲۰۱۵ رند میزبان همایش سیا در زمینه «پویایی گروه‌های شبه‌نظامی و پیامدهای آن برای عراق و سوریه» بود.

اگرچه این همایش فاقد طبقه‌بندی بود، اما یکی از اسراری بود که در واشنگتن به بهترین شکل مخفی نگه داشته می‌شد. این همایش برای رسانه‌ها بسته بود و در پایگاه‌وب رند نیز اسمی از آن برده نشد. در دعوت‌نامه‌هایی که برای اساتید در بحث‌های تخصصی صادر شده بود،

1. Dianne Colpitts

2. RAND Corporation

نامی از سیا آورده نشده بود. در این دعوتنامه آمده است، «بنیاد رند با همکاری دولت آمریکا همایشی را ترتیب داده است». باربارا والتر استاد علوم سیاسی دانشگاه کالیفرنیا ارائه خود را در رزومه‌اش در بخش «جلسات و گفتگوهای سیاستی» تنها با این عنوان ذکر کرده بود: رند، واشنگتن، درس‌هایی از عراق و سوریه، جولای ۲۰۱۵.

بنیاد رند ظرف یک ماه، طبق توافقات عدم‌افشاء با سازمان‌های اطلاعاتی، میزبان دو همایش این چنینی بوده است. فردی که با فرآیند آشنا بود به من گفت که حتی در بودجه‌های داخلی رند، مشخص نشده است که بودجه این همایش‌ها توسط جامعه اطلاعاتی تامین می‌شود، بلکه تنها یک توضیح کلی درباره آن داده می‌شود. در این صورت، اگر سارقان اینترنتی هم به سامانه‌های رند نفوذ کنند، نمی‌توانند رد پول‌های دریافتی را بگیرند و به سیا برسند. مثل رند، مرکز غیرانتفاعی دیگری وجود دارد که بودجه آن توسط دولت فدرال تامین می‌شود و تحقیقاتی در زمینه دفاعی انجام می‌دهد و پوششی برای جامعه اطلاعاتی محسوب می‌شود. مرکز تحلیل‌های دریایی^۱ در زمان جنگ جهانی دوم تاسیس شد، زمانی که نیروی دریایی تعدادی از محققین دانشگاه ام‌آی‌تی را برای نابودی زیردریایی آلمانی بکارگرفت و توسط سازمان غیرانتفاعی سی‌ان‌ای^۲ اداره می‌شود و با تعداد زیادی از سازمان‌های فدرال کار می‌کند. هوشنگ شهابی^۳ استاد دانشگاه بوستون و متخصص در زمینه مطالعات ایران به من گفت که او در سال ۲۰۱۲ در همایش سی‌ان‌ای^۴ در زمینه ایران و مذهب در آرلینگتون شرکت کرد. در آنجا او با تعدادی از دانشجویان سابقش که برای اطلاعات آمریکا کار می‌کنند، برخورد کرد. او گفت که این مرکز اصلاً نامی از سیا یا دیگر سازمان‌های اطلاعاتی به‌عنوان مشتریانش نبرده بود. اگر این مسئله را عنوان می‌کرد، او اصلاً به این همایش نمی‌رفت؛ زیرا می‌ترسید هم به اعتبارش خدشه‌ای وارد شود و هم به‌عنوان کسی شناخته شود که محقق واقعی نیست و کارشناسی است که دانش خود را به کسی که بیشترین میزان پول را پرداخت می‌کند، می‌فروشد.

1. Center for Naval Analyses

2. CNA

3. Houchang Chehabi

4. CNA

زمانی که همایش‌ها را برون‌سپاری می‌کنند، آنها دقیقاً می‌دانند که چه کاری انجام می‌دهند. سی‌ان‌ای نیز مثل سنترا، در این زمینه هیچ‌گونه اظهارنظری نکرد.

در همان سال، شهابی در همایشی در استانبول با عنوان «جامعه بین‌المللی برای مطالعات ایران»^۱ شرکت کرد. او رئیس این جامعه بود، جامعه‌ای که تصمیم گرفته بود در ترکیه دور هم جمع شوند زیرا اساتید ایرانی می‌توانستند راحت‌تر ویزای ترکیه بگیرند. این انتخاب نتیجه معکوس داد؛ چونکه یک رسانه ایرانی که بلندگوی تندروهای این کشور است. این همایش را به‌عنوان دسیسه‌ای از جانب صهیونیست‌ها محکوم کرد. درحالی‌که در این همایش افرادی از اسرائیل شرکت کرده بودند و قرار بود بحث‌هایی در زمینه رابطه ایران-اسرائیل مطرح شود، اطلاعات ایران احتمالاً نگران بود که مبادا محققانش توسط سرویس‌های غربی جذب شده یا فرار کنند. این حملات موثر واقع شد. اگرچه ۶۰ ایرانی مقاله ارسال نموده بودند، اما تنها پنج نفر حضور پیدا کردند و تنها دو نفر سخنرانی کردند. شهابی گفت که «من کاملاً مطمئن هستم که در اتاق‌های مختلف هتلی در استانبول که محل برگزاری همایش بود، افرادی از اطلاعات ایران نیز حضور داشتند. عواملی از ترکیه نیز حاضر و به‌راحتی می‌توانستند وارد هتل شوند».

نگرانی ایران درباره وفاداری اندیشمندانش ممکن است درست بوده باشد. در طول این همایش، یک نفر ایرانی به شهابی در راهروی هتل نزدیک شد و به او گفت که او اطلاعاتی از داخل دارد و می‌خواهد به غرب فرار کند. شهابی به‌خاطر می‌آورد که «غریزه‌ام به من می‌گفت که حرف او را باور کنم. همسرش هم با او بود. آنها هر دو نگران بودند. او شبیه کسی بود که می‌خواست همه چیزش را به‌خطر بیندازد». باز هم، این مسئله می‌توانست برنامه‌ریزی شده باشد و شهابی تصمیم گرفت تا جانب احتیاط را رعایت نماید. او به این فرد ناراضی گفت که «من کاری در این زمینه انجام نمی‌دهم. این یک همایش علمی است».

سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا مثل ایران می‌فهمند که همایش‌ها مسیر زیرزمینی مدرنی برای فرار دانشگاهیان ایرانی به غرب می‌باشند. سیا از این نقطه ضعف کمال استفاده را کرده است. دیوید آلبرایت از موسسه علوم و امنیت بین‌الملل به من گفت که آمریکا بودجه زیادی را صرف تاخیر در توسعه تسلیحات هسته‌ای ایران کرده است و این تلاش‌ها از زمان دولت جورج

1. International Society for Iranian Studies

بوش شروع شده‌اند. یکی از این برنامه‌ها عملیات فرار مغز^۱ سیا بود که دنبال آن بود که دانشمندان هسته‌ای برتر ایرانی را تشویق به فرار از کشور نماید. روزنامه لس‌آنجلس تایمز در سال ۲۰۰۷ این برنامه را افشاء کرد، اما نامی از استفاده از همایش‌های علمی که در اینجا برای اولین بار ذکر می‌شود، نبرد.

یک مامور پیشین اطلاعاتی که با این عملیات آشنا است به من گفت که از آنجایی که دسترسی به دانشمندان در ایران دشوار بود، سیا آنها را به همایش‌های علمی در کشورهای دوست و بی‌طرف می‌کشاند.

سیا با همفکری با اسرائیل یک چشم‌انداز را انتخاب می‌کند. سپس، همایشی را در یک موسسه علمی درجه یک از طریق یک واسطه که معمولاً تاجری است که هزینه این همایش را از ۵۰۰ هزار تا دو میلیون دلار تامین می‌کند، برنامه‌ریزی می‌نماید.

این تاجر ممکن است سیا یک شرکت فناوری داشته باشد یا سیا ممکن است یک شرکت صوری ایجاد نماید تا پشتیبانی‌اش از آن موسسه قانونی به‌نظر برسد و آن موسسه از حضور سیا آگاه نشود. این افسر بازنشسته به من گفت که «هر چه دانشگاهیان اطلاعات کمتری داشته باشند، برای همه بی‌خطرتر خواهد بود».

هر واسطه‌ای می‌داند که درحال کمک به سیا است، اما او دلیل این مسئله را نمی‌داند و سیا هم تنها یکبار از این واسطه استفاده می‌کرد. این همایش بر روی آن جنبه از فیزیک هسته‌ای که کاربردهای غیرنظامی دارد، تمرکز داشت و همچنین به‌طور دقیق مطابق با سلايق تحقیقاتی فرد هدف ایرانی بود. موسسه افراد دانشگاهی زیادی را برای شرکت و ارائه دعوت کرد و در تماس‌هایش با سیا به این سازمان اطمینان داد که این دانشمند نیز در فهرست قرار دارد. معمولاً دانشمندان هسته‌ای ایران قرار ملاقات‌های دانشگاهی نیز جفت‌وجور می‌کنند. مثل اساتید در دیگر مناطق دنیا، آنها هم از سفرهای تفریحی به خرج دولت لذت می‌برند. گاهی اوقات دولت ایران به آنها اجازه می‌دهد به‌همراه محافظ به همایش‌ها بروند تا با آخرین دستاوردهای تحقیقاتی آشنا شده و با تامین‌کنندگان فناوری‌های پیشرفته ملاقات نمایند. بخشی از این مسئله جنبه تبلیغاتی دارد.

رونن برگمن^۱ به من گفت که «از نقطه نظر ایران، آنها به وضوح علاقه دارند تا دانشمندان خود را به همایش‌هایی در زمینه استفاده‌های صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای بفرستند». برگمن به عنوان یک روزنامه‌نگار معروف اسرائیلی، نویسنده کتاب «جنگ مخفی با ایران: جدال مخفی سی ساله علیه خطرناک‌ترین قدرت تروریستی جهان»^۲ است و در زمینه تاریخچه سرویس اطلاعات مرکزی اسرائیل موسوم به موساد کار می‌کند. «آنها می‌گویند، مشکلی نیست، ما دانشمندان خود را به این همایش‌های مرتبط با استفاده از فناوری غیرنظامی برای اهداف غیرنظامی می‌فرستیم».

افسر سیا که برای این پرونده انتخاب می‌شود ممکن است خود را به عنوان یک دانشجو، یک مشاور فنی یا یک عرضه‌کننده یا یک غرفه‌دار جا بزند. کار اول او این است که محافظان را از اطراف این دانشمند کنار بزند. در یک مورد، کارکنان آشپزخانه که توسط سیا استخدام شده بودند، غذای محافظان را مسموم کردند و باعث اسهال و استفراغ شدید آنها شدند. این امیدواری وجود داشت که آنها بیماری خود را به خاطر غذایی که در هواپیما خورده بودند یا به خاطر مصرف یک غذای ناآشنا بدانند. خوشبختانه او برای چند دقیقه با این دانشمند تنها شد.

او چیزهای زیادی را از طریق مطالب موجود درباره این ایرانی و حرف زدن با محافظان نزدیک به او بدست آورده بود. به این طریق، اگر این دانشمند دچار تردید می‌شد که واقعاً با سیا تماس برقرار می‌کند، این مامور می‌گفت که همه چیز را درباره او می‌داند و این مسئله را ثابت می‌کرد. یک مامور به یک فراری بالقوه گفت که «من می‌دانم که شما سرطان بیضه دارید و بیضه سمت چپ خود را از دست داده‌اید». حتی پس از آنکه این دانشمند با فرار موافقت کند، ممکن است نظرش تغییر کرده و برگردد. «شما همیشه در حال جذب مجدد این فرد هستید». زمانی که او بدون هیچ مشکلی سوار ماشین شده بود تا به فرودگاه برود، هماهنگی‌های لازم برای ویزا و اسناد پرواز با سازمان‌های اطلاعاتی هم‌پیمان از سوی سیا به عمل آمده بود.

1. Ronen Bergman

2. The Secret War with Iran: The 30-Year Clandestine Struggle Against the World's Most Dangerous Terrorist Power

سیا تمام تلاش خود را برای همسر و فرزندان این دانشمند نیز انجام داد. به این ترتیب، دانشمند و خانواده‌اش را اسکان داد و مزایای بلندمدتی برای آنها از قبیل پرداخت هزینه‌های کالج فرزندان در نظر گرفت.

مامور پیشین آشنا با این عملیات به من گفت که دانشمندان زیادی از طریق همایش‌های علمی و دیگر مسیرها به آمریکا فرار کرده‌اند و این مسئله مانعی را برای برنامه تسلیحات هسته‌ای ایران به وجود آورده است. او گفت که مهندسی که سانتریفیوژها را برای برنامه هسته‌ای ایران نصب می‌کرد، موافقت کرد تا به یک شرط فرار کند: اینکه دکترای خود را در دانشگاه ام‌آی‌تی بخواند. متأسفانه، سیا او را بدون مدارک تحصیلی و ریزنمره‌اش از ایران بیرون آورده بود. در ابتدا، ام‌آی‌تی با درخواست سیا برای پذیرش او مخالفت کرد. اما سیا اصرار کرد و این دانشکده مهندسی معروف موافقت کرد که رویه‌های گزینش معمولش را کنار بگذارد و او را پذیرش نماید. این دانشگاه گروهی از اساتید از دانشکده‌های مربوط را فراخواند تا این فراری را آماده کنند. او امتحان شفاهی را پشت سر گذاشت و پذیرفته شد و مدرک دکترایش را گرفت. مدیران ام‌آی‌تی هرگونه آگاهی از این واقعه را انکار کردند. گانگ چن مدیر دانشکده مهندسی مکانیک گفت که «من از این مسئله به‌طور کامل بی‌اطلاع هستم».

محمد سهیمی^۱ استاد مهندسی نفت در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی که توسعه هسته‌ای و سیاسی ایران را مطالعه می‌کند به من گفت که یک شخص فراری از برنامه هسته‌ای ایران مدرک دکترای خود در رشته مهندسی مکانیک از دانشگاه ام‌آی‌تی گرفت.

با این حال، دو استاد از عوامل اصلی این داستان پشتیبانی کردند. تیموتی گوتوسکی^۲ استاد مهندسی مکانیک دانشگاه ام‌آی‌تی گفت که «من مرد جوانی را می‌شناسم که اینجا در آزمایشگاه ما بود. از یک جایی متوجه شدم که او در ایران بر روی سانتریفیوژها کار می‌کرده است.

من به فکر افتادم که اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد؟». گوتوسکی که نام این فرد ایرانی را به‌خاطر نمی‌آورد او را به‌عنوان یک آدم قدبلند و خوش‌سیمای لبخندی جذاب توصیف می‌کرد.

1. Muhammad Sahimi

2. Timothy Gutowski

یک دانشمند هسته‌ای ایرانی دیگر با نام شهرام امیری در مراسم حج در مکه در سال ۲۰۰۹ ناپدید شد. او در سال ۲۰۱۰ به ایران برگشت و ادعا کرد که سیا او را ربوده است. مقامات آمریکایی گفتند که او به انتخاب خودش فرار کرده بود و برای اطلاعاتش مبلغ ۵ میلیون دلار به او پرداخت شد، اما او دلش برای خانواده‌اش تنگ شد و به ایران برگشت. البته رایانامه‌های منتشر شده در سال ۲۰۱۵، که در سال ۲۰۱۰ برای هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه وقت از جانب دستیارانش فرستاده شد، داستان آمریکا را تایید می‌کند.

امیری پس از آنکه به ارائه اطلاعات حیاتی به آمریکا متهم شد، در آگوست سال ۲۰۱۶ به اعدام محکوم شد. سیا به جای آنکه دانشمندان را برباید، از دیگر اهرم‌ها استفاده می‌کند. یک انگیزه برای فراریان ممکن است ترس از پیامدهای نه گفتن باشد. به گفته یک مامور اسبق اطلاعاتی، سیا به آنها گفت که اگر آنها در ایران بمانند ترور خواهند شد.

یک مامور سیا به یک دانشمند مرد هشدار داد که «تو یک مرده متحرک هستی. آمریکا و اسرائیل تو را به‌عنوان یکی از اعضای اصلی برنامه توسعه هسته‌ای ایران شناسایی کرده‌اند». به گفته همین منبع، دانشمندی پیشنهاد سیا را رد کرد زیرا باور نداشت که این سازمان بتواند از بچه‌هایش محافظت نماید. او به مامور سیا که دنبالش بود گفت که «بچه‌های من شانس بهتری برای زندگی دارند اگر در تهران بمانند».

مامور پاسخ داد، «ما تو را خواهیم کشت».

فرد ایرانی گفت که «یا من کشته خواهم شد یا اینکه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همه ما را خواهد کشت». این دانشمندان باید تهدیدات سیا را جدی بگیرند. چهار دانشمند هسته‌ای ایران بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ کشته شدند و یکی دیگر زخمی شد. این قتل‌ها احتمالاً دو هدف داشتند: خالی کردن ایران از کارشناسان تسلیحات هسته‌ای و جلوگیری از پیوستن دیگر دانشمندان ایرانی به این برنامه. ایران، آمریکا و اسرائیل را به دست داشتن در این ترورها محکوم کرد، ولی دولت آمریکا به هیچ‌وجه زیر بار آن نرفت.

ایران مردی را که به‌عنوان عامل موساد و یکی از قاتل‌ها توصیف می‌کرد محاکمه و در سال ۲۰۱۲ اعدام کرد. این قتل‌ها تحسین یک سیاستمدار جناح راستی مشهور را در پی داشت.

ریک سانتروم^۱ سناتور پیشین ایالت پنسیلوانیا در سال ۲۰۱۱ در حالی که به دنبال نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری بود گفت که «در موقع مناسب دانشمندانی که بر روی برنامه هسته‌ای در ایران کار می‌کنند، کشته می‌شوند. فکر می‌کنم که این کار خارق‌العاده‌ای باشد».

تحت شرایط خاص، دولت آمریکا به خودش اجازه می‌دهد تا خارجی‌ها را ترور نماید. پس از آنکه کمیته چرچ اشاء کرد که سیا تلاش کرده بود تا فیدل کاسترو و دیگر رهبران خارجی را به قتل برساند، ممنوعیت ترور توسط آمریکا این‌گونه تفسیر شد که قتل‌هایی که برای دفاع از خود و علیه یک تهدید قریب‌الوقوع انجام می‌شوند از این حکم معاف هستند.

توافقی که توسط وکلای سازمان‌های نظامی و اطلاعاتی آمریکا در سال ۱۹۸۹ تهیه شد، نتیجه‌گیری می‌کند که استفاده از نیروی نظامی علیه اهداف مشروع در زمان صلح جایی‌که چنین افراد و گروه‌ها تهدید آنی برای امنیت ملی محسوب می‌شوند، ترور محسوب نمی‌شود.

هنوز به‌نظر بعید می‌رسد که سیا دانشمندان را ترور نماید. از آنجایی‌که کنگره استفاده از زور را علیه آنهایی که در حملات ۱۱ سپتامبر دخیل بوده‌اند را مجاز شمرده است، دولت فدرال کشتن اعضای القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی وابسته را تایید نموده است. اما دانشمندان ایرانی موضوع متفاوتی بودند. به‌رغم تلاش‌های آمریکا برای خرابکاری در برنامه هسته‌ای ایران ازجمله آلوده کردن این برنامه با ویروس رایانه‌ای استاکس‌نت، این دو کشور درحال جنگ نیستند و دانشمندان هم تروریست نیستند. به گفته وکلای امنیت ملی که من با آنها مشورت کردم، آمریکا می‌تواند به لحاظ قانونی برنامه هسته‌ای ایران را بمباران نماید اگر رئیس‌جمهور مشخص نماید که ایران درحال ساخت بمب برای استفاده علیه آمریکا یا یکی از هم‌پیمانان این کشور است و محققان را در ساختمان‌ها و سنگرها بکشد، اما هدف قرار دادن دانشمندان به‌صورت مستقیم تخطی از قانون است. سازمان‌های اطلاعاتی گاهی اوقات از تهدید به مرگ به‌عنوان راهکنشی برای ایجاد رعب و وحشت استفاده می‌کنند بدون آنکه لزوماً آن را اجرایی نمایند. به گفته دیوید آلبرایت، ازمان سیا یا سرویس جاسوسی هم‌پیمان دو نامه را در خانه گوتارد لرج^۲ دستیار اصلی در شبکه تکثیر هسته‌ای عبد القادر خان^۳ فیزیکدان پاکستانی گذاشتند.

1. Rick Santorum

2. Gotthard Lerch

3. Abdul Qadeer Khan

اولین نامه به لرچ درباره پیامدهای وخیم فروش طراحی‌های سانتریفیوژ به ایران هشدار می‌داد؛ نامه دوم به صراحت می‌گفت که جسدش در یک رودخانه پیدا خواهد شد. لرچ به ارائه فناوری هسته‌ای ادامه داد و آسیبی هم ندید.

برگمن گفت این احتمال وجود دارد که اسرائیل با تایید آمریکایی‌ها دانشمندان ایرانی را ترور کرده باشد. او گمانه‌زنی کرد که آمریکا اسرائیل را از جذب و استخدام دانشمندان هسته‌ای مطلع می‌کند. اگر این مسئله رخ دهد، اسرائیل دیگر آن دانشمند هسته‌ای را نمی‌کشد.

اگر این کار شکست بخورد، اسرائیل مطلع خواهد شد و تماسی خواهد گرفت که این فرد را بکشد یا خیر. اطلاعات آمریکا در یک نوبت، یک دانشمند هسته‌ای را با هدف کشتن او به یک جلسه علمی کشاند. با این حال، این عملیات در زمان جنگ رخ داد، زمانی که ترور یک غیرنظامی که به تلاش‌های جنگی کمک می‌کند را می‌شود طبق قوانین بین‌الملل به‌عنوان دفاع از خود توجیه کرد. طی جنگ جهانی دوم، اداره سرویس‌های راهبردی یعنی همان شکل اولیه سیا، مو برگ^۱ جاسوس معروف و مامور اصلی خود را در سال ۱۹۴۴ به همایشی فرستاد که قرار بود ورنر هایسنبرگ^۲ رئیس برنامه بمب اتمی آلمان نازی نیز در آنجا سخنرانی نماید.

نیکلاس داویدوف در کتاب «مامور خودش جاسوس بود»^۳، زندگی‌نامه برگ در سال ۱۹۹۴، نوشت؛ سوئیس تنها مکانی در خارج از کشورشان بود که دانشمندان آلمانی می‌توانستند در جلسات علمی شرکت کنند. آنها دوست داشتند در این جلسات شرکت کنند، دست‌کم به این خاطر که نوشیدنی، پنیر و شکلات که دیگر در آلمان یافت نمی‌شد به مقدار زیاد در زوریخ و برن وجود داشت.

برگ که چند زبان بلد بود درحالی‌که طپانچه‌ای را با خود حمل می‌کرد، خودش را به‌عنوان دانشجوی فیزیک سوئیسی معرفی کرد. او دستور داشت تا اگر هایسنبرگ سرنخی می‌داد که آلمان به ساخت بمب اتمی نزدیک شده است به او شلیک کند. هایسنبرگ چنین حرفی نزد و طپانچه در جیب برگ باقی ماند.

1. Moe Berg

2. Werner Heisenberg

3. The Catcher Was a Spy

دست‌کم، دو دانشمند هسته‌ای ایرانی کمتر از یک سال قبل از آنکه ترور شوند برای شرکت در یک همایش علمی به خارج سفر کردند. مسعود علی‌محمدی استاد فیزیک ذرات بنیادی در دانشگاه تهران در سال ۲۰۱۰ در بیرون از منزلش با استفاده از یک بمب کنترل از راه دور که به موتورسیکلتی که در نزدیکی ماشینش پارک شده بود ترور شد.

ده ماه بعد، مجید شهریاری استاد دانشگاه شهید بهشتی در حال رانندگی با ماشین خودش در یکی از بلوارهای تهران بود که موتورسیکلتی از کنار ماشین پژوی او رد شد و بمبی را به ماشینش متصل کرد و آن را منفجر کرد.

برگمن گفت که علی‌محمدی در پروژهای که به برنامه هسته‌ای ایران مرتبط بودند حضور داشت و اطلاعات زیادی درباره آن داشت. سهمی در رایانامه‌ای در دسامبر سال ۲۰۱۵ به من گفت که شهریاری نقش کلیدی در توانمندسازی ایران برای افزایش سطح غنی‌سازی اورانیوم این کشور ایفاء کرد.

هر دو استاد در همایشی در دسامبر سال ۲۰۰۹ در اردن در پروژه سسمی^۱ (تابش سینکروترون برای تحقیقات علوم تجربی و کاربردی در خاورمیانه^۲) شرکت کردند. پروژه سسمی یک مرکز تحقیقات منطقه‌ای است که تقویت تعالی علمی و ایجاد ارتباط بین کشورها را دنبال می‌کند. به گفته برگمن، «اطلاعات ایران مطمئن است که موساد از این همایش استفاده کرد تا آنها را جذب تا عامل اسرائیل شوند و یا آنها را تحت مراقبت قرار دهد».

سهمی به من گفت که این مسئله از نظر من پذیرفتنی است که سازمان سیا به علی‌محمدی و شهریاری در همایش سسمی نزدیک شده باشد و از آنها بخواهد که از ایران فرار کنند. او گفت که آنها باید این پیشنهاد را رد کرده باشند. «هر دو نفر وطن‌پرست بودند».

1. Project SESAME

2. Synchrotron-light for Experimental Science and Applications in the Middle East

۹- مخفی شده در جامعه دانشگاه‌های شرق آمریکا (لیگ آیوی)

کنث مسکو^۱ زمانی که می‌خواست برای دانشکده اداره امور کشور در دانشگاه جان اف کندی اقدام کند، نوشت که سرگرمی مورد علاقه‌اش کوهنوردی با دوستان در کشورهای خارجی است و این‌گونه بود که سال‌ها بعد، زمانی که داشت به همراه گروهی از دوستانش از جمله تعدادی از همکاران قبلی‌اش در سیا به حاشیه آتشفشانی کوه کلیمانجارو نزدیک می‌شد، به‌خاطر بیماری ارتفاع^۲ فوت کرد. آنها به نوبت تلاش کردند تا او را احیاء کنند، اما نتیجه‌ای نداد و بال‌گرد امداد نیز نمی‌توانست در هوای رقیق پرواز کند.

بیش از هزار عزادار در مراسم یادبود او در دانشگاه هاروارد شرکت کردند. باراک اوباما سناتور ایلینویز^۳ که تنها شش هفته با ریاست جمهوری آمریکا فاصله داشت، از رقابت انتخاباتی جدا شده بود تا به بیوه مسکو دلداری دهد. پرچی که در بالای کنگره آمریکا در روز مرگ او افراشته شده بود به‌خاطر احترام به وطن‌پرستی وی، به خانواده‌اش اهداء شد.

اعلامیه‌ها از مسکو به‌عنوان آدم برجسته سیا تقدیر کرده بودند. او در حومه بوستون بزرگ شده بود و به سفر علاقه داشت. او در اسپانیا تحصیل کرده بود و دور آمریکا را چرخیده بود. او پس از پایان دوره کارشناسی‌اش در دانشگاه هاروارد و کسب دستکش طلا در رقابت بوکس دانشگاه، از رفتن به دانشکده حقوق انصراف داد - او گفت که «وکیل به اندازه کافی وجود دارد» - و به سیا پیوست. پس از اعزام به اسپانیا، با یک کلاه‌گیس تغییر چهره داد و اطراف مادرید را با یک دستگاه ماشین موستانگ^۴ کروکی قرمز رنگ گشت.

او همیشه عجله داشت. پس از پست جدیدش در قبرس، در برنامه آموزش ضمن خدمت دانشگاه کندی که مدرک کارشناسی‌ارشد یک ساله‌ای را در رشته مدیریت عمومی ارائه می‌داد، ثبت‌نام کرد و هرچند که سی‌سال سن داشت، اما هنوز در ابتدای مسیر شغلی‌اش قرار داشت و یکی از جوان‌ترین دانشجویان به‌شمار می‌آمد. او در آنجا، با رهبران دولت آینده، بازرگانان و فرماندهان نظامی هم از آمریکا و هم از سایر کشورها آشنا شد.

1. Kenneth Moskow
2. altitude sickness
3. Illinois
4. Mustang

او که به زبان اسپانیایی مسلط بود، با همکلاسی‌های اهل آمریکای لاتین از قبیل خوزه ماریا فیگوئورس^۱ که به‌زودی رئیس جمهور کاستاریکا شد، روابط دوستانه‌ای داشت. شلاغ لفرتی مسکو^۲ بیوه او به من گفت که «او ارتباطات خوبی از دوران دانشکده بدست آورده بود».

مرگ وی در سپتامبر ۲۰۰۸ در سن ۴۸ سالگی برای بسیاری از همکلاسی‌های سابقش در دانشگاه کندی، ضربه روحی شدیدی بود. نه‌تنها آنها از این مرگ زودهنگام ناراحت بودند - یک نفر به من گفت که «او آدم بسیار محبوب، باعاطفه و آراسته‌ای بود که همیشه لبخند بر لب داشت و خیلی خوب دست می‌داد» - بلکه آنها وقتی فهمیدند که او جاسوس بوده است، شوکه شدند. او به همکلاسی‌ها و اساتیدش گفته بود که دیپلمات وزارت امور خارجه است و از همین پوشش هم در خارج از کشور استفاده می‌کرد. در توصیف زیر عکسش در دانشگاه کندی به تجارب او به‌عنوان مامور سیاسی در سفارت‌خانه‌های آمریکا در مادرید و نیکوزیا، قبرس و مامور روابط خارجی وزارت امور خارجه با علایقی در زمینه‌های اداره کشور، تجارت و امور بین‌الملل و امنیت اشاره شده بود.

باربارا گراب^۳ همکلاسی او در دانشگاه کندی که کمپین‌های رسانه‌ای را به نفع گروه‌های غیرانتفاعی در منطقه سانفرانسیسکو مدیریت می‌کرد، گفت که «دست‌کم در گروه من، هیچ‌کس نمی‌دانست که او برای سیا کار می‌کند. هیچ‌کسی نگفت که او برای سیا کار می‌کند». او که در وضعیت اجتماعی ناخوشایندی گیر کرده بود، با یکی از همکلاسی‌هایش در دانشگاه کندی درد دل کرد.

کلاید هاوارد^۴ مامور واقعی سرویس خارجی وزارت امور خارجه خیلی مشتاق بود تا فردی که به‌نظر همکارش بود را بیشتر بشناسد. هاوارد در رایانامه‌ای نوشت که «زمانی که فهمیدم او ظاهراً مامور سرویس خارجی است؛ خودم را معرفی کردم و درباره شغلش در وزارت امور خارجه پرسیدم تا ببینم آیا دوست مشترکی داریم یا خیر. او به من گفت که او برای سیا کار می‌کند و از من خواست تا این موضوع را پیش خودم نگه دارم.

1. José María Figueres

2. Shelagh Lafferty Moskow

3. Barbara Grob

4. Clyde Howard

من در خارج از کشور با ماموران سیا که تحت پوشش وزارت امور خارجه بودند، کار کرده‌ام. بنابراین این مسئله برایم عادی بود... من درباره او با همکلاسی‌هایم حرف نزدیم». زمانی که سازمان‌های اطلاعاتی به دانشگاه‌ها یورش آوردند، آنها نه تنها به همایش‌ها و آزمایشگاه‌ها بلکه به هسته اصلی دانشگاه‌ها یعنی کلاس‌های درس نیز نفوذ کردند. مسکو یکی از چندین مامور سیا است که به صورت مخفی و با اطلاع و تایید دانشگاه کندی در این دانشگاه ثبت‌نام و به افراد با استعدادی از سراسر دنیا دسترسی پیدا کرد. در یک سال، ۱۹۹۱-۱۹۹۲، دست‌کم سه مامور مخفی سیا در برنامه ضمن خدمت دانشگاه کندی شرکت کردند و همه آنها خود را کارمند وزارت امور خارجه معرفی کردند. سیا و دانشگاه هاروارد، به مدت چهار دهه این مسئله را مخفی کردند. این مسئله باعث ایجاد سؤالات بیشتری درباره مرزهای دانشگاهی، تمامیت بحث‌های کلاسی و تعاملات دانشجویی و اینکه آیا دانشگاه‌های آمریکا مسئولیتی در قبال پذیرش اطلاعات آمریکا دارند یا خیر، مطرح می‌کند.

سرویس‌های خارجی عوامل مخفی زیادی را به دانشگاه کندی فرستاده‌اند، اما این مسئله بدون اطلاع این دانشگاه است. در دانشگاه کندی به عنوان معروف‌ترین و مشهورترین دانشگاه سیاست دولتی آمریکا، شما هرگز نمی‌دانید که چه کسی در کنار شما نشسته است و این فرد برای چه کسی کار می‌کند. سرویس‌های اطلاعاتی به این دلیل به دانشگاه کندی هجوم آوردند که مظهر جهانی سازی و محل برقراری ارتباط با افراد رده بالا در دولت آمریکا به شمار می‌آید. روسای جمهور و نخست‌وزیران دست‌کم ۱۲ کشور از اکوادور گرفته تا لیبیا، از بولیوی گرفته تا بوتان از فارغ التحصیلان این دانشگاه هستند. در حدود پنج نفر از فارغ التحصیلان دانشگاه کندی از سال ۲۰۱۴ در کابینه ژاپن خدمت می‌کنند.

در خود آمریکا، اشتون کارتر^۱ وزیر دفاع دولت اوباما نیز از شغل اصلی‌اش به عنوان استاد دانشگاه کندی مرخصی گرفت. اطلاعاتیه‌ها در تابلوی اعلانات راهروی دانشگاه در یکی از صبح‌های سال ۲۰۱۵ نشان‌دهنده نفوذ وسیع و خاص این دانشگاه بود. آنها از دانشجویان خواسته بودند که با شاهزاده عربستان ملاقات نمایند؛ در بحث‌های تخصصی درباره رهبری، سازماندهی و طرفداری در ژاپن، صربستان و اردن مشارکت کنند، به حرف‌های جیل لپور^۲

1. Ashton Carter

2. Jill Lepore

روزنامه‌نگار تلویزیونی درخصوص مطبوعات و نظرسنجی‌ها گوش دهند و درباره ارتباطات در بحران^۱ در داخل دفتر نیکی هیلی^۲ فرماندار کارولینای جنوبی چیزهایی را یاد بگیرند. یک دانشجوی بهت‌زده مقطع کارشناسی‌ارشد می‌گوید که «تمام دنیا در اختیار شماست». سیا نیز در اینجا حضور دارد. از زمان اختلاف ایجادشده بین درک باب^۳ و استانسفیلد ترنر^۴ در دهه ۱۹۷۰، دانشگاه هاروارد و این سازمان یکدیگر را بوسیدند و مناقشات را کنار گذاشتند. کنارگذاشتن اختلافات بین این دو فرهنگ نیازمند این است که هر دوطرف با هم سازش کنند و سیا شفاف‌تر و هاروارد پیچیده‌تر شود.

این رفاقت تازه ایجادشده به بیشترین شکل در دانشگاه کندی مشهود است، که این رابطه به سود هر دو طرف است. ماموریت دانشگاه کندی به‌عنوان یک دانشگاه حرفه‌ای، آماده‌سازی دانشجویان برای تصدی مشاغل حکومتی است و سیا کارفرما و همچنین منبع تخصیص بودجه، تامین سخنرانان مهمان و نشان اعتبار محسوب می‌شود. سیا که مدت‌ها است تحت‌سلطه دانشگاه‌های لیگ آیوی است، علاقه زیادی به دانشگاه هاروارد به‌عنوان مکانی برای تربیت کارمندان دارد. سیا همچنین می‌خواهد دانش‌آموختگان دانشگاه کندی را نیز بکارگرفته، با اساتیدش مشورت نماید و دانشجویان خارجی‌اش را مورد استفاده قرار دهد.

دانشگاه کندی که زمانی به‌عنوان پناهگاهی برای سیاستمداران بدون دفتر شناخته می‌شد، حالا محل تجمع ماموران پیشین اطلاعاتی شده است. جان برنان^۵ مدیر سازمان سیا، زمانی که در آوریل سال ۲۰۱۵ در آنجا سخنرانی می‌کرد برای مایکل مورل^۶ معاون سابقش که در میان حضار نشسته بود، دست تکان داد. این معاون پیشین سیا به‌همراه دیوید پترائوس که به‌صورت موقت دفتری در مرکز بلفر دارد و دانشجویان و پژوهشگران برای دیدن او صف می‌کشند، محقق ارشد مرکز علوم و امور بین‌الملل بلفر^۷ وابسته به دانشگاه کندی می‌باشد.

-
1. crisis communications
 2. Nikki Haley
 3. Derek Bok
 4. Stansfield Turner
 5. John Brennan
 6. Michael Morell
 7. Belfer Center for Science and International Affairs

دریادار استانسفیلد ترنر مدیر پیشین سازمان سیا که با درک باب رئیس وقت دانشگاه هاروارد دشمن بود مثل ژنرال برنت اسکوکرافت^۱ رئیس پیشین شورای مشورتی اطلاعات خارجی رئیس‌جمهور در هیئت تحریریه فصلنامه امنیت بین‌الملل^۲ مرکز بلفر حضور دارد. رولف مووات لارسن^۳ چارلز کوگان^۴ ماموران افسانه‌ای سازمان سیا نیز با این مرکز همکاری می‌کنند. گراهام آلیسون^۵ در شورای مشورتی سیا حضور دارد.

این ارتباطها مشهود هستند، اما یکسری ارتباطهای دیگر چندان محسوس نیستند. سیا مدت‌هاست که با دانشگاه کندی توافق کرده است که تا زمانی که ماموران اطلاعاتی‌اش ممنوعیت ایجادشده توسط بوک درخصوص جذب و استخدام مخفی را زیرپا نگذارند، می‌توانند به‌صورت مخفی در برنامه‌ها شرکت کنند. به‌طور کلی، ماموران مخفی مدیریت دانشگاه کندی را از این مسئله که برای سیا کار می‌کنند، مطلع می‌کنند. اما چیزی به اساتید و همکلاسی‌های خود نمی‌گویند. دانشگاه نیز این مسئله را مسکوت نگه می‌دارد.

به لحاظ عملی، این مسئله قابل درک است. از آنجایی که دانشگاه کندی افرادی از قبیل تحلیل‌گران را که مشخص است کارمند سازمان سیا هستند، می‌پذیرد؛ به نظر ناعادلانه می‌رسد که ماموران ارشد سازمان را که نه‌تنها چشم و گوش بلکه قلب و روح این سازمان هستند را درنظر نگیرد. آنها که توسط دانشجویان بین‌المللی احاطه شده‌اند، نمی‌توانند شغل اصلی خودشان را افشاء کنند؛ زیرا در این‌صورت این مسئله به گوش ریاض و جاکارتا می‌رسد و موقعیت دیپلماتیک آنها به‌خطر می‌افتد. بنابراین باید همچنان از هویت‌های سرویس خارجی خود استفاده نمایند. با این حال، حضور دانشجویانی که با دروغ زندگی می‌کنند برخلاف یکی از اهداف اصلی آموزشی دانشگاه کندی است. برنامه‌های دانشگاه برای رهبران آتی برای غلبه بر تفاوت‌های فرهنگی و تعصبات ملی از طریق بحث‌های صریح درباره تجارب شخصی و کار با هم‌تایان آنها در دیگر کشورها طراحی شده‌اند. دانشجویی که به‌خاطر حفاظت از هویت جعلی خودش محدود شده است، نمی‌تواند کاملاً بی‌پرده باشد.

-
1. Brent Scowcroft
 2. International Security
 3. Rolf Mowatt-Larssen
 4. Charles Cogan
 5. Graham Allison

از این لحاظ، ماموران مخفی سازمان سیا جایگزین دیگر کارمندان دولت می‌شوند که می‌توانند کمک بیشتری به تجارب یادگیری هم در داخل و هم در بیرون کلاس کنند. رابرت جرویس^۱ استاد دانشگاه کلمبیا و مشاور با سابقه سازمان سیا و عضو هیئت تحریریه مجله امنیت بین‌الملل می‌گوید که «من احساس خوبی درباره کسی که مخفی‌کاری می‌کند ندارم. این مسئله برخلاف روح دانشگاه است».

مسئله دعوت به همکاری مخفیانه خیلی خطرناک است. گزارش سال ۱۹۷۷ که از سوی مشاوران ارشد باک رئیس دانشگاه در زمینه «رابطه بین جامعه هاروارد و سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا» تهیه شده است، بدون آنکه اشاره واضح به ثبت‌نام ماموران سیا در کلاس‌های این دانشگاه کند، استفاده از اساتید، مدیران و یا احتمالاً دانشجویان به‌عنوان عضوگیر را امری قبیح می‌داند: «برای یک عضو جامعه دانشگاهی مناسب نیست که از طرف دولت به‌صورت مخفیانه فعالیت نماید. حضور عوامل ناشناس در محیط دانشگاه هاروارد که در حال ارزیابی نظرات دیگران و جمع‌آوری اطلاعات برای استفاده سیا هستند با ایده دانشگاه آزاد و مستقل هم‌خوانی ندارد. چنین اقداماتی گفتمان آزاد را محدود کرده و روابطی که باید در بین اعضای جامعه دانشگاهی وجود داشته باشد را با اختلال مواجه می‌سازند».

هم سیا و هم دانشگاه هاروارد به ماموران مخفی اطلاعاتی درباره استخدام همکلاسی‌های خود هشدار داده‌اند. یکی از مدیران هاروارد به من گفت که «این خط قرمز است. همه باید این مسئله را بفهمند. ما معتقدیم که آنها باید به این مسئله احترام بگذارند. من از جانب دانشگاه با افراد ارشد در حال آموزش سیا بحث‌هایی داشته‌ام تا مطمئن شوم که آنها قوانین را می‌دانند». حتی اگر یک مامور مخفی سیا به‌صورت رسمی همکلاسی خارجی خود را دعوت به همکاری ننماید- و کسی هم تبعیت از قانون را رصد نکند- باز هم هیچ‌کس مانع از این مسئله نمی‌شود که این فرد توسط یک عامل بالقوه در یک کافه در میدان هاروارد یا در یک برنامه اجتماعی دانشگاه جذب نشود. پس از آنکه آنها فارغ‌التحصیل می‌شوند، این مامور اطلاعاتی می‌تواند آشنایی خود را با این فرد در خارج از کشور و یا در دوره‌های دانشگاه هاروارد از سر گیرد، از دوست همکلاسی‌اش اطلاعاتی دریافت نماید و هنوز هم هویت واقعی خود را افشاء نکند.

1. Robert Jervis

پرفسور جوزف نای^۱ رئیس پیشین دانشگاه می‌گوید که «تصور کنید که دانشجویی برای سیا کار می‌کند و در کنار دانشجویی از روسیه می‌نشیند و می‌گوید، «برویم با هم نوشیدنی بخوریم» و دوستی برقرار می‌شود و سپس رابطه مالی ایجاد می‌کند. نمی‌فهمم که شما چگونه می‌توانید از این مسئله اطلاع حاصل کنید. نمی‌فهمم که چگونه رئیس دانشگاه می‌تواند این مسئله را بفهمد».

سیا به‌خاطر علاقه‌ای که برای استخدام دانشجویان خارجی دانشگاه کندی دارد، برخی اوقات زیاده‌روی کرده است. از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، این سازمان دوبار نزد یکی از مدیران دانشگاه کندی آمد. ابتدا، از این فرد خواست تا دانشجویانی که آینده خوبی در دولت و نیروی پلیس پاکستان دارند را مشخص نماید.

بی‌شک این درخواست برای این بود که بتوانند از آنها به‌عنوان عوامل بالقوه استفاده نماید. او این مسئله را نپذیرفت. دوم، این سازمان خواست تا بداند که کدام یک از مقامات حکومت خودگردان فلسطین که در حال گذراندن دروه‌های مدیریتی هستند، او را تحت‌تاثیر قرار داده‌اند.

سیا پیشنهاد کرد تا هماهنگی‌های لازم را احتمالاً از طریق یک شرکت پوششی انجام دهد تا گروهی از فلسطینیان به این دانشگاه بیایند. او این ایده را به یک مدیر دیگر منتقل کرد و دیگر درباره آن چیزی نشنید.

یک دانشجوی خارجی زمانی به جوزف مک‌کارتی^۲ جانشین ارشد بازنشسته دانشگاه کندی شکایت کرد که افرادی که هیچ رابطه‌ای با دانشگاه هاروارد ندارند او را برای شام بیرون برده‌اند و تلاش کرده‌اند تا او را به‌عنوان جاسوس جذب نمایند.

مک‌کارتی می‌گوید که «آنها باعث ناراحتی او شده بودند». مک‌کارتی با شماره‌ای که به این دانشجو داده بودند تماس گرفت. او پرسید، «شما کی هستید؟». «ما از یکی از سازمان‌های دولت فدرال هستیم. بیشتر از این نمی‌توانیم توضیح دهیم». زمانی که او دوباره تماس گرفت، خط تلفن قطع شده بود.

1. Joseph Nye

2. Joseph McCarthy

کوین رایان^۱ سرتیپ بازنشسته ارتش آمریکا با تجربه اطلاعاتی مدیر پروژه اطلاعاتی و دفاعی^۲ مرکز بلفر می‌باشد. او به من گفت که سیا با او ملاقات کرده است و از او سؤالاتی درباره سفری که به خارج از کشور داشته، پرسیده است و درصدد کسب اطلاعاتی از سخنرانان مهمان خارجی بوده‌است. او از انجام این کار امتناع کرده بود.

او گفت که «من چنین رابطه‌ای را نمی‌خواهم. من نمی‌خواهم کسی فکر کند که به دولت آمریکا وصل هستم. سابقه من مدت‌هاست که به ضرر من بوده است».

چه به‌خاطر پاسخ رایان یا به دلایل دیگر، سیا نمایندگان خود را به سیمینارهای هفتگی پروژه نمی‌فرستد، هرچند که دیگر مقامات نظامی و دولتی به‌همراه دانشجویان و اساتید دانشگاه کندی در آن شرکت می‌کنند. اما سیا نمی‌تواند از شانس جذب افرادی که تصمیم به ثبت‌نام در برنامه‌های آموزش مدیریتی دانشگاه کندی گرفته‌اند، صرف‌نظر نموده و چنین برنامه‌هایی که برای دانشگاه پرسود هستند، معمولاً دو تا چهار هفته زمان می‌برند و به‌جای مدرک تحصیلی، گواهی حضور در کلاس ارائه می‌دهند. شرکت‌کنندگانی که در برنامه همکاران مدیریت ارشد^۳ برای مدیران فدرال و هم‌تایان خارجی برگزار می‌شود حضور می‌یابند و ظاهراً در زمینه تجارت خارجی برای وزارت بازرگانی کار می‌کنند، گهگاهی دو مدرک - یکی به نام مستعار رسمی و یکی به نام واقعی - می‌خواهند.

فردی که با این برنامه آشنا بود به من گفت که «من افرادی که هزینه‌های آنها را دولت آمریکا پرداخت می‌کند می‌پذیرم، حتی اگر ما هویت آنها را ندانیم».

به‌نظر تد اولسترم^۴ سرتیپ اسبق نیروی هوایی که بر برنامه مدیران ارشد در امنیت ملی و بین‌الملل^۵ نظارت می‌کند، جاسوس‌هایی که در لباس دانشجویان مخفی می‌شوند می‌توانند باعث ارتقاء تجارب آموزشی شوند. در حدود ۷۰ دانشجو، نیمی آمریکایی و نیمی خارجی، در این دوره دو هفته‌ای ۱۲۵۰۰ دلاری که دوبار در سال برگزار می‌شود شرکت کرده‌اند. بسیاری از این افراد در آینده قرار است شخصیت‌های برجسته‌ای از قبیل روسای سازمان امنیت ملی و

1. Kevin Ryan

2. Defense and Intelligence Project

3. Senior Executive Fellows

4. Tad Oelstrom

5. Senior Executives in National and International Security program

سازمان اطلاعات دفاعی شوند. اولستروم به من گفت که «در بین جمعیت دانشجویی احتمالاً افسران اطلاعاتی نیز وجود دارد. «ما نمی‌دانیم که آنها چه کسانی هستند. شما مشکوک می‌شوید که برخی از آنها با اهداف دیگری به اینجا می‌آیند».

ولی درباره عوامل آمریکایی، گاهی اوقات او می‌داند، گاهی نمی‌داند، هرچند که ممکن است که مطلع باشد که سیا هزینه‌های آنها را پرداخت می‌کند. «من در پیش‌زمینه آنها کنکاش نمی‌کنم». به‌طور کلی، آنها از قبل، اولستروم را مطلع می‌کنند و او هم با پوشش آنها موافقت می‌کند. از آنها پرسیده می‌شود که در زیر اسمتان در برگه افرادی که در برنامه شرکت می‌کنند چه چیزی نوشته شود. اگر آنها بخواهند که اسمش در فهرست نباشد هم مشکلی ندارد. او بابت این مسئله که آنها هم‌کلاسی‌های خود را جذب نمایند، نگرانی ندارد: «سیا مدت‌هاست که بخشی از این برنامه است. من نمی‌توانم بگویم که این مسئله اصلاً اتفاق نمی‌افتد». اولستروم می‌گوید که به جاسوسان خارجی و داخلی خوشامد می‌گوییم. بحث‌ها فاقد طبقه‌بندی هستند و کلاس‌ها به دانشجویان کمک می‌کنند تا برای دنیایی باز و بی‌ثبات آماده شوند که اطلاعات درز پیدا می‌کند و جاسوسی حقیقت زندگی است. مدیرانی که به امن‌بودن محیط عادت کرده‌اند، باید یاد بگیرند که بدون استفاده از اطلاعات دارای طبقه‌بندی بتوانند با دیگران ارتباط برقرار کنند. این مسئله سوژه‌ای برای شوخی کردن است. زمانی که دانشجویان برای اولین بار دورهم جمع می‌شوند، به هریک از آنها ۳۰ ثانیه وقت داده می‌شود تا خودشان را معرفی نمایند. «اگر کسی بگوید، من از جامعه اطلاعاتی هستم و اسم من جیم اسمیت است، من این حرف را جدی نمی‌گیرم، چون نام واقعی‌اش چیز دیگری است».

در سال ۱۹۸۶، رابرت ام گیتس^۱ با یک پیشنهاد غیرمنتظره به دانشگاه کندی آمد. گیتس رئیس وقت سیا احساس کرد که سیا بیش‌ازحد عزت‌نشین شده است و بیش‌ازحد به داخل نگاه می‌کند. او از اینکه تحلیل‌گران سیا و سیاست‌گذاران کاخ سفید مسئولیت شکست‌های اطلاعاتی را به گردن یکدیگر می‌انداختند، خسته شده بود. او با بحث‌هایی که با دانشگاه کرده بود به این نتیجه رسید که سیا هزینه‌های برگزاری دوره‌های آموزش مدیریتی برای مدیران ارشد در اطلاعات آمریکا را پرداخت کند.

1. Robert M. Gates

در این کلاس‌ها مطالعات موردی در زمینه تصمیم‌گیری که توسط دانشگاه تدوین می‌شوند مورد بحث قرار می‌گیرند. این مطالعات شامل مسائل اطلاعاتی از بحران موشکی کوبا گرفته تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را شامل می‌شوند. برنامه سیاست و اطلاعات هاروارد^۱ نشانه دوستی مجدد بین سیا و هاروارد پس از دوره تقابل باک و ترنر بود. این برنامه خودش به مطالعه موردی در زمینه ایجاد توازن بین امنیت ملی و آزادی دانشگاهی و در زمینه پیچیدگی‌های هماهنگی بین سرویس اطلاعاتی که بر پایه رازداری استوار است و دانشگاه که تحقیقات دارای طبقه‌بندی در محیط دانشگاهی را ممنوع می‌کند، تبدیل شد.

پرفسور فیلیپ زلیکوف^۲ که به یکی از اساتید اصلی در این برنامه تبدیل شد و بر مطالعات موردی نظارت می‌کند بعداً نوشت، «سیا تجربه اندکی در نوشتن قراردادهای فاقد طبقه‌بندی داشت، درست مثل دانشگاه هاروارد که در عقد قرارداد با سازمان‌های اطلاعاتی تجربه اندکی داشت».

مدیران هاروارد به‌خاطر رسوایی اخیری که درخصوص بودجه فاش نشده سیا برای همایشی که میزبان آن مدیر مرکز مطالعات خاورمیانه این دانشگاه بود، برای آنها به‌وجود آمده بود از پیشنهادات گیتس اجتناب می‌کردند و می‌ترسیدند که رسوایی رسانه‌ای دیگر به‌وجود آید. آلبرت کارن‌سیل^۳ رئیس وقت دانشکده دانشگاه کندی به من گفت که «ما فکر کردیم که دچار مشکل خواهیم شد». سیا به‌منظور رفع بدبینی هاروارد کار غیرمعمولی انجام داد. سیا موافقت کرد که این برنامه فاقد طبقه‌بندی باشد و پس از ماه‌ها بحث و گفتگو، از خواسته خود برای بررسی اولیه مواد درسی صرف‌نظر کرد. سیا همچنین با فاقد طبقه‌بندی کردن اسناد و ایجاد دسترسی به افراد برای مصاحبه، برگزاری مطالعات موردی را تسهیل کرد. به‌منظور آرام کردن دانشگاه هاروارد، پوشش رسانه‌ای در محل برگزاری این برنامه در دسامبر ۱۹۸۷ نیز مطلوب بود: در سرتیتر روزنامه بوستون گلوب آمده است که «سیا رازداری خود را برای برنامه مطالعاتی یک میلیون دلاری با دانشگاه هاروارد کنار گذاشت».

1. Harvard Intelligence and Policy Program

2. Philip Zelikow

3. Albert Carnesale

این دوره‌ها و مطالعات موردی که برای دو تا سه هفته به‌طول می‌انجامید به اندازه کافی برای سیا و هاروارد رضایت‌بخش بود که آنها قرارداد را در طول دهه ۱۹۹۰ تمدید کردند. با این حال، مذاکرات همیشه چالشی بود. یک سال، سیا هنوز تا روز ۲۹ ژوئن یعنی یک روز قبل از آنکه سال مالی هاروارد به پایان برسد قرارداد را امضاء نکرده بود. نانسی هانتینگتون^۱ مدیر این برنامه با شورای دانشگاه تماس گرفت و گفت که او و پرفسور ارنست می^۲ این دوره را بدون قرارداد برگزار کرده‌اند و اگر این مسئله ادامه پیدا کند آنها فردا به زندان می‌روند. دانشگاه با سیا تماس گرفت و قرارداد با پیک ارسال شد.

جورج تننت^۳ که در سال ۱۹۹۷ رئیس سیا شد، کمتر از روسای قبلی به تجربه هاروارد متعهد بود. در سال ۱۹۹۹، دانشگاه کندی مطالعه موردی درخصوص واکنش آمریکا به حمله شوروی به افغانستان تدوین کرد. این برنامه باعنوان «سیاست اقدام مخفیانه: آمریکا، مجاهدین و موشک استینگر»^۴ به بررسی دلایل تصمیم رئیس‌جمهور ریگان در سال ۱۹۸۶ برای ارسال موشک‌های استینگر برای شورشیان افغان به‌رغم مخالف سیا، می‌پرداخت.

این مطالعه که تحقیقات دقیق و کاملی درباره آن انجام شده بود سه رئیس پیشین ایستگاه سیا در پاکستان را شناسایی کرد و همچنین دوستی بین محمد ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان در سال ۱۹۷۸ تا زمان مرگش در سال ۱۹۸۸ و ویلیام کیسی^۵ مدیر سیا از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۷ را توصیف کرد. این مطالعه گزارش می‌دهد که «کیسی به نزدیک‌ترین رابط ضیاء در دولت ریگان تبدیل شده بود».

ماجرای همکاری ضیاء با دولت ریگان که توسط دستیار معاون وزیر دفاع و تعدادی از اعضای کنگره (ازجمله نماینده تگزاس که بعداً در سال ۲۰۰۷ در فیلم چارلی ویلسون^۶ با نام «جنگ» مورد تقدیر قرار گرفت) مطرح شد، سیا را عصبانی کرد: کریستن لاندبرگ^۷ نویسنده

1. Nancy Huntington

2. Ernest May

3. George Tenet

4. Politics of a Covert Action: The US, the Mujahideen, and the Stinger Missile

5. William Casey

6. Charlie Wilson

7. Kirsten Lundberg

این کتاب به من گفت که «به من گفته شد که آنها به این مسئله که از ضیاءالحق نام برده شده است، اعتراض کردند؛ چون که ظاهراً آنها فکر می‌کردند که او به‌صورت مخفیانه با سیا همکاری می‌کرده است».

لاندبرگ ادامه داد، سیا از این مسئله که مصاحبه‌ها ضبط شده بودند، ناراحت بود؛ برداشت سیا تا حدی این بود که تمامی مصاحبه‌ها دارای طبقه‌بندی هستند. «آنها از ما می‌خواستند که کل پرونده را دارای طبقه‌بندی اعلام کنیم. زمانی که با شکست مواجه شدند، از ما خواستند تا تمام دست‌نوشته‌های مصاحبه و نوارها را تحویل دهیم. ما این کار را نکردیم». وکیل هاروارد از این تصمیم حمایت کرد.

پیتر زیمرمن^۱ مدیر باسابقه دانشگاه کندی که عنوان شغلی فعلی‌اش دستیار ارشد رئیس توسعه برنامه راهبردی است به‌خاطر می‌آورد که «این جدال برای چند ماه ادامه پیدا کرد و عواقب بدی در پی داشت. این مسئله باعث شد سیا راحت‌تر به مسیر خود ادامه دهد». سیا که از شفافیت بیزار شده بود دیگر قرارداد را تمدید نکرد.

اگرچه تعداد زیادی از مدیران بخش تحلیلی سیا از بین دانشجویان هستند، اما برخی نیز از سرویس مخفی می‌آمدند و با اسامی مستعار ثبت‌نام می‌کردند. دانشگاه کندی گواهی‌نامه‌های پایان دوره به آنها می‌داد و جای اسمشان را خالی می‌گذاشت.

پس از آنکه یک دوره به پایان رسید، یکی از شرکت‌کنندگان سیا با نگرانی با هانتینگتون تماس گرفت و از او پرسید که آیا این برنامه به‌صورت خصوصی برگزار می‌شود.

او پرسید که «منظور شما چیست؟». آن شرکت‌کننده گفت که «من با فردی در موسسه سیاست^۲ هاروارد برخورد کردم و پوششم از بین رفت».

از آنجایی که کلاس‌های برنامه سیاست و اطلاعات هاروارد ویژه کارکنان اطلاعات آمریکا بود، هویت‌های تخیلی هیچ‌گونه مشکل اخلاقی به‌وجود نمی‌آورد. استفاده از پوشش در برنامه‌های ضمن خدمت مسائل جدی‌تر را به‌وجود می‌آورد. در این برنامه یک‌ساله تقریباً تعداد دانشجویان بین‌المللی دو برابر دانشجویان آمریکایی بود.

1. Peter Zimmerman

2. Institute of Politics

از بین ۲۱۴ شرکت کننده در سال ۲۰۱۵-۲۰۱۶، ۷۹ نفر آمریکایی بودند، که ۳۱ نفر آنها از دولت فدرال و ارتش آمده بودند. ۱۳۵ نفر دانشجوی خارجی باقی مانده از ۷۵ کشور بودند: ۳۶ نفر از آسیا و ۲۴ نفر از خاورمیانه. هزینه تخمینی ماهیانه به ازای هر دانشجو ۸۸۸۶۲ دلار شامل ۴۵۶۹۷ دلار شهریه هاروارد، ۸۰۴۰ دلار اضافه هزینه برنامه و ۲۳۳۸۰ دلار برای اتاق و غذا می شد.

آمریکایی ها، روس ها، اعراب، اسرائیلی ها، ترک ها و ارمنستانی ها هر پنجشنبه برای یک سمینار دانشجویی دورهم جمع می شوند. یکی از کارکنان پیشین این برنامه به خاطر می آورد، «بخشی از شغل من تلاش برای ایجاد فضایی بود که در آن تمامی افراد بتوانند وارد اتاق شوند و هر روز درگیری نداشته باشند. برخی از بحث ها تنش اندکی به وجود می آورد. بهترین راهکار این است که فضایی را در کلاس و بیرون از کلاس ایجاد نمایید که ایجاد تنش نکند. گاهی اوقات فضا تنش آمیز می شود».

فهرست افراد بین المللی شرکت کننده در این برنامه مثل فهرست خرید سیا می باشد. تحلیل گر پیشین سازمان سیا می گوید که «در سالی که من بودم، ما یک نفر دیپلمات اردنی داشتیم که مشاور ارشد پادشاه شد؛ یک دیپلمات آلمانی. یک دیپلمات برزیلی... هیچ شکی وجود ندارد که تیم برنامه، فضای عالی برای مکالمه، گفتگو و معرفی کردن ایجاد کرده است. همیشه اطلاع از اینکه دیگر مقامات خارجی چه کاری انجام می دهند جالب است و ملاقات با افرادی که به عنوان رابط در خارج از کشور فعالیت می کنند می تواند مفید باشد».

شرکت کنندگان در برنامه آموزش ضمن خدمت همچنین تماس های بالارزشی در بیرون از این برنامه برقرار می کنند. از آنجایی که آنها باید به عنوان یکی از پیش نیازهای این برنامه دوره هایی را در این دانشگاه بگذرانند، با دانشگاه کندی و دانشجویان دانشگاه هاروارد آشنا می شوند. درطول تعطیلات دانشگاهی، آنها می توانند به سفرهایی که توسط دانشجویان هماهنگ شده است از کنیا گرفته تا کره بروند.

آنها معمولاً مورد استقبال فارغ التحصیلان تاثیرگذار قرار می گیرند و این افراد ملاقات هایی را نیز برای آنها با روسای تجاری و دولتی ترتیب می دهند.

در حدود ۲۵ نفر دانشجوی آموزش ضمن خدمت در تعطیلات آخر هفته اکتبر سال ۲۰۱۵ به واشنگتن سفر کردند. برنامه سفر آنها شامل بازدید از وزارت امور خارجه، شورای امنیت ملی،

موسسه صلح آمریکا، کمیته نیروهای مسلح سنا و پنتاگون می‌شد. در پنتاگون آنها با دریادار پیتر فانتا^۱ دانش‌آموخته دانشگاه کندی ملاقات کردند. یکی از دانشجویان که به‌صورت تصادفی از دیگر افراد در بیرون کاخ سفید جدا شده بود، با مردی که در صف کنارش ایستاده بود شروع به حرف‌زدن کرد. بعداً مشخص شد که این مرد مامور اف‌بی‌آی بوده است.

زمانی که آن مرد به او گفت که او نیز در برنامه آموزش ضمن‌خدمت دانشگاه کندی بوده است، از او پرسید که آیا علاقه‌ای به کارکردن برای اف‌بی‌آی دارد. او گفت که «ما با جدیت داریم عضوگیری می‌کنیم. سیاه‌چطور؟».

اکثر فارغ‌التحصیلان آموزش ضمن‌خدمت از جمله پرسنل سیا می‌گویند که چیزهای زیادی یاد گرفتند. رجیس متلک^۲ مامور بازنشسته سیا گفت که مقامات دولت گذشته و آتی در دانشگاه تجارب زیادی را با خود می‌آوردند. آنها به او یاد دادند تا با قراردادن هر موضوعی در بافت زمانی خود، دنبال کردن ریشه‌های تاریخی آن و اجتناب از قیاس‌های ساده‌انگارانه؛ درباره مسائل مرتبط با امور خارجه به شیوه پخته‌تری فکر کند.

می‌توانم به پویایی آن گروه اشاره کنم. در سال ۱۹۹۸-۱۹۹۹، من عضو برنامه دانشگاه استنفورد برای آموزش ضمن‌خدمت روزنامه‌نگاران بودم. این برنامه از جهات بسیاری شبیه برنامه آموزش ضمن‌خدمت دانشگاه کنتاکی بود. افراد حرفه‌ای از آمریکا و سراسر جهان به‌همراه همسر و فرزندانشان در پائلو آلتو^۳ دورهم جمع شدند. ما مشکلات جهان را در سمینارهای هفتگی مورد بررسی قرار می‌دادیم، جذب دوره‌ها و اساتید می‌شدیم، در سفرهای تفریحی دورهم جمع می‌شدیم و به حومه شهر و خلیج مونتری^۴ می‌رفتیم و در مهمانی‌های خودمانی که در منزل یکدیگر برگزار می‌کردیم از گفتگوها و رفاقت‌ها لذت می‌بردیم. من نظراتم را آزادانه و شاید هم بیش‌ازحد آزادانه مطرح می‌کردم و بقیه دوستان هم همین‌طور بودند. سپس ما پراکنده می‌شدیم. امروز پس از گذشت تقریباً دو دهه، من هنوز با آنها احساس نزدیکی می‌کنم. من هنوز با بسیاری از آنها در ارتباط هستم و مشتاقانه منتظرم که آنها را ببینم.

1. Peter Fanta

2. Regis Matlak

3. Palo Alto

4. Monterey Bay

همکلاسی‌های من از شغل واقعی و کارفرمای من اطلاع داشتند و در ظاهر نظرات و تجارب را می‌پذیرفتند، همان‌گونه که من نظرات آنها را می‌پذیرفتم. اگر یکی از ما مامور مخفی اطلاعاتی بود، می‌توانست از این روابط دوستانه استفاده کرده و یکی دو نفر خبرچین را جذب نماید.

کمیته پذیرشی متشکل از ۲۵ استاد و مدیر، پرونده افراد معرفی‌شده برای آموزش ضمن خدمت را بررسی می‌کنند؛ هر پرونده چندین بار خوانده می‌شود. این افراد براساس سه معیار مورد قضاوت قرار می‌گیرند: آیا از عهده کار علمی برمی‌آیند؟ آیا در کارشان شاخص هستند؟ آیا امکان ارتقاء دارند؟ ماموران مخفی سیا با پوشش‌های معمولاً به‌عنوان ماموران سرویس خارجی برای این برنامه‌ها اقدام می‌کنند. آنها با کمک توصیه‌نامه‌های قوی - به‌عنوان مثال، «روزی او سفیر عالی خواهد شد» - از جانب همکارانشان در سفارت که با حفاظت از پوشش‌های سیا آشنا هستند معمولاً پذیرش می‌شوند. زمانی که آنها می‌رسند، راز خود را به یکی از مدیران کلیدی دانشگاه کندی می‌گویند و این فرد هم قول می‌دهد به آنها احترام بگذارد.

یکی از مدیران گفت که «ما از هویت شما حفاظت می‌کنیم ما به دولت خدمت می‌کنیم. این دولت ماست». معلمان آنها از این موضوع هیچ اطلاعی ندارند. یکی از اساتید می‌گوید که «نکته جالب این است که دانشگاه کندی در حالی اساتید این دوره‌ها را تامین می‌کند که آنها هیچ‌گونه شناختی از دانشجویانی که در کلاس‌هایشان هستند ندارند. به ما فقط گفته می‌شود که دانشجویان برای آموزش ضمن خدمت آمده‌اند. اگر من اطلاعات بیشتری درباره آنها داشته باشم، بهتر می‌توانم به آنها درس بدهم». عجیب است که وزارت امور خارجه در سال‌های اخیر ترجیح داده است تا دیپلمات‌های واقعی خود را به رقیب اصلی دانشگاه کندی در برگزاری دوره‌های آموزش ضمن خدمت بفرستد: برنامه کارشناسی‌ارشد یک‌ساله در دانشکده وودراو ویلسون^۱ دانشگاه پرینستون (جایی که داژین پنگ استاد دانشگاه فلوریدای جنوبی مدرک دکترایش را گرفت). این اقدام صرفه‌جویی در هزینه‌ها را در پی داشته است: پرینستون از بین ۲۰ دانشجویش بورسیه کامل به ۱۵ تن می‌دهد.

1. Woodrow Wilson School

موسسه سرویس خارجی وزارت امور خارجه هر سال هزینه مالی آموزش‌های ضمن خدمت دو نفر از ماموران اقتصادیش را به عهده می‌گیرد و آنها گهگاهی دانشگاه کندی را انتخاب می‌کنند.

برخلاف دانشگاه کندی، برنامه آموزش ضمن خدمت دانشگاه ویلسون جاسوسان سیا را قبول نمی‌کند. جان تمپلتون^۱ مدیر پذیرش دانشجویان دانشگاه به من گفت که «ما هرگز ماموران را نمی‌پذیریم، فقط به دنبال تحلیل‌گران هستیم. ما اساساً احساس می‌کنیم که تنها تحلیل‌گران باید در برنامه ما شرکت کنند. ماموران در سیاستگذاری دخیل نیستند». او گفت که دانشگاه سیاست‌های خود را برای سازمان‌های اطلاعاتی مشخص کرده است، و آنها هم از آن تبعیت می‌کنند. از آنجایی که تحلیل‌گران استخدام خود را در سیا اعلام می‌کنند، دانشگاه از پذیرش افرادی که مدارک جعلی دارند، اجتناب می‌کند. فرد دیگری که به برنامه ویلسون نزدیک بود گفت که این دانشگاه قویاً دانشجویانی را ترجیح می‌دهد که به‌صراحت تجارب حرفه‌ای خود را با دیگران در میان بگذارند زیرا چنین گفتگوهایی برای فرآیند آموزشی حیاتی می‌باشد.

به من گفته شده است که سیاست دانشگاه کندی در ثبت نام از ماموران مخفی سیا در برنامه‌های آموزش ضمن خدمت تا امروز ادامه داشته است. در سال ۲۰۱۳، به‌عنوان مثال، یک انتشارات آمریکای لاتین یک مامور سیا را که سال‌ها قبل در برنامه آموزش ضمن خدمت به‌عنوان مامور سرویس خارجی شرکت کرده بود را حذف کرد. با این حال، نام بردن از افرادی که در سال‌های اخیر به‌صورت مخفیانه شرکت کرده‌اند، می‌تواند امنیت آنها و منافع آمریکا را به‌خطر بیندازد، خصوصاً اگر آنها هنوز جاسوس باشند. بنابراین، در این فصل؛ تنها ماموران سیا که من آنها را به‌عنوان فارغ‌التحصیل آموزش ضمن خدمت معرفی می‌کنم بیش از بیست سال قبل در این برنامه شرکت کردند و پس از آن هم، دیگر در سرویس مخفی کار نکردند.

رابرت سیمونز دوبار به دانشگاه هاروارد رفت و هر دو بار سابقه‌اش در سیا را مخفی کرد. نوامبر ۲۰۱۵ یک روز صبح، سیمونز و من در خانه‌اش در استونینگتون^۲ که مشرف به خلیج آب شوری است که احتمالاً کاپیتان کید^۳ مقداری از گنج حاصل از دزدی دریایی‌اش را در آنجا

1. John Templeton

2. Stonington

3. Captain Kidd

مخفی کرده است، قدم می‌زدیم. این املاک برای بیش از یک قرن در اختیار خانواده‌اش بوده است. پرچم آمریکا بر روی میله پرچم در حیاط جلویی و ماشین شورت آبی رنگی در پارکینگ قرار دارد. درب چوبی کنده‌کاری شده‌ای که قدمت آن به سال ۱۸۴۰ می‌رسد و از معبد بوداییان آمده است سالن جلویی را زینت بخشیده است. ما در زیرزمین که مملو از کتاب است و گزارش کمیته چرچ نیز در قفسه وجود دارد حرف زدیم.

سیمونز به‌عنوان فارغ‌التحصیل کالج هاورفورد^۱ در ارتش آمریکا در ویتنام دو ستاره برنز دریافت کرد. او در سال ۱۹۶۹ به سیا پیوست؛ زیرا سیا بیش از ارتش از چیزهایی که در ویتنام در حال وقوع بود آگاهی داشت. او در آنجا مسئول مرکز بازجویی بود، و سپس یک سال را به‌عنوان دانشجوی ویژه در مطالعات آسیایی دانشگاه هاروارد مرخصی گرفت. او از پوشش نظامی استفاده کرد که این مسئله باعث شده بود نزد معلم زبان چینی‌اش که اهل چین بود عزیز نباشد. «من به‌خاطر دارم که او می‌گفت که نمی‌خواهد به من زبان چینی درس بدهد زیرا ممکن است از آن برای کشتن مردم چین استفاده نمایم».

سمت بعدی او در سیا در تایوان بود جایی که او اطلاعاتی درباره برنامه تسلیحات هسته‌ای این کشور جمع‌آوری می‌کرد. پس از سه سال جدل با رئیس ایستگاهش، او تصمیم گرفت تا به‌دنبال مدرک کارشناسی‌ارشد در دانشگاه کندی برود. زمانی که رئیس تلاش کرد تا مانع از رفتن او به دانشگاه شود، سیمونز به سفیر آمریکا در تایوان متوسل شد و او هم از کانال خودش تقاضانامه او را برای دانشگاه هاروارد فرستاد. این تقاضانامه او را به‌عنوان مامور اقتصادی وزارت امور خارجه معرفی می‌کرد.

این دانشگاه نه‌تنها سیمونز را پذیرفت، بلکه به او بورسیه هم داد. زمانی که او در سال ۱۹۷۸ وارد هاروارد شد، به دیدن گراهام آلیسون^۲ رئیس وقت دانشگاه، زیمرمن که رئیس برنامه آموزش ضمن خدمت بود و آلبرت کارن سیل^۳ مشاورش در دانشگاه رفت.

سیمونز به‌خاطر می‌آورد که گفته بود: «اگر شما ندانید من برای چه کسی کار می‌کنم، دوست ندارم در این دوره شرکت کنم». آنها به او گفتند که می‌دانند؛ «سفیر گفته بود که چیز

1. Haverford College
2. Graham Allison
3. Albert Carnesale

عجیبی درباره تقاضانامه‌اش وجود داشت. آنها قول دادند تا راز او را نگه دارند. (زیمرن این مسئله را تایید می‌کند، کارن سیل گفت که به‌خاطر نمی‌آورد و آلیسون از هرگونه اظهارنظر خودداری کرد). در برگه عکس افراد شرکت‌کننده در این برنامه تجربه کاری سیمونز را این‌گونه توصیف کرده بود: سفارت آمریکا، جمهوری چین، ۱۹۷۶ تاکنون».

من از اینکه فهمیدم که دانشگاه کندی پیش از این در سال ۱۹۷۸ یعنی همان سالی که من از دانشگاه هاروارد فارغ‌التحصیل شدم، به سیا کمک می‌کرده است، متعجب شدم. به یاد روزهایی که در کالج بودم افتادم، زمانی که من و دوستانم از هرگونه جاسوس در اطرافمان بی‌خبر بودیم. ما خیلی مشغول درس‌خواندن، گوش‌کردن به موسیقی باب دایلان^۱ یا جیمز تیلور^۲ بودیم و در زیرزمین دانستر هاووس^۳ پین‌بال و فوتبال‌دستی بازی می‌کردیم. ما با سیمونز برخوردی نداشتیم، زیرا او به‌ندرت با دیگر دانشجویان گرم می‌گرفت. او متاهل بود و در خارج از محیط دانشگاه زندگی می‌کرد و همچنین نگران بود که خوردن نوشیدنی زبانش را باز کند. «اگر بعد از ترک تایوان هویت‌م را خیلی سریع افشاء می‌کردم، امکان داشت کسی را جایگزین من کنند».

اگر سیمونز گذشته همکاری‌اش با سیا را برای همکلاسی‌هایش فاش می‌کرد، روش بازجویی که او برای زندانیان زخمی در ویتنام استفاده می‌کرد، می‌توانست باعث ایجاد بحث خوبی شود و ارزش آموزشی برنامه را بالا ببرد.

او در سال ۱۹۹۷ به یک مصاحبه‌کننده برای کتابی گفت که «زمانی که زندانیان زخمی می‌شدند، ما ۵۰ درصد شانس بیشتری داشتیم تا آنها با ما همکاری کنند. من پزشکان آمریکایی را می‌شناختم که گهگاهی به من کمک می‌کردند. من پزشکی را با کیفی پر از قرص و وسایل و چیزهای دیگر می‌آوردم و او لباسش را بر تن می‌کرد و به صدای قلب افراد گوش می‌کرد و کارهای نسبتاً عادی را انجام می‌داد که برای یک دهقان بسیار پیچیده می‌نمود. سپس دکتر به زخم نگاه می‌کرد و می‌گفت که «آه، خیلی بد به‌نظر می‌رسد. ممکن است عفونی شود. ممکن است دست یا پای خودت را از دست بدهید».

1. Bob Dylan
2. James Taylor
3. Dunster House

زندانی می‌پرسید، «چه کاری می‌توانید انجام دهید؟». «من معمولاً اجازه می‌دادم که دکتر برود، و سپس به زندانی می‌گفتم که «من دوست دارم کمک کنم، اما گرفتن دارو سخت است. من نمی‌توانم به شما کمکی کنم اگر چیزی در عوض آن دریافت نکنم». این کار معمولاً مضمثرتر واقع می‌شد».

کنوانسیون ژنو می‌گوید که سربازان زخمی یا مریض نباید به‌صورت عمدی بدون کمک و مراقبت پزشکی رها شوند». زندانیان جنگی نباید برای گرفتن همکاری به لحاظ فیزیکی و ذهنی مجبور و شکنجه شوند، یا اگر از جواب‌دادن امتناع نمایند نباید تهدید شوند، مورد اهانت قرار گیرند یا مورد بدرفتاری از هر نوعی قرار گیرند».

سیمونز گفت که این قوانین را زیرپا نگذاشته است؛ زیرا آنها زندانی ما نبودند. آنها تحت مسئولیت ویتنام جنوبی بودند که برای بازجویی آنها را در اختیار سیا قرار می‌داد. اگر آنها همکاری می‌کردند، می‌توانستند در مرکز بازجویی غذا بخورند و بخوابند و پزشک‌های آمریکایی نیز آنها را درمان می‌کردند؛ اگر همکاری نمی‌کردند، آنها برای درمان پزشکی به ویتنام جنوبی برگردانده می‌شدند. او افزود، اطلاعات آنها جان آمریکایی‌های زیادی را نجات داد.

پس از اتمام برنامه آموزش ضمن خدمت، سیمونز از سیا استعفاء داد. این مسئله به او اجازه داد تا در زمانی که در سنا به دنبال شغل می‌گشت، بتواند در رزومه خود نام سیا را بیاورد. در سنا او مدیر کمیته اطلاعاتی شد. بعداً، در سمیناری در دانشگاه ییل در زمینه کنگره و جامعه اطلاعاتی مطالبی را ارائه کرد. یکی از دانشجویانش سامانتا پاور^۱ نماینده آمریکا در سازمان ملل بود. به‌عنوان مامور پیشین سیا، او باید برنامه درسی خود را برای تایید به سیا می‌داد.

سیمونز در سال ۲۰۰۰ با اختلاف اندکی در انتخابات کنگره پیروز شد و سه دوره را به‌عنوان یک جمهوری‌خواه در منطقه متمایل به سمت دموکرات‌ها خدمت کرد.

علی‌الخصوص پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سوابقش به‌عنوان سرباز و جاسوس بسیاری از رای‌دهندگان و همکارانش را در سنا تحت‌تاثیر قرار داد و او مسئول امور کهنه‌سربازان نیروهای مسلح و کمیته‌های امنیت داخلی شد و در زمینه تروریسم به‌عنوان یک کارشناس شناخته می‌شد.

1. Samantha Power

پس از آنکه او در سال ۲۰۰۸ در انتخابات مجلس سنا و در سال ۲۰۱۰ به‌عنوان نامزد حزب جمهوری‌خواه برای سنای آمریکا شکست خورد، در سال ۲۰۱۵ بازگشت سیاسی محقری داشت و به‌عنوان عضو شورای شهر استونینگتون^۱ انتخاب شد.

سیمونز احتمالاً تنها جاسوس مخفی در برنامه آموزش ضمن خدمت است که دانشگاه کندی با قرار دادن عکسش بر روی دیوار از او تجلیل کرده است.

سیا توماس گوردون^۲ را به عمان، بغداد، بیروت، برلین، بوسنی، مصر، کویت، لندن، عمان، سومالی، واشنگتن و میدان هاروارد فرستاد.

نشانگران سیا در ابتدا زمانی که گوردون دانشجوی مقطع کارشناسی در دانشگاه بیرگام یانگ^۳ بود، ابراز علاقه کردند. پس از مسئولیت‌هایش به‌عنوان افسر پلیس هاستون و افسر نیروی دریایی، او در سال ۱۹۷۷ به سیا پیوست. او استعداد عجیبی در یادگیری زبان‌ها داشت. او که اجدادش از بومیان آمریکا بودند به زبان‌های ناواهو^۴ و هوالاپای^۵ مسلط بود و بزودی دانش خوبی نیز درباره زبان عربی و آلمانی بدست آورد. از بین مسئولیت‌هایش می‌توان به مورد رهگیری سازمان نوپای تروریستی القاعده اشاره کرد.

او در حال انجام وظایفش بود که روسایش در سیا او را احضار کردند. آنها به او گفتند که یک سال آموزش به او کمک خواهد کرد که ترقی کرده و مجموعه‌ای از انتخاب‌ها از جمله کالج ملی جنگ^۶، پرینستون و دانشگاه کندی را به او پیشنهاد کردند. زمانی که او نمی‌توانست تصمیم بگیرد، آنها برای او انتخاب کردند. «آنها روز بعد من را خواستند و گفتند، ما می‌خواهیم تو را برای یک سال به هاروارد بفرستیم. من فکر می‌کنم که آنها یک یا دو یا سه نفر را در سال به آنجا می‌فرستند».

او به‌عنوان مامور سرویس خارجی وزارت امور خارجه در این برنامه پذیرفته شد و احساس کرد که دانشگاه از شغل واقعی‌اش خبر دارد. «من فکر می‌کنم آنها اطلاع داشتند.

-
1. Stonington
 2. Thomas Gordon
 3. Brigham Young University
 4. Navaho
 5. Hualapai
 6. National War College

تعدادی از افراد در دانشگاه کندی طوری با من حرف می‌زدند انگار که من مامور سرویس خارجی نبودم. این برداشت را داشتم که آنها مسئول آوردن من به آنجا بودند.»

سیا که هزینه‌های او را پرداخت می‌کرد به او هشدار داد که هیچ‌کس را در دانشگاه هاروارد جذب و استخدام ننماید. «قبل از آنکه من به آنجا بروم، توجیه شدم. زمانی که در آنجا هستی نباید کار طبیعی خودت را انجام بدهید. من گفتم، مطمئن باشید.»

«اما البته، در این کار، شما می‌خواهید که مسیر را برای آینده باز نگه دارید. مثل رفتن به لیگ فوتبال است. شما با افرادی ملاقات می‌کنید و بعداً در زمان کارتان ممکن است بخواهید آنها را بیشتر بشناسید. ارتباط‌هایی که در آنجا برقرار کردم بعداً خیلی به دردم خوردند. احساس دوستی و رفاقتی وجود دارد. من می‌توانم تلفن را بردارم و با هر یک از فارغ‌التحصیلان حرف بزنم. من در سال ۱۹۹۲ آنجا بودم، می‌توانم نظر شما را در این باره بدانم؟»

به محض رسیدن، او به نشانه احترام با دفتر سیا در بوستون هماهنگ کرد و سپس خودش را وقف زندگی دانشگاهی کرد. در کنار دروس عادی در زمینه سیاست خارجی، او قانون فدرال سرخپوستان را نیز در دانشکده حقوق هاروارد خواند و از راهنمایی‌های پرفسور جوزف کالت^۱ کارشناس توسعه اقتصادی سرخپوستان آمریکا استفاده کرد. با وجود اینکه دست‌کم یکی از همکلاسی‌هایش به او شک کرده بود حفظ پوشش به نسبت زمانی که در خارج از کشور حضور داشت، چندان دشوار نبود.

برایان ولج^۲ ویراستار اخبار تائوز^۳ می‌گوید که «آنچه او درباره گذشته‌اش می‌گفت با هم جور در نمی‌آمد. من آن احساس مبهم را به‌خاطر دارم، اینکه چیز دیگری باید وجود داشته باشد.»

گوردون همچنین گهگاهی با همکاران سیا از قبیل کن مسکو که یک سال قبل در برنامه آموزش ضمن خدمت شرکت کرده بود ملاقات می‌کرد. «من او را خیلی کم دیدم و بعداً زمانی که به اداره برگشتم او را می‌شناختم.»

زمانی که به کمبریج برمی‌گشتم چند دقیقه‌ای با او حرف زدم و در خارج از کشور نیز چند باری او را دیده بودم. گوردون پس از هاروارد، به تعقیب القاعده ادامه داد.

1. Joseph Kalt
2. Bryan Welch
3. Taos

او در سال ۱۹۹۶ کار برای سیا را کنار گذاشت، اما به کارکردن برای اطلاعات آمریکا به‌عنوان یک پیمانکار مستقل ادامه داد. «من در یک دهه گذشته، زمان زیادی را در عراق و افغانستان بودم».

او در سال ۱۹۹۸، به‌عنوان نماینده آریزونا در دوره نهایی انتخاب شد. «من اینجا بودم، متوجه شدم که کسی در صف نیست و اسم خودم را داخل انداختم». سال بعد، او درگیر رسوایی عجیب و غریبی شد که درنهایت به افشای سابقه‌اش در سیا در رسانه‌ها انجامید.

در آن زمان، استان کوزوو^۱ داشت با صربستان بر سر استقلال می‌جنگید. گوردون به‌عنوان یک محافظه‌کار نیروی دریایی یک نماینده کنگره اهل آریزونا را ترغیب کرد تا به او اجازه ویژه‌ای بدهد که به بالکان سفر کند و دلیلش هم این بود که دستور دارد در آنجا مستقر شود. پس از تماس یک ژنرال عصبانی و شکایت از این مسئله که گوردون درحال درست‌کردن دردرس است، این نماینده کنگره فهمید که این دلیل دروغ بوده است.

گوردون بیانیه‌ای صادر کرد که نمی‌تواند درباره جزئیات حرف بزند؛ زیرا اکثر دوران خدمتش را در اطلاعات یا عملیات‌های مخفی گذرانیده است و در نتیجه باعث شد تا ایالت آریزونا افشاء کند که او برای سیا کار می‌کرده است.

همچنین اعلام شد که سیا او را اخراج کرده بود، مسئله‌ای که گوردون آن را انکار می‌کرد. او در سال ۲۰۰۱ به‌خاطر ورود غیرقانونی به تاسیسات نظامی گناهکار شناخته شد و ۱۰ دلار جریمه شد. گوردون به من گفت که رئیسش در نیروهای ذخیره به‌صورت غیررسمی اجازه این سفر را داده بود.

او به بالکان رفت تا انتقام یک دوست قدیمی در سیا را که در بمب‌گذاری‌های سال ۱۹۹۸ در سفارت‌خانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا توسط القاعده کشته شده بود را بگیرد. اسامه بن لادن داشت از شورشیان مسلمان حمایت می‌کرد و گوردون نیز طرف صرب‌ها بود. «من با ماموران ویژه آنجا بودم. من به تعدادی از ایرانی‌ها و نیروهای القاعده کمک کردم که آن کشور را ترک کنند». متأسفانه، صرب‌ها این مسئله را نفهمیدند و او را زندانی کردند. «آنها فقط می‌دانستند که من یک فرد آمریکایی هستم که آن اطراف پرسه می‌زنم».

1. Kosovo

در سال ۲۰۱۰، گوردون وارد رقابت برای فرمانداری آریزونا شد، اما انصراف داد. امروز، او به‌عنوان رئیس جامعه گروه توسعه حفاظت از بومیان آمریکا، به‌خوبی از درس‌هایی که در هاروارد در زمینه حقوق سرخپوستان و توسعه اقتصادی یاد گرفته است، استفاده می‌کند. «زمانی که در هاروارد سپری کردم این امکان را برای من فراهم آورد تا کارهای خوبی برای قبایل آنجا انجام شود. من با فکر کامل به آنجا رفتم».

یکی از هشت بچه کیووا گوردون^۱ بازیگر است که به‌خاطر بازی در یک فیلم مربوط به بومیان آمریکا معروف است. کیووا در صفحه توئیترش اصل و نصب خودش را این‌گونه توصیف می‌کند: «متولد برلین، یک جاسوس و یک هوالاپای از آلمان».

دو نفر از همکلاسی‌های گوردون در برنامه آموزشی ضمن خدمت سال ۱۹۹۱-۱۹۹۲ آن‌قدر پوشش خودشان را خوب توضیح داده بودند که همه باور داشتند آنها دیپلمات آمریکا هستند. در واقع، اریک و گیل وون اکارتسبرگ^۲ نیز مثل او جاسوس بودند. توضیحات زیر عکس در پوستر دانشگاه، آنها را به‌عنوان زن و شوهر و ماموران وزارت امور خارجه در سفارت آمریکا در توکیو توصیف کرده است. اریک در سیاست زیست‌محیطی بین‌الملل و عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای تخصص داشت و تحقیقات و آثاری در زمینه مسائل علمی دو جانبه آمریکا و ژاپن و سیاست فناوری ژاپن منتشر کرده بود.

گیل در بخش سیاسی سفارت به‌ویژه در ارزیابی و تحلیل سیاسی بین‌المللی دارای سابقه مناسب بود و در زمینه تحقیق و گزارش صحنه سیاسی ژاپن از تجربه خوبی برخوردار بود. اریک در ژانویه ۲۰۱۶ در رایانامه‌ای به من نوشت که «پوشش استخدامی من بعداً برملاء شد و من می‌توانم به‌صورت صریح اعلام کنم که از سال ۱۹۸۳-۱۹۹۴ برای سیا کار می‌کردم». او گفت که در دانشگاه هاروارد، «به‌عنوان یک دانشجوی تمام‌وقت به‌طور کامل درگیر برنامه پیشرفت حرفه‌ای بودم». او و گوردون ممکن است یک یا دوبار با هم نوشیدنی خورده باشند، اما هرگز باهم درباره کار حرف نزدند چون که هیچ یک نمی‌دانست که طرف دیگری برای سیا کار می‌کند».

1. Kiowa Gordon

2. Eric and Gayle von Eckartsberg

اریک گفت که «گیل در مدرسه کی^۱ به‌عنوان یک دانشجو حضور داشت و نمی‌توانست حرفی درباره کار قبلی‌اش بزند». با این حال، یکی از اساتید هاروارد به من گفت که بعداً فهمید که او برای سیا کار می‌کند.

گوردون زمانی با خانواده وون اکارتسبرگ آشنا شد که آنها از دانشگاه هاروارد به سیا برگشته بودند. او گفت که «یک نفر نامی از آنها برد».

خانواده وون اکارتسبرگ همکلاسی‌های خود را تحت‌تاثیر قرار داده بودند. برایان ولج گفت که «آنها بسیار صمیمی و آدم‌های بسیار جالبی بودند. آنها تجارب جالبی را که فکر کنم از سرویس خارجی بدست آورده بودند را درمیان می‌گذاشتند».

آنها به‌محض دریافت مدرک کارشناسی‌ارشد خود به نیویورک نقل مکان کردند و در آنجا گیل در سازمان ملل مامور شد. پس از آنکه آنها برای ملاقات به ژاپن برگشتند، با تعدادی از همکلاسی‌های پیشین خود در آنجا ازجمله ایچی فونادا^۲ که بعداً فرمانده یگان نیروی دفاعی این کشور شد ناهار خوردند.

اریک چیز زیادی از این ناهار به‌خاطر نمی‌آورد، اما او به من گفت که این یک سفر برای عضوگیری نبود، بلکه صرفاً یک سفر شخصی بود. «من بارها از زمان دبیرستان به ژاپن رفته‌ام و هیچ‌کدام از آنها کاری نبوده است».

هر دو عضو خانواده اکارتسبرگ به‌زودی سرویس مخفی را ترک کردند. گیل که دوره‌ای را با پرفسور جوزف نای در دانشگاه کندی گذرانده بود، در سال ۱۹۹۰ یعنی زمانی که نای رئیس شورای اطلاعات ملی و در سال بعد نیز دستیار وزیر دفاع شد به‌عنوان دستیار کنار نای بود. بعداً، او در سمت مدیر بخش سرمایه‌گذاری سیا موسوم به اینکیوتل^۳ مشغول به کار شد. این بخش، فناوری‌های تجاری که می‌توانند در جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات کمک کنند را شناسایی می‌کند.

او در حال حاضر مدیر بخش برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری عملیات‌های منطقه اقیانوس آرام واحد تفنگداران آمریکا است.

1. K school

2. Eiichi Funada

3. In-Q-Tel

اریک نایب رئیس یک شرکت فناوری اطلاعات می‌باشد؛ او در صفحه لینکداین، خودش را مدیر باتجربه فروش، توسعه تجارت و راهبردی که سابقه تامین سرمایه برای شرکت‌های دانش‌بنیان نوپا را دارد و همچنین شناخت خوبی از امنیت ملی فدرال و بازارهای دفاعی دارد معرفی می‌کند. گیل در دهمین دوره‌ی که با همکلاسی‌های قبلی‌اش داشت همچنان همان پوشش سابق را حفظ کرد و حضورش در سازمان ملل را به‌عنوان ماموریتی از جانب سرویس خارجی آمریکا عنوان کرد. او به من گفت که «دانشگاه کندی زندگی من را تغییر داد. شما می‌دانید که من چه می‌گویم، طرز فکر، بافت، ارتباط‌ها، توانمندسازی، طرز نگاه، فرصت‌های جدید و هر چیز دیگری که بتوانی از آن نام ببرید. آرزوی بدست آوردن تجربه در دانشگاه کندی برای من واقعی بود و هست. از همکلاسی‌ها و اساتیدم تشکر می‌کنم و این سنت همچنان ادامه دارد».

دونالد هارتفیلد^۱ سوابق درخشانی داشت. او مدرک کارشناسی خود را در رشته اقتصاد از دانشگاه یورک^۲ در تورنتو و مدرک کارشناسی‌ارشد خود را در مدیریت بازرگانی از دانشگاه پاریسیان^۳ گرفت و در همان جا به‌عنوان مدیر توسعه بین‌الملل ماند.

او بعداً به یک مجله روسی گفت که به‌عنوان متقاضی دوره آموزش ضمن خدمت، «من از صافی‌های ارزیابی زیادی از قبیل آزمون، توصیه‌نامه و معرفی‌نامه گذشتم. تا آن زمان من مدرک ام‌بی‌ای و مدرک تخصصی هم در زمینه اقتصاد جهان و همچنین تجربه در ایجاد و مدیریت کسب و کارها داشتم. بنابراین با دیگر متقاضیان از حیث سطح آموزش تفاوتی نداشتم».

هارتفیلد در واقع با اکثر همکلاسی‌هایش فرق می‌کرد: هم اسم و هم ملیتش قلابی بود. در سال ۲۰۱۰، یک دهه بعد از فارغ‌التحصیل شدن از این دوره، او به‌عنوان یکی از ده جاسوس روس که به‌صورت غیرقانونی به داخل جامعه آمریکا نفوذ کرده و بدون مصونیت دیپلماتیک اطلاعات جمع‌آوری می‌کرد، نقاب از چهره برداشت. (فرد دیگر لیدیا گوریوا^۴ بود که با نام مستعار سینتیا مورفی از همکلاسی‌ها و اساتیدش در دانشکده بازرگانی کلمبیا جاسوسی می‌کرد).

1. Donald heathfield
2. York University
3. Parisian
4. Lydia Guryeva

اسم اصلی او آندری بژرکوف^۱ بود: اسم هارتفیلد از فردی کانادایی که فوت کرده بود گرفته شده بود. داستانی ساختگی مبنی بر اینکه او پسر یک دیپلمات کانادایی بوده است که در جمهوری چک به مدرسه بین‌المللی رفت برای او درست کردند تا لهجه اروپای شرقی او را توجیه نمایند. فقط سازمان نیست که جاسوسان خودش را به دانشگاه کندی می‌فرستد؛ سرویس‌های اطلاعاتی خارجی چه هم‌پیمان و چه دشمن نیز می‌خواهند به رهبران آینده دسترسی داشته باشند.

سرگی کونوپولیف^۲ یکی از مدیران دانشگاه کندی می‌گوید که «روسیه به‌ویژه از زمان ریاست جمهوری پوتین فعالیت‌های خود را در آمریکا تشدید کرده است. این کشور افرادی را برای دوره‌های آموزش مدیریتی کوتاه‌مدت می‌فرستد. این دوره‌ها ارزان هستند و شکی نیز درباره آنها وجود ندارد. فردی از بانک آلفا^۳ از مسکو می‌آید، دوستانی پیدا می‌کند، کارت‌های ویزیت بسیاری را به دیگران می‌دهد و پس از آن هم رابطه‌اش را ادامه می‌دهد. شاید شما هم به مسکو بروید».

دانشگاه کندی معمولاً از وجود ماموران آمریکایی که به‌صورت مخفی ثبت‌نام می‌کنند اطلاع دارد، اما درباره هم‌تایان خارجی آنها هیچ اطلاعی ندارد. با این حال، شایعات زیادی وجود دارد: یکی از سرگرمی‌ها می‌توانید این باشد که حدس بزنید که چه کسی جاسوس است. یک سال، دانشجویی از دولت بریتانیا نظرات را به‌سمت خود جلب کرد.

سنت برنامه‌های آموزش ضمن‌خدمت این است که دانشجویان ظرف مدت ۵۰ ثانیه خودشان را به هم‌کلاسی‌ها معرفی می‌کنند. این ارائه‌ها ضبط می‌شدند، اما این روش دیگر امروز اجرا نمی‌شود. این مقام بریتانیایی که محافظه‌کاری معروف انگلیسی در وجودش بود از شرکت در این مراسم امتناع کرد.

یکی از مدیران پیشین به‌خاطر می‌آورد که «او فوق‌العاده قاطع بود. من فکر می‌کردم که او به‌زودی دچار مشکل خواهد شد. وقتی ماه‌ها بعد یک نفر نزد من آمد و گفت که مطمئن است که او از MI6 است، تعجب نکردم». درمقابل، هارتفیلد به‌خوبی با هم‌کلاسی‌هایش سر می‌کرد.

1. Andrey Bezrukov

2. Sergei Konoplyov

3. Alfa Bank

در بین همکلاسی‌هایش فیلیپ کالدرون^۱ رئیس‌جمهور آتی مکزیک هم وجود داشت. او به‌عنوان یکی هماهنگ‌کننده فعال، دانشجویان کانادایی را در مهمانی‌هایی که برای مزه‌کردن نوشیدنی‌های کانادایی برگزار می‌شد، هدایت و تورهایی را در محله‌های تولید نوشیدنی در فرانسه هماهنگ می‌کرد.

او دوستان خودش را با چرب‌زبانی، رفتار دوستانه و تاحدی مرموزش و همچنین ابهامی که درباره بلندپروازی‌های شغلی‌اش وجود داشت، مجذوب می‌کرد.

او پس از فارغ‌التحصیلی، در مراسم دانشگاه کندی شرکت کرد و دوستانش را که از سراسر دنیا آمده بودند، ملاقات کرد چون که می‌خواست دوستی‌اش با آنها ادامه داشته باشد. به احتمال فراوان، او به‌دنبال جذب خبرچین بود. یک نفر گفت که «در سنگاپور، در جاکارتا، او می‌دانست که هر کسی چه کاری انجام می‌دهد. اگر می‌خواستید بدانید که یک فرد در کجا کار می‌کند، او می‌دانست».

او با اساتید و صاحب‌نظران در جلسات جامعه آینده جهان^۲ معاشرت کرد و یک شرکت طراحی نرم‌افزار تاسیس کرد تا به دولت‌ها در پیش‌بینی روندها کمک کند. هارتفیلد که ازطرف مسکو مامور شده بود تا اطلاعاتی را درباره ارزیابی غرب از سیاست خارجی روسیه و همچنین درباره سیاست آمریکا در زمینه موضوعاتی از قبیل آسیای مرکزی و استفاده تروریست‌ها از اینترنت اطلاعاتی جمع‌آوری نماید با یکی از اساتید دانشگاه جورج واشنگتن که به‌عنوان دستیار امنیت ملی در کنار الگور^۳ معاون وقت رئیس‌جمهور خدمت کرده بود، حرف زد. یک برنامه‌ریز فدرال در زمینه توسعه تسلیحات هسته‌ای به هارتفیلد درباره کلاهک‌های سنگرشکن که کنگره اخیراً مجوز ساخت آنها را داده بود، اطلاعاتی داد.

همسرش النا واویلوا^۴ نام کانادایی تریسی لی آن فولی^۵ را برای خودش انتخاب کرده بود و برای یک بنگاه معاملات ملکی در سامرویل^۶ در نزدیکی کمبریج کار می‌کرد.

-
1. Felipe Calderón
 2. World Future Society
 3. Al Gore
 4. Elena Vavilova
 5. Tracey Lee Ann Foley
 6. Somerville

اطلاعات روسیه روش‌های جاسوسی را از قبیل نوشتن نامرئی، پنهان‌نگاری^۱ و نوشتن در داخل تصاویر دیجیتال را به هر دوی آنها آموزش داده بود. برای دو سال تا قبل از دستگیری آنها، تیموتی پسرشان در دانشکده امور بین‌الملل الیوت^۲ در دانشگاه جورج واشنگتن تحصیل کرد. این دانشکده که در کنار مقر وزارت امور خارجه قرار دارد، دانشجویان را برای کار در سرویس خارجه و اطلاعات آماده می‌کند. وال استریت ژورنال گزارش داد که تیموتی تا قبل از آنکه والدینش دستگیر شوند موافقت کرده بود که برای روسیه جاسوسی کند و به آنجا برود و آموزش جاسوسی ببیند. تیموتی و والدینش این مطالب را انکار کرده‌اند.

این خانواده اصلاً در آپارتمانشان در میدان هاروارد به زبان روسی حرف نمی‌زدند. برژکوف بعداً توضیح داد، «برای اینکه برنده باشیم، ما باید بفهمیم. برای آنکه بفهمیم ما باید دوست داشته باشیم. بنابراین ما باید کشوری که شما در آن کار می‌کنید را دوست داشته باشیم». او افزود که «من خیلی از ویژگی‌های مردم آمریکا از قبیل مثبت‌اندیشی، کمک‌کردن، علاقه آنها به ایجاد تغییرات ضروری، توانایی آنها در شناسایی سریع و منصفانه اشتباهات و اصلاح آنها را دوست دارم». هارتفیلد و فولی که در هنگام برگزاری جشن تولد ۲۰ سالگی تیموتی دستگیر شدند، هر دو به اتهام انجام ماموریت‌های ثبت‌نشده برای یک دولت خارجی متهم شناخته شدند. دانشگاه کندی مدرک آنها را باطل کرد. اقدامات احتیاطی که روسیه برای مخفی نگه‌داشتن هویت هارتفیلد انجام داده بود، برای جوزف نای رئیس پیشین دانشگاه کندی جالب بود. با این‌همه، برژکوف نیاز نداشت تا برای نفوذ به یک برنامه آموزش ضمن خدمت هویت و اسم جعلی برای خودش بسازد؛ پوشش سرویس خارجی کفایت می‌کرد، درست همان‌طور که مامورین سیا از آن استفاده می‌کنند.

نای به من گفت که «او می‌توانست یک دانشجوی روسی را جذب و همین اطلاعات را بدست آورد. من همیشه با دانشجویان خارجی زیادی دوست بوده‌ام. آیا بعضی از آنها از ضداطلاعات روسیه هستند؟ شاید. بهتر این بود که من با آنها دست می‌دادم».

اگرچه تیموتی و برادر کوچک‌ترش الکساندر در تورنتو به دنیا آمده بودند، اما دولت کانادا شهروندی را از آنها سلب کرد. الکساندر به این حکم اعتراض کرد، اما دادگاه فدرال در آگوست

1. steganography

2. Elliott School of International Affairs

۲۰۱۵ به‌خاطر اینکه والدینش به‌عنوان جاسوس به کانادا آمده بودند و به‌شکل غیرقانونی شهروندی و پاسپورت کانادایی بدست آورده بودند تا داستان ساختگی خود را تکمیل کنند، این تصمیم را تایید کرد.

بژروکوف که به‌عنوان یک جاسوس با مسکو مبادله شد، در آنجا مثل یک قهرمان مورد تجلیل قرار گرفت. او مشاور ایگور شچین^۱ افسر اطلاعاتی سابق شد که دست راست ولادیمیر پوتین و رئیس شرکت نفتی عظیم روسیه روس‌نفت^۲ بود. طبق صفحه لینکداین، واویلوا همسر بژروکوف در نوریسک نیکل^۳ شرکت معدن کاری روسیه مشاور است.

در صفحه‌اش در لینکداین، دونالد هارتلفید با اسم رسمی آنری بژروکوف بر مدرکی که از دانشگاه کندی گرفته است تاکید کرده است، اما نگفته است که این مدرک باطل شده است. او همچنین به مدرکش از دانشگاه دولتی تامسک^۴ در روسیه که اصلاً در رزومه‌ای که برای برنامه آموزش ضمن خدمت فرستاده بود وجود نداشت اشاره کرده است.

ژنرال داوید پترائوس^۵ مدت اندکی پس از انتصابش به‌عنوان رئیس سیا در سپتامبر ۲۰۱۱ از دفتر توماس کاپلان^۶ سرمایه‌گذار میلیاردر سنگ‌های قیمتی بازدید کرد. آنها در سالن همایش تزیین‌شده با نسخه‌های دیجیتالی نقاشی‌های کلکسیون خصوصی کاپلان از آثار رامبرانت^۷ که حالا به موزه لوور فرانسه قرض داده شده بودند، ناهار خوردند.

پترائوس کاملاً تحت‌تاثیر تصاویر زیبا و رنگارنگی که از روی نسخه‌های اصلی به‌طرز غیرقابل تشخیصی کشیده شده بودند، قرار گرفته بود. آنها ابتدا درباره خاورمیانه حرف زدند. پترائوس معمار راهبرد ضدشورشی بود که ثبات را به عراق برگردانده بود و کاپلان هم علاقه زیادی به این منطقه داشت. سپس، ژنرال به سراغ کار اصلی‌اش رفت. او برای عملی‌ساختن یک ایده عالی یعنی فرستادن جاسوسان به مرکز تحصیلات تکمیلی به کمک کاپلان نیاز داشت.

-
1. Igor Sechin
 2. Rosneft
 3. Norilsk Nickel
 4. Tomsk State University
 5. General David Petraeus
 6. Thomas S. Kaplan
 7. Rembrandts

پترائوس که مدرک کارشناسی‌ارشد و دکترایش را از دانشکده وودراو ویلسون دانشگاه پرینستون دارد به‌دنبال برقراری روابط نزدیک‌تری بین سیا و دانشگاه‌ها بود. او از اساتید دانشگاه دعوت کرده بود تا به لانگلی بیایند تا برای تحلیل‌گران در زمینه چین و موضوعات دیگر جلسه‌ای برگزار کنند، و سپس در کنار او در اتاق ناهارخوری رئیس سیا ناهار بخورند.

پترائوس فکر می‌کرد که ماموران مخفی به نسبت تحلیل‌گران، مدارک دانشگاهی بالا و فرصت‌های زیادی برای رفتن به دانشگاه‌های آموزش عالی ندارند. در بین ماموریت‌هایی که به آنها محول می‌شد، آنها می‌توانستند در برنامه‌های آموزشی سالیانه‌ای که متناسب با نیازهای آموزشی شخصی آنها بود از زبان گرفته تا اقتصاد شرکت نمایند.

از آنجایی که برای معاف‌کردن ماموران از شرکت در این نوع آموزش‌ها همیشه مقاومت داخلی وجود داشت- «من به‌طور معمول به این مسئله معروف هستم که افراد را در هنگام آموزش زبان بیرون می‌کشم و به ماموریت می‌فرستم»- او آنها را کارشناسان مدیر می‌نامید تا نشان دهد که به‌دنبال این برنامه است. آنها به بهترین دانشگاه‌ها خواهند رفت: هاروارد، ییل، پرینستون، استنفورد و دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌الملل دانشگاه جان هاپکینز.

پترائوس به من گفت که «فکر این بود که فرصتی را برای آنها به‌وجود بیاوریم تا یک‌سال آزاد باشند و واقعاً سرمایه فکری برای ماموریت‌های آتی بدست آورند. و سپس آنها را قادر سازیم تا از محدوده بسته فکری خود بیرون بیایند. چنین تجاربی همیشه برای من مهم بوده‌اند. زمانی که افراد از من می‌پرسیدند که چه چیزی باعث شد تا شما در همان سال اولی که در عراق به‌عنوان فرمانده لشکر در عراق بودید و مسئولیت یک نیروی اشغال‌گر را داشتید و شروع به ساخت ملت بعد از سرنگونی رهبر آن کردید، این ایده به ذهنتان خطور کند. من اغلب می‌گفتم که بزرگ‌ترین تجربه من از دانشگاه بدست آمد.

برای من و برای افراد بسیار دیگری که من می‌شناسم، آموزش عالی می‌تواند به شکل فوق‌العاده‌ای شخصیت‌ساز باشد. از بین چیزهایی که بدست آوردم می‌توانم به بودن در کنار افرادی که خیلی باهوش بودند، اما دنیا را از دریچه دیگری می‌دیدند، اشاره کنم».

او همچنین از همکارانش می‌خواست تا با دیگر دانشجویان آمریکایی و بین‌المللی قاطی شوند. او گفت که «ما از آنها نمی‌خواستیم که خودشان را مخفی کنند». او انتظار نداشت تا افرادی در دانشگاه به‌دنبال جذب دیگر دانشجویان باشند.

«آنها حد و مرز را می‌شناختند. شما می‌توانستید بدون اینکه کسی را جذب یا اطلاعات حساس را افشاء نمایید، تبادلات فکری با دیگران داشته باشید».

مشکل این بود که پترائوس بودجه‌ای برای بورسیه کردن این افراد نداشت. سپس او به یاد حرف کاپلان افتاد که یکبار به او گفت که «اگر هر وقت به کمک نیاز داشتی به من بگو». حال او این قول کاپلان را به یادش آورده بود. کاپلان سریعاً موافقت کرد تا هزینه‌های این برنامه را بپردازد و با گراهام آلیسون دوست مشترکشان و مدیر مرکز بلفر دانشگاه کندی تماس گرفت. آلیسون که مرکز را با بیش از ۱۵۰ عضو هیئت علمی، محقق، متخصص و همکار به یک امپراطوری تبدیل کرده بود، دوست داشت به سیا کمک کند. ترس‌هایی که توسط مدیران دانشگاه کندی ۲۵ سال قبل درباره همکاری با سیا در برنامه سیاستگذاری و اطلاعات مطرح شده بود، عمدتاً از بین رفته بودند.

پترائوس به من گفت که درحالی‌که مسائل اخلاقی مرتبط با ثبت‌نام جاسوسان از قبیل استفاده از هویت‌های جعلی و امکان دعوت به همکاری مخفیانه دغدغه‌های واقعی هستند، اما این مباحث در بحث‌های اولیه درخصوص بورسیه کردن ماموران سازمان سیا مطرح نشدند. در سال اول این برنامه، دو مامور مخفی سیا در مرکز بلفر بورسیه شدند.

یکی از افراد همان فردی بود که پترائوس در ذهن داشت؛ او به تازگی از ریاست یک ایستگاه مهم در خاورمیانه آمده بود و آماده بود تا یک پست کلیدی دیگر در منطقه برعهده بگیرد. زمانی‌که از پترائوس پرسیدم که آیا این فرد پوشش داشت یا خیر، او گفت که «من می‌دانم که برخی افراد در هاروارد می‌دانستند که او چه کسی است. شاید این مسئله افشاء نشد، اما درست به‌خاطر ندارم».

پترائوس که درگیر رسوایی درخصوص ارائه اطلاعات دارای طبقه‌بندی به یک زندگی‌نامه نویس بود که با او روابط خارج از ازدواج داشت، در نوامبر سال ۲۰۱۲ از ریاست سیا استعفاء داد. اگرچه او با جان برنان^۱ جانشینش درباره این برنامه درطول مدت انتقال صحبت کرد، اما سلیقه سیا به سرعت عوض شد، درست همان‌طور که حمایتش از برنامه سیاستگذاری و اطلاعات هاروارد پس از رابرت گیتس کنار گذاشته شده بود.

1. John Brennan

پترائوس به من گفت که «خیلی سخت است که یک نفر را برای یک سال آزاد کنیم. این مسئله نیازمند تعهد رهبر ارشد سازمان به این برنامه است. علایق شما با واقعیت در تضاد قرار می‌گیرند و اقتضای زمانی که مسئله واقعی است به سرعت فرصت‌ها را از بین می‌برد. احتمالاً ما الزامات جدیدی در سوریه و عراق و دیگر کشورها داریم».

به نقل از پایگاه وب مرکز بلفر، این برنامه اصلاح‌شده که حالا بورسیه بنیاد کاپلان ریکاناتی^۱ نامیده می‌شود، نسل بعدی از رهبران فکری را در اطلاعات ملی و بین‌الملل آموزش می‌دهد. این برنامه در درجه اول میزبان تحلیل‌گران است و نه جاسوسان: معمولاً دو نفر از سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا به غیراز سیا و یک نفر از فرانسه یا اسرائیل. به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۱۵-۲۰۱۶، تحلیل‌گر اطلاعاتی پنتاگون «تاثیر شبکه‌های مجرمانه سازمان‌دهی‌شده فراملی بر ثبات و امنیت آمریکا و همپیمانان آن» را مورد مطالعه قرار داد، درحالی‌که افسر اطلاعاتی ارتش اسرائیل «پویایی منطقه‌ای خاورمیانه و مبارزه با تروریسم» را بررسی کرد. در واقع، به‌نظر نمی‌رسد که کسی در هاروارد خارج از مرکز بلفر درباره برنامه کاپلان - ریکاناتی چیزی شنیده باشد. این برنامه که عمدتاً نظام‌مند نیست، هیچ‌گونه درس یا نمره پیش‌نیازی ندارد و تا این اواخر هم مدرکی صادر نمی‌کرد. گراهام آلیسون خودش بازرس اصلی یا مشاور دانشکده در تحقیقات دانشجویان است.

کوین رایان به من گفت که «هیچ‌کس مامور مخفی نیست و کسی هم درباره اینکه هویتش چیست دروغ نمی‌گوید». او به‌عنوان مدیر پروژه‌های اطلاعاتی و دفاعی بر این دوره نظارت می‌کند. اما «ما جار نمی‌زنیم که از جامعه اطلاعاتی هستیم».

درحالی‌که دانشگاه‌کندی بر واپایش و نظارت کامل بر مطالعات موردی برنامه سیاست‌گذاری و اطلاعاتی اصرار می‌کرد، اما مایل بود که قدرت را در اختیار برنامه کاپلان و ریکاناتی بگذارد. رایان می‌گفت که در برخی موارد، همکاران مقالات خود را برای بازبینی قبل از چاپ به سیا می‌فرستادند.

در دیگر موارد، آنها از او می‌خواستند تا بخش نویسنده را حذف کند. از آنجایی‌که مرکز کارهای بی‌نام را چاپ نمی‌کند، «ما این مقالات را به‌صورت داخلی نگه می‌داشتیم».

1. Recanati-Kaplan Foundation Fellowships

پترائوس دست‌کم سالی یکبار با همکارانش ملاقات می‌کند. او گفت که «سرگرمی خوبی است که نوشته‌هایم را با آنها مقایسه کنم». در یکی از این ملاقات‌ها، فرد میلیاردری درباره خیریه‌اش به نام پانترا^۱ پرتوپلا گفت که خیریه‌ای که از گربه‌سانان بزرگ از قبیل ببر، شیر، جگوار و یوزپلنگ و زیستگاه‌های آنها حفاظت می‌کند و همچنین لاف زد که حمله صدام حسین به کویت در سال ۱۹۹۰ را پیش‌بینی کرده بود.

همکاری با فرانسه و اسرائیل احتمالاً نشان‌دهنده نزدیکی کاپلان به هردوی این کشورها و دولت‌های آنهاست. اگرچه او در آمریکا به دنیا آمده و بزرگ شده است و مدرک دکترایش را از دانشگاه آکسفورد در رشته تاریخ گرفته است، اما تا حدی خود را طرفدار فرانسه می‌داند. او زبان فرانسوی را در سوئیس یاد گرفت و دو تا از فرزندانش نیز در فرانسه به دنیا آمدند. در مهمانی در مارس ۲۰۱۴ در خیابان ۹۲ منهتن، سفیر وقت فرانسه در آمریکا نشان درجه یک افتخار کشورش را به کاپلان اهداء کرد. این نشان در سال ۱۸۰۲ توسط ناپلئون درست شد. در مقابل پترائوس، مارک والاس^۲ سفیر پیشین آمریکا در سازمان ملل و دیگر شخصیت‌های مهم، فرانسوا دلاتر^۳ نشان افتخار را به سینه کاپلان چسباند که مثل همیشه با کت و شلوار سه تیکه و دستمال جیبی، آراسته به نظر می‌رسید.

دلاتر در سخنانش از خدماتی که کاپلان به فرانسه کرده بود قدردانی کرد: کاپلان دولت فرانسه را از فروش خانه تاریخی خیابان پنجم که مکان سرویس‌های فرهنگی سفارتخانه است منصرف کرده بود و هزینه ایجاد یک کتابخانه را در آنجا داده بود؛ او مجموعه رامبرانت خودش را به موزه لوور قرض داده بود و بورسیه دانشگاه کندی را نیز به وجود آورده بود.

دلاتر گفت که «این برنامه آمریکا، فرانسه و اسرائیل را در کنار هم جمع کرده است و ما از این مسئله قدردانی می‌کنیم و این سه کشور با همدیگر می‌توانند تحلیل و همکاری‌های اطلاعاتی خود را بهبود بخشند».

مثل بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل، کاپلان نیز به شدت با توافق هسته‌ای دولت اواما با ایران مخالف است. کاپلان به عنوان داماد لئون ریکاناتی سرمایه‌گذار اسرائیلی یکی از حامیان

1. Panthera

2. Mark Wallace

3. François Delattre

اصلی کمپین متحد علیه ایران هسته‌ای^۱ است. در شورای مشورتی این کمپین، رئیس پیشین اطلاعات اسرائیل، آلمان و بریتانیا حضور دارند.

این کمپین به دنبال اعمال فشار بر شرکت‌ها به منظور متوقف کردن تجارت با ایران از طریق افشای تخطی آنها از تحریم‌ها علیه این کشور است. کاپلان در سال ۲۰۱۴ گفت که «اگرچه این کمپین موشک‌های تام‌هاوک و ناوهای هواپیمابر در اختیار ندارد، اما ما بیش از هر ابتکار بخش خصوصی و دولتی دیگری، اقدامات زیادی را برای به زانو درآوردن ایران انجام داده‌ایم».

در متن اقامه دعوایی که علیه این کمپین نوشته شده است به رابطه مخفی آن با اطلاعات آمریکا اشاره شده است. زمانی که یکی از غول‌های کشتیرانی توسط این کمپین مورد حمله قرار گرفت، در واکنش به این حرکت کمپین، شرکت کشتیرانی از آن شکایت کرد.

دولت اوپاما به سرعت دخالت کرد و ابراز داشت که افشای پرونده‌های این گروه می‌تواند به امنیت ملی آسیب برساند. در مارس ۲۰۱۵، یک قاضی فدرال پس از بررسی اظهارات دارای طبقه‌بندی ارائه شده توسط دولت آمریکا این دادخواهی را رد و حکم داد که اگر اجازه داده شود که این دعوای حقوقی ادامه یابد، ریسک افشای اسرار کشور وجود خواهد داشت^۲.

جایزه‌ها و نشان‌های اهدایی از جانب سرویس‌های نظامی و جاسوسی کشورهای بلوک شوروی سابق دفتر سرگئی کونوپولیف^۳ مدیر برنامه امنیت دانشگاه کندی را در کلاس سه تزیین کرده است.

این نشان‌ها عبارتند از مدال‌هایی از جانب اطلاعات اوکراین و ارمنستان، پلاکی از جانب رومانی و یک شیشه نوشیدنی باز نشده که تصویر کونوپولیف بر روی مارکش نقاشی شده و بر روی آن نوشته شده است: «این نوشیدنی در انبارهای مخفی وزارت دفاع جمهوری مولداوی به افتخار آقای سرگئی کونوپولیف تولید شده است».

کونوپولیف به عنوان افسر سابق نظامی شوروی خودش هیچ‌گاه جاسوس نبود - او به من اطمینان داد - اما آن قدر با شرم این حرف را می‌زد که به نظر می‌رسید که از اینکه کسی حرف او را باور نمی‌کند، لذت می‌برد. موسسه نظامی زبان‌های خارجی^۳ در مسکو که او هم در آنجا

1. United Against Nuclear Iran

2. Sergei Konoplyov

3. Military Institute of Foreign Languages

درس خوانده بود لانه جاسوسان بود، و او دوست داشت که اطلاعات روسیه، او را جذب تا اینکه دیگر یک فرد عادی نباشد، اما اطلاعات روسیه به طریقی او را نادیده می‌گرفت.

او به شوخی می‌گوید که می‌خواهد کتابی با عنوان «از کاگب تا کی‌اس‌جی» بنویسد. اگر من برای دولت روسیه کار می‌کردم، فرد ایده‌آلی می‌شدم. من افراد زیادی از جمله اشتون کارتر وزیر دفاع را می‌شناسم. منابع زیادی اینجا در دانشگاه کندی وجود دارند».

پس از فروپاشی شوروی، او در اوکراین و بنیاد اوراسیا^۱ که شرکت‌های خصوصی و دموکراسی در کشورهای تازه استقلال‌یافته را تقویت می‌کند، کار کرد. او در سال ۱۹۹۶-۱۹۹۷ دانشجوی برنامه آموزش ضمن خدمت بود و از آن زمان به بعد در دانشگاه کندی ماند و برنامه‌های آموزش مدیریتی برای افسران نظامی و اطلاعاتی کشورهای شوروی سابق برگزار می‌کند. برخی از این دوره‌ها در کمبریج و بقیه در اروپای شرقی برگزار می‌شوند. به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۱۵، هاروارد با همراهی سرویس اطلاعاتی رومانی حامی برنامه‌ای پنج روزه در بخارست در زمینه «امنیت در منطقه دریای سیاه: چالش‌های مشترک، آینده‌ای بادوام» بود. کونوپولیف در افتتاحیه این مراسم حرف زد و تد اولستروم در گروهی تخصصی در زمینه «ایجاد مناطق دارای مرز یا بدون مرز در منطقه دریای سیاه: انسان در برابر امنیت ملی و فراملی» شرکت کرد. در حدود نیمی از شرکت‌کنندگان افسران اطلاعاتی رومانیایی بودند.

برنامه‌های کونوپولیف کانال بی‌طرفانه خوبی برای حل و فصل شرایط اضطراری و مشاجرات در این منطقه می‌باشد. در سال ۲۰۰۵، تماس تلفنی دست‌پاچه از جانب یک دریادار روسی با همتای آمریکایی‌اش که سال قبل در دانشگاه کندی با او ملاقات کرده بود، باعث شد تا آمریکا و بریتانیا یک زیردریایی روس را که در تورهای ماهیگیری در اعماق اقیانوس آرام گیر افتاده بود را نجات دهند. در سال ۲۰۰۹، رومانی حلقه جاسوسان اوکراینی را شناسایی و وابسته نظامی این کشور را اخراج کرد. این اقدام رابطه دوستی‌ای که سرویس‌های اطلاعاتی دو کشور در دانشگاه کندی ایجاد کرده بودند را به معرض نمایش گذاشت.

به گفته کونوپولیف، فرد اوکراینی از فرد رومانیایی پرسید که «چرا اول به من نگفتی؟ رئیس‌جمهور تماس گرفت و احساس بدی داشتم».

آنها با هم مشاجره کردند و فرد رومانیایی به کونوپولیف گفت که «من نمی‌خواهم با اوکراینی‌ها حرف بزنم. آنها غیرقابل اعتماد هستند». بنابراین، کونوپولیف همان فرد اوکراینی و فرد دیگری را از رومانی به برنامه آموزش مدیریتی دعوت کرد و به آنها گفت که با هم حرف بزنند. در ابتدا، فرد اوکراینی از انجام این کار امتناع کرد. کونوپولیف می‌گوید، اما در انتها، «من دیدم آنها در یک جا نشسته بودند و با هم حرف می‌زدند». یکی از همکلاسی‌های دانشگاه کندی متوجه شد که کن پوششی برای مسکو است. ریچارد شاو^۱ سازنده املاک و مستغلات و وکیلی که در زمان جنگ ویتنام در بخش هواپیمایی نیروی دریایی کار کرده بود در ضداطلاعات خارجی نیز فعالیت داشت. زمانی که آنها برای اولین بار من را دیدند، مسکو به شاو گفت که او مامور سرویس خارجی است. شاو گفت که «من گفتم، از آنجایی که من خودم تجربه این مسئله را دارم، اجازه دهید که چرندیات را کنار بگذاریم. ما هر دو می‌دانیم که تو برای چه کسی کار می‌کنی. او به نوعی شوکه شده به نظر می‌رسید. ما ادامه دادیم و ما دوستان و شرکای تجاری خوبی شدیم».

مسکو از سال اول حضورش در دانشگاه کندی برای بازنگری در برنامه‌های شغلی‌اش استفاده کرد. او پس از دریافت مدرک ارشد، سیا را ترک کرد و به همراه شاو مشغول کار املاک و مستغلات در مکزیک شد. او با دیگر همکلاسی‌ها در تماس بود و در مراسم تحلیف ریاست‌جمهوری خوزه فیگوئرز^۲ در سال ۱۹۹۴ شرکت کرد. زمانی که دوره فیگوئرز در سال ۱۹۹۸ تمام شد او و مسکو در یک بنگاه معاملات ملی در کاستاریکا شریک شدند.

مشخص نیست که آیا همکلاسی‌هایش از آمریکای لاتین از سابقه کاری او در سیا آگاه بودند یا خیر و اگر هم بودند این مسئله از چه زمانی رخ داد؟ او به آنها درباره این مسئله در زمان دوره آموزش ضمن خدمت چیزی نگفته است. او مسکو را در هاروارد نمی‌شناخت – آنها در سال ۲۰۰۰ به پاریس رفتند – اما نتیجه‌گیری خود را برپایه حرف‌های بعدی گذاشت. او گفت که کن می‌دانست که مردمان آمریکای لاتین از سیا بدشان می‌آید، و او به اجازه سیا نیاز داشت. «او درباره قوانین بسیار جدی بود و از آنها تبعیت می‌کرد. در سیا درباره حرف‌زدن یک فرهنگ قوی حاکم است».

1. Richard Shaw

2. José Figueres

با این حال، یکی از همکلاسی‌های اهل آمریکای لاتین او گفت که ارتباط مسکو با سیا چیز مخفی نبود. سخنگوی شرکت روز سوپلا^۱ تاجر و حامی محیط‌زیست اکوادوری گفت که «همه می‌دانستند که آقای مسکو عضو سیا بود و بسیاری از دانشجویان دانشگاه کندی نیز از این مسئله اطلاع داشتند». به گفته شاو، فیگوئروز (که به درخواست‌های من برای اظهارنظر پاسخ نداد) و هکتور گراماجو^۲ وزیر دفاع حالا بازنشسته گواتمالا نیز از این مسئله با خبر بودند. شاو گفت درحالی‌که مسکو هویت خود را مخفی نگه می‌داشت، بسیاری از دانشجویان در هاروارد از گذشته او با خبر بودند. «این مسئله قطعاً درست است که او درباره این اطلاعات بجز در همان حلقه بسته سیا حرف نمی‌زد. به‌عنوان مثال او، اطراف راه نمی‌افتاد و نمی‌گفت که برای دولت کار می‌کند».

مسکو هنوز به دانشگاه کندی سر می‌زد و او و کونوپولیف به دوستان نزدیکی تبدیل شدند. آنها در مارتا وینیارد^۳ موج‌سواری کردند و به اوکراین سرزمین اجدادی مسکو مسافرت کردند. زمانی‌که از کونوپولیف پرسیدم که آیا سیا همچنان در دهه ۱۹۹۰ با مسکو در ارتباط بود، او فرمان ولادیمیر پوتین مبنی بر اینکه «چیزی به نام عامل سابق کاگب وجود ندارد» را به یاد من آورد.

کونوپولیف ادامه داد که «برای سیا ساده است که پیش کن برود و بگوید همایشی درحال برگزاری است، می‌توانید در آن شرکت کنید و با شرکت‌کنندگان حرف بزنید؟ کن می‌گفت که البته. اگر شما از سیا یا اف‌بی‌آی یا از بی‌ان‌دی آلمان باشید، نیاز ندارید که به کسی حقوق بدهید اگر ارتباطات دوستانه‌ای داشته باشید».

مسکو دوباره مامور سیا شد. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱، دوباره استخدام شد. او به‌عنوان رئیس ایستگاه پاریس، تا قبل از آنکه در سال ۲۰۰۶ بازنشسته شود و تمام وقت خود را با خانواده‌اش گذراند، از این سوی اروپا به آن سوی اروپا می‌رفت و به جمهوری خواهان سابق شوروی هشدار می‌داد تا تسلیحات کشتار جمعی را از دسترس تروریست‌ها دور نگه دارند.

-
1. Roque Sevilla
 2. Héctor Gramajo
 3. Martha's Vineyard

در گزارش سالگرد ۲۰ سالگی برای همکلاسی‌های مقطع کارشناسی‌اش در دانشگاه هاروارد در سال ۲۰۰۸، او برای اولین بار به آنها گفت که او مدت اندکی بعد از فارغ‌التحصیلی به استخدام سیا درآمد و به‌عنوان یک مامور مخفی فعالیت کرد. او که به‌نظر احساس کرده بود که دیگر وقتی برایش باقی نمانده است، افزود که «با مشاهده درگذشت والدین دوستانم در کالج و مشاهده بزرگ‌شدن بچه‌های خودم و دوستانم، بیش از پیش این مسئله را می‌فهمم که باید از هر روز و هر فرصتی که دست می‌دهد، کمال استفاده را کرد».

همکلاسی‌هایش در دانشگاه کندی از اینکه فهمیده بودند که یک مامور سیا در بین آن حضور داشته است، شگفت‌زده شده بودند. اما آنها به من گفتند که دلیل این کارش را می‌فهمند. اگر آنها در آن زمان از این مسئله مطلع می‌شدند، نمی‌توانستند از آن چشم‌پوشی کنند، اما اوضاع تغییر کرده است.

باربارا گروپ^۱ متخصص روابط رسانه‌ای ساحل غربی^۲ گفت که «من احساس متفاوتی درباره سازمان‌های اطلاعاتی و کاری که آنها درخصوص حوادث ۱۱ سپتامبر انجام دادند دارم. تا قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر، من زودتر قضاوت می‌کردم. حالا نظرم تغییر کرده است. من این اعتقاد را ندارم که باید درباره این افراد اطلاع داشته باشیم».

1. Barbara Grob

2. West Coast

۱۰- من بیرون زندان منتظر شما هستم

این دیگر افبی‌آی ادگار هوور نیست. تصویر کلیشه‌ای فیلم «تسخیرناپذیران»^۱ از افراد پلیسی که به دنبال جنایتکاران می‌رفتند و سیاستمداران را شکست می‌دادند، دیگر وجود ندارد. پس از مرگ هوور در سال ۱۹۷۲، این اداره برای اولین بار اقدام به استخدام مامور زن کرد؛ در سال ۲۰۱۲، این زنان ۲۰ درصد کل نیروهای سازمان را تشکیل می‌دادند. ماموران از تمامی اقشار جامعه هستند از دانشمندان پیشین رایانه‌ای گرفته تا متخصصان نیروهای انسانی، خلبانان خطوط هواپیمایی و حتی روزنامه‌نگاران.

امروزه، افبی‌آی مجموعه متنوعی است، یک سرویس اطلاعاتی که بر پایه اجرای قانون سنتی استوار شده است. این سازمان به مدیر اطلاعات ملی و همچنین دادستان کل گزارش می‌دهد. به شکل روزافزونی، این سازمان با داشتن ۷۸ دفتر و زیرمجموعه در سفارت‌های آمریکا از کوالالمپور تا کاراکاس در سراسر جهان فعالیت می‌کند و با سازمان سیا و سازمان‌های امنیتی در کشورهای میزبان همکاری می‌کند. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، اولویت‌های این سازمان از دستگیری جنایتکاران، قاچاقچیان مواد مخدر و مجرمان یقه‌سفید به مقابله با تروریسم، جاسوسی خارجی و حملات سایبری تغییر کرد. این تغییر باعث شد نظر افبی‌آی به سمت دانشگاه‌ها معطوف شود. هدف این اداره «افرادی نیستند که به‌صورت سنتی اسرار آمریکا را در اختیار دولت‌های خارجی قرار می‌دهند. دانشجویان و دانشمندان و تعداد زیادی از دیگر افراد هم وجود دارند که اسرار تجاری باارزش را از دانشگاه‌ها و شرکت‌های تجاری آمریکایی به سرقت می‌برند». دایانا مرکوریو مظهر این دگرگونی است. مثل داژین پنگ استادی که او را جذب می‌کرد، او در کارش چیزی به غیر از موفقیت را نمی‌شناخت و شاید هم بیش از حد به توانایی خود در مدیریت هر موقعیتی اطمینان داشت. او هم مثل پنگ در بزرگسالی به فلوریدا آمده بود؛ ریشه‌هایش در جای دیگر قرار داشتند. دایانا لی فاررینگتون به‌عنوان فرزند دوم دیل و مارلین فاررینگتون^۲ در سال ۱۹۶۸ در برلینگتون ورمونت جایی که پدرش به‌عنوان طراح واحد تسلیحات شرکت جنرال الکتریک کار می‌کرد، به دنیا آمد.

1. Untouchables

2. Dale and Marilyn Farrington

این واحد، در زمان جنگ ویتنام تسلیحات خودکار برای ارتش آمریکا تولید می‌کرد و دیل فاررینگتون دو اختراع را برای دو وسیله‌ای که عملکردهای مسلسل را تقویت می‌کرد به‌صورت مشترک به ثبت رسانده بود. زمانی که دایانا چهار سال داشت، پدرش به واحد جنرال الکتریک در گرینویل^۱ کارولینای جنوبی منتقل شد. خانواده فاررینگتون به خانه‌ای در کورت کندل‌وود^۲ در نزدیکی مالدین^۳ نقل مکان کردند، محله‌ای که داشت از یک روستای کشاورزی به حومه‌شهر با طبقه متوسط تغییر وضعیت می‌داد. جمعیت آن در سال ۲۰۱۲ به ۲۳۸۰۸ نفر می‌رسید که در مقایسه با سال ۲۰۰۰ حدود ۵۲٫۱ درصد افزایش داشته است. مالدین که عمدتاً سفیدپوست، جمهوری‌خواه و پروتستان است یکی از معدود شهرهای کارولینای جنوبی است و نسبت به میانگین کشور خانواده‌ها درآمد بالاتر و فقر کمتری دارند. همچنین این شهر به‌خاطر حفاظت از محیط زیست و سرعت‌گیرهایی که در خیابان‌هایش وجود دارد معروف است.

دبیرستان مالدین در سال ۱۹۷۳ یعنی همان سالی که خانواده فاررینگتون به این شهر نقل مکان کردند، ساخته شد و در سال ۲۰۰۰ دوباره بازسازی شد. این دبیرستان با ۹۱٫۹ درصد نرخ فارغ‌التحصیلی و متوسط نمره ۵۰۳ در آزمون استعداد تحصیلی^۴ در بخش خواندن و ۵۰۶ در بخش ریاضی، یکی از بهترین دبیرستان‌های دولتی در کارولینای جنوبی محسوب می‌شود. کوین گارنت^۵ یکی از پرافتخارترین بازیکنان لیگ حرفه‌ای بسکتبال آمریکا یکی از دانش‌آموزان این دبیرستان بود، هرچند دستگیری‌اش بعد از یک نزاع نژادپرستانه در راهروی دبیرستان مانع از انتقال او به آکادمی حرفه‌ای فاراگوت^۶ برای مقطع بالاتر شد.

در دبیرستان مالدین، فاررینگتون دانش‌آموز کامل و ورزشکاری برجسته بود. او به‌عنوان یکی از اعضای تیم بسکتبال، فوتبال، شنا و دومیدانی صاحب رکوردهای دانشگاه در ۴۰۰ و ۸۰۰ متر است و در دوی ۸۰۰ متر نیز قهرمان ایالت شد. دانا پرسر هاوس^۷ هم‌تیمی او در

-
1. Greenville
 2. Candlewood Court
 3. Mauldin
 4. Scholastic Aptitude Test
 5. Kevin Garnett
 6. Farragut Career Academy
 7. Dana Purser House

دومیدانی و دو سرعت که حالا مربی دومیدانی در دبیرستان بلافتون در کارولینای جنوبی است به‌خاطر می‌آورد که «او در زمان تمرین و در روابط اجتماعی بسیار خوش اخلاق بود. او و من باهم رقابت می‌کردیم و باعث پیشرفت یکدیگر می‌شدیم». هاووس که به‌عنوان دانشجوی سال آخری به دبیرستان مالدین نقل مکان کرد گفت که برخی از همکلاسی‌هایش به او به‌عنوان یک آدم فضول نگاه می‌کردند. «او هیچ‌وقت با این مسئله مشکلی نداشت. ما به هم احترام می‌گذاشتیم».

دلمر هاول^۱ مربی دبیرستانش از اینکه او مامور اف‌بی‌آی شد، تعجب نکرد. «او رهبر تیم بود. او همان ذکاوت و پشتکاری که آنها به دنبالش می‌گردند را در وجودش داشت».

انتخاب کالجش نشان‌دهنده استقلال و اعتماد بنفسش بود. درحالی‌که فارغ‌التحصیلان دبیرستان مالدین معمولاً در داخل ایالت در کلمسون^۲ یا دانشگاه کارولینای جنوبی می‌مانند، دایانا راهی دانشگاه کارولینای شمالی در چل هیل^۳ شد. مارتا او هیل^۴ مشاور تحصیلی او گفت که «ما دانش‌آموزان اندکی داشتیم که به دانشگاه کارولینای شمالی بروند، این مسئله برای کسی که از بیرون از ایالت می‌آمد دشوار بود». اما در کمال تعجب، دایانا دیگر در کالج دومیدانی کار نکرد و به‌دنبال هاکی روی یخ رفت. او در رشته روانشناسی تخصص گرفت.

او پس از فارغ‌التحصیلی در سال ۱۹۹۰، به تامپا نقل مکان کرد و سپس به کارولینای شمالی برگشت. در سال ۱۹۹۴، به‌عنوان مددکار اجتماعی برای اورنج کانتی^۵ که کپیتال هیل را نیز شامل می‌شود، مشغول به کار شد. در هیلزبورو^۶ به راه‌اندازی برنامه مهدکودک یارانه‌ای برای بچه‌های با درآمد پایین کمک کرد، برنامه‌ای که به والدین این بچه‌ها کمک می‌کرد تا به سرکار یا به مدرسه بروند. او به‌عنوان فردی کارآمد و آرام ناظران و همکاران خود را تحت‌تاثیر قرار داده بود. پتی کلرک^۷ مددکار اجتماعی به‌خاطر می‌آورد، اگر یک مددکار اجتماعی دیگر در

1. Delmer Howell
2. Clemson
3. Chapel Hill
4. Martha Oakhill
5. Orange County
6. Hillsborough
7. Patty Clarke

لحظه آخر نمی‌دانست که آیا یک خانواده صلاحیت لازم برای این برنامه را دارد یا خیر، دایانا می‌گفت که «نگران نباش، من این کار را انجام می‌دهم، برنامه هزینه‌های آن را پرداخت می‌کند. او آدم فوق‌العاده‌ای در تیم بود. اگر او کارهایش را درست انجام نمی‌داد، پولی در اختیار برنامه قرار داده نمی‌شد و بچه‌ها آواره می‌شدند. این مسئله هرگز اتفاق نیفتاد».

رابرت بریزندین^۱ که اتاقش با دایانا مشترک بود، فهمید که او به‌دنبال چیزهای بزرگ‌تری است. او می‌گوید که «او زن جوان و بسیار باهوشی بود که این کار را انجام داد؛ زیرا نیاز داشت کاری انجام داده باشد. کار اجتماعی آینده زیادی ندارد خصوصاً در پستی که او قرار داشت. او توانایی انجام کارهای بهتر و پرسودتری را داشت. او قطعاً صلاحیتش بیش از این بود».

او با بریزندین و دیگران مشورت کرد و گفت که کار چالشی‌تری در ذهن دارد، کاری که کمتر مددکار اجتماعی به‌دنبال آن است. او برای رفتن به اف‌بی‌آی اقدام کرد و آنها برای بررسی درباره سوابقش تماس گرفتند. او از لحاظ بدنی در شرایط خوبی قرار داشت، می‌دوید و تمرین می‌کرد و خودش را برای برنامه‌های آموزشی سختگیرانه این اداره آماده می‌کرد.

دینا شوفنر^۲ ناظر مددکاری اجتماعی او می‌گوید که «من از همان ابتدا می‌دانستم که او به اف‌بی‌آی علاقمند است. او درباره آن حرف می‌زد. او کار متفاوتی را می‌خواست. رفتن به اف‌بی‌آی کاملاً غیرمعمول بود. من در این همه سالی که در خدمات اجتماعی بوده‌ام به‌خاطر ندارم که کسی این کار را کرده باشد».

افراد متقاضی که می‌خواهند مامور اف‌بی‌آی شوند باید شهروند آمریکا بوده و بین ۲۳ تا ۳۶ سال سن و مدرک کارشناسی به‌همراه سه سال سابقه کار داشته باشند. صلاحیت آنها در صورت داشتن سابقه محکومیت، مشکل در پرداخت وام، یا ندادن مالیات یا پرداخت هزینه‌های بچه به دستور دادگاه رد می‌شود. استخدام در اف‌بی‌آی بسیار انتخابی است؛ در سال مالی ۲۰۱۱، ۲۲۶۹۲ نفر متقاضی برای ۵۴۳ شغل خالی داشت. دایانا معیارها را برآورده کرد و فراتر از انتظار هم ظاهر شد. او که در سال ۱۹۹۷ استخدام شد، آموزش اجباری آن در آکادمی اف‌بی‌آی در کوانتیکو^۳ ویرجینیا را پشت سر گذاشت و وارد اداره تامپا شد.

1. Robert Brizendine

2. Deanna Shoffner

3. Quantico

او با بررسی انواع جرایم کار خودش را شروع کرد و به یگان رزمی بین‌المللی تصاویر بچه‌های معصوم^۱ که با تصاویر مستهجن از بچه‌ها مبارزه می‌کند، پیوست. او در تحقیقات درباره یک کشیش اهل فلوریدا به نام لاورنس کیلبورن^۲ که دخترش فیلمی از او پیدا کرده بود که او را درحال آزار و اذیت دختر بچه‌های ۶ تا ۱۲ سال نشان می‌داد، کمک زیادی کرد. کیلبورن متهم شناخته شد و به ۱۷ سال زندان محکوم گردید.

دایانا در سفری که به چپل هیل داشت با دوستان خود جمع شد و به برزیدین گفت که کار برای افبی‌آی بسیار لذت‌بخش و ارضاءکننده است. زندگی شخصی او نیز داشت شکوفا می‌شد. او با متئو مرکوریو^۳ دانش‌آموخته دانشگاه ایالتی نیویورک که به‌عنوان توزیع‌کننده لوازم پزشکی فعالیت می‌کند، ازدواج کرد. آنها دو دختر دارند که به مدرسه غیرانتفاعی در تامپا رفتند و مثل مادرشان ورزشکار هستند. دایانا خودش در مسابقه ماراتن زنان در سال ۲۰۰۸ در سان‌فرانسیسکو مدت اندکی بعد از رسیدن به سن ۴۰ سالگی شرکت کرد.

خانواده مرکوریو مثل بسیاری از اهالی فلوریدا در زمان رونق اقتصادی در بخش املاک و مستغلات سرمایه‌گذاری کردند. از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶، آنها با خرید و فروش ملکی در کلیفس^۴ که ۴۵ دقیقه با ماشین از خانه والدینش در مالدین فاصله داشت، سود زیادی بدست آوردند. زمین سومی که آنها در سال ۲۰۰۷ خریدند و نگه داشتند ارزشش سقوط کرد؛ زیرا در سال ۲۰۱۲ کشور دچار رکود اقتصادی شد. مدت اندکی بعد از اتمام پرونده کیلبورن، مرکوریو علاقه خود را برای انتقال به واحد ضداطلاعات اعلام کرد. رئیس جی‌ای کورنر^۵ از بین چندین متقاضی، او را انتخاب کرد. او می‌گوید که «او با افراد، به شکلی خوب کار می‌کرد. او با آنها حرف می‌زد، و آنها نیز با او حرف می‌زدند. بین ده نفر اول، او در رتبه هشت تا نه قرار داشت». او آدم خوبی بود و طرز استفاده از سلاح گرم را به دیگر ماموران آموزش می‌داد. حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ افبی‌آی و خصوصاً اداره تامپا را شوکه کرد.

1. Innocent Images International Task Force
2. Lawrence Kilbourn
3. Matthew Mercurio
4. Cliffs
5. J. A. Koerner

سه هواپیماریا در مدرسه هوایی در ونیس^۱ در فلوریدا در منطقه تحت‌نظارت تامپا درس خوانده بودند. این اداره تمامی ماموران را به حوزه کاری کورنر یعنی ضدتروریسم و ضداطلاعات فرستاد. «در روز ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱، من ۱۷ نفر را داشتم که برای من کار می‌کردند. در ۱۲ سپتامبر، من ۱۱۷ نفر داشتم». بزرگ‌ترین هدف، سامی امین العریان استاد رایانه دانشگاه فلوریدای جنوبی بود که متهم به حمایت مالی از تروریست‌های فلسطینی بود. (پرونده‌اش همان‌گونه که دیدیم، باعث شد که گراهام اسپایزر رئیس دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا سراغ اف‌بی‌آی و سیا برود). یکی از عوامل داخلی می‌گوید که «تعداد زیادی از افراد نمی‌خواستند روی این پرونده کار کنند زیرا به اندازه ده سال نوار، مصاحبه، ترجمه، اسناد و همچنین توجه رسانه‌ای وجود داشت. این پرونده زیر ذره‌بین بود. مرکوریو مسئول اجرای این کار شد. او قبول نکرد. اگر من مسئول بودم، شما نمی‌توانستید نه بگویید».

کورنر می‌گوید که او نمی‌خواست مرکوریو یک مامور ضداطلاعات را در تحقیقات ضدتروریسم قرار دهد. او کار دیگری را برای او در نظر داشت: جاسوسی چین. تلاش‌های چین برای نفوذ به تاسیسات تحقیقاتی تامپا سال‌ها بود که کورنر را نگران کرده بود.

در دهه ۱۹۹۰، کنسول چین در هاستون به یک دانشجوی چینی پیشنهاد جاسوسی داده بود: اگر او اطلاعاتی درباره دوستانش که برای پیمانکاران دفاعی تامپا کار می‌کنند را ارائه دهد، والدین بیمارش در چین اجازه خواهند داشت تا تحت‌درمان قرار گیرند. این دانشجو برای مدت کوتاهی تا قبل از آنکه با اف‌بی‌آی تماس بگیرد و بخواهد که خودش را از این ماجرا بیرون بکشد با اطلاعات چین همکاری کرد. نصیحت آنها به این دانشجو که خیلی هم مفید واقع شد این بود که به اطلاعات چین بگو که اف‌بی‌آی من را دیده است که با شما حرف می‌زد. کورنر قبل از بازنشستگی از اف‌بی‌آی در سال ۲۰۰۴ پرونده‌های مرتبط با چین را در اختیار مرکوریو قرار داد و او دوره‌هایی نیز در چین گذراند. ماموریتش گهگاهی او را به محیط دانشگاه فلوریدای جنوبی می‌آورد. به‌عنوان مثال، ژنگ در یک مصاحبه تلفنی گفت که در مارس ۲۰۱۱، مرکوریو و یک مامور دیگر اف‌بی‌آی از هائو استادیار علوم رایانه‌ای درباره یک دانشجوی مقطع کارشناسی‌ارشد چینی در یکی از کلاس‌هایش سوالاتی پرسیدند.

1. Venice

ژنگ گفت که «من اندکی عصبی بودم».

درحالی که مشخص نیست که مرکوریو اولین بار کجا با نام داژین پنگ آشنا شد، اما او احتمالاً از نگرانی افبی‌آی درباره موسسات کنفوسیوس آگاه بود و بر روی یکی از این موسسات در دانشگاه فلوریدای جنوبی و مدیر آن متمرکز شد.

احتمالاً او منابعی را نیز در جامعه چینی‌ها در تامپا ایجاد کرده بود، جامعه‌ای که پنگ از جانب موسسه کنفوسیوس در آن خیلی فعال بود.

مرکوریو بایستی پرونده پنگ را در افبی‌آی پیدا کرده باشد زیرا او به نیک ابید همان عاملی که او را در پرিসنتون جذب نموده بود، زنگ زد. مرکوریو او را به‌عنوان یک مامور جوانی که داشت راه او را در زمینه چین ادامه می‌داد، شگفت‌زده کرد.

در دسامبر ۲۰۰۹، یک ماه بعد از آنکه پیش‌نویس بازرسی، پنگ را به‌خاطر مخارج و تخلفات ویزایی متهم شناخت، او طبق عادتش برای تدریس در زمان تعطیلات به چین رفت.

در زمان بازگشتش، وزارت امنیت داخلی رایانه‌های او را بررسی کرد و سندی با عنوان «افبی‌آی و من» پیدا کرد که در آن درباره رابطه‌اش با ابید و مرکوریو توضیحاتی داده بود.

پنگ نوشت که «مرکوریو اطلاعات کافی درباره پرونده من و موسسه کنفوسیوس دانشگاه فلوریدای جنوبی داشت. او حتی مشکوک بود که موسسه کنفوسیوس ماموریت‌های جاسوسی داشته باشد. من باید برای او توضیح می‌دادم که این موسسه صرفاً دانشگاهی و فرهنگی است و در اصل، هیچ ماموریتی برای جاسوسی ندارد.

سپس او از من خواست کمک کنم تا مقداری اطلاعات به‌دست آورد از قبیل اسامی دانشجویان حاضر در دوره‌های بازرگانی که من در چین برای مدیران در برنامه‌های آموزش ضمن خدمت برگزار می‌کردم. من همچنین فهمیدم که افبی‌آی از تمامی اطلاعاتی که بازرسان می‌دانستند، خبر داشت». پنگ این مطالب را به درخواست وکیلی که استخدام کرده بود به نام استفان رومین^۱ دادستان پیشین نوشته بود. رومین فهمید که افبی‌آی ممکن است در این پرونده نقش داشته باشد و او هم نگران بود که مرکوریو ممکن است که از دسترسی‌اش به پنگ برای کسب اطلاعاتی که به او آسیب می‌رساند، استفاده کرده باشد.

1. Stephen Romine

اما یک مامور امنیت داخلی فکر کرد که جاسوسی را گرفته است که به دولت چین گزارش می‌دهد. پنگ گفت که این مامور به مرکوریو گفت و او هم خیلی عصبی شد تا اینکه رومین این سوء تفاهم را برطرف کرد.

مرکوریو همچنان بازرسی دانشگاه را رصد می‌کرد. پلیس دانشگاه فلوریدای جنوبی دوبار در ۱۷ دسامبر ۲۰۰۹ با دفتر او تماس گرفت؛ یکی از این مکالمه‌ها بیش از ۱۴ دقیقه به‌طول انجامید. زمانی که گزارش نهایی بازرسی در تاریخ ۲۸ ژانویه ۲۰۱۰ منتشر شد، کاملاً با نسخه اولیه مشابهت داشت. آن روز، مرکوریو با تلفن موبالش برای ۲۰ دقیقه با پلیس دانشگاه حرف زد. رومین پس از حرف‌زدن با مرکوریو در تاریخ ۱۷ فوریه رایانامه‌ای برای پنگ فرستاد؛ «برداشت من این است که او از پلیس دانشگاه خواسته است تا اقدامی انجام ندهد تا اینکه بتواند به تو دسترسی داشته باشد».

جمله «به تو دسترسی داشته باشد» یک راه ظریف برای گفتن این بود که «تا وقتی که تو تصمیم‌گیری جاسوسی کنی». رومین ادامه داد که «او هیچ‌گونه قولی درباره همکاری تو و همچنین متوقف کردن اتهاماتی که علیه تو وجود دارد نداد. آنها تنها در این برهه زمانی همه چیز را بررسی می‌کنند. او موافقت کرده است که از تو درباره اتهاماتی که علیه تو در دانشگاه مطرح شده، سؤالی نپرسد».

بعدازظهر ۹ مارس، مرکوریو با پنگ و رومین در دفتر این وکیل ملاقات کرد. آنها توافق کردند که پنگ با اف‌بی‌آی همکاری خواهد کرد و مرکوریو از او در دانشگاه حمایت کند. به نفع اف‌بی‌آی بود که دانشگاه کاری به پنگ نداشته باشد به این خاطر که نه تنها او مدیون مرکوریو می‌شد بلکه اگر او سمت استادی خود را از دست می‌داد دیگر نمی‌توانست وارد جمع اندیشمندان، مقامات دولتی و مدیران تجاری چین شود، پس دیگر نمی‌توانست خبرچین مفیدی باشد.

زمانی که مرکوریو دفتر وکیل را ترک کرد، پنگ از وکیلش پرسید که برای چه مدت باید به اف‌بی‌آی کمک کند. رومین پاسخ داد، پس از چند سال خدمت مفید، او می‌توانست درخواست کناره‌گیری کند. این پاسخ پنگ را ناامید کرد. درحالی‌که ادای مشتاق‌بودن درمی‌آورد، اما در درون، علاقه‌ای به جاسوسی برای اف‌بی‌آی نداشت. بچگی‌اش به او آموخته بود که از سازمان‌های اطلاعاتی دوری کند و همچنین نگران امنیت خودش هم بود.

او یکبار به استادش پرفسور هاروی نلسن^۱ گفت که «من ترجیح می‌دهم که در زندان آمریکا سر کنم تا اینکه در زندان چین باشم». هنوز او ترجیح می‌داد تا از زندانی شدن در هر دو کشور جلوگیری کند و در حال حاضر، زندان آمریکا تهدید آنی‌تری بود. او باید تظاهر به همکاری می‌کرد.

بنابراین آنها همکاری را آغاز کردند. مرکوریو گاهی اوقات به‌همراه یک مامور دیگر پنگ را سوار یک ماشین قهوه‌ای‌رنگی می‌کرد و برای صرف شام راهی باغ زیتونی در بلوار بروس داونز^۲ می‌شدند. باغ زیتون به اندازه کافی از دانشگاه فلوریدای جنوبی دور بود و احتمال اندکی وجود داشت که کسی او را بشناسد و ماموران اف‌بی‌آی غذاهای شبه ایتالیایی این رستوران را دوست داشتند.

زمانی که آنها به این رستوران می‌رسیدند، اغلب مدتی را در پارکینگ می‌ایستادند و حرف می‌زدند. پنگ به مرکوریو صورت‌حساب‌های سفر اخیرش به چین را می‌داد. یا او نمی‌دانست که هم دانشگاه فلوریدای جنوبی و هم دانشگاه‌های چینی که او در آنجاها تدریس می‌کرد، داشتند هزینه‌های سفر او را پرداخت می‌کردند و یا می‌دانست و اهمیتی نمی‌داد.

همیشه در میز گوشه رستوران می‌رفتند، مرکوریو سالاد مرغ‌سزار سفارش می‌داد، درحالی‌که پنگ غذاهای گران‌قیمت‌تر را انتخاب می‌کرد. سپس در پس‌ظاهر دوستانه و صمیمی، مشاجره آغاز می‌شد. مثل یک مذاکره کاری و یا اجلاس دیپلماتیک، هر طرفی تلاش می‌کرد برنامه خودش را بیشتر پیش ببرد. پنگ از مرکوریو می‌خواست او را از زندان دور کند و شکوه و جلال گذشته‌اش به‌عنوان مدیر موسسه کنفوسیوس را به او بازگرداند. او هم از پنگ می‌خواست تا از چین، موسسات کنفوسیوس و جامعه چینی‌ها در تامپا جاسوسی کند.

در ابتدا او باید سؤالات ابتدایی را می‌پرسید. مردم عادی چین چه احساسی درباره حکومت خود دارند؟ تحلیل او از سیاست چین در قبال تایوان یا تبت چیست؟ پنگ شروع به توضیح‌دادن می‌کرد انگار که دارد برای دانشجویانش در دانشگاه فلوریدای جنوبی سخنرانی می‌کند. مرکوریو هم با علاقه و با حالت تشکرآمیزی گوش می‌کرد. مرکوریو به‌طور دائم به او اطمینان می‌داد که تمامی حرف‌های او مستقیماً به دست رئیس‌جمهور خواهد رسید.

1. Harvey Nelsen

2. Bruce B. Downs Boulevard

سپس او به سراغ جزئیات می‌رفت. در سفرش به چین او با کدام یک از مقامات دولتی ملاقات کرده است؟ چطور اف‌بی‌آی می‌تواند یک استاد، تاجر یا مامور دولتی چینی-آمریکایی را ترغیب به همکاری نماید- این فرد بیشتر با پول، ارتقاء یا گرین کارت نرم می‌شود؟ اسامی و مشاغل دوستان چینی پنگ که در هنگ‌کنگ و ماکائو کار می‌کنند، کدامند؟ کدام یک از همکاران و دانشجویانش در فلوریدای جنوبی به طرز مشکوکی کار می‌کنند؟ مرکوریو درحالی‌که پنگ را تشویق می‌کرد، شکایت هم می‌کرد که دیگر اساتید متولد چین در دانشگاه فلوریدای جنوبی وظیفه خود را در قبال اف‌بی‌آی انجام نمی‌دهند.

پنگ چند قطره اطلاعات می‌داد، اما فوراً دوباره احتیاط می‌کرد و لحن حرف‌زدنش طفره‌آمیز می‌شد. یکبار مرکوریو پیشنهاد کرد که او به پروژه‌ای در بیرون از دانشگاه فکر کند، اداره کردن شرکتی پوششی که اف‌بی‌آی تاسیس و بودجه آن را تامین می‌کند. پنگ گفت که این ایده به درد نمی‌خورد. زیرا باید به دانشگاه یا موسسه کنفوسیوس به عنوان پوشش وابسته باشد در غیراین صورت او نمی‌تواند کاری که اف‌بی‌آی می‌خواهد؛ یعنی نزدیک شدن به مقامات چینی را انجام دهد.

پنگ به او گفت که دوست دارد همکاری کند، اما ابتدا دانشگاه باید به کمپین رسواکردن او خاتمه دهد چون که بدون اعتبار، او به هیچ‌وجه استفاده‌ای برای اف‌بی‌آی نخواهد داشت. حالا این بستگی به مرکوریو داشت که او را نجات دهد یا خیر- کاری که به سود هر دوی آنها بود. وکلای پنگ هم به همین نتیجه رسیده بودند. استیون وزن پس از تنظیم توافق با مرکوریو، رومین و وکیل مدنی پنگ، راهبرد دفاعی غیرمعمولی را تدوین کردند که این کار را به اف‌بی‌آی بسپارید. وزن در تاریخ ۱۹ مارس در رایانامه‌ای برای پنگ نوشت که «وکلاي مدافع از راهبرد نرم برای خریدن مقداری وقت استفاده می‌کنند تا اینکه تحولات در بخش دیگری از این پرونده به شما در مجادله فعالیتتان با دانشگاه کمک زیادی بکند».

اتکاء به یک سازمان بیرونی برای تغییر دادن قواعد دانشگاه که معمولاً امتیاز ویژه مدیران دانشگاه و دانشکده است شبیه یک امید واهی به نظر می‌رسید، اما سیاست بسیار زیرک است. مدارک علیه پنگ بسیار قوی بودند و وکلای او بسیار تحت فشار بودند تا نظر جودی گنشافت رئیس دانشگاه را تغییر دهند. اف‌بی‌آی نفوذ بیشتری داشت.

اینکه آیا این اداره به دانشگاه درباره محکومیت العریان خبر داده بود یا خیر فرقی نمی‌کند، مسئله مهم این است که گنشافت باید به‌خاطر مدیریت این پرونده از این اداره ممنون باشد. رد کردن درخواست اف‌بی‌آی نمی‌توانست به گنشافت کمک کند تا وجهه دانشگاه فلوریدای جنوبی را ترمیم کرده و موسسان نظامی آن‌را راضی نگه دارد. گنشافت تمایلی برای انجام این مسئله نداشت. روابط گنشافت با اعضای لیبرال دانشکده تا حدی دچار خدشه شده بود؛ زیرا انجمن اساتید دانشگاه‌های آمریکا، دانشگاه فلوریدای جنوبی را به‌خاطر زیرپا گذاشتن حقوق اساسی سامی امین العریان و اخراج او قبل از آنکه فرصتی برای او مهیا شود تا به اتهاماتی که علیه‌اش مطرح شده است پاسخ دهد، محکوم کرده بود. او همچنین احساس ناامنی می‌کرد و از ترس افشای آنها به ندرت رایانامه‌ای را می‌فرستاد. گوردون گی^۱ رئیس پیشین دانشگاه ایالتی اوهایو که گنشافت در آنجا بیش از ۱۶ سال کار کرده بود او را «نلی^۲ نگران» می‌نامید. او که در زمینه مشاوره و روانشناسی مدرسه آموزش دیده بود (او و مرکوریو سابقه‌ای در مددکاری اجتماعی داشتند) به نسبت «درک باک^۳» رئیس پیشین دانشکده حقوق در جارجیا و جنرال به‌راه‌انداختن درباره استقلال دانشگاه استعداد کمتری داشت. رابرت ویلاکس^۴ که اصالتاً اهل بریتانیا بود نمی‌توانست در برابر مداخله‌های اف‌بی‌آی بایستد؛ تخصص او در آموزش تربیت بدنی و ورزش بود. ونزل به‌زودی شروع به ارسال خبرهای خوشحال‌کننده‌ای برای پنگ کرد. او در ۳۰ آوریل در رایانامه‌ای برای پنگ نوشت که «به‌نظر می‌رسد که همه چیز دارد خوب پیش می‌رود و من خوشحال هستم. من خبری از دانشگاه نشنیده‌ام که برخلاف آن چیزی باشد که ما همگی فکر می‌کردیم در نتیجه همکاری تو رخ می‌دهد». یک هفته بعد، او گفت که «خیلی خوشحالم که می‌بینم همه‌چیز دارد به حالت قبل برمی‌گردد. کسی این مسئله را مستقیماً به من نگفته است، اما مطمئن بودم که این مسئله اتفاق می‌افتد». پنگ پاسخ داد که «هیچ مسئله واقعی درباره دانشگاه حالا دیگر وجود ندارد. پرونده من در واقع متوقف شده است. در حقیقت، آنها دارند به سختی تلاش می‌کنند تا من را به‌عنوان مدیر موسسه کنفوسیوس برگردانند».

-
1. Gordon Gee
 2. Nellie
 3. Derek Bok
 4. Robert Wilcox

اعلام پیروزی پیش از موعد بود، چراکه دانشگاه کمیته پنج نفره دانشکده را تشکیل داد تا پرونده پنگ را بررسی کنند و تصمیم خود را اعلام نمایند. پنگ در رایانامه‌ای برای ونزل در تاریخ ۱۲ ماه می نوشت، «ما هر دو فکر می‌کنیم که موضوع پایان یافته است، اما امروز دایانا به من گفت که دانشگاه باید به شورا اجازه دهد که مسیر خودش را ادامه دهد».

با اخطار وکیل، ونزل معمولاً نامی از اف‌بی‌آی و مرکوریو در رایانامه‌هایش نمی‌برد. او برای اشاره به اف‌بی‌آی و مرکوریو از عبارت «دوستان ما» و برای اشاره به بررسی دانشکده از عبارت «این چیز» استفاده می‌کرد. همان‌طور که او برای پنگ در ۲۵ ماه می نوشت که «من و دوستان ما داریم تلاش می‌کنیم تا این چیز متوقف شود، اما این مسئله بیشتر از آن‌چیزی که امید داشتم زمان می‌برد». او در روز ۲۸ ماه می افزود، «دوستان ما دارند با من همکاری می‌کنند و من خوش‌بین هستم که موفق شوند».

دوباره خوش‌بینی ونزل مدت زیادی طول نکشید. در اول جولای، رایانامه‌ای از جانب ونزل به پنگ هشدار داد که اگر کمیته دانشکده اخراج یا لغو رسمی بودن او را پیشنهاد کند، رسانه‌ها این مسئله را گزارش می‌دهند و این چیزی است که اف‌بی‌آی اصلاً نمی‌خواهد رخ دهد. ونزل نوشت که «حرف‌زدن با دوستان ما برای من کاملاً مشخص کرد که اگر تبلیغات منفی علیه تو به‌راه بیفتد تو دیگر ارزشی برای آنها نخواهی داشت. من این مسئله را به شما و آقای رومین واگذار می‌کنم که بررسی کنید و ببینید که از دست‌دادن این دوستان چه پیامدی برای شما دارد». ونزل نوشت که گزینه جایگزین این است که با دانشگاه مصالحه کنید، اما شرایط بسیار دشوار است. او نوشت، «دوستان ما به من می‌گویند که دانشگاه در پرونده شما مصالحه نمی‌کند، مگر اینکه شما از رسمی بودن استعفاء دهید». پنگ باید امنیت شغلی خود را از دست می‌داد و ریسک اخراج شدن در هر زمانی را به جان می‌خرد.

شش روز بعد، ونزل پس از صحبت کردن با مقامات دانشگاه، تکرار کرد که دانشگاه اصرار دارد که از رسمی بودن استعفاء دهد. «آنها به دوستان ما این مسئله را گفته‌اند و اصلاً چیز دیگری به دوستان ما نگفته‌اند. حداکثر، دانشگاه می‌تواند تعدادی درس را به‌صورت مدعو برای شما در نظر بگیرد». پنگ وحشت کرده بود. در زمان بررسی دانشکده، او برای اولین بار فهمید که شکایت‌هایی که ژیاثونانگ ژانگ و شوهوا لیو کریسل درباره آزار و اذیت جنسی مطرح کرده بودند، باعث تحریک اعضا شده است.

این خبر به همراه خبر ونزل مبنی بر اینکه افبی‌آی از او می‌خواهد از استادی استعفاء بدهد، گردابی را در ذهن نگرانش ایجاد کرد. او متقاعد شده بود که این اداره با اتهام‌زنندگان و دانشگاه فلوریدای جنوبی همدست هستند.

بازرسی اداره مهاجرت فدرال نیز به بدترشدن اوضاع کمک کرد. زمانی که پنگ در تابستان همان سال به فرودگاه بین‌المللی اوهایو^۱ در شیکاگو برگشت، ماموران امنیت داخلی درحالی‌که به دنبال سندی برای تایید تقلب او در صدور ویزا بودند، تصاویری را از روی سه لپ‌تاپ و هارد اکسترنال او برداشتند. آنها هیچ‌گونه مطلبی که بتواند او را به تقلب در فرآیند پذیرش متهم کند، پیدا نکردند. آنها تحقیقات خود را در نوامبر خاتمه دادند و نتیجه‌گیری کردند که درحالی‌که بازرسی‌ها کاملاً به نادیده گرفتن قوانین، مقررات و اصول اخلاقی در دانشگاه توسط پنگ اشاره کرده است، اما حرف‌های سؤال‌برانگیز او درخصوص صدور ویزا اشتباه نبودند و هیچ‌گونه اقدام مجرمانه پیدا نشد.

پنگ ناراحتی خود را سر و کیلش خالی کرد. ونزل در ۱۸ جولای پاسخ داد که «خواهش می‌کنم از دست من عصبانی نباش. تا وقتی که تو با دوستان ما همکاری نکردی ما نتوانستیم پاسخی به دانشگاه بدهیم. احتمالاً به‌خاطر می‌آوری که تا قبل از آن زمان نگرانی‌های زیادی درباره آزادی تو وجود داشت و این مسئله از شغل تو مهم‌تر بود. تو و من و آقای رومین این مسئله را همگی به‌طور دائم به یکدیگر می‌گفتم».

«چیزی که فکر می‌کنم تو درک نمی‌کنی این است که مدیریت دانشگاه در بالاترین سطح تصمیم خود را گرفته است. شما نمی‌توانید برای تغییر نظر رئیس دانشگاه یا وکیلش یا سرپرست دانشگاه حرفی بزنید. تو باید به‌خاطر داشته باشی که به ما پیشنهاد شد که تو یک سال حقوق دریافت کنی و استعفاء بدهی. این علامت مشخصی از جانب رئیس دانشگاه درباره مقاصدش بود. اما تو باید بفهمی که آنها هر چیزی که تو دوست داشته باشی را به تو می‌گویند تا تو به همکاری خود ادامه دهی». پنگ پاسخ داد که «فهمیدم. انتخاب دیگری جز مبارزه کردن ندارم». پنگ مرکوریو را هم اذیت کرد و از افبی‌آی خواست تا دستمزد ونزل را پرداخت کند. مرکوریو در ۳۱ جولای پاسخ داد که «هرگونه غرامتی که اداره من می‌دهد نتیجه

1. O'Hare International Airport

مستقیم همکاری توست. به‌خاطر داشته باش که من نگذاشتم تو به زندان بروی و قیمت گذاشتن بر روی آزادی دشوار است».

او، مرکوریو و یک عامل دیگر در طول این دوره در یک ماشین پارک‌شده در بیرون آپارتمان پنگ حرف می‌زدند. پنگ که از لحن سؤالات آنها خوشش نمی‌آمد، از دهنش پرید و گفت که «می‌دانم که شما فکر می‌کنید که من جاسوس چین هستم».

آنها این مسئله را انکار نکردند، و فقط به همدیگر نگاه کردند. یکی از آنها گفت که «آهان، یک جاسوس». پنگ احساس کرد که تابو را مثل همان پسری که جرات کرد و گفت که پادشاه برهنه است شکسته است. او که در ۱۱ آگوست نتوانسته بود تا ساعت ۳:۲۷ صبح بخوابد، در رایانامه‌ای برای مرکوریو نوشت که «من دوست دارم با توانایی ویژه و تمام امکاناتم به کشورم خدمت کنم. اما باید به شکل احترام‌آمیز و عادلانه‌ای با من برخورد شود. حتی اگر تو و دانشگاه دست‌های من را ببندید و من را مجبور به یک توافق ناعادلانه کنید، این می‌تواند در طولانی‌مدت به مسیر مشترک ما آسیب برساند. خواهش می‌کنم به دانشگاه بگو که بیش از این با من بدرفتاری نکنند. من خدمات زیادی برای دانشگاه انجام داده‌ام و ریسک زیادی را برای کمک به آمریکا پذیرفته‌ام». او به‌عنوان درخواست اضافه کرد: «به‌عنوان یک مددکار اجتماعی ماهر، می‌توانی نقش مهمی در اینجا بازی کنی زیرا تو تنها کسی هستی که درحال حاضر هر سه طرف به او اعتماد دارند».

مرکوریو خسته شده بود. او پاسخ داد که «تو داری اتهامات غلطی را درباره اداره من مطرح می‌کنی و من از این مسئله خوشحال نیستم. اداره من باعث نشده است که مشکلات حقوقی شما ادامه پیدا کند، بلکه به بهترین شکل ممکن از تو محافظت به‌عمل آورده است. کمک تو به اداره من خیلی زیاد نبوده است، بلکه فقط در حد خیلی جزئی بوده است. بنابراین، متوجه باش که با وجودی که کمک چندانی به من نکردی، من تا الان از تو حمایت کرده‌ام. یک کلمه تشکرآمیز به‌جای فهرستی از تقاضاها می‌تواند پاسخ خوبی باشد». ابراز تشکر لازم بود؛ زیرا مرکوریو داشت پیشرفت می‌کرد. ونزل در ۱۷ آگوست به پنگ گفت که «ما خیلی پیشرفت کردیم چون که دانشگاه می‌خواست تا قبل از سال دانشگاهی آینده تو را اخراج کند. اما حالا استخدام بلندمدت با تمام مزایای یک استاد رسمی دریافت کردی». روز بعد، مرکوریو داشت آخرین شرایط را بین دانشگاه و پنگ هماهنگ می‌کرد.

پنگ به ونزل گفت که «بیش از دو ساعت برای افبی‌آی زمان برد تا من را متقاعد کند که شرایطی که روز دوشنبه برای تو فرستادم را بپذیرم. با این حال، دانشگاه فلوریدای جنوبی هنوز تقاضاهای زیادتری دارد. من نمی‌خواهم که بین من و دانشگاه دعوایی درست شود علی‌الخصوص به این خاطر که پای دایانا در میان است. او تا الان هم خیلی به من کمک کرده است.

مرکوریو همین الان تماس گرفت. من خوشحال هستم که او به من گفت که موضع دانشگاه نهایی نشده است و مایل است دوباره پای میز مذاکره برگردد. او با تعدادی از افراد در دانشگاه تماس گرفته است و پیغام صوتی را نیز به صندوق الکترونیکی تو فرستاده است. من به او گفتم که من فقط موافق شرایطی هستم که روز دوشنبه با افبی‌آی بر سر آن توافق کردم». ونزل پاسخ داد که «او تنها کسی است که می‌تواند دانشگاه را وادار به حرکت کند. ما همه به او متکی هستیم».

در روز ۱۹ آگوست، ونزل به پنگ گفت که مرکوریو «پس از حرف‌زدن با تو و حرف‌زدن مفصل با رئیس دانشگاه با من تماس گرفت». از ۱۸ تا ۲۶ آگوست، او و استیون پریواکس^۱ وکیل دانشگاه هفت‌بار با هم تماس گرفتند که دو بار آن بیش از ۱۵ دقیقه طول کشید. او همچنین بین جولای و دسامبر ۲۰۱۰ شش‌بار با شماره داخلی پریواکس تماس گرفت که یکبار آن ۴۵ دقیقه طول کشید. در ۲۴ آگوست ۲۰۱۰، شش ماه بعد از آنکه پنگ به مرخصی فرستاده شد، او و دانشگاه به توافقی رسیدند که نشانه‌های تلاش مرکوریو در همه جای آن قابل رویت بود. دانشگاه او را ۱۰ دلار جریمه کرد و بدون پرداخت پولی او را از دسامبر ۲۰۱۰ تا دسامبر ۲۰۱۱ از کار معلق کرد. درحالی‌که این توافق پنگ را برای همیشه از داشتن مسئولیت‌های مدیریتی برای موسسه کنفوسیوس منع می‌کرد، اما قول می‌داد که پس اتمام زمان تعلیق، او می‌تواند شعبه‌ای از موسسه کنفوسیوس را در نزدیک خیابان سن‌پترزبورگ با شرکای مناسب و جدیدی در چین ایجاد نماید. مرکوریو آزادی پنگ، استاد رسمی‌بودنش و دسترسی بالقوه این اداره را به سیاست‌گذاران چینی و افراد تاثیرگذار در موسسه کنفوسیوس حفظ کرد. پلیس دانشگاه باوجود یافته‌های هیئت بازرسی، هیچ‌گاه اتهاماتی علیه او مطرح

1. Steven Prevaux

نکرد، پرفسور نلسن گفت که اف‌بی‌آی آن‌قدر درگیر حل و فصل این پرونده شده بود که طوری عمل می‌کرد که رئیس دانشگاه است. زمانی که از او پرسیدم که آیا تاثیر اف‌بی‌آی به‌همراه فراست او باعث شد که پنگ شغل خود را از دست ندهد، ونزل گفت: «تا حدی درست است».

افرادی که با اتهامات مطرح‌شده علیه پنگ آشنا بودند؛ اما از مداخله اف‌بی‌آی آگاهی نداشتند، نرمش در مجازات اعمال‌شده برای او، برایشان تعجب‌آور بود. اریک شپرد گفت که «من از همه می‌شنیدم که می‌گفتند چطور او اخراج نشده است».

دانشگاه استدلال می‌کند که حمایت‌های اف‌بی‌آی تاثیری نداشته است. به گفته لارا وید مارتینز^۱ سخنگوی دانشگاه، «حکم اعلام‌شده مطابق با رویه‌های قبلی و متناسب با این تخلف جدی بوده است و گنشافت به‌شدت از مداخله اف‌بی‌آی در این مسئله ناراحت بود». گنشافت و ویلاکس از پاسخ‌دادن به سؤالاتی که من برای آنها فرستادم امتناع کردند.

مرکوریو که با این پیروزی شجاعت پیدا کرده بود حمایت خود را از پنگ افزایش داد. او به‌همراهی یک مامور سیا به دفتر کارن هالبروک^۲ نایب رئیس دانشگاه فلوریدای جنوبی رفتند که از همان روز توافق مسئول نظارت بر تاسیس شعبه موسسه کنفوسیوس در خیابان سنت‌پترزبورگ توسط پنگ شده بود.

بازدیدکنندگان به هالبروک گفتند که پنگ خبرچین اف‌بی‌آی در پرینستون بوده است و توانایی و وطن‌پرستی خود را به اثبات رسانیده است. در اصل، آنها این پیغام را به رئیس جدید او منتقل کردند که او تحت حفاظت آنها است. هالبروک در سال ۲۰۱۴ در خانه‌اش در خلیج ساراسوتا^۳ به من گفت که «آنها آمده بودند که به من آنچه درباره او می‌دانستند را بگویند».

مامور سیا احتمالاً به این خاطر مرکوریو را همراهی کرد که سیا به عنوان مسئول جاسوسی در خارج از کشور، امید داشت که از پنگ به‌عنوان یک منبع در چین استفاده می‌کند. حضور هم‌زمان دو سرویس اطلاعاتی قدرتمند مدیر هر دانشگاهی را خیلی می‌ترساند. اما هالبروک این‌طور نبود. هالبروک که تازه به دانشگاه فلوریدای جنوبی آمده بود و بنابراین از اعتراضات به موضوع سامی امین‌العریان هراسی نداشت، رزومه چشم‌گیرتری نسبت به گنشافت و ویلاکس

1. Lara Wade-Martinez

2. Karen Holbrook

3. Sarasota Bay

داشت. او به‌عنوان زیست‌شناس سلولی از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲ سرپرست دانشگاه جورجیا و از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ رئیس دانشگاه ایالتی اوهایو بود. او همچنین تنش‌های بین امنیت ملی و آزادی دانشگاهی را درک می‌کرد. او در دهه ۱۹۹۰ به‌عنوان معاون تحصیلات تکمیلی در دانشگاه فلوریدا با درخواست اف‌بی‌آی برای نگاه‌کردن به پرونده دانشجویان مخالفت کرده بود، اما با دستور مقام بالاتر اجازه این کار داده شد. حالا هم قرار نبود که از اف‌بی‌آی اطاعت کند. پنگ نیز مثل این ماموران اطلاعاتی هالبروک را دست‌کم گرفته بود. او که دوست نداشت که به خیابان سن‌پترزبورگ تبعید شود، جایگاه بزرگ‌تری را برای خودش در نظر گرفته بود. او قرار بود یکی از چهار مرکز تحقیقاتی که رهبران هانبان به وی گفته بودند که می‌خواهند در آمریکا تاسیس کرده و بودجه آن را تامین نمایند را اداره کند. او این مسئله را در ۱۲ اکتبر ۲۰۱۰ به هالبروک در دفترش گفت.

در ابتدا، هالبروک خوشحال شد. او گفت که «من ابتدا واقعاً از حرف‌زدن با او لذت بردم». مدیران دانشگاه فلوریدای جنوبی که پنگ را به او سپرده بودند درباره اتهاماتی که علیه او مطرح بود چیزی به او نگفته بودند. سپس ماریا کرومیت رئیس پیشین پنگ او را از این مسئله آگاه کرد. هالبروک گزارش بازرسی را خواند. «تصمیم گرفتم که وارد این ماجرا نشوم. من تماسم را با او قطع کردم». به‌علاوه، بودجه هانبان برای این مرکز تحقیقاتی محقق نشد.

هالبروک دیگر خبری از مامور سیا نشنید، اما مرکوریو از ۱۵ اکتبر تا ۱ دسامبر ۲۰۱۰ هشت‌بار به او تلفن زد و شاید هم برای بار دوم به ملاقات او رفت. مرکوریو دوبار هم با پریواکس وکیل دانشگاه تماس گرفت. در ۱۷ نوامبر، زمانی که تنها پنج هفته به شروع تعلیق پنگ زمان مانده بود، مرکوریو رایانامه‌ای برای هالبروک فرستاد و از او خواست تا اسم او را هم در مراسم جشن برنامه‌ریزی‌شده برای یک شخص عالی‌رتبه چینی که قرار بود از دانشگاه بازدید داشته باشد، قرار دهد. او احتمالاً داشت به رئیس هیئتی از دانشگاه نانکای که شریک دانشگاه فلوریدای جنوبی در موسسه کنفوسیوس بود و ماه بعد به تامپا می‌آمد، اشاره می‌کرد. مرکوریو نوشت، همان‌طور که در آخرین ملاقاتمان بحث کردیم، اعتبار پنگ به‌شدت در معرض خطر است. او بیش از یک سال است که امید دارد مشکلش حل شود و اگر دانشگاه فلوریدای جنوبی نتواند در آینده خیلی نزدیک به او کمک کند، او دیگر کارایی نخواهد داشت».

او هشدار داد که اگر پنگ در زمان خوشامدگویی به این مهمان حضور نداشته باشد، رفتار او غیرمحترمانه و گستاخانه تعبیر خواهد شد.

غیبت او می‌تواند باعث ایجاد شک و تردید و بی‌اعتباری او شود. «اگر هالبروک نمی‌توانست حضور پنگ را در این رویداد عمومی هماهنگ کند، دست‌کم می‌توانست یک ملاقات خصوصی و مختصر را ترتیب دهد».

به‌نظر می‌رسد که به فکر مرکوریو خطور نکرد که هالبروک به این مسئله که پنگ می‌تواند جاسوس موثری باشد خیلی اهمیت نمی‌داد. این مامور اف‌بی‌آی نوشت که «اعتبار او نه تنها بر روابطش با دانشگاه تاثیر می‌گذارد، بلکه پیامدهای امنیت ملی در ابعاد وسیع‌تر نیز خواهد داشت». هالبروک پاسخی نداد. در عوض، او این رایانامه را برای ویلاکس فرستاد. او پاسخ داد، «من این مسئله را از بسیاری از جهات دردسرساز می‌بینم». دانشگاه فلوریدای جنوبی ملاقات پنگ با این فرد عالی‌رتبه را ممنوع کرد.

همان ماه، پنگ به مرکوریو گفت که او ایده عالی دارد. دانشگاه فلوریدای جنوبی باید شعبه‌ای را در چین به‌عنوان پایگاهی برای جاسوسی ایجاد نماید. بسیاری از دانشگاه‌های آمریکایی شعبی را در خارج از کشور تاسیس می‌کردند و چندین دانشگاه دیگر نظیر جان هاپکینز نیز در چین مستقر شده بودند. چرا دانشگاه فلوریدای جنوبی این کار را نکند؟

در واقع، پیشنهاد پنگ یک راهکنش تاخیری و نتیجه‌ساعت‌ها تفکر برای یافتن راهی برای فرار از دست اف‌بی‌آی بود. او می‌دانست، تاسیس شعبه دانشگاه نیازمند تاییدیه‌های فراوان است و این پیشنهاد در بروکراسی‌های دست‌وپاگیر چین گیر خواهد کرد. او می‌توانست جاسوسی را برای سال‌ها به تاخیر بیندازد. مرکوریو به دام افتاد. در اول دسامبر، او دوباره برای هالبروک رایانامه‌ای فرستاد و پیشنهاد پنگ را مطرح کرد. او نوشت، «پنگ اخیراً احتمال تاسیس شعبه دانشگاه فلوریدای جنوبی در چین را مطرح کرده است، کاری که برای دانشگاه‌های آمریکایی دشوار است. البته، تمام این مسائل به حمایت دانشگاه فلوریدای جنوبی بستگی دارد».

مدیران دانشگاه عصبانی شدند. آنها از منظر خودشان تلاش کرده بودند تا با اف‌بی‌آی همکاری کنند، اما تاسیس شعبه دانشگاهی به‌عنوان پایگاهی برای جاسوسان آمریکایی به‌معنای زیرپا گذاشتن ارزش‌های دانشگاهی می‌باشد. کشف این مسئله می‌توانست به اعتبار دانشگاه آسیب‌رسانده و باعث شود که دیگر دانشگاه‌ها هم از چین بیرون رانده شوند.

در پنجم دسامبر، هالبروک آب پاکی را روی دست مرکوریو ریخت: «من نیاز دارم تا قبل از آنکه با پنگ مجدداً حرف بزنم و شاید من و شما با هم مشورت کنیم، درباره موضع موسسه خیلی شفاف صحبت کنم». پس از کریسمس، او پیغام را به گوش ویلاکس رساند. او برای سرپرست دانشگاه نوشت که «این رایانامه‌ای است که من از دایانا مرکوریو دریافت کرده‌ام باعث ناراحتی من شده است. به نظر من، اوضاع خوب نیست و فکر نمی‌کنم که ما بخواهیم دیگر خودمان را درگیر این موضوع کنیم».

ویلاکس: «تاسیس شعبه دانشگاه در چین امکان ندارد. موافقم، صداقت شخصی و موسسه‌ای به ما می‌گوید که نباید در این کار شرکت کنیم. بعداً در این باره حرف می‌زنیم».

هالبروک: «بله، بسیار دردسرساز است. به نظر تو نتیجه این کار چیست؟ این موضع باید اولویت بحث‌های ما باشد». با فشار پنگ، مرکوریو خیلی تند رفته بود. نفوذ افبی‌آی در دانشگاه داشت از دست می‌رفت و رابطه افبی‌آی نیز با پنگ داشت دچار مشکل می‌شد. در جلسه‌ای که افبی‌آی در هتل فرودگاه با پنگ داشت، ماموران از او خواستند تا آزمایش دروغ‌سنجی بدهد. مشخص بود که آنها هنوز مشکوک بودند که او دارد برای چین جاسوسی می‌کند. پنگ پاسخ داد که خوشحال می‌شود که این آزمایش را انجام دهد تا نشان دهد که جاسوس نیست. اما زمانی که آنها به او گفتند که سؤالات جامع‌تر خواهند بود، او امتناع کرد و گفت که این کار به معنای زیرپا گذاشتن حریم خصوصی است.

پنگ که از این مسئله ناراحت بود، در مقاله‌ای در تاریخ ۴ ژوئن ۲۰۱۱ در روزنامه سنت پترزبورگ تایمز، افبی‌آی را به برنامه‌ریزی تحقیقات دانشگاهی علیه او متهم کرد. شش روز بعد، به صورت اتفاقی یا در واکنش به این کار او، مقامات مهاجرت فدرال بررسی پرونده پنگ را از سر گرفتند. اگرچه پرونده قبلی او مختومه شده بود، «اما پرونده دیگری برای او ایجاد شد که خواستار بررسی دقیق اسناد تماس‌های او در چین، هزینه‌ها و تراکنش‌های مالی او شد. رایانه‌ها، تلفن‌ها و رسانه‌های الکترونیکی را در صورت امکان بررسی کنید».

به همان میزانی که اطلاعات چین پول و وقت را برای گلن شریور هدر داد، افبی‌آی هم درباره پنگ اشتباه قضاوت کرد. شاید، این اداره به رغم مأموریت‌های روبه تکاملش، هنوز شناختش از تبهکاران بیشتر از اساتید دانشگاه بود. مرکوریو به او یک اولتیماتوم داد که اگر او هنوز علاقمند به کار برای افبی‌آی است، باید برای یک مصاحبه ضبط‌شده به اداره تامپا بیاید.

پنگ هرگز نیامد. این به‌معنای انتهای کار طاقت‌فرسای پنگ در فلوریدای جنوبی بود. او می‌توانست دوره تعلیق خود را پشت سر بگذارد و به آرامی به کلاس درس برگردد. با وجود این، او نمی‌توانست جلوی خود را بگیرد و از «فیل دریایی کوچک» که آبرویش را برده بود انتقام بگیرد. و مرکوریو هم دیگر برای نجات او نمی‌آمد.

چیزی که باعث شد او از کوره در رود، تصمیم دانشگاه نانکای شریک دانشگاه فلوریدای جنوبی در موسسه کنفوسیوس برای تعلیق او از درس‌دادن در برنامه آموزش ضمن‌خدمت بود. نانکای به سؤالی که در مقاله مجله سن پترزبورگ مطرح شده بود که چرا دانشگاه فلوریدای جنوبی پنگ را اخراج نکرده است استناد کرده بود. پنگ فهمید که ژانگ معشوقه سابقش و شوهر او این مقالات را در اختیار مقامات چینی قرار داده بودند.

روسای نانکای در اکتبر و نوامبر ۲۰۱۱، نامه‌های تندی از جانب تعداد روبه‌افزایشی - ۲۰، ۳۶، ۴۰ و در نهایت ۴۶ - نفر از دانشجویان چینی در خارج از کشور دریافت کردند. این نویسندگان ناشناس که از پنگ به‌عنوان قربانی آزار و اذیت دانشگاه فلوریدا، افسی‌آی و نانکای تعریف می‌کردند، از دانشگاه نانکای می‌خواستند تا او را به سر کار برگرداند و ژانگ را به‌خاطر اینکه پنگ در عشق پاسخ منفی به او داده بود و در نتیجه برای انتقام‌گرفتن اتهامات ناروایی علیه او مطرح کرده بود را از کار معلق نمایند.

در غیراین‌صورت، آنها تهدید کردند که این نامه‌ها را برای مقامات عالی‌رتبه تمامی سازمان‌های مرتبط در حکومت چین، روسای ۲۰ دانشگاه معتبر چین و تمامی معاونین، اساتید و دانشجویان نانکای و رسانه‌های داخلی و خارجی خواهند فرستاد.

۳۶ دانشجوی چینی در منطقه تامپای در آمریکا که کمک‌های زیادی به موسسه کنفوسیوس دانشگاه نانکای کرده‌اند نوشتند که «استادی که ایثارهای زیادی برای سرزمین مادری و کمک‌های زیادی به دانشگاه نانکای کرده است توسط افراد بد در نانکای مقصر جلوه داده می‌شود، توسط مقامات آمریکایی محاکمه می‌شود و بدون هیچ دلیلی از کار معلق می‌شود، درحالی‌که مجرم اصلی آزادانه تدریس خود را ادامه می‌دهد».

مقامات نانکای شکی درباره نویسنده واقعی این نامه‌ها نداشتند: پنگ. نیجیا گوان^۱ نایب رئیس نانکای در امور بین‌الملل در رایانامه‌ای برای کون شی^۲ که مدیر موسسه کنفوسیوس در دانشگاه فلوریدای جنوبی شده بود نوشت که «اگرچه او از نشانی الکترونیکی خودش استفاده نکرده است، اما بررسی زبان نامه‌ها نشان می‌دهد که او خودش آنها را نوشته است».

پنگ تایید می‌کند که سبک نوشتن نامه‌ها مشابه سبک نوشتاری اوست، اما می‌گوید که حامیان این نامه‌ها را نوشتند و فشار آنها باعث شد تا نانکای بعد از چند ماه حکم تعلیق او را بر دارد. گوان به این نامه‌نگاری‌ها واکنش نشان داد. همکاری دانشگاه نانکای را در زمینه موسسه کنفوسیوس با دانشگاه فلوریدای جنوبی کنسل کرد. او در ۸ نوامبر ۲۰۱۱ برای هالبروک رایانامه‌ای فرستاد و نوشت که «پنگ دوستی بین دو دانشگاه را به شدت تحت‌تاثیر قرار داده است و ما نمی‌توانیم چنین رفتار مشمئزکننده‌ای را تحمل نماییم». هالبروک نیز این رفتار پنگ را مورد نکوهش قرار داد.

مدیران دانشگاه فلوریدای جنوبی از دست پنگ عصبانی بودند. یکبار دیگر، آنها خواستار اخراج او شدند. رابرت مک‌کی که نماینده سامی امین العریان و حالا وکیل پنگ بود در روز ۲۳ نوامبر به او هشدار داد که «به‌زودی برخی تصمیمات توسط دانشگاه فلوریدای جنوبی اتخاذ خواهد شد که بر تداوم استخدام تو در آنجا به شکل منفی تاثیر خواهد گذاشت».

دانشگاه به پنگ به‌جای اخراج شدن پیشنهاد بازخرید شدن را داد. او این پیشنهاد را رد کرد. پریواکس وکیل دانشگاه در ۲۸ نوامبر برای مک‌کی نوشت که «اینکه پنگ چنین پیشنهاد بسیار سخاوتمندانه‌ای را رد کرده است ناامیدکننده و تا حدی عجیب است. در نتیجه، حالا دانشگاه باید مسیر خود را در پیش بگیرد». به گفته وید مارتینز سخنگوی دانشگاه، دانشگاه فلوریدای جنوبی تصمیم به اخراج پنگ گرفت، اما مشخص شد که «پایان دادن به همکاری با او نیازمند شهادت شاهدانی بود که در چین قرار داشتند و دسترسی به آنها، مترجم و همچنین ترجمه مدارک کار دشواری بود». در عوض، پس از بررسی‌های مدیریتی و بررسی‌های دانشکده، پنگ شدیدترین تنبیه انضباطی که ظرف یک دهه گذشته علیه یک عضو هیئت علمی رسمی در دانشگاه فلوریدای جنوبی اعمال شده بود را دریافت کرد.

1. Naijia Guan

2. Kun Shi

دانشگاه او را بدون هیچ‌گونه حقوقی از ژوئن ۲۰۱۳ تا آگوست ۲۰۱۵ به‌خاطر صدمه‌زدن به رابطه با نانکای و هانبان از کار معلق کرد. دانشگاه همچنین او را متهم به تلاش برای دلالتی در عقد توافق با هانبان، زیرپا گذاشتن بندی در تعهد سال ۲۰۱۰ که او را از معرفی کردن خود به‌عنوان کارمند دانشگاه فلوریدای جنوبی یا مذاکره درخصوص قراردادهایی از جانب دانشگاه در زمان تعلیق منع می‌کرد، متهم نمود. دفاعیه پنگ این بود که او مدیران دانشگاه را در جریان این بحث‌ها گذاشته بود و به هانبان گفته بود که او از کار معلق شده است.

در دومین حکم تعلیق پنگ برخلاف اولین حکم تعلیق که به تخلفات مالی و کلاهبرداری در اخذ ویزا اشاره می‌کرد، هیچ‌گونه اشاره‌ای به جرم نشده بود و می‌توان استدلال کرد که او می‌توانست از حق آزادی بیان خودش استفاده نماید. با این حال، بدون کمک اف‌بی‌آی، جرائم درنظر گرفته‌شده برای او دو برابر سخت‌تر شده بود.

در ژوئن ۲۰۱۳، پنگ شکایت‌نامه‌ای را به اتحادیه اساتید فرستاد و ادعا کرد که دانشگاه به‌خاطر اینکه او نخواسته است برای چین جاسوسی نماید دارد از او انتقام می‌گیرد. رابرت ولکر^۱ استاد حقوق بازرگانی و مذاکره‌کننده اتحادیه گفت که «تا آن زمان این عجیب‌ترین پرونده‌ای بود که ما دیده بودیم». در همان ماه نوامبر، دانشگاه، کاهش زمان تعلیق پنگ به یک سال را پیشنهاد داد. طبق توافق پیشنهادی، پنگ هیچ‌گونه مسئولیتی در موسسه کنفوسیوس یا در هیچ برنامه بین‌المللی دیگری از هر نوعی که باشد را نخواهد داشت. او همچنین توافق می‌کرد که نه خودش و نه دانشگاه تعاملاتی با سازمان‌های بیرونی که نامناسب، غیرقانونی و غیراخلاقی هستند نداشته باشند. این بند که ولکر گفت توسط دانشگاه اضافه شد مانع از آن می‌شد که پنگ دانشگاه را به‌خاطر ارتباط با اف‌بی‌آی مورد انتقاد قرار دهد.

پنگ این توافق را نپذیرفت. او ترجیح داد تا دوره تعلیق خود را به اتمام برساند تا اینکه نقش اف‌بی‌آی را مخفی کند و دیگر امیدی به شرکت در برنامه‌های بین‌المللی نداشته باشد.

پس از آنکه دانشگاه شکایت‌نامه و فرجام‌خواهی او را رد کرد، اتحادیه اساتید دانشگاه دیگر این پرونده را دنبال نکرد. در جلسه تصمیم‌گیری برای عضو هیئت علمی جدید در سال ۲۰۱۳، داین اسمیت^۲ نایب رئیس دانشگاه درباره شکایت‌نامه پنگ با ولکر و پاول تری استاد آموزش و

1. Robert Welker

2. Dwayne Smith

رئیس اتحادیه بحث کرد. اسمیت که نماینده دانشگاه در جلسات بحث درخصوص شکایت‌ها بود به آنها گفت که پنگ باید مراقب باشد؛ زیرا دولت به اندازه کافی از او مدرک دارد که او را برای بیست سال به زندان بیندازد.

اگرچه اتحادیه داشت با تعلیق او می‌جنگید، اما تری معتقد بود که با پنگ خیلی ساده برخورد شده است. تری تعجب کرد که چرا دانشگاه پنگ را اخراج نکرده است. او حدس زد که شاید دانشگاه می‌ترسید که در صورت اخراج پنگ سوابق همکاری با مرکوریو و اف‌بی‌آی علنی شود. «من همیشه با خودم می‌گفتم، که او حتماً نقطه ضعفی از دانشگاه دارد».

در آگوست ۲۰۱۵، دومین تعلیق پنگ نیز تمام شد. او تنها زندگی می‌کرد؛ پدرش در دسامبر ۲۰۱۴ در سن ۸۹ سالگی به علت برخورد یک ماشین با او در محیط دانشگاه فلوریدای جنوبی کشته شد. پنگ در مراسم ختم گفت که پدرش علاقه به امور دنیا و مقابله با فشارها را در وجود او نهادینه کرده بود.

من به خاطر بازگشت پنگ به کلاس درس به تامپا رفتم. در حدود چهل دانشجو با کوله‌پشتی، لپ‌تاپ و حتی تخته اسکیت در جلسه اول کلاسش با عنوان «چین امروز» حاضر شده بودند. با این حال، خبری از پنگ نبود. او به خاطر جبران دوره تعلیق بدون حقوقش، تا لحظه آخر در چین درس داد. زمانی که طوفان پروازش از پکن را به تاخیر انداخت، ارتباطش با شیکاگو قطع شد. به جای پنگ یک مرد سن بالای طاس که پیراهنی با عکس گل پوشیده بود داشت موضوعات مورد بحث از قبیل «قدیمی‌ترین تمدن ادامه‌دار» را بر روی تخته می‌نوشت. این فرد استاد پنگ یعنی هاروی نلسن بود. او برای دانشجویان توضیح داد که اینجاست چون مشکلی برای پنگ پیش آمده است از آنجایی که برخی شک و تردیدهایی مطرح کرده بودند، او افزود که پنگ در کمال سلامتی ذهنی و جسمی به سر می‌برد.

نلسن ادامه داد که «شما از حضور استاد پنگ استفاده خواهید برد. او آدم خوبی است. تمامی ارزیابی‌های انجام‌شده توسط دانشجویان از او عالی است و بالاترین سطح را در دانشگاه دارد. او لهجه چینی عالی دارد که برای برخی‌ها زمان می‌برد که به آن عادت نمایند». نلسن سپس داستانی را درباره دانشجویی که به او گفته بود که پنگ تنها استادی است که مدرک دکترای خود را در زندان گرفته است تعریف کرد. نلسن پاسخ داده بود که «نه در زندان، بلکه در پرینستون». با خودم فکر کردم، زمانی که که رایانامه مرکوریو را مبنی بر اینکه من تو را از

زندان دور نگه می‌دارم به‌خاطر می‌آورم می‌بینم که آن دانشجو زیاد هم بیراه نگفت. پنگ سرانجام خود را برای جلسه اول درس «مقدمه‌ای بر ژاپن» که آن نیم‌سال تحصیلی هم داشت آن را تدریس می‌کرد به تامپا رسانید. او همچنین وقت داشت تا مدتی نیز در اتاقش استراحت کند، اتفاقی که در زمان تعلیق نتوانسته بود به آنجا برود. این اتاق باریک و بدون پنجره در طبق سوم مملو از کتاب‌هایی به زبان انگلیسی و چینی بود. بر روی یک دیوار نقشه جهان قرار داشت که چین را در مرکز نشان می‌داد و آمریکا را در قسمت بالا و سمت راست قرار داده بود. این نقشه جلد مجله معروف نیویورکر^۱ «منظره دنیا از خیابان نهم^۲» را به یاد من می‌آورد. پنگ توضیح داد از آنجایی که دنیا گرد است، هر کشوری می‌تواند خودش را در مرکز قرار دهد.

حتی او پس از آن سفر طاقت‌فرسا، به نظر آرام‌تر و آسوده‌تر از قبل می‌رسید. ما راهی کلاس شدیم، که ۴۸ دانشجو در آنجا حضور داشتند. دقیقاً راس ساعت ۵ عصر، او از آنها پرسید، «آماده‌اید؟ به زبان انگلیسی، ژاپنی یا چینی تدریس کنم؟».

او می‌خواست بداند که چه تعداد از دانشجویان از ژاپن می‌آمدند و ۱۲ نفر دست خود را بالا کردند. او رو به یک دانشجوی سیاپوست که کلاه لبه‌دار بسکتبال بر سر داشت و دستش را بلند نکرده بود کرد و گفت که «شما در ژاپن نبوده‌اید؟». «نه». پنگ با حالت سردی گفت که «بار بعد که بروم تو را هم با خودم می‌برم». یک دانشجوی خانم گفت که او به تازگی از چین بازدید کرده است. پنگ وانمود کرد که باور نکرده است. «من آنجا بودم ولی شما را ندیدم».

پنگ ممکن است که یک مدیر نالایق یا حتی بی‌اخلاق باشد و به درد جاسوسی نخورد، اما ثابت کرده است که معلم شوخی است. او که با پیراهن سفیدی که بر تن داشت و آستین آن را بالا زده بود دور کلاس راه می‌رفت، توجه دانشجویان مقطع لیسانس را برای سه ساعت به خود جلب می‌کرد. او موضوع درس را با شوخی و حاضر جوابی که باعث می‌شد کلاس خشک نباشد، این‌گونه مطرح کرد که ژاپن و آمریکا به لحاظ فرهنگی با هم متضاد هستند- ژاپن یک‌دست و جمع‌گرا و آمریکا ناهمگن و فردگرا است- او خودش و دانشجویان را مسخره می‌کرد، مسخره بازی در می‌آورد، تجارب شخصی خود را مطرح می‌کرد، تشویق‌های عجیب و غریب از پاسخ‌های درست انجام می‌داد و به‌طور کلی چیزی بین یک سخنران و یک کمدین بود.

1. New Yorker

2. View of the World from 9th Avenue

او به آنها گفت که ژاپن ۱۲۷ میلیون نفر جمعیت دارد که اساساً در چهار جزیره زندگی می‌کنند. او از یکی از دانشجویان پرسید، کدام یک به لحاظ مساحت بزرگ‌تر است، کالیفرنیا یا ژاپن؟ دانشجویی که اسمش مایکل بود به درستی پاسخ داد، «کالیفرنیا».

پنگ با صدای بلند پرسید، «آیا باید به او جایزه بدهم؟». او از مایکل پرسید، «پول دوست داری؟». با ژستی خاص، او اسکناسی که عکس مائو زدوونگ روی آن بود را از جیبش بیرون آورد. متأسفانه، مایکل اسکناس را از دست داد زیرا نتوانست مائو را بشناسد: پنگ این اسکناس را به دانشجوی دیگری که توانست مائو را بشناسد داد.

دانشجویانی که نمی‌توانستند به سؤالات پنگ پاسخ دهند، بجای دریافت پول آسیایی باید با تشویق استاندارد او شاد می‌شدند: «مشکلی نیست. اگر شما همه چیز را بلد باشید، من شغلم را از دست می‌دهم». زمانی که پنگ آسیب‌پذیری ژاپن در برابر فجایع طبیعی از جمله سونامی، زلزله و طوفان را توضیح می‌داد، متوجه شد که یک دانشجو لبخند زد. او از آن دانشجو پرسید که «چرا شما از شنیدن اسم طوفان این‌قدر خوشحال می‌شوی؟». بعداً، پنگ به این دانشجو که داشت با یک دانشجوی دیگر شوخی می‌کرد اشاره کرد و گفت: «می‌دانید که چه کسی در این کلاس از همه شادتر است؟ این فرد».

گهگاهی؛ او لاف می‌زد. او از عبارت «آیا فردی از شما تا به حال در دانشگاه واسدا بوده است؟» استفاده می‌کرد تا دانشگاه واسدا یعنی جایی که او در آنجا به‌عنوان محقق شورای تحقیقات علوم اجتماعی تحصیل کرده بود را به‌عنوان یکی از دو دانشگاه خصوصی عالی در ژاپن معرفی کند که بیش از هر دانشگاه دیگری نخست‌وزیر، میلیاردر و برنده جوایز در ادبیات تربیت کرده است. او تنها کسی بود که بورسیه گرفته بود و این جایزه باکلاس در علوم اجتماعی افتخاری برای او محسوب می‌شد. مثل هر کم‌دین باتجربه‌ای، پنگ ارزش شوخی کردن را می‌دانست. او از یک دانشجو پرسید که «آیا شما هرگز در هنگ‌کنگ بوده‌اید؟».

او گفت که «نه، اما دوست دارم آنجا را ببینم». پنگ برای چندمین بار گفت که «بار بعد که بروم، تو را نیز با خود می‌برم». سپس، در یک زمانبندی کامل، شاه‌بیت اصلی را مطرح کرد. «من کیف خوبی دارم». زمانی که حضار شروع به خندیدن کردند، من فهمیدم که برخلاف اکثر افرادی که با اف‌بی‌آی سروکار دارند، پنگ از خنده آخر کلاس لذت می‌برد.

۱۱- منطقه جاسوس ممنوع

پس از آنکه اف‌بی‌آی رابطه نزدیک خود با داجین پنگ را قطع کرد، تلاش نمود تا هرگونه آثاری از این رابطه را نیز حذف نماید. بی‌شک، این اداره نمی‌خواست که مردم چیزی درباره استخدام یک استاد دانشگاه برای جاسوسی‌کردن از چین بدانند.

بدین‌منظور، رایانامه‌هایی که دایانا مرکوریو در سال ۲۰۱۰ برای کارن هالبروگ معاون ارشد دانشگاه فلوریدای جنوبی نوشته بود، باید مخفی می‌شد. مرکوریو با اشاره به پیامدهای وسیع امنیت ملی از دانشگاه خواسته بود که تا قبل از ملاقات هیئت چینی حمایت ظاهری لازم از پنگ را انجام داده و همچنین تاسیس شعبه‌ای در چین - احتمالاً پایگاهی برای اطلاعات آمریکا - را مورد بررسی قرار دهد.

رایانامه‌هایی که برای نهادهای دولتی از قبیل دانشگاه فلوریدای جنوبی ارسال می‌شوند، معمولاً طبق قوانین ایالت فلوریدا جزو اسناد عمومی طبقه‌بندی می‌گردند. با این حال، اف‌بی‌آی در نامه‌ای در آوریل ۲۰۱۰ برای وکیل دانشگاه ادعا کرد که این اداره صاحب این رایانامه‌ها است و درخواست کرد که دانشگاه آنها را تحویل دهد.

استیون ایبسون^۱ عامل ویژه و مسئول وقت دفتر سازمان در تامپا در نامه‌ای که به امضای وکیل اف‌بی‌آی رسیده بود نوشت که «این مکاتبات به صورت واضح دارای طبقه‌بندی محرمانه و حساس هستند و تنها با هدف کاربرد رسمی تهیه شده‌اند. تمام نسخه‌های این مکاتبات باید در سریع‌ترین زمان ممکن به اف‌بی‌آی عودت داده شوند. این اطلاعات حساس در اختیار دولت آمریکا هستند و به شرط اینکه محرمانه باقی بمانند در اختیار موکل شما قرار گرفتند». اف‌بی‌آی با لحن تحکم و تهدیدآمیز نسخه‌هایی از دو سابقه حقوقی را نیز ضمیمه کرد تا خواسته خود را تایید نماید. دانشگاه در برابر این فشارها ایستادگی کرد. دانشگاه که از قانون فلوریدا تبعیت می‌کرد رایانامه‌ها را نگه داشت و بعدها برخلاف مخالفت‌های اف‌بی‌آی در پاسخ به درخواست دسترسی آزاد به اسناد، آنها را در اختیار من گذاشت. من ابتدا تا قبل از اینکه چیزی درباره نامه درخواست اف‌بی‌آی بدانم، درباره پنگ از ایبسون سؤالاتی پرسیدم. خیلی به حاشیه نرفتم. او در سال ۲۰۱۴ به من گفت که «صادقانه بگویم جزئیاتی از آن پرونده در

1. Steven Ibison

خاطرم نیست». او از افبی‌آی بیرون آمده بود و مسئول امنیت شرکت انرژی نوبل^۱ در هوستون بود. «من خیلی وقت است که از این شغل فاصله گرفته‌ام.

من نمی‌خواهم از پاسخ‌دادن به سؤالات تو طفره بروم». او مرکوریو را به‌خاطر داشت- «دایانا مامور خوبی بود»- و تصدیق کرد که او عملیات‌های افبی‌آی در دانشگاه‌ها را تایید کرده بود. زمانی که دانشگاه فلوریدای جنوبی پس از آن نامه او را خیلی زود در اختیار من گذاشت، من دوباره با ایبسون تماس گرفتم و به او گفتم که همین دو سال پیش بود که نامه‌ای برای دانشگاه نوشته بود. او بازهم گفت که دچار فراموشی شده است. ایبسون گفت که «شما باید متوجه باشید که ۵۰۰ نفر در واحد تامپا از جمله ۲۰۰ مامور وجود داشتند. من نمی‌خواهم عمداً شما را گمراه کنم. من فقط صادقانه بگویم که آن نامه یا آن پرونده را به‌خاطر ندارم».

درطول مکالمه اول، ایبسون درباره رابطه بین سازمان‌های اطلاعاتی و دانشگاه‌ها به‌صورت کلی بحث کرد. او به من گفت که «تنش وجود دارد. اداره همیشه حدود را رعایت می‌کند و تلاش می‌کند تا با معلمان به شکل متفاوتی برخورد نماید. مشخصاً ما تعداد زیادی معلم و دانشجوی خارجی داریم که با مقدار مشخصی اطلاعات وارد کشورمان می‌شوند، اطلاعاتی که می‌توان آنها را جمع‌آوری کرد. این چیز غیرعادی نیست که این افراد هم اینجا آمده باشند تا از ما اطلاعات جمع کنند».

«اداره می‌داند زمانی که وارد دانشگاه می‌شود وارد یک مکان مقدس شده است. مقامات بالاتر باید تایید کنند و همچنین سطوح مختلفی از تاییدیه‌ها باید اخذ شوند تا ما بتوانیم وارد دانشگاه شویم. آموزش یکی از آن حوزه‌هایی است که من برای آن ارزش بالایی قائل هستم».

مقامات اطلاعاتی آمریکا مثل ایبسون برای جایگاه ویژه دانشگاه احترام زیادی قائل هستند، اما اقدامات آنها نشان می‌دهد که حرف‌هایشان دروغ است. دانشگاه به‌جای آنکه مکان مقدسی باشد که دور از دسترس جاسوسی است، مثل یک پارک شهری کثیف است که زمانی ترو تازه بود، اما حالا مملو از پوست شکلات، شیشه شکسته و فضولات سگ‌هاست.

چهل سال پیش، پس از آنکه کمیته چرچ روابط سیا با دانشگاه‌ها را افشاء کرد، س کمپین دانشگاه‌هاروارد برای ممنوعیت جمع‌آوری اطلاعات توسط اعضای هیئت علمی و جذب

1. Noble Energy Inc

دانشجویان خارجی از طریق فریب آنها را شکست داد. از آن پس، قبح همکاری با اطلاعات آمریکا – که دلیل اصلی مخفی نگه‌داشتن روابط با اساتید توسط سیا بود – از بین رفته است. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، گراهام اسپاینر و دیگر مدیران دانشگاه‌ها به اطلاعات آمریکا خوشامد گفتند، اما همچنان این اقدامات بدون اطلاع آنها انجام می‌شود، درست همان‌طور که اف‌بی‌آی دانشجویانی لیبیایی از قبیل محمد فرحات را مورد بازجویی قرار داد. اطلاعات آمریکا، امروزه، با دعوت یا بدون دعوت، آشکارا یا مخفیانه بر هر جنبه از زندگی دانشگاهی دست گذاشته است. تاثیرگذاری سیا مساوی با نقطه اوج آن در دهه ۱۹۵۰ است یا حتی از آن نیز فراتر رفته است.

در دهه ۱۹۵۰، اطلاعات آمریکا بر روی تعداد محدودی از دانشگاه‌های برتر تمرکز داشت و جمعیت دانشجویان خارجی در آمریکا خیلی کمتر از امروز بود. به منظور بررسی تاثیر این تغییر موضع بر امنیت ملی و فرهنگ دانشگاهی، بهتر است که بین عملیات‌های مخفی و علنی در محیط‌های دانشگاهی تمایز قائل شویم. به نظر می‌رسد که اکثر فعالیت‌های آشکار از حمایت مالی از تحقیقات گرفته تا بکارگیری شهروندان آمریکایی برای پست‌های سازمانی، مفید بوده‌اند. علنی‌بودن آنها با ارزش‌های دانشگاهی هماهنگی دارد، و آنها می‌توانند آمریکا را امن‌تر نمایند. به عنوان مثال، تحقیقات دانشگاهی مورد حمایت مالی فعالیت پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته اطلاعاتی^۱ از قبیل تحلیل اینکه چطور گروه‌ها، طرفدارانی را در شبکه‌های اجتماعی جذب می‌کنند یا شناسایی عبارت‌های کلیدی در کافه‌های شلوغ یا زبان‌های عجیب و غریب ممکن است که به معنای زیرپا گذاشتن حریم خصوصی باشد، اما می‌تواند حملات تروریستی را پیش‌بینی نماید. حضور آدم‌های مهم اطلاعاتی در میان دانشجویان باعث افزایش آگاهی آنها و بحث‌ها درباره سیاست دولت می‌شود. جان برنان مدیر سیا اغلب در محیط‌های دانشگاهی صحبت می‌کند، در عین حال نیز، معترضان با فریادهای «پهپادها بچه‌ها را می‌کشند» و «آمریکا از خاورمیانه بیرون بیا» صحبت‌های او را در دانشگاه پنسیلوانیا در آوریل ۲۰۱۶ متوقف کردند. فعالیت‌های عضوگیری که همیشه بروز اعتراضاتی را به دنبال داشته‌اند، باعث شده‌اند که پست‌های سازمانی سیا پر شوند.

این فعالیت‌ها در تمامی محیط‌های دانشگاهی در سراسر کشور انجام و در رسانه‌های دانشگاهی و دانشجویی تبلیغ می‌شوند. هر ساله در ۲۵ تا ۳۵ دانشگاه، سیا مهارت‌های تحلیلی متقاضیان بالقوه را از طریق شبیه‌سازی یک بحران روابط خارجی مورد آزمایش قرار می‌دهد. در آوریل ۲۰۱۵، طی یک شبیه‌سازی سه ساعته در دانشگاه هاروارد، سیا دانشجویان را به صورت شانس‌آزمایی از بین ۱۳۰ دانشجویی که ثبت‌نام کرده بودند، انتخاب شدند و به پنج تحلیل‌گر سیا در خصوص واکنش به یک انفجار خیالی گاز و نفت در منطقه قطب‌شمال که روسیه و آمریکا هر دو مدعی‌اند مالک آن هستند، مشاوره دادند.

الیزا جی دیکوبلیس^۱ هماهنگ‌کننده این مراسم و دانشجوی سال آخر دانشگاه هاروارد به من گفت که سیا می‌خواست حضور دانشجویان را به ۲۵ نفر محدود سازد، «اما ما آن‌قدر علاقمند داشتیم که تعداد به ۳۰ نفر رسید. به محض اینکه شما نام سیا را می‌آورید، هر چیزی که با عملیات‌های مخفی سروکار دارد، دانشجویان بسیار وسوسه می‌شوند. پس از سال‌ها عدم اعتماد، افراد حالا دارند واقعاً به آنچه سیا انجام می‌دهند علاقمند می‌شوند».

در سپتامبر ۲۰۱۵، من در یک جلسه سنتی‌تر عضوگیری شرکت کردم. حدود ۵۰ دانشجو و تعدادی از دانش‌آموختگان دانشگاه هاروارد که تازه فارغ‌التحصیل شده بودند به سالن مطالعه هجوم آورده بودند تا به صحبت‌های سه کارمند سیا (دو زن و یک مرد با پاپیون) گوش دهند. این سه نفر تاکید می‌کردند که سیا با آموزش میانه خوبی دارد و برای دانشجویان دوره‌های کارآموزی ترتیب می‌دهد، هزینه دوره‌های آموزش ضمن خدمت را بازپرداخت می‌کند، برای یادگیری زبان‌های ضروری برای عملیات‌ها پاداش می‌دهد و فرصت لازم برای انجام تحقیقات به سبک دانشگاهی اما با تاثیر واقعی جهانی را فراهم می‌سازد.

یکی از خانم‌ها که تحلیل‌گر سیا بود گفت که «من نمی‌خواهم برای هیئت اندیشه ورز کار کنم زیرا در اینجا می‌دانم که رئیس‌جمهور مطالب من را می‌خواند». خانم دیگر گفت که مدرک مهندسی هوافضا از دانشگاه ام‌آی‌تی دارد و ابتدا به دنبال شغل‌های صنعتی بود تا اینکه سیا از او برای مصاحبه دعوت کرد. «فکر می‌کردم شوخی باشد، مشخص شد که یکی از اساتیدم به آنها خبر داده بود».

1. Eliza J. DeCubellis

آنها چارت سازمانی سیا را نشان دادند و با بخش مدیریت عملیات‌ها^۱ شروع کردند: یکی از تحلیل‌گران آن‌را این‌گونه توصیف کرد که «بخش جالب سیا که فیلم‌های زیادی درباره آن ساخته شده است. کار آن مدیریت استخدام افراد برای جاسوسی کردن از دولت‌های خودشان است». چیزی که این شخص نگفت این بود که برخی از این افراد دانشجویان و اساتید خارجی هستند.

در جلسه پرسش و پاسخ، تعدادی از حضار نگرانی خود را درباره تاثیر کار در سیا بر روی زندگی اجتماعی و شخصی مطرح کردند. این تحلیل‌گر گفت که «شما باید از اینکه نمی‌توانید درباره موفقیت‌ها و شکست‌هایتان حرف بزنید احساس راحتی کنید. من با افرادی به مهمانی می‌روم که آنها مامور سیا نیستند، من درباره کار حرف نمی‌زنم. من فهمیده‌ام که به این صورت آدم جالب‌تری هستم». کارمندان می‌توانند به همسران خود بگویند که در سیا کار می‌کنند، اما نباید به فرزندان خود حرفی بزنند، زیرا «بچه‌ها درباره این مسائل حرف می‌زنند». همسر او مامور اف‌بی‌آی است و اکثر دوستان او برای سازمان سیا یا اف‌بی‌آی کار می‌کنند. «آنها می‌فهمند». خانم دیگر گفت که برای چند سال داشت برنامه‌ریزی می‌کرد تا برای سیا کار کند و سپس وارد بخش خصوصی شد. او گفت که «در واقع گرفتار شدم». تحلیل‌گر پاسخ داد: «مثل هروئین».

برای اطلاعات آمریکا در این رویدادهای عضوگیری حتی جواب رد شنیدن هم با ارزش است. این افراد هر چند که برای استخدام شدن مناسب نیستند، اما افرادی هستند که اغلب مهارت‌ها از قبیل مهارت زبانی در یک زبان خارجی را دارند که می‌توان از آن در ماموریت‌های جاسوسی در خارج از کشور استفاده کرد. یک مقام پیشین فدرال به من گفت که «۸۵ درصد از این افراد علاقمند هرگز برای سمتی پذیرفته نمی‌شوند. سیا و اف‌بی‌آی فهرست بلندبالایی از اسامی افرادی را که گاهی اوقات واقعاً با استعداد و واقعاً علاقمند هستند، در اختیار دارد. آنها نمی‌توانند از گزینش عبور کنند، اما می‌توانند بسیار مفید باشند. آنها هرگز نمی‌توانند کارمند سازمان شوند، اما می‌توانند یک عامل باشند». از یک جهت، این حضور علنی می‌تواند مسیر را برای عملیات‌های مخفی آمریکا در دانشگاه‌هایی که موضوع اصلی این کتاب می‌باشد هموار

1. Directorate of Operations

سازد و یا حتی آن را مشروع جلوه دهد. از آنجایی که، این عملیات‌ها مخفی هستند، قضاوت کردن درباره تاثیر آنها دشوار است، اما به نظر می‌رسد که آنها مزیت اندکی برای امنیت ملی دارند و باعث فرسایش فرهنگ دانشگاهی می‌شوند.

ممکن است که جیمز باندهای حرفه‌ای و یا ایندیانا جونزهای واقعی وجود داشته باشند، اما من آنها را پیدا نکردم. تا آنجایی که بتوانم بگویم، استفاده از اساتید به‌عنوان جاسوس نتیجه عکس داده است. آنها که به پست‌های رسمی کم‌خطر خود عادت کرده‌اند و بدترین چیزی که می‌تواند برای آنها رخ دهد مورد بی‌اعتنایی قرار گرفتن در مهمانی‌هاست نمی‌توانند خود را به‌خوبی با دنیای پرخطر جاسوسی تطبیق دهند. اغلب، آنها مثل پنگ رغبتی به انجام این کار ندارند. یا اینکه مثل استادی که اف‌بی‌آی از او به‌عنوان جاسوس دوجانبه علیه روسیه استفاده می‌کرد، مقدار کمی کارایی دارند. اگر آنها درحال جاسوسی برای یک دولت خارجی با یک گروه تروریستی دستگیر شوند، نه تنها خودشان، بلکه دوستان، همکاران و منابع خود را نیز به‌خطر می‌اندازند. ممکن است به دیگر محققان ویزا داده نشود و بدین‌وسیله مردم آمریکا و سیاست‌گذاران آمریکایی از اطلاعات و آگاهی لازم محروم شوند.

تئودور پوستانال^۱ با تشخیص این تنگناها خط دقیقی ترسیم کرد و توازنی بین وفاداری به کشورش، به دانش و به دانشجویانش برقرار نمود. پوستانال که در سال ۲۰۱۴ از دانشگاه ام‌آی‌تی بازنشسته شد به اطلاعات آمریکا کمک می‌کرد، اما هیچگاه وارد حرفه جاسوسی نشد.

من برای بیش از ربع قرن یعنی از زمانی که شرح حال «تد» را در مجله بوستون گلوب در سال ۱۹۹۲ نوشتم با او دوست بوده‌ام.

او در زمینه دفاع موشکی خصوصا در آستانه جنگ اول خلیج فارس به‌عنوان یک کارشناس در کانون توجهات قرار داشت. پس از آنکه میلیون‌ها بیننده تلویزیون آمریکایی از شنیدن این خبر که موشک‌های پاتریوت^۲ ساخت آمریکا موشک‌های اسکاد^۳ عراقی را که به‌سمت اسرائیل شلیک شده بودند، منهدم کردند هیجان زده بودند. پوستانال این جشن را برهم زد. او مدعی شد که هیچکدام از موشک‌های پاتریوت نتوانستند موشک‌های اسکاد را مورد اصابت قرار دهند؛

1. Theodore Postol

2. Patriot

3. Scud

در صورتی که در ظاهر به خاطر سرعت ناکافی دوربین‌های تلویزیونی یک خطای دید به وجود آمده بود. پنتاگون و رایتون پیمانکار دفاعی که موشک‌های پاتریوت را تولید می‌کند با این یافته او مخالف بودند، اما ثابت شد که او درست می‌گفته است.

من می‌دانستم که تد، آدم شکاک و عصبی است و افکار عمومی و مقامات دولتی را از وجود افراد یا فعالیت‌های نادرست آگاه می‌سازد. او با همسایگان، دانشگاه و تشکیلات امنیت ملی می‌جنگید. به عنوان مثال، بعد از مشاجرات به وجود آمده بر سر موشک‌های پاتریوت، عوامل فدرال به دفترش رفتند تا از این مسئله شکایت کنند که مقاله‌ای که برای یک مجله خارجی درباره این شکست موشکی نوشته بود حاوی اطلاعات دارای طبقه‌بندی بوده است، هرچند که او تحلیل خودش را بر پایه منابع عمومی قرار داده بود. او که از مشاجره‌ها خسته شده بود در نهایت تصمیم گرفت که مجوزهای امنیتی خود را تجدید نکند.

زمانی که برای این کتاب با هم حرف می‌زدیم، وقتی فهمیدم که اطلاعات آمریکا سال‌ها در پشت پرده از تخصص او استفاده کرده بود، بسیار متعجب شدم. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، استعدادش بیش از ستیزه‌جویی او برای اطلاعات آمریکا اهمیت داشت، و ماموری از اداره اف‌بی‌آی در بوستون با او تماس گرفت. زمانی که اف‌بی‌آی اولویت‌های خود را برای مقابله با تهدیدات تروریستی تغییر می‌داد، این مامور کار خود را از جرائم سازمان‌یافته به سمت مقابله با تروریسم تغییر داده بود و دانشگاه‌ها کانون فعالیت‌های او بودند. پوستال دو یا سه بار در سال و برای بیش از یک دهه با این مامور دیدار کرد. گاهی اوقات، این مامور از قبل تماس می‌گرفت و می‌خواست تا یکی از دوستانش را هم بیاورد. این بدین معنا بود که یک افسر اطلاعاتی هم به آنها اضافه می‌شد.

پوستال به آنها مطالبی درباره تسلیحات کشتار جمعی آموزش داده بود و تحقیقاتی در اختیار آنها قرار داده بود که او و دانشجویانش درخصوص مشکلات سامانه‌های ماهواره‌ای روسیه و پدافند موشکی آمریکا انجام داده بودند. زمانی که او از چین یا روسیه برمی‌گشت، برداشت‌های کلی خود را در اختیار آنها می‌گذاشت. او با این مامور که سخنران مهمان اما دائمی دوره پوستال در ام‌آی‌تی در زمینه فناوری و سیاست تسلیحات کشتار جمعی شده بود، ارتباط دوستی داشت. در کلاس هم دانشجویان بین‌المللی و هم افسران آتی نظامی آمریکا از واحد

آموزش افسران ذخیره^۱ نیز حضور داشتند. پوستانل به من گفت که «ارائه‌های او عالی بود و به دقت برای ارائه اطلاعات کلی درباره روش‌های اف‌بی‌آی برای رصد و واکنش به حملات بالقوه به مردم طراحی شده بودند».

هنوز هم پوستانل از ارائه نام‌ها و مشخصات دانشجویانش که برای اف‌بی‌آی یا سیا کار می‌کردند خودداری می‌کند. او می‌گوید که «من دارم تلاش می‌کنم که برای این افراد مفید باشم و در عین حال عامل آنها هم نباشم. آنها گهگاهی سؤالاتی می‌پرسیدند که به این مرز نزدیک می‌شد. می‌گفتم، ایده خوبی نیست که درباره این مسائل حرف بزنیم». برای آنکه مطمئن شود که همه چیز شفاف است، به روس‌ها و چینی‌ها می‌گفت که به‌طور کلی با سیا حرف می‌زند، اما چیزی درباره بحث‌های مستقیمی که بین آنها وجود داشت نمی‌گفت.

از آنجایی که افراد غیرشهروند اجازه ندارند به‌عنوان کارمند برای سیا و اف‌بی‌آی کار کنند، جلسات عضوگیری عمومی معمولاً دانشجویان و محققان بین‌المللی را حذف می‌کنند. با این حال، اطلاعات آمریکا به‌صورت مخفیانه آنها را دنبال می‌کند. از آنجایی که آنها می‌توانند با جوامع بومی خود قاطی شوند و در آنجا تماس‌هایی دارند، می‌توانند به‌صورت بالقوه حتی از دانشجویان با استعداد آمریکایی به لحاظ زبانی نیز بیشتر مفید فایده باشند. جنبه منفی این است که آنها با انجام این کار خیلی مخالفت می‌کنند. یک مامور پیشین سیا به من گفت که «افراد زیادی در دانشگاه‌های آمریکا هستند که به‌صورت بالقوه علاقمندی زیادی به آنها وجود دارد. آنها اگر دانشمند هسته‌ای باشند و یا از کشوری بیایند که مشکلاتی با تندروری اسلام‌گراها دارند مورد هدف قرار می‌گیرند. اینکه آنها را مجبور کنید که با درخواست شما موافقت کنند به لحاظ نظری یعنی به خانه بروید و برای سیا جاسوسی کنید و این اصلاً حقه خوبی نیست. شما شروع به پول دادن به آنها می‌کنید؛ تمامی دانشجویان کالج به پول نیاز دارند و حتی اگر من بگویم که این کار داوطلبانه است، اما جایی کسی نمی‌پذیرد که صحبت با یک سرویس امنیتی کار داوطلبانه‌ای بوده است. تمام این مسائل به سود شما هست. شما می‌گویید، مطمئن باش، من با تو حرف می‌زنم و این ضرری ندارد. من چیزی را به‌خطر نمی‌اندازم. من احساس می‌کنم که تو با دولت در تماس هستی».

1. Reserve Officers' Training Corps

«شاید او موافقت کند و بعد هرگز به خانه نمی‌رود. او عاشق می‌شود و شغلی پیدا می‌کند و هرگز آمریکا را ترک نمی‌کند. یا روزی می‌رسد که سیا از او می‌خواهد که به یک کشور خارجی برود. این دیگر شوخی و سرگرمی نیست. واقعی است. شما با این مسئله مواجه هستید: اگر او به خارج برود، هر کاری انجام می‌دهد؟».

دعوت از دانشمندان خارجی در همایش‌های علمی می‌تواند بیشتر از جذب آنها در محیط‌های دانشگاهی سودمند باشد، هر چند که سرویس‌های اطلاعاتی زیادی در چنین رویدادهایی وجود دارند که کار یکدیگر را خنثی می‌کنند. این امکان هست که مامور مخفی سیا که در یک همایش یا یک برنامه آموزش ضمن خدمت ثبت‌نام کرده و در کنار یک تاجر یا مقامات خارجی نشسته است بتواند با جذب این افراد منابع اطلاعاتی خوبی در خارج از کشور فراهم آورد، اما این کار می‌تواند صداقت و اعتمادی که به تشکیلات دانشگاه وجود دارد را از بین ببرد. ایشماعیل جونز^۱ نام مستعار مامور پیشین اطلاعاتی که خاطرات انتقادآمیزی درباره سیا نوشت به من گفت که سیا بیش‌ازحد وقت و نیروی انسانی صرف دانشگاه‌های آمریکایی می‌کند. جونز در اکتبر سال ۲۰۱۴ در رایانامه‌ای برای من نوشت که «معتقدم که سازمان‌های امنیتی ما باید بر اهداف خارجی حاضر در کشورهای خارجی تمرکز نمایند. در عوض، کار با کالج‌های آمریکایی باعث شده است تا این سازمان‌ها ماموریت‌های ساده، کم ریسک و غیرتهدیدآمیزی انجام دهند و وانمود کنند که خیلی سرشان شلوغ است، اما در واقع کارشان نتیجه‌ای در بر ندارد. یکی از ماموران می‌تواند به صورت تفریحی به نزدیک‌ترین کالج برود و با یک استاد یا دانشجو حرف بزند و به قرارگاه این احساس را بدهد که ماموریت در دست انجام است. این کارها خیلی راحت‌تر از رفتن به کشور خارجی و ملاقات با یک عامل در یک هتل است که هر آن ممکن است سرویس خارجی دشمن به آن آنجا یورش بیاورد». قوی‌ترین توجیه برای جاسوسی وسیع آمریکا در دانشگاه‌ها این است که کشورهای دشمن هم دارند همین کار را انجام می‌دهند. با هجوم دانشجویان ایرانی و چینی، تکثیر موسسات کنفوسیوس و اشتیاق روسیه برای جاسوسی دانشگاهی در زمان رئیس پیشین کاگب، به نظر می‌رسد که جاسوسی دانشگاهی رو به افزایش است و در برخی موارد هم امنیت ملی و اقتصادی آمریکا را به خطر

1. Ishmael Jones

انداخته است. روپنگ لیو دانشجوی مقطع تحصیلات تکمیلی دانشگاه دوک تحقیقات مورد حمایت مالی پنتاگون را به چین منتقل کرد؛ کوبا آنا بلن مونتس کارآمدترین مامورش را از طریق همکلاسی‌اش در دانشگاه جان هاپکینز بکارگرفت؛ و روسیه آنری بژروکوف، لیدیا گوریوا و دیگر مهاجران غیرقانونی را وارد دانشگاه‌های معتبر آمریکایی کرد، هر چند که این اقدامات به نسبت امیدواری که وجود داشت نتایج کمتری به دنبال داشت. گلن دافی شریور برای یک برنامه مطالعه در خارج از کشور از میشیگان به شانگهای رفت و در نهایت ۷۰ هزار دلار به‌خاطر تلاش برای نفوذ در دولت آمریکا از اطلاعات چین گرفت. من درباره مونتس، بژروکوف و شریور - و درباره حملات سایبری انجام‌شده توسط اطلاعات خارجی علیه شبکه‌های دانشگاهی - آگاهی دارم تنها به این‌خاطر که بازرسان آمریکایی آنها را افشاء کردند. این احتمال وجود دارد که برخی از جاسوسان خارجی در بین جمعیت دانشجویان و اساتید آمریکایی درحال حاضر مخفی شده باشند.

حتی ماموران خارجی که امنیت آمریکا را به‌خطر نمی‌اندازند نیز به اعتبار دانشگاه‌ها آسیب می‌رسانند. اگر بخواهیم صادقانه بگوییم، افشای این مسئله که کارلوس آلوارز داشت برای اطلاعات کوبا کار می‌کرد، باعث شد که اعتماد به کارگاه هاروارد و دیگر برنامه‌هایی که او رهبر آنها بود از بین برود. از آنجایی‌که عوامل آمریکایی و خارجی در محیط‌های دانشگاهی دور هم جمع شده‌اند، مدیران دانشگاهی آنها را نادیده می‌گیرند، هیچ شکایتی نمی‌کنند و هیچ‌گونه احتیاطی انجام نمی‌دهند. آنها نمی‌خواهند با انجام اقداماتی علیه اطلاعات آمریکا غیروطن‌پرست معرفی شوند یا افرادی که از تحقیقات حمایت مالی می‌کنند را ناراحت نمایند. اصلاً زمانی‌که اف‌بی‌آی و سازمان سیا بدون اطلاع مقامات دانشگاهی با دانشجویان و اساتید بین‌المللی ارتباط برقرار می‌کنند هیچ‌گونه اعتراضی از جانب آنها شنیده نمی‌شود. دانشگاه فلوریدای جنوبی مجازات پنگ را کاهش داد تا برنامه‌های اف‌بی‌آی برای جاسوسی او را محقق سازد. دانشکده کندی دانشگاه هاروارد که اکثر اعتبارش به‌خاطر روابط نزدیکش با دولت فدرال است که دانش‌آموختگان آن را استخدام می‌کند و سخنرانان و اساتید مهمان درجه یک را در اختیار آن می‌گذارد، ماموران مخفی سیا را بدون آنکه اعضای هیئت علمی و دانشجویان را از هویت آنها با خبر سازد در برنامه‌های آموزش ضمن خدمت ثبت‌نام می‌کند.

اگر دانشگاه‌ها به‌عنوان همدستان اطلاعات آمریکا عمل کنند، در برابر جاسوسی خارجی تنها نظاره‌گر منفعلی خواهند بود. ارزش‌های دانشگاهی از قبیل تنوع و بین‌المللی‌بودن که به آموزش عالی نیرو می‌دهد و دانشجویان خارجی زیادی را جذب می‌نماید، در عین حال باعث می‌شود که این اماکن آسیب‌پذیرتر هم بشوند. دیوید اسمیت استاد دانشگاه دوک بعدها فهمید که روپنگ لیو دانشجوی مقطع تحصیلات تکمیلی‌اش داشت از او استفاده می‌کرد و تحقیقات مورد حمایت پنتاگون را در اختیار چین قرار می‌داد.

حتی پس از آنکه اسمیت به او مشکوک شد، دانشگاه دوک مدرک دکترای لیو را صادر کرد. دانشگاه ماساچوست بوستون به اساتید مهمانی که به دانشگاه جاسوسی چین وابسته بودند و از تمامی همایش‌های علمی جاسوسی می‌کردند، توجهی نمی‌کرد.

دانشگاه‌ها به خودشان زحمت نمی‌دهند تا از دانشجویان مقطع تحصیلات تکمیلی در گرایش‌های علوم بخواهند تا قانون مالکیت معنوی را یاد بگیرند یا توافقاتی با همکاران خارجی به امضاء برسانند که نظرات هر دو طرف را تامین نماید و بدین‌وسیله از تحقیقات خود حفاظت به‌عمل آورند. آنها همچنان برنامه‌های مطالعاتی در چین و روسیه را اجرا می‌کنند و بر سر بورسیه بourn با هم رقابت می‌کنند، بورسیه‌ای که سوءظن‌هایی در روسیه و جاهای دیگر به‌وجود آورده است؛ چرا که این بورسیه از متقاضیان می‌خواهد که یک سال پس از آن را در یک پست امنیت ملی خدمت کنند. با این‌حال، آنها به‌ندرت به دانشجویان در جلسات معارفه هشدار می‌دهند تا مراقب اطلاعات خارجی باشند. دانشگاه‌های اندکی فیلم «بازی پیاده‌نظام‌ها» محصول اف‌بی‌آی را نمایش داده‌اند.

انگیزه‌های آنها برای نادیده‌گرفتن جاسوسی خارجی کاملاً واقع‌گرایانه نیست. آنها بهتر است که به کشوری که درآمدها، محققان و محیط‌های دانشگاهی خود را از آن می‌گیرند، آسیب نرسانند. آنها از موسسات کنفوسیوس که بودجه و کارمندان آن را یک دانشگاه وابسته به دولت چین تامین می‌کند استقبال می‌کنند، تاریخ و سیاست چین را سانسور می‌کنند و گاهی اوقات هم ممکن است برای جمع‌آوری اطلاعات از آنها استفاده شود. کالج ماریتا که به دانشجویان خارجی با بورسیه کامل خیلی علاقمند بود، حتی پا را فراتر گذاشت و با دانشگاهی که توسط وزارت امنیت چین اداره می‌شد، همکاری کرد.

اساتید دانشگاه هم مثل موسسانشان ممکن است بیش از مالکیت معنوی برای منزلت جهانی ارزش قائل باشند. جان ریک روث^۱ استاد بازنشسته مهندسی برق از دانشگاه تنسی در سال ۲۰۰۸ به استفاده از دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد از چین و ایران در تحقیقات نیروی هوایی آمریکا که برای خارجی‌ها ممنوعیت دسترسی داشت و بردن لپ‌تاپی به چین که فایل‌های طبقه‌بندی‌شده بر روی آن وجود داشت، متهم شد. روث جاسوس چین نبود. او تنها به شهرتش در آنجا می‌بالید.

او بعید می‌دانست که کشوری که دو دانشگاهش از او به‌عنوان استاد افتخاری نام می‌بردند و سخنرانی‌هایش مخاطبین پرشماری را جذب می‌کرد و هر دو جلد کتابش با عنوان «مهندسی صنعتی پلاسما^۲» ترجمه شده بودند؛ بتواند نیت فریبکاری داشته باشد. زمانی که من در سال ۲۰۱۲ در زندان فدرال در آشلند^۳ کنتاکی با او ملاقات کردم، داشت برای گرفتن مورچه‌های قرمزی که از کف سلولش می‌گذشتند چاره‌ای پیدا می‌کرد. او به من گفت که «من هنوز توانایی لازم برای اختراع را دارم». اعضای هیئت علمی به مسئولیت خود جاسوسی را نادیده می‌گیرند. تا زمانی که دانشگاه‌های آمریکایی تحقیقات حساس انجام می‌دهند، فارغ‌التحصیلان و اعضای هیئت علمی را در سمت‌های بالای دولتی و تجاری قرار می‌دهند و - شاید مهم‌تر اینکه - همچنان محلی برای فرهنگ دسترسی و بین‌المللی در دنیای ترسناک هستند، همچنان توجه سرویس‌های اطلاعاتی را به سمت خود جلب می‌کنند. درنهایت، تا زمانی که آنها هوشیارتر نشوند، رسوایی‌های جاسوسی به ارزش‌های آنها آسیب می‌رساند، به اعتبار آنها خدشه وارد می‌نماید و مراقبت‌های بیشتری را درخصوص مدیریت، پذیرش‌ها و استخدام‌ها در پی خواهد داشت. به‌عنوان روشی جایگزین، دانشگاه‌ها می‌توانند این خطرات را به رسمیت شناخته و عزم خود را برای مقابله با جاسوسی خارجی و داخلی جزم نمایند. آنها می‌توانند روش دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۷۷ درخصوص ممنوعیت جاسوسی دانشجویان و اعضای هیئت علمی یا استخدام مخفیانه برای سازمان سیا را تصویب نمایند، آن را به سرویس‌های اطلاعاتی در سراسر جهان بسط دهند و افراد خاطی را با مجازاتی از قبیل اخراج، برکناری یا ابطال مدرک تنبیه

1. John Reece Roth

2. Industrial Plasma Engineering

3. Ashland

نمایند. آنها می‌توانند هوشیاری محیط‌های دانشگاهی را درخصوص عضوگیری‌های فریبکارانه و سرقت تحقیقات افزایش داده و بررسی شکایت‌ها را در اولویت خود قرار دهند. آنها می‌توانند خود را به‌عنوان محیط‌های بدون جاسوس که در آن، دانشجویان و اساتید از تمام ملیت‌ها خودشان را وقف یادگیری می‌کنند، معرفی نمایند. ممکن است اعمال چنین محدودیتی دشوار باشد، اما حتی اگر نتوان دانشگاه‌ها را به مکان فاقد جاسوس تبدیل کرد، می‌توان کاری کرد که نفوذ سرویس‌های اطلاعاتی به دانشگاه‌ها را دشوار شود.

هر ساله شاهد افزایش تعداد دانشجویان خارجی در آمریکا و افزایش تعداد دانشجویان آمریکایی که به خارج از کشور می‌روند، هستیم. دانشگاه‌های آمریکا ۸۲ شعبه در خارج از کشور دارند که این تعداد دو برابر بیشتر از هر کشور دیگر می‌باشد. با این حال، ترس از تروریسم، تنش‌های موجود با چین و روسیه و احساسات بومی‌گرایانه می‌تواند این رشد بیشتر را محدود سازد. دولت اوپاما با مشاهده اعتراض دانشگاه‌های پیش‌رو در سال ۲۰۱۶، پیشنهاد ممانعت از حضور دانشجویان خارجی در تحقیقات دفاعی در حوزه‌هایی از قبیل مهمات، مهندسی هسته‌ای و فناوری ماهواره را مطرح کرد. موج احساسات بومی‌گرایانه که باعث رئیس‌جمهور شدن دونالد ترامپ شد، می‌تواند باعث وضع محدودیت‌های بیشتری نیز بشود.

این می‌تواند باعث شرم‌ساری باشد؛ زیرا آموزش عالی یکی از چند صنعتی است که در آن آمریکا هنوز در دنیا پیشتاز است. دانشجویان خارجی نه‌تنها خزانه‌های دانشگاه‌ها را پر می‌کنند، بلکه نیروی کار ارزان نیز برای تحقیقات فراهم می‌آورند. برنامه‌های آموزش عالی در آمریکا نمی‌توانند بدون آنها ادامه حیات بدهند. دو سوم این دانشجویان رشته‌های علوم و مهندسی پس از فارغ‌التحصیلی دست‌کم به مدت پنج سال در آمریکا می‌مانند و انرژی و ایده‌های تازه‌ای را به جای رقبای خارجی در اختیار کمپانی‌های آمریکایی قرار می‌دهند. زمانی که چین در سال ۱۹۷۸ اعزام دانشجویان به آمریکا را شروع کرد، دنگ ژیاوپینگ انتظار داشت که ۹۰ درصد از این افراد به خانه برگردند. در عوض، پس از قتل عام میدان تیان‌آنمن، اکثر چینی‌هایی که در آمریکا مدرک دکترا گرفتند برنگشتند. از این‌منظر، چین و دیگر کشورها بجز جاسوسی از دانشگاه‌های آمریکایی انتخاب دیگری ندارند؛ آنها باید به‌طریقی این همه ضرری که به‌خاطر از دست‌دادن استعداد می‌دهند را جبران نمایند. من در یکی از روزهای آوریل ۲۰۱۶ برای اولین بار فرار مغزها را مشاهده کردم. مثل یک جاسوس، با استفاده از بازبودن فضای دانشگاهی

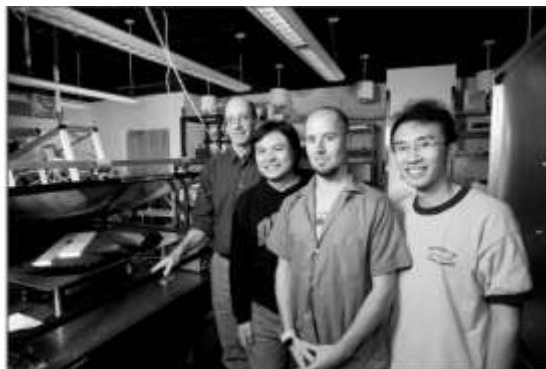
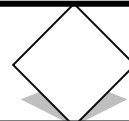
از یکی از درهای باز وارد لابی ساختمان علوم دانشگاه دوک شدم که دانشجویان مقطع کارشناسی‌ارشد در رشته‌های مهندسی برق و رایانه داشتند پروژه‌های نهایی خود را به ممتحن‌ها نشان می‌دادند.

تقریباً تمامی مهندسان جوان چینی بودند. دو طبقه بالاتر در آزمایشگاه پرفسور دیوید اسمیت، روپنگ لیو ایده‌های همکاران خود را به سرقت برده بود. اما لیو شش سال قبل به چین بازگشته بود و این دانشجویان مقطع کارشناسی‌ارشد خصوصاً وانگون ژو^۱ به‌نظر بی‌گناه و سرزنده می‌رسیدند. ژو از پدر و مادری که هر دو استاد اقتصاد بودند پایگاه وبی را درست کرده بود که فیلم‌هایی را براساس نظرات افرادی که آنها را دیده بودند به بقیه توصیه می‌کرد. او گفت که «کاربران نیاز ندارند که خودشان به دنبال فیلم‌ها بگردند؛ من می‌توانم توصیه‌هایی درباره فیلم‌هایی که به احتمال زیاد با ذائقه آنها هم‌خوانی دارند مطرح نمایم». او با خوشحالی به من گفت او از مخلوطی از اطلاعات واقعی و ساختگی استفاده می‌کند؛ زیرا پایگاه اطلاعاتش هنوز بازخوردهای زیادی دریافت نمی‌کند. ژو امید داشت که از ماه ژوئن در شرکت گوگل مشغول به کار شود. او به من گفت که تصمیم گرفته است که در آمریکا بماند زیرا حقوق‌های اولیه در شرکت سیلیکون ولی^۲ بسیار بالاتر از چین است و این مسئله باعث می‌شود که بتواند از پس هزینه‌های مسکن بر بیاید. «همچنین کیفیت هوا و شرایط کاری در آمریکا بهتر است».

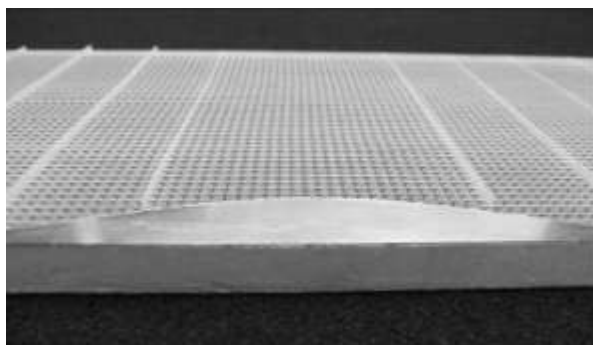
ون بو یکی دیگر از دانشجویان پایگاه وبی را درست کرده بود که برندگان بازی‌های جام جهانی را با استفاده از متغیرهایی از قبیل رده‌بندی فیفا، ضربه به چارچوب دروازه، مالکیت توپ، داشتن یا نداشتن سوپرستار پیش‌بینی می‌کرد. ژو در استان یونان^۳ مکان شرکت استون فارست^۴ که گلن شریور از مسیر منحرف شد، رشد کرده بود. بو برنامه‌ریزی کرده بود که برای شرکت سامانه‌های سیسکو یعنی همان تامین‌کننده برنامه درسی برای دبیرستان توریدپلانز در استکهلم که مارتا ریتا و لاکوئز در آن درس می‌دهد، کار کند. در دهکده جهانی دانشگاهی، پیدا کردن جاسوس چندان دشوار نیست.

1. Wankun Zhu
2. Silicon Valley
3. Yunnan
4. Stone Forest

تصاویر



چهار محقق دانشگاه دوک که بر روی پوشش نامریی صفحه زمینی کار می کنند؛ افراد موجود در آزمایشگاه پرفسور دیوید اسمیت: از چپ، اسمیت، رویپنگ لیو، جک ماک، چانلین جی



پوشش نامریی تهیه شده توسط رویپنگ لیو و دیگر محققان دانشگاه دوک



تصویر مارتا ریتا ویلاکوئز دانشجوی سال آخر در سالنامه دانشگاه پرینستون



مارتا ریتا ویلاکوئز در دبیرستان توریدپلانز



خانه مارتا ریتا ویلاکوئز در استکهلم. مجسمه مذهبی در پشت سطل روی ایوان قرار دارد.



آنا بلن مونتس جاسوس کوبا به همراه مارتی شینا استاد راهنمای او و رئیس واحد آمریکای لاتین سازمان اطلاعات دفاعی



دروازه دانشگاه روابط بین الملل در پکن



ژیائوژینگ ایی استاد کالج ماریتا که ارتباطاتی هم با دولت آمریکا و هم با دولت چین داشت، کسی که همکاری بین ماریتا و دانشگاه روابط بین الملل را برقرار کرد.



گلن دافی شریور، نفر دوم از سمت چپ، طی برنامه مطالعاتی خارج از کشور دانشگاه ایالتی گرند ولی در چین



گلن دافی شریور در لباس سنتی مردمان ایی در مراسم برنامه مطالعاتی خارج از کشور دانشگاه ایالتی گرند ولی



لجین پنگ مادر داژین پنگ در همایشی آموزشی در سال ۱۹۵۶ در پکن. او در ردیف چهارم نفر ششم از سمت چپ قرار دارد (بخشی از صورتش توسط مردی که در مقابلش قرار دارد پوشیده شده است). افراد عالی‌رتبه در صف جلو عبارتند از: ژو انلای نخست‌وزیر وقت چین، و ژو ده فرمانده اسبق ارتش آزادی بخش چین



داژین پنگ در سه سالگی به همراه مادرش لیجین پنگ



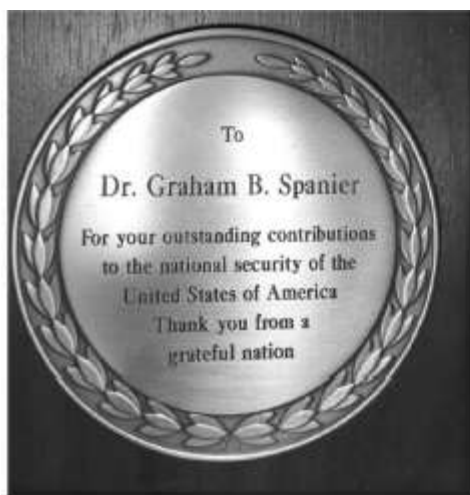
داژین پنگ به همراه والدین و پسرانش در سال ۱۹۹۴ مدت اندکی بعد از آنکه آنها به تامپا نقل مکان کردند.



والدین داژین پنگ در سال ۱۹۸۰ پس از ازدواج مجددشان



داژین پنگ در مقابل دانشگاه روابط بین‌الملل در سال ۱۹۸۵ زمانی که او دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه بود.



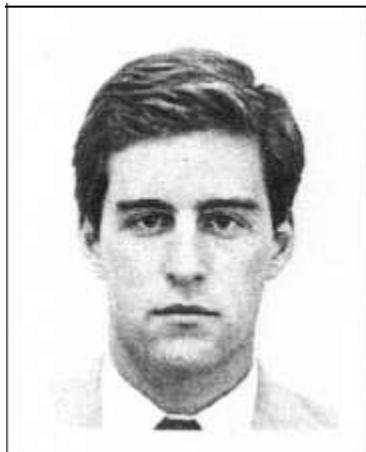
دو طرف مدال وارن که توسط سازمان سیا به گراهام اسپاینر اهدا شد.



گراهام اسپاینر رئیس پیشین دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا (در وسط) به همراه جیمز کلپر مدیر اطلاعات ملی (نفر دوم از سمت چپ) و مقامات آزمایشگاه تحقیقات کاربردی



راب سیمونز مامور پیشین سیا که در دانشکده اداره امور کشوری دانشگاه کندی با پوشش دیپلماتیک شرکت کرد در یک قهوه فروشی در استونینگتون کنکتيكات که در آنجا در ابتدا عضو شورای شهر بود.



عکس مرحوم کنث مسکو مامور سازمان سیا در برنامه آموزش ضمن خدمت دانشگاه کندی که به اشتباه او را به عنوان کارمند وزارت امور خارجه توصیف می کند.



جودی گنشافت رییس دانشگاه فلوریدای جنوبی